

اسرار العقائد

تأليف

مرحوم آية الله ميرزا ابوطالب شیرازی

اشارات صحفی

جلد سوم

اسرار العقائد

جلد سوم

تأليف:

مرحوم آية الله ميرزا ابوطالب شيرازی

انتشارات صفی - قم

شیرازی، ابوطالب

اسرار العقائد/تالیف ابوطالب شیرازی؛

به تحقیق و تصحیح حسین کرمانی - قم

محمد صادق حائری شیرازی ۱۳۷۷

ج ۱ / ۲۰۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا

جلد دوم توسط انتشارات صحفی در سال ۱۳۸۲ منتشر شده است.

۱- کلام شیعه ۲- شیعه - احتجاجات

الف - کرمانی، حسین، مصحح. ب - عنوان

۵ الف ۸۷ ش / ۵ / ۲۱۱ BP ۲۹۷ / ۴۱۷

کتابخانه ملی ایران ۱۱۲۷۴ - ۸۰ م

شناسنامه کتاب

- نام کتاب: اسرار العقائد - ج ۳
- نویسنده: مرحوم آیه الله میرزا ابوطالب شیرازی
- به تحقیق و تصحیح: حضرت حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ حسین کرمانی
- نشر: به اهتمام امام جمعه محترم شیراز، آیه الله حائری
- ناشر و مرکز پخش: انتشارات صحفی - قم تلفن ۷۷۲۵۴۷۰
- ویراستار و صفحه آرایی: سید کمال طباطبایی امیری
- حروفچینی: احسان
- لیتوگرافی: تعاونی ناشران
- چاپ: آثار
- شمارگان: ۲۰۰۰
- تاریخ انتشار: تابستان ۱۳۸۳
- شابک جلد سوم: ۹۶۴ - ۶۳۹۱ - ۴۱ - ۱
- شابک دوره ۴ جلدی ۹۶۴ - ۶۳۹۱ - ۴۲ - ۲

چاپ اول

اسرار العقائد - جلد ۳

در اثبات امامت دوازده امام و ردّ بر طایفه بابیه
مخفی نماند که این مجلد مشتمل است بر مقصد ثانی
و هر مقصد مشتمل بر پنج باب است.

مقدمه

الحمد لله ربّ العالمين و الصلوة و السلام على سيدنا و نبينا
محمد خاتم النبيين و على اله و اولاده الطيبين الطاهرين المعصومين
و لعنة الله على اعدائهم و مخالفينهم اجمعين الى قيام يوم الدين

اما بعد، بدانکه این جزء ثانی است از کتاب اسرار العقائد که ذرّه حقیر از ذرّاری آل
غالب میرزا ابوطالب ابن السید محمد هاشم الحسینی شیرازی - غفر الله ذنوبهما - محضاً
لله و طلباً لمرضاته، برای تنبیه عوام و متذکر گردیدن غفلت از اهل اسلام، تسطیر و تمنیق
نموده و اهتمام تمام در این مقام کرده که آنچه به لسان قلم بر این اوراق رقم نماید به عبارات
واضح عامیانه بدون مراعات عبارت پردازی و ملاحظه شئون کتاب نویسی بیان گردد تا
فهم آن بر عوام سهل و آسان شود و هنگام مطالعه بدون احتیاج به اعانت غیر، التفات به
مطالب آن نمایند و مخفی نماند که اصل این نسخه شریفه، متبنی است بر یک مقدمه و سه
مقصد و یک خاتمه و از انجائی که مقصد اول کافل پاره از مطالب مندرجه در تورات و انجیل
و شامل جمله از عقاید مسیحیین و مثبت حقیّت دین مبین حضرت خاتم النبیین ﷺ می بود

و مقصد ثانی و ثالث در بیان اثبات حقیقت مذهب فرقه شیعه و طایفه حقه اثنی عشریه و بیان اسرار العقاید طایفه جدیده بایته و مقالات رکیکه باطله میرزا علی محمد باب و اقوال سخیفه و دعاوی کاذبه میرزا حسینعلی است و بین اقوال و عقاید نصاری و مطالب این طایفه جدیده بونی است به غایت بعید و طالب مناظره و مباحثه با هر یک از این دو فرقه غیر مانوس به صحبت دیگر بلکه مستوحش از کلمات فرقه آخر، لهذا مقصد اول را با مقدمه در مجلّدی علیحدّه و مقصد ثانی و ثالث را در مجلّدی جداگانه قرار داده تا هر مقصدی در حد خود وافی مقصود و کافی از آنچه منظور است بوده باشد.

و از آنجائی که طایفه بایته در این مذهبی که اختراع نموده اند دلیلی که قابل قبول بلکه لایق رد بوده باشد ندارند لهذا تمام همت خود رامصرف در این داشته اند که عوام شیعه را در گوشه و کنار به تشکیک انداخته در عقاید حقه ایشان خلل نمایند و ایشان را به تشکیک در عقاید خودشان از سبیل حق منحرف ساخته و به وادی ضلالت و گمراهی در خارزار شکوک و شبهات گرفتار نموده پس از اینکه ایشان را در امر دین حیران و سرگردان نمودند آن وقت به تأویلات رکیکه در آیات شریفه قرآنی و پاره‌ای از اراجیف و اقوال سخیفه خود انس داده معتقد به عقاید باطله خود نمایند و لذا می بینی که اقوی ادله خود را تأویل در متشابهات و تصرف در ظواهر محکّمات آیات و حذف و تحریف در اخبار قرار داده اند و به قسمی تصرف در ظواهر و تأویل در اخبار در محاورات و نوشته جات ایشان متعارف و متداولست که گوئیا خطابات الهیه و اخبار نبویه -صلی الله علیه و آله- متوجه به عامّه انام نگردیده یا آنکه -العیاذ بالله- خدا و رسول این آیات و اخبار را در مقام فریب خلاق القای بر عرف عام نموده اند و در بسیاری از موارد به ذهن عوام می دهند که طایفه شیعه در اصول عقاید خود دلیلی ندارند و بر وجود امام زمان و صاحب العصر حضرت حجّة ابن الحسن -علیهما السلام- به سخن زنی و خادمه اعتماد و اتکال نموده اند بیچاره عامی که از کتب احادیث و اخبار اطلاع ندارد به این کذب واضح صریح پایه اعتقادش در مذهب خویش سست و مستعد قبول اباطیل ایشان می گردد.

فلهذا نگارنده این اوراق، ابتدا پاره‌ای از احادیث نبویّه -صلی الله علیه و آله- و اخبار و آثار مرویه عن الائمة -صلوات الله علیهم اجمعین- که در باب امامت و قائمیت و مهدویت حضرت ولی الله المطلق صاحب العصر و الزمان حجّة ابن الحسن العسکری علیهما السلام و در باب غیبت و ظهور آن جناب از طرق فریقین اعنی شیعه و بسنی وارد است و کثیری از آنها مقبول الطرفین است با پاره‌ای از اخبار در باب ولادت آن جناب و اشخاصی که در خانه حضرت امام حسن عسکری -علیه السلام- خدمت آن حضرت رسیده اند و جناب امام حسن عسکری -علیه السلام- ایشان را اعلام به امامت و قائمیت آن حضرت نموده است در این مختصر درج می نماید و بسیار واضح است که به اثبات امامت و مهدویت آن حضرت به نصوص وارده از رسول خدا -صلی الله علیه و آله- اثبات و امامت سایر ائمه انام -علیهم صلوات الله -الملك العلم بدون احتیاج به ذکر اخبار کثیره که در باره هر یک از ایشان -علیهم السلام- بالخصوص وارد است خواهد گردید، زیرا که در اکثر اخباری که متعرض قائمیت و مهدویت حضرت قائم -عجل الله فرجه- می باشد نص بر امامت سائر ائمه -علیهم السلام- نیز شده است فبناء علیه در باب اول از مقصد الثانی که مقصد اول از این مجلد است از احادیث و اخبار به مقداری که طالب بی غرض و سالک بی مرض در اعلی مراتب قطع و به یقین جازم بر حقیقت مذهب شیعه و استحکام بنیان عقاید فرقه محقه اثنی عشریه گردد هر خبری را با اشاره اجمالی به سوی مأخذ و موضع آن مرقوم می نماید پس در چهار باب دیگر از همین مقصد و پنج باب از مقصد ثالث حالات و گزارشات و دعاوی و مقالات و استدلال طایفه بابیه را مفصلاً در هر مطلب عین عبارت ایشان را بالخصوص با ذکر موضع اخذ آن بر حسب صفحه و باب کتاب ایشان می نگارد و بعد از ذکر عین عبارت کتاب، ایشان متعرض صحت و سقم آن به عبارات واضحه عامیانه می گردد و نیز مخفی نماند که اهتمام بسیار در این نسخه شریفه شده است که آن چه از مقالات این طایفه رقم شود از عبارات کتب مطبوعه ایشان که نسخ آن سهل المأخذ باشد نقل گردد تا آنکه کسی گمان نکند که شاید -العیاذ بالله- کلمه یا حرفی بر سبیل کذب و افتراء مرقوم شده باشد.

اسامی بعض کتب مصنفه در باب غیبت امام زمان علیه السلام

بلی در باب سوم از مقصد ثانی چند موضع عبارات ایشان از نسخ خطیه نقل شده است آن هم در نهایت دقت که مطابق با نسخه که به خط خود این طایفه و کثیره الدورن از در بین ایشان بوده باشد امید که ان شاء الله الرحمن عامه انام از خواص و عوام از مطالب آن منتفع و بهره مند گردند و این معنی در نزد متبیین و اهل بصیرت بسیار واضح است که استقصاء جمیع اخبار مأثوره در امامت و قائمیت و مهدویت و تولد و غیبت و ظهور و توقیعات و رؤیت و معجزات آن جناب بر حسب عادت متعسر بلکه متعذر است زیرا که با وصف اینکه ارباب تصانیف کتب کثیره در این باب تألیف و تصنیف نموده اند باز کثیری از اخبار متعلقه به احوال آن جناب که از طرق فریقین اعنی شیعه و سنی مأثور است در زوایای کتب اخبار و بر السنه نقله آثار باقی مانده که تا کنون در کتب غیبت جمع نشده است و از جمله کتبی که در این باب تصنیف شده است بر حسب آنچه رییس المحدثین الحاج میرزا حسین نوری - اعلی الله مقامه - در عنوان کتاب نجم الثاقب تعداد فرموده اند کتاب شفا و جلاء در غیبت از احمد بن علی رازی خطیب آبادی و کتاب مختصر ما نزل من القران فی صاحب العصر و الزمان از ابو عبدالله احمد بن محمد بن عیاش و کتاب ترتیب الادله فیما یلزم خصوص الامامیه دفعه عن الغیبه والغائب از احمد بن حسین بن عبدالله مهرانى و کتاب در ذکر قائم من آل محمد - علیهم السلام - از احمد بن رمیح المروزی و کتاب المهدی از ابی موسی عیسی بن مهران و کتاب الغیبه از حسن بن حمزه بن العلوی الطبری المرعشی و کتاب اثبات الرجعه معروف بغیبه از ابی محمد فضل بن شاذان نیشابوری و کتاب الحججه ایضاً از آن جناب و کتاب ازالة الران عن قلوب اخوان در غیبت از ابی علی بن احمد جنید المعروف به ابن جنید و کتاب کمال الدین و تمام النعمه از شیخ صدوق «ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی» رساله غیبت برای اهل ری از آن جناب، کتاب غیبت از شیخ جلیل محمد بن مسعود عیاشی صاحب تفسیر کتاب رجعت نیز از آن جناب و کتاب غیبت از ابی عبدالله محمد بن ابراهیم نعمانی تلمیذ ثقة الاسلام کلینی، رساله غیبت از شیخ مفید، کتاب مقنع در غیبت از سید

مرتضی که برای وزیر مغربی نوشته است. کتاب غیبت از شیخ الطایفه ابی جعفر طوسی، کتاب برهان در طول عمر صاحب الزمان علیه السلام از ابی الفتح محمد بن علی ابن عثمان کراچکی و آن را جزء کتاب کنزالفوائد خود قرار داده، کتاب صاحب الزمان علیه السلام از محمد بن جمهور، کتاب وقت خروج قائم علیه السلام نیز از آن جناب و کتاب فرج کبیر در غیبت از ابو عبدالله محمد بن هبة بن جعفر و راق طرابلسی و کتاب غیبت از ابو المظفر علی بن حسین حمدانی که از سفراء امام علیه السلام است. چنانکه شیخ منتجب الدین در رجال خود فرموده کتاب توقیعات غیبت از عبدالله بن جعفر حمیری و کتاب جناح الجتین فی ذکر ولد العسکرین علیهما السلام از قطب راوندی و کتاب سلطان المفرج عن اهل الایمان و کتاب سرور اهل الایمان فی علائم ظهور صاحب الزمان علیه السلام و کتاب غیبت این هر سه از بهاء الدین علی بن عبدالکریم ابن عبدالحمید حسینی نجفی و کتاب غیبت بحار الانوار مجلد سیزدهم آن از مرحوم مجلسی (ره) و کتاب کفایة المهتدی فی احوال المهتدی از سید محمد بن محمد لوحی حسینی رساله شرعة التسمیه از محقق داماد (ره) رساله کشف التعمیه فی حکم التسمیه از شیخ محدث حر عاملی و کتاب ایغاط الهجوم فی اثبات الرجعة از آن جناب، ایضاً رساله رجعت از امیر محمد مؤمن استرآبادی از مشایخ علامه مجلسی و رساله در تحریم نام بردن اسم امام زمان علیه السلام از شیخ سلیمان مأخوزی، رساله فلک المشحون از جناب سید محمد باقر قزوینی و کتاب مولد القائم علیه السلام و کتاب مهجة فیما نزل فی الحجة علیه السلام و کتاب تبصره الولی فی من رأى القائم المهتدی هر سه از مرحوم سید محمد هاشم توبلی بحرانی و کتاب غیبت از مجلدات عوالم از آخوند ملا محمد کاظم هزارجریبی (معاصر با مرحوم مجلسی) و رساله جنت المأوی و کتاب نجم الثاقب از مرحمت پناه خلد آشیان فردوس و ساده حاج میرزا حسین نوری - اعلى الله مقامه - شیخ اجازه این فقیر و رساله غیبت از سید جلیل دلدار علی نقوی هندی نصیرآبادی

کلام در این است که با وجود این همه تصانیف کثیره از کبار اصحاب و مؤثقین از اهل اسلام در نقل اخبار این طائفه جدیده در نزد عوام مذکور می نمایند که طایفه شیعه دلیلی بر مذهب خویش ندارند و حال آنکه کثیری از این کتب مذکوره می باشد که هر یک نسخ

کثیره از آن میان مردم متداول است و بسیاری از این کتب به طبع رسیده که دست هر
وضیع و شریفی به آن می‌رسد ولیکن از آن جایی که گفتاران به وسواس شیطانیة بسا باشد
که در عین گرفتاری التفات به این ندارند که باید رجوع به کتب غیبت و اخبار آن نماید و یا
آنکه رجوع به علمای اعلام نمایند تا دفع شکوک و شبهات از ایشان فرمایند و
شیاطین انسیه به سبب کسوت ایراد مطالب واهی به قسمی ایشان را پریشان می‌نمایند که
بالکلیه از این قبیل مطالب غفلت می‌یابند فلهداذکر این قبیل از کثیر اخبار
در این باب، بسیار به جا و به موقع و موجب زوال شک و ریب از قلوب این قبیل
اشخاص خواهد بود و این باب مرتب است بر ۵ فصل.

باب اوّل

از مقصد ثانی

فصل اوّل

در بشاراتی که به طرق فریقین یعنی شیعه و سنی از رسول خدا و ائمه هدی
- صلوات الله علیهم اجمعین - بر امامت و مهدویت و قائمیت حضرت حجة بن
الحسن العسکری - علیهما السلام - و اینکه آن جناب فرزند صلیبی بلا واسطه حضرت
عسکری علیه السلام می باشد وارد شده.

فصل اول:

احادیث وارده از طرق اهل سنت و جماعت در نمایانیدن حق تعالی به حضرت خلیل

بدان که از طریق اهل سنت و جماعت مرحوم مجلسی (ره) در مجلد غیبت بحار الانوار چهل حدیث از خصوص حافظ ابو نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی نقل فرموده که او به اسانید خودش از رسول خدا ﷺ تصحیح سند کرده و روایت نموده است. و این فقیر مخافة للتطویل اختصار به ذکر ده حدیث از آن می نماید. از آن جمله:

از عبدالله بن عمر روایت می نماید که قال رسول الله ﷺ « ینخرج المهدی و علی رأسه غمامه فیها منادی ینادی هذا المهدی فاتبعوه »^(۱) یعنی فرمود رسول خدا ﷺ که خروج می نماید حضرت مهدی در حالتی که در بالای سر او ابری سایه انداخته که در آن ابر ندا کننده ای است که ندا می نماید که این است آن مهدی موعود پس مطابعت نمایید او را و ایضاً از عبدالله بن عمر روایت می نماید که: قال رسول الله ﷺ « ینخرج المهدی و علی رأسه ملک ینادی هذا المهدی فاتبعوه »^(۲) یعنی فرمود رسول خدا ﷺ که خروج حضرت مهدی در حالتی که در بالای سر آن جناب ملکی ندا می کند که این است آن مهدی موعود پس مطابعت نمایید او را.

و ایضاً از عبدالله بن عمر روایت می نماید که: قال رسول الله ﷺ « لا تقوم الساعة حتی یملک رجل من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی یملأ الارض عدلاً و قسطاً كما ملأت ظلماً و جوراً »^(۳) یعنی رسول خدا فرمود که قیامت برپا نخواهد شد تا وقتی که سلطنت نماید مردی از اهل بیت من که موافقت دارد اسم او اسم مرا، پر می سازد آن مرد زمین را از عدل و راستی همچنان که پر شده باشد از ظلم و جور.

ابی سعید خدری روایت می نماید که قال رسول الله ﷺ « ابشرکم بالمهدی یمبعث فی امتی الی اختلاف من الناس و زلازل لیملأ الارض عدلاً و قسطاً كما ملأت ظلماً و جوراً »

یرضی عنه ساکن السماء و ساکن الارض یقسم المال صحاحاً فقال له رجل و ما صحاحاً؟ قال ﷺ: السوية بين الناس - یعنی فرمود رسول خدا ﷺ که بشارت می دهم شما را به مهدی، برانگیخته می شود در میان امت من در حالتی که اعتقادات مردم مختلف باشد و مردم متزلزل در امر دین خود باشند. پس پر می سازد زمین را از عدل و راستی همچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور. راضی می باشند از او ساکن آسمان و ساکن زمین و تقسیم می فرماید بیت المال را صحاحاً، پس مردی عرض کرد صحاحاً چه معنی دارد؟ رسول خدا ﷺ فرمود: بالسوية در میان مردم.

و ایضاً از ابی سعید خدری روایت می نماید که قال رسول الله ﷺ « لو لم یبق من الدنيا الا یوم واحد لبعث الله فیہ رجلاً اسمه اسمی و خلقه خلقی و یکنی ابا عبد الله » (۱) یعنی فرمود رسول خدا ﷺ که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز واحد هر آینه بر می انگیزاند خدا در آن روز مردی را که اسم او اسم من است و خلق و رفتار او چون خلق و رفتار من است. و کنیه آورده شود ابو عبدالله.

این فقیر گوید که ابو عبدالله یکی از کنیه های آن جناب است و به کنیه های دیگر چون ابوالقاسم و ابو جعفر نیز خوانده خواهند گردید

و ایضاً از ابی سعید خدری روایت می نماید که قال رسول الله ﷺ یخرج رجل من اهل بیتی و یعمل بسنتی و نزل الله به لبرکة من السماء و یخرج به الارض برکاتها و تملأ به الارض عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً و یعمل علی هذه الامة سبع سنین و ینزل بیت المقدس (۲) - یعنی فرمود رسول خدا که خروج می نماید مردی از اهل بیت من و عمل می نماید به سنت من و نازل می فرماید خداوند به سبب او برکت را از آسمان و بیرون می آورد به سبب او زمین برکت خود را و پر می شود به سبب او زمین از عدل همچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و سلطنت می نماید بر این امت هفت سال و نزول اجلال می فرماید در بیت المقدس.

و ایضاً از ابی سعید خدری روایت می نماید که قال رسول الله ﷺ « منّا الذی یصلی عیسی بن مریم خلفه »^(۱) یعنی فرمود رسول خدا که از ماست آن کسی که نماز می گزارد، حضرت عیسی بن مریم در عقب سر او.

و از زر بن عبدالله روایت می نماید که قال رسول الله ﷺ « ینخرج رجل من اهل بیتی یوطی اسمه اسمی و خلقه خلقی یملاًها قسطاً و عدلاً »^(۲)

و از جابر بن عبدالله روایت می نماید که قال رسول الله ﷺ « ینزل عیسی بن مریم فبقول امیرهم المهدی تعال صل بنا فیقول الا ان بعضکم علی بعض امرأ تکرمت من الله عزّ و جل^(۳) یعنی فرمود رسول خدا که فرود می آید عیسی بن مریم پس می فرماید امیر ایشان مهدی - سلام الله علیه - بیا نماز گزار در جلو ما پس می گوید عیسی آگاه باشید که بعضی شما بر بعضی شما امیرانید از جهت گرمی داشتنی که خداوند عالم است .

و ایضاً از رسول الله ﷺ که فرمود: لا تقوم الساعة حتی یملک رجل من اهل بیتی یفتح القسطنطنیه و جبل الدیلم و لو لم یبق الا یوم واحد لطول الله ذلك الیوم حتی یفتحها^(۴) یعنی قیامت بر پا نمی شود تا آنکه سلطنت نماید مردی از اهل بیت من که فتح می نماید قسطنطنیه و کوه دیلم را و اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز، هرآینه طولانی فرماید آن روز را تا آنکه فتح کند قسطنطنیه را.

و ایضاً مرحوم مجلسی (ره) در مجلد نهم بحار الانوار بطرق اهل سنت و جماعت از ابن عقده و محمد بن همام و عبدالعزیز و عبدالواحد دو پسر عبدالله بن یونس روایت می نماید که: ایشان از رسول خدا ﷺ روایت نموده اند که:

« انه قال لما خلق الله ابراهیم الخلیل کشف عن بصره فنظر الی جانب العرش فرأی نوراً فقال الهی و سیدی ما هذا النور؟ فقال یا ابراهیم هذا محمد صفیّی فقال الهی و سیدی اری الی جانبه نورا اخر فقال یا ابراهیم هذا علی ناصر دینی فقال الهی و سیدی اری الی

۱- همان - ص ۸۴

۲- همان - ص ۸۲

۳- همان - ص ۸۴

۴- بحار الانوار - ج ۵۱ - ص ۸۴

جانبها نورا ثالثاً قال يا ابرهيم هذه فاطمة تلي اباهما و بعلمها فطمت محبيها من النار
فقال الهى و سيدى ارى نورين يليان الثلاثة الانوار فقال يا ابرهيم هذان الحسن و
الحسين يليان اباهما و جدّهما و امّها فقال الهى و سيدى ارى تسعة انوار احد قوا
بالخمسة الانوار فقال يا ابراهيم هؤلاء الائمة من ولد هم فقال الهى و سيدى فبم يعرفون
قال يا ابرهيم اولهم على بن الحسين و محمد ولد على و جعفر ولد محمد و موسى ولد
جعفر و على ولد موسى و محمد ولد على و على ولد محمد و الحسن ولد على و محمد
ولد الحسن القائم المهدي قال الهى و سيدى ارى عدّة انوار حولهم لا يحصى عدّتهم الا
انت قال يا ابرهيم هؤلاء شيعتهم و محبّوهم قال الهى و بم يعرفون شيعتهم و محبّوهم
قال بصلوة الاحدى و الخمسين و الجمر بيسم الله الرحمن الرحيم و القنوت قبل الركوع و
سجدة الشكر و التّختم باليمين قال ابراهيم اللهم اجعلنى من شيعتهم و محبّيهم قال قد
جعلتك فانزل الله فيه و ان من شيعة لابراهيم اذ جاء و به بقلب سليم (۱)

يعنى بدرستى كه پيغمبر فرمود چونكه افرید خداوند جلّ جلاله حضرت ابرهیم
خلیل عليه السلام را برداشت از پیش چشم او حجاب را پس نظر نمود ابرهیم بجانب عرش پس
دید نور را پس عرض کرد که ای خدای من و سید من چیست این نور؟ پس فرمود خداوند
عزّ و جلّ: یا ابراهیم! اینست محمد برگزیده من. پس عرض کرد ای خدای من و سید من!
می بینم بجانب او نوری دیگر را پس فرمود خداوند عزّ و جلّ یا ابراهیم این است علی
ناصر دین من پس عرض کرد ای خدای من و سید من می بینم به جنب این دو نور ثالثی را
فرمود ای ابراهیم این فاطمه است که عقب در آمده است پدرش و شوهرش را فطم کردم و
قطع ساختم دوستان از آتش جهنم پس عرض کرد ای خدای من و سید من می بینم دو
نور را که عقب در آمده اند آن سه نور را فرمود ای ابراهیم این دو نور حسن و حسین
می باشند که عقب در آمده اند پدرشان و جدّشان و مادرشان را پس عرض کرد ای خدای من
و سید من! می بینم نه نور را که به اطراف این پنج نور در آمده اند. فرمود: ای ابراهیم! ایشان

امامان از اولاد ایشان هستند پس عرض کرد ای خدای من و سید من! به چه نام شناخته میشوند ایشان فرمود ای ابراهیم اول ایشان علی بن الحسین است و محمد پسر علی است و جعفر پسر محمد است و موسی پسر جعفر است و علی پسر موسی است و محمد پسر علی است و علی پسر محمد است و حسن پسر علی است و محمد پسر حسن است آن قائم مهدی عرض کرد ابراهیم ای خدای من و سید من! می بینم بسیاری انوار را اطراف ایشان که کسی نمی تواند بشمارد آنها را مگر تو. فرمود ای ابراهیم اینها شیعیان ایشان و محبان ایشان می باشند عرض کرد ای خدای من و به چه کار شناخته می شوند شیعیان ایشان و محبان ایشان. فرمود به نماز پنجاه و یک رکعت و بلند گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم» و قنوت خواندن پیش از رکوع و سجده شکر بجای آوردن و انگشتر به دست راست نمودن عرض کرد ابراهیم خدایا قرار ده مرا از شیعیان و محبین ایشان، فرمود قرار دادم تو را پس نازل فرمود خداوند عزّ و جلّ درباره ابراهیم

وَأَنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِأَبِرَاهِيمَ إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ. (۱)

مرحوم مجلسی (ره) پس از ذکر این خبر شریف از طرق مذکوره از مفضل بن عمر روایت نموده است که «أَنَّ أَبَا حَنِيفَةَ لَمَّا أَحْسَسَ الْمَوْتَ رَوَى هَذَا الْخَبْرَ وَسَجَدَ فَقَبِضَ فِي سَجْدَتِهِ» (۲) یعنی بدرستی که ابو حنیفه چون احساس مرگ نمود این خبر را روایت کرد و سر به سجده گزارد و در سجده قبض روحش شد

احادیث لیلۃ معراج ونص بر مهدویت حضرت جحّة بن الحسن

این فقیر گوید که در نجم الثاقب همین حدیث شریف ابراهیم خلیل را از طرق شیعه روایت نموده است و ایضاً از طرق اهل سنت و جماعت در کتاب ینابیع المودّه از ابوالموید موفق ابن احمد الخوارزمی اخطب الخطباء خوارزم روایت می نماید که او به سند خودش از سلیمان، راعی رسول الله ﷺ روایت نموده است که:

قال سمعت رسول الله ﷺ يقول ليلة اسرى بي الى السماء قال لي الجليل جلّ جلاله

امن الرسول بما انزل اليه من ربه فقلت و المؤمنون قال صدقت قال يا محمد اني اطلعت الى اهل الارض اطلاعة فاخترتك منهم فشقت لك اسما من اسمائي فلا اذكر في موضع الاذكرت معي فانا المحمود و انت محمد ثم اطلعت الى اهل الرض اطلاعة فاخترت منهم عليا فسميية باسمي يا محمد خلقتك و علياً و فاطمة و الحسن و الحسين و الائمة من ولد الحسين من نوري و عرضت و لايتكم على اهل السموات و الارض فمن قبلها كان عندي من المؤمنين و من جردها كان عندي من الكافرين يا محمد لو ان عبداً من عبيدي عبدني حتى ينقطع او يصير كالشن البالي تم جائي جاحداً لو لايتكم ما غفرت له يا محمد تحب ان تراهم قلت نعم يا رب قال لي انظر الى يمين العرش فنظرت فاذا علي و فاطمه و الحسن و الحسين و علي بن الحسين و محمد بن علي و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و علي بن موسى و محمد بن علي و علي بن محمد و الحسن بن علي و محمد مهدي ابن الحسن كانه كوكب دري بينهم و قال يا محمد هؤلاء حجج علي عبادي و هم اوصيائك و المهدي منهم الثائر من قاتل عترتك و عزتي و جلالي انه المنتقم من اعدائي و الممد لا ولياي (۱)

و حاصل مضمون حديث شريف انكه سليمان، شبان رسول خدا ﷺ گفت شنيدم از رسول خدا ﷺ كه فرمود در شبى كه به آسمان برده شدم خداوند جليل جل و جلاله فرمود من الرسول بما انزل اليه من ربه يعنى ايمان آورد رسول خدا به آنچه نازل شده است به سوى او از جانب پروردگار او پس من گفتم و المؤمنون يعنى و مؤمنون نيز ايمان آوردند فرمود راست گفتمى اى محمد بدرستى كه من آگاه شدم يعنى نظر علمى نمودم به سوى اهل ارض واقف و آگاه شدمى پس اختيار كردم تو را از اهل زمين پس مشبق نمودم از براى تو اسمى را از اسماء خودم پس ذكر کرده نميشوم من در موضعى الا انكه تو ذكر کرده شوى با من پس من محمودم و تو محمدى پس آگاه شدم در مرتبه ثانيه يعنى نظر علمى ديگر نمودم پس اختيار نمودم از اهل زمين على را! پس ناميدم او رابه اسم خودم

ای محمد! خلق کردم من تو را و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از اولاد حسین را از نور خودم و عرضه داشتم ولایت شما را بر اهل آسمانها و زمین پس هر کس قبول نمود آنرا در نزد من از مؤمنین است و هر کس انکار نمود ولایت شما را در نزد من از کافرین است. ای محمد اگر بنده از بندگان من عبادت کند مرا تا آنکه اعضایش متلاشی گردد یا آنکه مانند خیک پوشیده شود پس به نزد من آید در حالتیکه منکر باشد ولایت شما را نمی‌آمرزم او را ای محمد یا دوست میداری که ببینی ایشان را عرض کردم آری ای پروردگار من فرمود که نظر نما به یمین عرش پس نظر کردم ناگاه دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و محمد مهدی ابن الحسن را که گویا کوکب درخشان در میان ایشانست و فرمود حق تعالی ای محمد ایشانند حجت‌های من بر بندگان من و ایشانند اوصیاء تو و مهدی از ایشان طلب کننده خونست از کشنده عترت تو قسم به عزة و جلال خودم که بدرستی که او ست انتقام کشنده از اعداء من و مدد کننده دوستان من این فقیر گوید که مصنف کتاب ینابیع الموده خود از اهل سنت و جماعت است و کتاب مذکور به امر دولت علیه عالیہ عثمانی بطبع رسیده نسخه آن فراوان است مطالعه فرمائید و کتاب خوارزمی که صاحب ینابیع الموده این حدیث شریف را با کثیری از اخبار نزدیک به مضمون آن، از آن نقل نموده است از کتب معروفه معتبره اهل سنت و جماعت است پس اندکی تامل نما تا بصیر شوی °

و ایضاً این حدیث شریف را شیخ ابوالحسن بن محمد بن شاذان در ایضاح از طرق شیعه از سلیمان، شبان رسول خدا ﷺ نقل نموده است.

صدوق رحمه الله در کتاب کمال الدین و تمام النعمه از محمد بن ابراهیم بن اسحق جوینی شافعی نقل می‌نماید که او به اسناد خودش از امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده است که: «قال رسول الله ﷺ لما اسرى بي الى السماء اوحى الي ربّي جلّ جلاله فقال يا محمد اني اطلعت الى الارض اطلاعة فاخترتك منها فجعلتك نبياً و شفقت لك من اسمي اسماً فانا المحمود و انت محمد اني اطلعت الثانية فاخترت منها علياً و جعلته

وصیک و خلیفتک و زوج ابنتک و ابا ذریتک و شقق له اسماً من اسمائی فانا العلی الاعلی
وهو علی و خلقت فاطمه و الحسن و الحسین من نور کما ثم عرضت و لایتهم علی
الملائکه فمن قبلها کان عندی من المقرّبین یا محمّد لو انّ عبداً اعبدنی حتی ینقطع و
یصیر کالشّن الیالی ثم اتانی جا حدالو لایتهم فما اسکنته جنّتی و لا اظللته تحت عرشی یا
محمد تحب ان تراهم قلت نعم یا ربّ فقال عزّ و جلّ ادفع راسک فرفعت راسی و اذا
بانوار علی و فاطمه و الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمّد بن علی و جعفر بن
محمّد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن
علی و محمد بن الحسن القائم فی وسطهم کانه کوکبٌ درّی قلت یا ربّ و من هؤلاء قال
الائمة و هذا القائم الذی یجلّ حلالی و یحرّم حرامی و به انتقم اعدائی و هو راحة
لاولیائی و هو الذی یشفی قلوب شیعتک من الظالمین و الجاحدین و الکافرین فیخرج
الات و العزّی طریین و یحرقهما فلفتنة الناس یومئذ بهما من شدّ فتنة العجل و السّامری^(۱)
و ترجمه ان بملاحظه اخبار قبل و بعد ظاهر است

در نجم الثاقب از طرق اهل سنت و جماعت از احمد بن عیّاش نقل کرده است که در
کتاب مقتضب الاثر به اسناد خودش از جابر بن یزید جعفی گفت که شنیدم سالم بن
عبدالله بن عمر بن الخطاب می گفت شنیدم رسول خدا ﷺ می فرمود:

بدرستی که خداوند عزّ و جلّ وحی فرسناد بسوی من در آن شبی که مرا به سوی
خود برد که ای محمّد که را جانشین خود کردی در زمین بر امت خود و او دانایتر بود به
این؟ گفتم ای پروردگار من! برادرم را، فرمود ای محمّد علی بن ابیطالب را گفتم آری ای
پروردگار من فرمود ای محمد من واقف و آگاه شدم بر زمین پس برگزیدم تو را از آن پس
ذکر نمی شوم تا آنکه تو ذکر شوی با من آنگاه در مرتبه دوم بنظر علی نگاه کردم بان پس
اختیار کردم از آن علی بن ابیطالب را پس گردانیدم او را وصی تو پس تودی سید انبیاء و
علیست سید اوصیاء آنگاه مشتق کردم از برای اسمی از نامهای خود پس منم اعلی و

اوست علی یا محمد بدرستی که من خلق کردم علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه را از یک نور آنگاه عرضه داشتم ولایت ایشان را بر ملائکه پس هر که قبول کرد آنرا از مقربین شد و هر کس انکار نمود آنرا از کافرین شد. ای محمد اگر بنده‌ای از بندگان من عبادت کند مرا تا آنکه منقطع شود آنگاه ملاقات کند مرا با انکار ولایت ایشان داخل کنم او را در آتش خود آنگاه فرمود ای محمد آیا دوست داری که ایشان را ببینی گفتم آری فرمود پیش برو در جلو خود پس پیش رفتم ناگاه دیدم علی بن ابیطالب و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و حجة قائم که گویا مثل ستاره درخشانست در وسط ایشان پس گفتم ای پروردگار من کیستند ایشان فرمود ایشان امامانند و اینکه ایستاده است حلال می‌کند حلال را و حرام می‌کند حرام را و انتقام می‌کشد از اعدای من ای محمد او را دوست دار زیرا که من او را دوست دارم و دوست دارم کسی را که او را دوست دارد (۱)

این فقیر گوید بنا بر آنچه صاحب نجم الثاقب از مقتضب الاثر نقل کرده است احمد بن عیاش این حدیث شریف را بطرق متعدده روایت نموده است با فی الجملة اختلافی در تعبیر و در این خبر، متن حدیث چنانست که ذکر شد پس محتملست که در آن جزء که روایت نموده است آنگاه عرضه داشتم ولایت ایشانرا بر ملائکه کلمه و بر اهل زمین از قلم ناسخ افتاده باشد چنانکه در حدیث ینابیع الموده سلیمان این جزء را چنین روایت کرده است که ر عرضت ولایتکم علی اهل السموات و الارض و ممکنست که کفر نسبت بملائکه بمعنی استحقاق عقوبت و انحطاط درجه بوده باشد چنانکه در حدیث دودائیل و تأمل او در قبول ولایت اهل بیت مخیر شدن او بین عذاب دنیا و آخرت و اختیار نمودن عذاب دنیا را اخبار متعدده وارد است و اما سند روایت را ابن عیاش نسبت بسالم بن عبدالله داده است که او گفت شنیدم رسول خدا ﷺ میفرمود ولکن در نجم الثاقب

شیخ جلیل منیل چون این حدیث را تا آخر آنچه ذکر شد به انتها رسانیده است نوشته است جابر گفت چون سالم از حجر کعبه برگشت او را متابعت کردم پس گفتم یا ابا عمر و قسم میدهم تو را به خداوند که آیا خبر داد تو را غیر از پدرت به این نامها گفت اما حدیث از رسول خدا ﷺ نه و لکن بودم با پدرم در نزد کعب الاحبار پس شنیدم او را که میگفت بدرستی که امامان از این امت بعد از پیغمبر خود بر عدد نقباء بنی اسرائیل است و تا آخر خبر کعب الاحبار که امام یک یک ائمه اثنی عشر را بر لسان عبرانی ذکر نموده است (۱) روایت نمود پس از این عبارات ظاهر میشود که سالم بن عبدالله حدیث را از پدرش عبدالله بن عمر روایت کرده است

شیخ مفید رحمه الله علیه در ارشاد از طرق اهل سنت و جماعت از انس بن مالک مصاحب رسول خدا ﷺ روایت می نماید که: «قال كنت انا و ابوذر و سلمان و زید بن ثابت و زید بن ارقم عند رسول الله ﷺ اذ دخل الحسن و الحسين عليهما السلام فقبلهما رسول الله ﷺ و قام ابوذر فتكَبَّ عليهما و قبل ايديهما ثم رجع فقعدهما فقلنا له سر ايا اباذر انت رجل شيخ من اصحاب رسول الله ﷺ و تقوم الي صبيين من بنى هاشم فتكَبَّ عليهما و تقبل ايديهما فقال نعم لو سمعتم ما سمعت فيهما من رسول الله ﷺ يا اباذر قال سمعته يقول لعلی و لهما یا علی و الله لو ان رجلا صام و صلی حتی یصیر كالشئ البالی اذن ما تنفعه صلوته و لا صومه الا بحبک یا علی من توّسل الی الله بحبکم فحقّ علی الله ان لا یردّه یا علی من احبکم و تمسک بکم فقد تمسک بالعروة الوثقی قال ثم قام ابوذر و خرج و تقدمنا الی رسول الله ﷺ و قلنا یا رسول الله اخبرنا ابوذر عنک بکیت و کیت فقال صدق ابوذر و الله ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء علی ذی الهجة اصدق من ابي ذر ثم قال ﷺ خلقنی الله تبارک و تعالی و اهل بیتی من نور واحد قبل ان یخلق ادم بسبعة الاف عام ثم نقلنا من صلبه الی اصلاب الطاهرين و الی ارحام المطهرات فلت یا رسول الله فاین کنتم و علی ایّ مثال کنتم قال کنا اشباحاً من نور تحت العرش نسبح الله و نقدسه و

نمجده ثم قال ﷺ لما عرج بي الى السماء وبلغت سدرة المنتهى و دعني جبرائيل قلت يا جبرائيل حبيبي افى هذا المكان تفارقني فقال انى لا اجوزه فتحرق اجنحتى ثم زخ بي فى النور ماشاء الله و اوحى الله يا محمد انى اطلعت الى الارض اطلاعة فاخترتك منها فجعلتك نبياً ثم اطلعت اطلاعة فاخترت منهم علياً و جعلته وصيک و وارث علمک و الامام بعدک و اخرج من اصلا بکما الذرية الطاهرة و الائمة المعصومين و خزان علمى فلولا کم ما خلقت الدنيا و الاخرة و لا الجنة و النار يا محمد اتحب ان تراهم قلت نعم بارب فنويت يا محمد ارفع راسک فاذا انا بانوار على و الحسن و الحسين و على بن الحسين و محمد بن على و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و على بن موسى و محمد بن على و على بن محمد و الحسن بن على و محمد بن الحسن الحجة تلالؤ من بينهم كانه كوكب درى فقلت يا رب من هذا قال يا محمد هم الائمة من بعدک المطهرون من صلبک و هذا الحجة الذى يملأ الارض قسطاً و عدلاً و يشفى صدور قوم مؤمنين قلنا بابائنا و امهاتنا يا رسول الله لقد قلت عجباً فقال عليه و اعجب من هذا قوم يسمعون هذا الكلام ثم يرجعون الى اعقابهم بعد اذ هديهم الله لقد قلت عجباً فقال عليه و اعجب من هذا قوم يسمعون هذا الكلام ثم يرجعون الى اعقابهم بعد اذ هديهم الله و يؤذونى فيهم مالهم لا انا لهم الله شفاعتى^(۱) حاصل معنى آنکه انس بن مالک گفت: بودم من و ابوذر و سلمان و زيد بن ثابت و زيد بن ارقم در نزد رسول خدا ﷺ زمانیکه داخل شدند حسن و حسين پس بوسيد ايشان را رسول خدا ﷺ و ابوذر برخاست و افتاد بروى ايشان و بوسيد دستهاى ايشان را هم پس برگشت و نشست با ما پس گفتيم ما در گوش او اى اباذر تو مردى هستى پير مرد از اصحاب رسول خدا ﷺ بر مى خيزى رو بدو بچه از بنى هاشم پس مى افتى به روى ايشان و دست ايشان را مى بوسى ابوذر گفت بلى اگر شنیده بوديد شما آنچه را من شنیده ام در

۱- بحار الانوار ج ۳۶ ص ۳۰۱ و ۳۰۶ (اين روايت در ارشاد شيخ مفيد ديده نشد ظاهرأ در بحار است عن الشيخ

المفيد، که با بحار مقابله شد)

حق ایشان از رسول خدا ﷺ هر آینه شما مینمودید به ایشان زیاده از آنچه من نمودم پس گفتیم چه شنیدی در حق ایشان از رسول خدا ﷺ یا اباذر؟ گفت: شنیدم از رسول خدا ﷺ که به علی و به این دو می فرمود یا علی و الله اگر مردی روزه بدارد و نماز گزارد تا آنکه مانند خيگ پوسیده بشود با این وصف منفعت نمی بخشد او را نماز او و نه روزه او مگر به محبت تو یا علی کسی که تو سئل جوید به سوی خدا بدوستی شما پس سزاوار است بر خداوند که او را رد نکند یا علی کسی که دوست بدارد شما را و متمسک به شما شود پس به تحقیق تمسک جسته است به ريسمان محکمی انس بن مالک گفت پس برخاست ابوذر و بیرون رفت و ما نزدیک رسول خدا ﷺ رفتیم و عرض کردیم یا رسول الله ابوذر به ما از جناب شما به چنین و چنان خبر داد پس فرمود رسول خدا ﷺ راست گفت ابوذر بخدا قسم سایه نینداخته است آسمان سبز و ور بر نگرفته است زمین بر سخنگویی راستگو تر باشد از ابوذر پس فرمود خلق فرمود خداوند تبارک و تعالی مرا و اهل بیت مرا از نور واحد پیش از این که خلق بفرماید آدم را به هفت هزار سال پس نقل داد ما را از صلب ادم به سوی صلبهای پاکیزه و به سوی رحمهای مطهرات، گفتم یا رسول الله! پس به کجا بودید و برچه مثال بودید در این مدت فرمود بودیم ما اشباحی از نور در تحت عرش تسبیح و تقدیس و تمجید می کردیم خدا را پس فرمود رسول خدا ﷺ چونکه بردنا. مرا به سوی آسمان و رسیدم بسدرة المنتهی وداع نمود مرا جبرائیل گفتم ای جبرائیل حبیب من این چه مکانیست که از من مفارقت می نمایی پس گفت بدرستی که من تجاوز از این مکان نمی نمایم به سبب اینکه اگر تجاوز کنم می سوزد بالهای من پس انداخته شدم من در نوران مقدار که خداوند بخواهد و وحی نمود به سوی من خداوند که یا محمد بدرستی که من نظر علمی نمودم به سوی زمین بنحوه اطلاعی پس برگزیدم تو را از آن پس قرار دادم تو را پیغمبر آنگاه نظر علمی نمودم بنحوه اطلاعی پس برگزیدم از ایشان علی را و قرار دادم او را وصی تو و وارث علم تو و امام بعد از تو و بیرون می آورم از صلب شما دو نفر ذریه طاهره و امامان معصومین را که ایشان خزان علم منند پس اگر نبودید شما خلق نمی کردم دنیا و آخرت را و نه بهشت و نه آتش را یا محمد ایا دوست

می داری اینکه ببینی ایشان را؟ عرض کردم آری ای پروردگار من! پس ندار سیدبه من که یا محمد بردار سر خود را پس بلند کردم سر خود را ناگاه دیدم من، انوار علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و محمد بن الحسن حجة را که می درخشید محمد بن الحسن از میان ایشان گویا ستاره درخشان! پس عرض کردم ای پروردگار من! کیست این؟ فرمود یا محمد ایشانند امامان بعد از تو پا کیزگان از صلب تو و این، آن حجة آنچنانیست که پر می کند زمین را از راستی و عدل و شفا می بخشد سینه های طایفه مؤمنین را گفتم پدرها و مادرهای ما به فدای شما باد یا رسول الله هر آینه به تحقیق فرمایش عجیبی فرمودید فرمود رسول خدا ﷺ و عجب تر از این آنست که قومی هستند که می شنوند از من این سخن را پس بعقب بر می گردند بعد از اینکه راهنمایی کرده است خداوند ایشان را و اذیت می رسانند مراد باره ایشان، چه می شود ایشانرا؟ نرساند خداوند به ایشان شفاعت مرا

احادیث متواتره در امامت دوازده امام و نص بر مهدویت حضرت حجة بن الحسن و این که آن

حضرت هم نام با رسول خداست

و در نجم الثاقب به طرق اهل سنت و جماعت از سعد بن طریف از اصبع بن نباته از سلمان فارسی روایت شده است که گفت خطبه ای خواند بر ما رسول خدا ﷺ و فرمود: ای گروه خلائق! من رحلت کننده ام عن قریب و روانه شونده ام بمغیب و صیت می کنم شما را درباره عترت خود که نیکویی کنید با عترت من و پرهیزید از بدعت پس بدرستی که هر بدعتی ضلالتست و لا محاله اهل ضلالت در جهنمند

ای گروه مردمان! هر کس نبیند آفتاب را پس می باید چنگ زند و متمسک شود به ما و هر کس کم کند و نیابد ماه را می باید متمسک شود فرقدین پس هر گاه نیابید فرقدین را متمسک شوید به ستاره های روشن بعد از من می گویم مر شما را پس بدانید که قول من قول خداست پس مخالفت مورزید خدا را در آنچه امر کرد شما را به آن و خدا میداند که من رسانیدم به شما آن چیزی را که امر کرد به آن مرا و شاهد می گیرم خدای را بر خود و بر شما سلمان گفت که چون پیغمبر از منبر به زیر آمد از پی او رفتم، رفتم تا داخل خانه

عایشه شد پس من در آمدم و گفتم پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله! شنیدم که فرمودی هر گاه نیابید آفتاب را متمسک به ماه شوید چون گم کردید ماه را متمسک شوید به فرقدین و چون فرقدان نباشد متمسک شوید به ستاره‌های روشن، گمان بردم که در این آشکار گفتن رمزی و اشاره‌ای باشد آن حضرت فرمود که: نیکو یافته‌ای یا سلمان! پس گفتم که روشن گردان از برای من ای رسول خدا! و بیان فرما که چیست آفتاب و ماه و فرقدان و ستاره‌های روشن آنحضرت فرمود که منم آفتاب و علی است ماه و چون مرا نیابید متمسک شوید به علی بعد از من، اما فرقدان حسن و حسین اند هر گاه ماه را نیابید متمسک به ایشان شوید اما ستاره‌های روشن ایشان نه امامند از صلب حسین و نهم ایشان مهدی است بعد از آن آن حضرت فرمود که ایشانند اوصیاء و خلفاء بعد از من ائمه ابرارند به شماره اسباط یعقوب و حواریین عیسی گفتم نام ایشان را از برای من بیان فرما ای رسول خدا! فرمود اول ایشان و سید ایشان علی بن ابیطالب است و بعد از او دو سبط من حسن و حسین و بعد از او علی بن الحسین زین العابدین و بعد از او محمد بن علی باقر علوم النبیین و بعد از او صادق جعفر بن محمد و بعد از او کاظم موسی بن جعفر و بعد از او رضا علی بن موسی آنکه کشته خواهد شد در زمین غربت و بعد از او فرزند او محمد و بعد از او علی و بعد از او فرزند او حسن و بعد از او حجة قائم که منتظر است در غایب بودنش و مطاع است در ظهورش پس بدرستی که ایشانند عترت من از گوشت و خون من علم ایشان علم منست و حکم ایشان حکم منست و هر کس برنجاند مرا دوباره ایشان نرساند خدایتعالی به او شفاعت مرا (۱)

صدوق رحمة الله علیه در کمال الدین از طرق اهل سنت و جماعت از شعبی از قیس بن عبید روایت می نماید قال کنا جلوساً فی حلقة منها عبدالله بن مسعود فجاء اعرابی فقال ایکم عبدالله قال عبدالله بن مسعود انا عبدالله قال هل حدّثکم نبیکم ﷺ کم یکون بعده من الخلفاء قال نعم اثنا عشر عدة نقباء بنی اسرائیل (۲)

یعنی قیس بن عبید گفت نشسته بودیم ما در حلقه یعنی بدور یکدیگر از آن حلقه بود عبدالله بن مسعود پس عرب صحرائی آمد و گفت کدام از شما عبدالله هستید عبدالله بن مسعود گفت من عبدالله هستم اعرابی گفت آیا حدیث کرده است پیغمبر شما که خلفاء بعد از او چند نفر می باشند عبدالله بن مسعود گفت بلی دوازده نفر به شماره نقباء بنی اسرائیل و مخفی نماند که مضمون الخلفاء بعدی اثنا عشر عدد نقباء بنی اسرائیل و الائمة بعدی اثنا عشر عدّة نقباء بنی اسرائیل در اخبار اهل سنت و جماعت از کثرت بسر حد استفاضه رسیده است و در اکثر از کتب معتبره ایشان از طرق متعدده روایت شده است بعضی به لفظ عدد نقباء بنی اسرائیل و برخی به لفظ عدّة نقباء بنی اسرائیل همچنان که بعضی به لفظ الخلفاء و بعضی به لفظ الائمة می باشد و اما از طرق شیعه نزدیک بحد تواتر است سید جلیل و عالم خبیرنبیل میر حامد حسین هندی ره در کتاب عبقات الانوار و هم چنین در کتاب استقصاء الافحام، اخبار بسیار از کتب اهل سنت و جماعت در این باب نقل نموده و بسیار دقت در این نموده است که عین عبارات کتب ایشان و اخباری که به اسانید خودشان تصحیح نموده اند نقل فرموده است و استاد جلیل - نوره الله مرقدہ - برخی از آن اخبار را در نجم الثاقب نقل فرموده و از جمله عبارات منقوله آنست که شیخ نورالدین علی بن محمد بن صباغ مالکی مکی در کتاب فصول المهمه فی معرفة الائمة علیهم السلام شرحی وافی در احوالات و اثبات امامت و مهدویت حضرت حجّة بن الحسن العسکری بنحو امامیه با ردّ شبهات و اهیه عامه داده است و با اینکه خود از اعیان علمائی عامه بوده است در ضمن احوال حضرت عسکری علیه السلام گفته است که خلف گذاشت ابو محمد حسن رضی الله عنه از فرزند پسر خود حجّة قائم منتظر را برای دولت حقّه و مولد او را مخفی نمود و امر او را ستر کرد بجهة صعوبت امر و خوف سلطان و طلب کردن او شیعه را و حبس نمودن و گرفتن ایشانرا و ایضاً از شیخ ادیب ابو محمد عبدالله بن احمد بن احمد بن الخشاب در کتاب تاریخ موالید و وفات اهل بیت علیهم السلام تصریح بمذهب امامیه نموده و در آنجا بعد از ذکر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نوشته است ذکر خلف صالح که خبر داد مرا

صدقة بن موسی و او گفت خبر داد مرا پدرم از حضرت رضا علیه السلام که فرمود خلف صالح از فرزندان ابی محمد حسن بن علی است و اوست صاحب الزمان و اوست مهدی علیه السلام و خبر داد مرا جزا بن سفیان گفت خبر داد مرا ابوالقاسم طاهر بن هرون بن موسی العلوی از پدرش هارون از پدرش موسی گفت که فرمود به من سید من جعفر بن محمد علیهما السلام که خلف صالح از فرزند منیست و اوست مهدی اسم او محمد است و کنیه او ابوالقاسم خروج می کند در آخر الزمان نام مادر او صیقل است^(۱)

و نیز از آن کتاب منقولست که عبدالرحمن صوفی در مرات الاسرار نوشته است ذکر آن آفتاب دین و دولت آن هادی جمیع امم و ملت آن قائم مقام پاک احمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امام بر حق ابوالقاسم محمد بن الحسن مهدی رضی الله عنه وی امام دوازدهم از ائمة اهل بیت مادرش امّ ولد بود نرجس نام داشت ولادتش شب جمعه پانزدهم ماه شعبان سنه دویست و پنجاه و پنج و به روایت شواهد النبوة بتاریخ بیست و سیم شهر رمضان سنه دویست و پنجاه و هشت در سرّ من رای بعرف سامره واقع شده و امام دوازدهم دو کنیت و نام با حضرت رسالت پناهی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ موافقت دارد و القاب شریفش مهدی و حجة و قائم و منتظر و صاحب الزمان و خاتم اثنی عشر و صاحب الزمان در وقت وفات پدر خد امام حسن عسکری پنج ساله بود که بر مسند امامت نشست چنانکه حقتعالی یحیی بن زکریا علیه السلام را در حالت طفولیت حکمت کرامت فرمود و عیسی بن مریم را در وقت صبا به مرتبه بلند رسانید هم چنین در صغر سنّ او را امام گردانید و کمالات و خارق عبادات و چندانستکه در این مختصر گنجایش ندارد و ملا عبدالرحمن جامی در شواهد النبوة از حلیمه خواهر امام علی نقی که عمه امام حسن عسکری باشد روایت مینماید انتهى^(۲)

و نیز از کتاب مقصد اقصی نقل کرده است که او نوشته است که حضرت شیخ سعدالدین حموی خلیفه حضرت نجم الدین در حقّ امام مهدی یک کتاب تصنیف کرده است و دیگر چیزهای بسیار همراه او نموده است که هیچ آفریده را در آن اقوال و

تصرفات ممکن نیست چون او ظاهر شود ولایت مطلقه آشکارا گردد و اختلاف مذاهب و ظلم و بدخویی برخیزد چنانکه اوصاف حمیده او در احادیث نبوی وارد شده است که مهدی در آخر زمان آشکار گردد و تمام ربع مسکون را از ظلم و جور پاک سازد و یک مذهب پدید آید

مجملاً هر گاه دجال بد کردار پیدا شده بود و زنده و مخفی هست و حضرت عیسی که بوجود آمده بود و مخفی از خلقت پس اگر فرزند رسول خدا امام مهدی بن حسن عسکری از نظر عوام پوشیده شد و بوقت خود مثل عیسی و دجال موافق تقدیر الهی آشکارا گردد جای تعجب نیست از اقوال چندین بر زکان و از فرموده ائمه اهل بیت رسوا خدا ﷺ و انکار نمودن از راه تعصب چندان ضرور نیست انتهى کلام جامی (۱)

و ایضاً در نجم الثاقب است که علی اکبر بن اسدالله مودودی که از متاخرین علماء اهل سنت است در کتاب مکاشفات که حواشی است بر کتاب نفعات الانس ملا عبدالرحمن جامی در ترجمه سهل بن ازهر اصفهانی تصریح بوجود حضرت مهدی موعود علیه السلام و قطبیّت آنجناب نموده بعد از پدرش امام حسن عسکری علیه السلام که او نیز قطب بوده (۲)

و نیز در آن کتاب از ملک العلماء شهاب الدین بن عمر دولت آبادی که از عظمای اهل سنت است و صاحب تفسیر بحر مواج و کتاب هداید السعداء است در هدایء السعداء نوشته که اهل سنت می گویند که خلافت خلفاء اربعه بنص ثابت است فی عقیده الحافظیه که پیغمبر ﷺ فرمود خلافت من سی سال است و آن تمام شده به علی علیه السلام و هم چنین خلافت دوازده امام بحدیث ثابتست از ایشان اول امام علی است کرم الله وجهه و در خلافت او حدیث الخلفه ثلاثون سنه وارد است دوم امام شاه حسن رضی الله عنه پیغمبر ﷺ فرمود این پسر من میاید است زود است که می کشند او را گروه باغیه نه امام از فرزندان شاه حسین رضی الله عنه رسول خدا ﷺ فرمود پس از حسین بن علی از

پسران او نه امامند که آخر ایشان قائم است جابر بن عبدالله انصاری گفت داخل شدم بر فاطمه دختر رسول خدا ﷺ در پیش روی او الواحی بود سؤال چه حکمت است که شاه زین العابدین دعوی خلافت نکرد جواب هر گاه در وقت عایشه و معاویه و زبیر و طلحه فتوی بر خطا نوشتند و با شاه علی طایفه بغاة حرب کردند و در وقت تابعین شاه حسین را زار زار کشتند و هر گاه مصطفی ﷺ خبر داده بود هزار ماه خاندان منهزم و مقهور و باغیان مظفر و منصور شوند چنانکه در خزانه جلالیه آورده است که مصطفی ﷺ در خواب دید که سگ بچگان بر منبر هف هف و یف یف می کنند و از آن تعبیر فرموده که فلا و فلان یزیدیه تغلب کنند و بر منابر لعنت فرمایند بر خاندان و در روضه العلماء می گوید این آیه آمد خیر من الف شهر جبرئیل گفت یا محمد آن هزار ماه است که ملک یزیدیان باشد و بر خاندان لعنت فرستند و آنروز روز هزیمت خاندان بود سواران دین و پهلوانان دیانت تیغ عزیمت و عنان اولویت اختیار بکم قضا و قدر انداختند و انگشتان رخصت بعجز در دهن ضرورات که تیغ المحذور است برای خلاص جان خویش کردند چون شاه زین العابدین تا امام مهدی این نوع معاینه کردند هر آینه از دعوی امامت ساکت و صامت کشتند و چون وقت ظهور امام مهدی سید محمد بن عبدالله (بنابر خبر زائده است که اسم ابیه اسم ابی و بیان تصنیف آن خواهد آمدان شاء...) ابوالقاسم شود جانبازان خاندان علم هزیمت برارند و دمّامه اولویت برزنند و از تیغ اختیار جملگی اغیار راز دنیا براندازند فیما لا الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً

و این نه فرزندان، اول امام زین العابدین، دوم امام محمد باقر است سیم امام جعفر صادق است چهارم امام موسی کاظم پنجم امام علی رضا ابنه ششم امام محمد تقی ابنه هفتم امام علی نقی ابنه هشتم امام حسن عسکری ابنه نهم امام حجة الله القائم مهدی ابنه و او غائب است و او را عمر طویلیست چنانچه میان مؤمنان عیسی و الیاس و خضر و میان کافران دجال و سامری و بلعم و شمر قاتل شاه حسین است و امثالهم والله اعلم

بالصواب انتهى کلام^(۱) ملک العلماء شهاب الدین و نیز در همان کتاب از عبید بن کثیر عامری روایت می نماید که او گفت خبر داد مرا نوح بن جرّاح و حارث بن عبدالله و حارث بن شریک هر یک خبر دادند که ایشان نزد علی ابیطالب بودند پس هرگاه حسن پیش می آمد می فرمود مرحبای پسر رسول خدا! و هرگاه حسین پیش می آمد می فرمود پدرم فدای تو باد ای پدر و پسر بهترین کنیزان پس کسی عرض کرد به آنجناب یا امیرالمؤمنین چه شد شما را که آنرا بحسن علیه السّلام می گوئید و اینرا به حسین علیه السّلام می گوئید و کیست پسر بهترین کنیزان فرمود این مفقود شده آواره محمّد بن الحسن بن علی پسر این حسن و دست مبارک را بر سر حسین علیه السّلام گذاشت و نیز در نجم الثاقب از جمله اخباری که از طرق اهل سنّت و جماعت نقل می نماید آنست که عالم حافظ منتجب الدین محمّد بن مسلم بن ابی الفوارس رازی در کتاب اربعین خود روایت کرده است به اسناد خود از احمد بن ابی رافع بصری که گفت خبر داد مرا پدرم و او خادم امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السّلام بود از آنجناب که فرمود خبر داد مرا پدرم عبد صالح موسی بن جعفر علیهما السّلام گفت خبر داد مرا پدرم جعفر صادق علیه السّلام باقر علم انبیا محمّد بن علی علیهما السّلام گفت خبر داد مرا پدرم سیّد العابدین علی بن الحسین علیهما السّلام گفت خبر داد مرا پدرم سیّد الشّهادا حسین بن علی علیهما السّلام گفت خبر داد مرا پدرم سیّد الاوصیاء علیه السّلام که فرمود رسول خدا ﷺ به من کسی که دوست دارد که ملاقات کند خداوند عز و جلّ را و او جلّ جلاله به نظر رحمت اقبال کرده به او و اعراض نفرموده از او پس موالات کند با تو یا علی و کسی که خوش دارد که ملاقات کند خداوند عزّ و جلّ را و او از او خشنود باشد پس هر آینه موالات کند با پسر تو حسن و کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عز و حل و او خوفی بر او نباشد پس هر آینه موالات کند با پسر تو حسین و کسی که دوست دارد ملاقات کند خداوند عز و جلّ را و حال آنکه گناهانش از او کناره کرده و آنها پاک شده پس

هر آینه موالات کند با علی بن الحسین پس به درستی که او چنانست که خدای فرموده
سیماهم فی وجوههم من اثر السجود و کسی که دوست دارد که ملاقات کند خدای عز و
جل را و حال آنکه چشمش خنک باشد یعنی خرسند و مسرور باشد پس هر آینه موالات
کند با محمد بن علی و کسی که دوست دارد که ملاقات کند خداوند عز و جل را در
حالتی که کتاب اعمال او را به دست راستش دهد پس موالات کند با جعفر بن محمد و
کسی که دوست دارد که ملاقات کند خداوند عز و جل را پاک و پاکیزه شده پس موالات
کند با موسی بن جعفر نور کاظم و کسی که دوست دارد که ملاقات کند خداوند عز و جل
را در حالتی که خندانست پس موالات کند با علی بن موسی الرضا و کسی که دوست
دارد که ملاقات کند خداوند عز و جل را در حالتی که درجات او را بلند کرده‌اند و سیئات
او را مبدل نموده‌اند بحسنات پس هر آینه موالات کند با پسر او محمد بن علی و کسی که
دوست دارد که ملاقات کند خداوند عز و جل را پس با او به آسانی محاسبه نماید و
مداقه نکند و داخل کند او را در بهشتی که فراخی او فراخی آسمانهاست و زمین که مهیا
شده برای پرهیزکاران پس موالات کند با پسر او علی و کسی که دوست دارد که ملاقات
کند خداوند عز و جل را و حال آنکه در زمره فائزین است پس موالات کند با پسر او
حسن عسکری و کسی که دوست دارد که ملاقات کند خداوند عز و جل را در حالتی که
ایمان او کمال و اسلامش نیکو شده پس موالات کند با پسر او منتظر قائم و صاحب الزمان
مهدی صلوات الله علیه پس اینانند که چراغهای دجی یعنی تاریکی شب جهالت و ائمه
هدی و اعلام تقی پس هر کسی که و دوست داشته باشد ایشانرا و موالات کند با ایشان
من ضامنم برای او بهشت را بر خدایتعالی (۱)

و نیز در آن کتاب بطرق اهل سنت و جماعت از سید جمال الدین عطاءالله بن سید
غیاث الدین فضل الله بن سید عبدالرحمن محدث معروف نقل کرده است که در کتاب
روضه الاحباب روایت کرده است از جابر بن یزید جعفی که گفت شنیدم از جابر بن

عبدالله انصاری - رضی الله - که می گفت چون ایزد تعالی نازل گردانید بر پیغمبر خود این آیه را: «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» گفتم یا رسول الله می شناسیم ما خدا و رسول او را پس کیتند اولی الامر که خدایتعالی طاعت ایشان را قرین ساخته است بطاعت تو پس گفت رسول صلی الله علیه و اله که ایشان خلفای منند بعد از من اول ایشان علی بن ابیطالب آنگاه حسن آنگاه حسین آنگاه علی بن الحسین آنگاه محمد بن علی معروف در توریة به باقر و زود است که او را درک می کنی ای جابر پس هر گاه ملاقت کردی او را از من سلام برسان آنگاه صادق جعفر بن محمد آنگاه موسی بن جعفر آنگاه علی بن موسی آنگاه محمد بن علی آنگاه علی بن حسن آنگاه حجة الله در زمین او و بقية الله در میان بندگانش محمد بن حسن بن علی این کسی است که فتح می کند خداوند عزوجل بر دست او شارق زمین و مغارب او این کسی است که غیبت می کند از شیعه و اولیای خود غیبتی که ثابت نمی ماند در آن در قول به امامت او مگر آنکه آزموده است خدای تعالی را اورا برای ایمان جابر گوید گفتم: یا رسول الله! آیا در غیبت امام شیعه انتفاع یابند فرمود آری قسم به آنکه مبعوث فرمود مرا به پیغمبری که ایشان استضاءه کنند به نور او و منتفع شوند به ولایت او مثل انتفاع مردم به آفتاب هر چند ابر او را بالا گیرد ای جابر این از اسرار مکنونه الهی است پس پنهان دار آنرا مگر کسی که اهل آن باشد^(۱)

و این حدیث شریف را مرحوم مجلسی در کتاب غیبت بحار الانوار نیز بطرق شیعه از جابر بن عبدالله روایت فرموده است و نیز در همان کتاب از ابوالحسن محمد بن احمد بن شاذان رحمة الله علیه در ایضاح دفائن النواصب از ریق اهل سنت روایت کرده است که از حضرت صادق جعفر بن محمد از پدرش از پدرانش علیه السلام از رسول صلی الله علیه و اله که فرمود خبر داد مرا جبرئیل از رب الغرة جل جلاله که فرمود کسی که عالم باشد که نیست خدائی جز ذات یگانه من و اینکه محمد بنده و رسول منست و اینکه علی بن ابیطالب خلیفه منست و اینکه ائمه از فرزندان او حجتهای منند داخل می کنم ایشانرا در

جنت خود بر رحمت خود و نجات میدهم او را از آتش بعفو خود و مباح کنم بر او همسایگی قرب خود را و واجب گردانم برای او کرامت خود را و تمام کنم بر او نعمت خود را و بگردانم او را از خاصه خود و برگزیده خود اگر مراندا کند لَبِیکَش گویم و اگر مرا بخواند اجابتش فرمایم و اگر مرا سؤال کند عطایش کنم و اگر ساکت شود در عطا ابتدا نمایم اگر بد کند رحمتش کنم و اگر فرار کند از من بخوانمش و اگر مراجعت کند قبولش فرمایم و اگر در جود مرا بگوید برایش باز کنم تا اینکه فرمود پس جابر بن عبدالله انصاری برخواست و گفت یا رسول الله کیستند ائمه از فرزندان علی بن ابیطالب فرمود حَسَن و حسین سید جوانان اهل جنت آنگاه سید العابدین در زمان خود علی بن الحسین آنگاه باقر محمد بن علی و زود است که درک کنی او را پس چون ادراک کنی از منش سلام برسان آنگاه صادق جعفر بن محمد آنگاه کاظم موسی بن جعفر آنگاه رضا علی بن موسی آنگاه تقی محمد بن علی آنگاه نقی علی بن محمد آنگاه زکی حَسَن بن علی آنگاه پسر او قائم بحق مهدی امت من که پر کند زمین را از قسط و عدل چنانچه پر شده باشد از ظلم ایجاب بر اینها خلفاء و اوصیاء و اولاد و عترت منند کسی که اطاعت کند ایشانرا پس بتحقیق که مرا اطاعت کرده و کسی که عصیان کند ایشانرا پس بتحقیق که مرا عصیان کرده و کسی که آنکار کند ایشانرا یا یکی از ایشانرا پس بتحقیق که مرا انکار کرده و بسبب ایشان نگاه دارد خداوند آسمانرا که بر زمین نیفتد مگر باذن او و بایشان حفظ فرماید خداوند زمین را که مضطرب نکند اهلس را^(۱)

و نیز در همان کتاب از شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد حموینی نقل نموده است که در فرائد السمطین روایت کرده است که کسی از جناب رضا - علیه السلام - پرسید که کیست قائم شما اهل بیت فرمود چهارم از فرزندان من پسر خاتون کنیز آن که پاک می کند باو زمین را از هر جور و پاکیزه می فرماید او را از هر ظلمی و اوست که شک می کنند مردم را در ولادت او و اوست صاحب غیبت پیش از خروجش^(۲) پ

استدلال نمودن محمد بن یوسف گنجی شافعی بر افضلیت حضرت حجت

شیخ ابو عبدالله محمد بن یوسف ابن محمد الکنجی الشافعی در کتاب کفایت الطالب فی مناقب علی بن ابیطالب علیه السلام اخبار کثیره بیهتمام تمام در تصحیح اسناد آنها روایت می نماید و چنانچه مرحوم مجلسی رضوان الله علیه در مجلد سیزدهم بحار الانوار مرقوم فرموده اند در اول کتاب خود نوشته است که: «إني جمعت هذا الكتاب و عرّيته من طرق الشيعة ليكون الاحتجاج به أكد»

یعنی بدرستی که من جمع نمودم اخبار این کتاب را و از طرق شیعه آن را عاری داشتم و در آن از طرق ایشان خبری ننوشتم از بابی اینکه احتجاج به آن را کد و محکم تر باشد مرادش آنست که چون اخبار این کتاب موافق مذهب شیعه است از بابت اینکه مبادا کسی توهم عصبیت دوان نماید خبری از طرق شیعه دوان ننوشتم تا اینکه بهتر توان بر اهل سنت احتجاج نمود و بالجمله دوان کتاب در باره هر یک از ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم اخبار کثیره از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده است از آن جمله در باره حضرت مهدی علیه السلام مینویسد قال رسول الله صلی الله علیه و آله لو یق من الدنیا الایوم واحد لبعث الله رجلاً اسمه اسمی و خلقه یکنی ابا عبدالله پس مینویسد هذا حدیث حسن رزقناه عالیا بحمد الله پس می نویسد و معین قوله صَلَّى اللهُ وَ آله خلقه خلقی من احسن الکنایات عن انتقام المهدی من الکفار ولدين الله تعالی كما كان النبی صَلَّى اللهُ وَ قال تعالی انک لعلی خلق عیم و ترجمه ان واضرحت و نیز در همان کتاب محمد بن یوسف مذکور از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می نماید که فرمود لا تقوم الساعة حتی بملک رجل من اهل بیتی یفتح القسطنطینیة و جبل الدیلیم و لولم یبق الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یفتحها و ترجمه ان در اخبار منقوله از حافظ ابو نعیم گذشت و نیز در همان کتاب از ابی امامه روایت مینماید که خطبنا رسول الله صلی الله علیه و آله و ذکر الدجال و قال فیہ ان المدینه لتنفی خبثها کما ینفی الکیر خبث الحدید و یدعی ذلک الیوم الخلاص فقالت ام شریک فاین العرب یومئذ یا رسول الله ﷺ قال هم یومئذ قلیل و جلهم بیت المقدس و امامهم مهدی و جل صالح یعنی خطبه خواند بر ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و ذکر فرمود دجال را و

فرمود در بیان ذکر دجال که بدرستی که مدینه هر آینه خارج می نماید خبث و کثافت خود را هم چنانیکه خارج می نماید دم کوره کران چرک و کثافت آهن را و خوانده می شود آن روز معهود روز خلاص پس ام شریک عرض کرد پس کجایند در آن هنگام عرب یا رسول الله فرمود ایشان در آن زمان کمند و قلیل و بیشتر ایشان در بیت المقدس می باشند و امام ایشان مهدی می باشد مرد صالحی.

و نیز در همان کتاب از ذر بن عبدالله روایت می نماید که: قال رسول الله -صلى الله عليه وآله- لا تذهب الدنيا حتى يملك العرب رجل من اهل بيتي يواطى اسمه اسمي اخرج ابو داؤد فليسنه و نیز از رسول خدا ﷺ روایت می نماید که فرمود کیف انتم اذا انزل بن مريم فيكم و امامكم منكم بعد نوشته است و هذا حديث حسن صحيح متفق على صححة من حديث محمد بن شهاب رواه البخاري و محمد بن مسلم في صحيحهما^(۱)

نماز گزاردن عیسی در عقب سر آن جناب و جهاد نمودن در رکاب آن جناب

و نیز در همان کتاب از جابر بن عبدالله انصاری روایت می نماید که قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول لا تزول طائفة من امتي يقاتلون على الحق ظاهرين الى يوم القيمة قال فينزل عيسى بن مريم فيقول اميرهم تعال صل بنا فيقول الا ان بعضكم على بعض امراء تكرمه الله لهذه الامه يعني جابر بن عبدالله انصاري گفت شنیدم از رسول خدا صلى الله عليه وآله و آله که می فرمود طائفه از امت من ثابتند که مقاتله می نمایند بر حق یعنی بر حقند در مقاتله نه بر باطل و ایشان غالب می باشند تا روز قیامت پس نازل می شود عیسی بر مريم پس می فرماید امیر ایشان که بیا مقدم بر ما شود نماز کذا و یا ما پس می گوید عیسی بن مريم که آگاه باشید بدرستی که بعض از خود شما امارت بر بعض دیگر دارید مراد آنکه من بر شما امیر نیستم با اینکه امیر شما در میان شما هست و این از جهة گرامی داشتن خداوند است مر این امت را پس نوشته است و هذا حديث حسن صحيح اخرجہ مسلم في صحيحه پس بعد از اینکه ابو عبدالله محمد بن يوسف کنجی اخبار

کثیره از قبیل آنچه مذکور شد نوشته است و تصحیح سند آنها را نموده و بیان مواضع آنها را از صحاح سته کرده آنوقت نوشته اس فان سال سائل و قال مع صحه هذه الاخبار و هی ان عیسی یصلی خلف المهدی و یجاهد بین یدیه و انه یقتل الدجال بین یدی المهدی و رتبه المتقدم فی الصلوة معروفه و كذلك رتبه التقدم فی الجهاد و هذه الاخبار مما ثبت طرقها و صحتها عند السنة و كذلك ترویها الشیعه علی اسواء و هذا هو الاجماع من کافه اهل اسلام از من عد الشیعه من الفرق فقوله ساق و حشو مطرح فثبت ان هذا اجماع کافه الاسلام و مع ثبوت الاجماع علی ذلك و صحه فایما افضل الامام او الماموم فی الصلوة والجهاد معا (۱)

یعنی اگر کسی سوال کند و بگوید که با صحت این اخبار که مفاد آنها آنست که عیسی در عقب سر حضرت مهدی نماز می گزارد و در پیش روی حضرت مهدی جهاد می کند و اینکه حضرت عیسی می کشد دجال را در جهاد پیش روی مهدی و حال آنکه تقدم رتبه امام جماعت بر مرتبه ماموم معروفست و هم چنین تقدم مرتبه کسی که امیر است در جهاد بر کسی که در پیش روی او جهاد می کند معروفست و این اخباری که دلالت دارد بر اقتداء نمودن حضرت عیسی بحضرت مهدی و جهاد عیسی در پیش روی حضرت مهدی اخباری است که ثابتست طرق آنها از حضرت رسالت پناه - صلی الله علیه و اله - و ثابتست صحت آنها و نزد اهل سنت و جماعت و هم چنین روایت نموده اند شیعه مطابق و مساوی با همین مضمونی که اهل سنت روایت نموده اند و این اتفاق شیعه و سنی اجماع است از کافه اهل اسلام زیرا که کسانی که خارج از این دو طایفه شیعه و سنی می باشند قولشان ساق و مردود است و زائد و مطروح می باشد پس ثابت شد اینکه این اتفاق فریقین اجماع کافه اهل اسلام است براینکه عیسی در عقب سر حضرت مهدی نماز می کند و در پیش روی آنحضرت جهاد می کند کدام یک از این دو نفر افضل از دیگری می باشند امام در نماز و جهاد یا ماموم پس نوشته است

الجواب عن ذلك ان يقول: هما قدوتان نبي و امام و ان كان احدهما قدوة لصاحبه في حال اجماعهما و هو الامام يكون قدوة للنبي في تلك الحال و ليس فيهما من ياخذه في الله لومة لائم و هما ايضاً معصومان من ارتكاب القبائح كافة و المداهنه و الريا و النفاق و لا يدعو الداعي لاحدهما الى فعل ما يكون خارجاً عن حكم الشريعة و لا مخالفاً لمراد الله و رسوله و إذا كان الامر كذلك فالامام افضل من المأموم لموضع ورود الشريعة المحمدية صلى الله عليه و اله بذلك بدليل قبول النبي صلى الله عليه و اله بالقوم اقروهم فان استوافقهم فان استوافقهم هجرة فان استوافقهم و جهافلوا علم الامام ان عيسى افضل منه لما جازله ان يتقدم عليه لاحكامه علم الشريعة لموضع تزيذ الله له عن ارتكاب كل مكروه و كذلك عيسى لو علم انه افضل منه لما جازله ان يقتدى به و لموضع تنزيه الله من المريا و النفاق و المحاباة بل لما تحقق الامام انه اعلم منه جازله ان يتقدم عليه و كذلك قد تحقق عيسى ان الامام اعلم منه فلذلك قدمه و صلى خلفه و لولا ذلك لم يسعه الاقتداء بالامام فهذه درجة الفضل في الصلوة ثم الجهاد هو بذلك النفس بين يدي من يرغب الى الله تعالى بذلك و لولا ذلك لم يصح لاحد الجهاد بين يدي رسول الله صلى الله عليه و اله و لا بين يدي غيره و الدليل على صحة ما ذهبنا اليه

قول الله سبحانه و تعالى «ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون و يقتلون و عدا عليه حقا في التورية و الانجيل و القران و من اوفى بعهده من الله فاستبشروا ببيعكم الذي بايعتم به و ذلك هو الفوز العظيم»^(۱)

ولان الامام عليه السلام نائب الرسول صلى الله عليه و اله امة و لا يسوغ لعيسى ان يتقدم على الرسول فكذلك نائبه و مما يؤيد هذا القول ما و راه الحافظ ابو عبدالله محمد بن يزيد بن ماجه القزويني في حديث طويل في نزول عيسى عليه السلام فمن ذلك قالت ام شريك بنت ابي العسگر يا رسول الله فاين العريج فقال هم يؤمئذ قليل و جلهم بيت المقدس و امامهم قد تقدم صلى بهم الصبح إذا انزل بهم عيسى بن مريم فرجع ذلك

الانام ینکسر یمشی القهقری الیتقدم عیسی یصلی بالناس فیضع عیسی یده بین کتفیه ثم یقول له تقدّم هذا حدیث صحیح ثابت ذکره بن ماجه فی کتابه عن ابی امامه الباهلی قالت خطبنا رسول الله و هذا مختصره^(۱) انتهى یعنی جواب از آن سؤال آنست که این دو بزرگوار یعنی حضرت مهدی و حضرت عیسی دو نفر پیشوا می باشند یکی از جانب خداوند منصب نبوت دارد و دیگری امامت و هر چند که در حال اجتماعشان یکی از ایشان مقتدای دیگر باشد و آن امامست که پیشوای نبی است در حال اجتماع و اینمطلب منکری برای ایشان نیست زیرا که در اموریکه مطلق بدین خداست ملامت کننده در نفوس اولیاء خدا اثر نمینماید و نیز ایندو و بزرگوار هر دو از مرتکب شدن قیاح معصوم و محفوظ می باشند و ظاهر سازی و ریا و نفاق نمینمایند و داعی بر اینکه کاریکه خارج از حکم شریعت و مخالف مراد خدا و رسولست برای ایشان پیدا نمی شود وقتیکه چنین شد که جز فرمان برداری و رضای حق چیز دیگر در بین نباشد پس امام افضل از مامومست بواسطه و رد شریعت محمدیه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بر افضلیت امام از ماموم بدلیل فرمایش نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بر اینکه امامت مینماید بجماعت یعنی باید بنماید کسی که بهتر است قرائت او پس اگر همگی مساوی باشند در قرائت امامت نماید کسی که علم او بشریعت بیشتر است پس اگر همگی مساوی باشند دو علم امام نماید کسی که سبقت دارد از همه در مهاجرت إِلَى اللهِ وَ الرَّسُولِ پس اگر مساوی باشند در این مدّعی امامت نماید آن کسی که صباحت منظرش بیشتر است پس اگر امام علیه السّلام میدانست که عیسی افضل از اوست هر آینه برای آنجناب جایز نبود که مقدم شود در نماز جماعت بر عیسی زیار که بر امام علیه السّلام است که محکم و متقن سازد علم شریعت را و ایضاً خداوند امام را پاک و پاکیزه ساخته از ارتکاب هر مکروهی و هم چنین است امر نسبت بحضرت عیسی اگر آنجناب چنین میدانست که خود افضل از امامست هر آینه جایز نبود برای او که اقتداء بامام نماید زیرا که خداوند او را از ریا و نفاق و مزاج

گوئی پاک و پاکیزه نموده است چگونه با اینکه بداند خود الیق بامامت است اقتداء بدیگری می نماید بلکه چون محقق در نزد امامست که خود اعلمست از عیسی جائز میشود که مقدم شود بر او و هم چنین محقق در نزد عیسی است که امام اعلم است از اینجهه مقدم دارد او را و نماز گذارد در عقب او و اگر نه او را اعلم می دانست جائز نبود بر عیسی که اقتداء نماید بامام اینست کلام نسبت بدرجه فضل در نماز پس در جهاد چونکه جهاد جان دادن در پیش روی کسیست که روا آورده باشد بسوی خدا در جان دادن پس سبقت در جان بازی در راه خدا از رئیس است او جان در راه خدا می بازد که دیگران در پیش روی او جان می دهند و اگر چنین نبود صحیح و جائز نبود که کسی در پیش روی رسول خداوند در پیش روی دیگری جهاد نماید و دلیل بر صحّت این مدّعی قول خداوند تبارک و تعالی است که میفرماید ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون و يقتلون و عدا عليه حقا في التوبة و الانجيل و القرآن و من اوفى بعهد من الله فستبشروا ببيعكم الذي بايعتم به و ذلك هو الفوز العظيم که حقتعالی در آیه شریفه بشارت به بیعت مؤمنین را قرار داده است برای کسیکه و فای بعهد خداوند نماید پس باید اول رسول یا امام و فای بعهد خداوند در جان بازی نمایند تا اینکه مؤمنین بیعت در جان دادن با او کنند و دلیل دیگر آنکه سزاوار آنست که حضرت عیسی در جهاد متابعت کند مهدیرا آنست که امام نابثست از جانب رسول صاحب شریعت که در امتست و همچنانکه جایز نیست برای عیسی بر آنکه بر پیغمبریکه صاحب شریعت است در امت مقدم شود هم چنین جایز نیست برای او که مقدم شود بر نابثیکه آن پیغمبر قرار داده و از اخباریکه تایید مینماید آنچه را که ذکر کردیم خبر طولانیست که روایت نموده است او را حاف ابو عبدالله محمد بن یزید من ماجه قزوینی در باب نزول عیسی علیه السلام و از جمله آنچه در آن حدیث است آنست که امّ شریک بنت ابی العسگری عرض کرد یا رسول الله پس کجائید در آن زمان عرب فرمود رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله که ایشان در آن زمان کم هستند و بیشتر از ایشان در بیت المقدس می باشند و امام ایشان جلو می ایستد که نماز صبح را بجماعت نماید که در این هنگام

نازل می شود بر ایشان عیسی بن مریم پس آن امام جماعت بهمان قسم که مقدم شده است عقب عقب بر می گردد که عیسی مقدم شود و امامت نماید با مردم پس عیسی دست خود می گذارد در میان دو شانه امام و باو می گوید که مقدم باش و این حدیث صحیح و ثابتست ذکر نموده است او را ابن ماجه در کتاب خودش از ابی امامیه باهلی که او نقل کرده است که خطبه خواند بر ما رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَآلِهِ مختصریست از آنچه در آن خطبه است انتهى ترجمه کلام شیخ ابو عبدالله محمد بن یوسف شافعی این فقیری گوید اشهدکم بالله ملاحظه فرمائید که با اینکه تمام امت خاتم النبیا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَآلِهِ و سنی اجماع و اتفاق نموده اند که بر حسب اخبار رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَآلِهِ حضرت مهدی دوازدهم از اوصیاء پیغمبر است صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَآلِهِ و نام مبارکش موافق با نام رسول خداست و فرزند امام یازدهم حضرت امام حسن عسگری سلام الله علیه می باشد و این وجود مبارک غائب خواهد شد و پس از غیبتش ظهور خواهد فرمود و بدین و شریعت آداب و سنن خاتم الانبیاء رفتار خواهد فرمود و آنجناب در نیابتش از رسول خواهد نمود و در بیت المقدس نزول اجلال خواهد نمود و هنگامیکه حضرت مهدی علیه السلام در وقت صبح با اصحاب خود در بیت المقدس مهیای نماز صبح باشد حضرت عیسی برایشان نازل خواهد شد و اقتداء بمهدی علیه السلام نماید و نماز صبح را بسنت پیغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَآلِهِ - بجماعت با ایشان در عقب حضرت مهدی بجا آورد و در پیش وی حضرت مهدی علیه السلام جهاد نماید و دجال را به قتل رساند و فریقین از شیعه و سنی از اخبار صحیح باندازه در این باب روایت نموده اند که از کثرت از حد تواتر معنوی به مراتب متجاوز است و تصریح نموده اند که اخبار از طرق فریقین با یکدیگر موافق و مساویست مع ذلک کله شخصی بی خرد هیچ مدان میرزا علی محمد نام پسر میرزا رضای شیرازی که پس از قرب هزار سال بعد از وفات حضرت عسگری علیه السلام بدنیآ آمده و قسطنطنیه را بچشم ندیده و بیت المقدس را در تمام مدت عمر نه در خواب و نه در بیداری رؤیت نموده و در تمام مدت عمر شمشیر بدست نگرفته بلکه به عوض شمشیر زدن در راه خدا در بالای منبر

مسجد و کیل شیراز از خوف جان خود بر قائل به مقاله خود لعن و سبّ نموده با هیچ کافری و مشرکی در مدت عمر بیک کلمه در امر دین تکلم ننموده و یک عبادت صحیح خالی از اغلاط از دهان و قلمش جاری نگردیده چنانکه بیان حالات و کلماتش در ابواب بعد در همین مقصد انشاء الله تعالی مفصلاً خواهد آمد چنین کسی دعوی مهدویت نموده است و ادعا کرد که من همان مهدی موعود می باشم نماز جماعت را از میان برداشتم مگر در نماز میت و جهاد در راه خدا را منع نمود با هر کافری و مشرکی بروح و ریحان باید معاشرت نمود و آداب و سنن حضرت خاتم الانبیا را بالکلیه از بین برداشتم بجای آن نماز نوزده رکعت به آداب دیگر قرار دادم روزه ماه رمضان را حرام کردم و بجای آن نوزده روز قبل از عید نوزده روزه را واجب ساختم و بالجمله مذهبی از قبل خود اختراع نمود!

سبحان الله العظیم! برای شخص عاقل چه بسیار حسرت و تاسف است. به حال عوام همج رعاع این امت که ایشان به توهم اینکه این مزخرفات مابق با فرمایشات حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله می باشد بدون بصیرت و بینائی از طریقه دین و آئین الهی خارج می شوند و اعتقاد بحقیقت چنین گمراه مضلی می نمایند و رجوع به یک نفر از ارباب خبرت و بصیرت که مطلع بر اخبار و آثار ما ثوره از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اوصیاء طاهرین آن جناب بوده باشد نمی نمایند و بالجمله اینمقدار را از اخبار قلیلی است از کثیر اخبار که اهل سنت و جماعت کتب بسیار به آنها مشحون نموده اند و هر کس فی الجمله ادراک و شعور داشته باشد می داند که اگر در باره حضرت مهدی عجل الله فرجه اخبار منحصر بود بهمین که از طرق اهل سنت و جماعت روایت شده بلکه به مقدار عشر از آنچه ذکر گردیده هر آینه برای وضوح و اتضاح بطلان این مذهب این طایفه کفایت می نمود و حال آنکه از طرق شیعه کتابها مشحونست از اخبار صحیحه چنانکه اسامی بعضی از آن مصنفات در این مختصر مذکور گردید. الغرض تمام بیچارگی عوام از باب این است که از ابتداء امر که شیاطین انسیه این طایفه با او مکالمه می نمایند و او را از دین خودش به شک و شبهه می اندازند رجوع به عالمی نمی نمایند تا از اله شبهه از او بنماید و به حقیقت دین خود و بقاء شریعت و آئین حضرت خاتم الانبیا - صلی الله علیه و آله تا انقضای عالم قطع و یقین

نماید و رابفهم خودش مغرور می نماید و به جهالتش از جاده مستقیم الهیه منحرف ساخته به تیه ضلالت و گمراهی می اندازد خداوند عبّاد را از این فتنه آخر الزّمان محافظت فرماید در جواب «اسم ابیه اسم ابی»

تنبیه: در بعضی از اخبار اهل سنت و جماعت از حضرت رسالت پناه روایت کرده اند که آنجناب درباره حضرت مهدی فرموده است یواطی اسمه اسمی اسم ابیه اسم ابی یعنی موافقت دارد اسم مهدی اسم مراد اسم پدر او اسم پدر و مرا و این خبر بر حسب ظاهر مخالف است با اخبار کثیره متواتره مرویه از جمیع اهل عصمت بر اینکه حضرت مهدی فرزند امام حسن عسگری است

مرحوم مجلسی رضوان الله علیه در مجلد سیزدهم بحار الانوار از ابو عبدالله محمد بن یوسف شافعی نقل فرموده است که او بعد از ذکر روایت زر بن عبدالله که سبقت یافت نوشته است که اینجزیکه در آن این فقره روایت شده است حافظ ابوالحسن محمد بن حسین بن ابراهیم بن عاصم در کتاب مناقب شافعی ذکر نموده است و او گفته است که زائده که یکی از روایتست در روایت خودش زیاد کرده است اینرا که:

ولو لم یبق من الدنیا الا یوم لطول الله ذلک الیوم حتی یبعث الله فیہ رجلاً من امتی او من اهل بیتی یواطی اسمہ اسمی و اسم ابیه اسم ابی^(۱)

پس گنجی شافعی مذکور نوشته که ترمذی این حدیث را ذکر نموده و این فقره را که اسم ابیه اسم ابی ذکر نموده است و ایضاً نوشته است که ابو داود این حدیث را از معظم روایات حفاظ و نقله اخبار ذکر کرده است بمضمون یواطی اسمه اسمی و بس و اسم ابیه اسم ابی در ان اخبار نیست پس از ابی داود این عبارت نقل کرده است که والذی روی اسم ابیه اسم ابی فهو زائده و هو یزید فی الحدیث یعنی آنکسیکه روایت کرده است که اسم ابیه اسم ابی آنکس زائده است و زائده در حدیث زیاد مینمود و الحاصل آنکه کثیری از علماء عامه تصریح نموده اند بر اینکه این فقره از زائده میباشد که زیاد نموده و

مرحوم شیخ جلیل و استاد نبیل حاجی میرزا حسین نوری اعلی الله مقامه در نجم الثاقب این حدیث را بجهل طریق تقریباً از طرق اهل سنت و جماعت نقل فرموده است که جمیع آنها خالی از این فقره است و اقتصاد بر همان یواپی اسمه اسمی در آنها گردیده مگر همان یک طریق که طریق عبدالله بن موسی از زائده از عاصم که مشتمل بر این فقره است پس بی اعتباری و ضعف این مضمون که اسم پدر او موافق با اسم پدر منست بحمدالله تعالی در کمال وضوح ظاهر گردید و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

اخبار صحیحه وارده از طرق شیعه در اینکه حضرت مهدی (عج) پسر بلا فاصله حضرت امام حسن عسکری است

و اما اخبار بر قائمیت و مهدویت آنجناب و اینکه فرزند بلا واسطه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام میباشد از طرق شیعه رضوان الله علیهم سلیم بن قیس هلالی که از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَقَلَ نَمُوْدَةٌ اَنْ اَنْحَضْرَتْ دَر بِيَانِ مَقْصُوْدٍ اَزْ اَوْلَى الْاَمْرِ فَرَمُوْدَةٌ اَسْتَبَامِ اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلَیْهِ السَّلَامُ كَهْ تَوِیَا عَلِیَّ اَوَّلَ اِیْشَانِیْ اَنْگَاهِ شَمَرْدَنْدِ تَارَسِیْدِ بَامَامِ حَسَنِ عَسْكَرِیْ عَلَیْهِ السَّلَامُ پَسْ فَرَمُوْدَ رَسُوْلُ خُدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَنْگَاهِ پَسْرِ اَوْ حُجَّةَ قَائِمِ خَاتَمِ اَوْصِيَاءِ مِنْ وَخَلْفَائِ مِنْ وَمَنْتَقَمِ اَزْ اَعْدَاءِ مَنْ كَهْ پَرْمِیْكَندْ زَمِیْنِ رَا اَزْ عَدْلِ وَ دَادْ چنانچه پَر شُدِهْ بَاشْدْ اَزْ جَوْرٍ وَ ظَلْمٍ وَ مَرْحُومِ شَيْخِ جَلِیْلِ وَ اسْتَادِ نَبِیْلِ حَاجِیْ مِیْرَزَا حَسَنِ نُوْرِیْ اَعْلَى اللهُ مَقَامَهُ دَر نَجْمِ الثَّاقِبِ دَر مَقَامِ اَعْتِبَارِ كِتَابِ سَلِیْمِ بِنِ قَیْسِ نُوْشْتَهْ اَسْتَكْ شَيْخِ نَعْمَالِیْ دَر غِیْبَتِ خُودِ مِیْ گُوَیْدُ كَهْ خِلَافِیْ نِیْسْتْ دَر مِیَانِ حَمَلَهْ عِلْمِ شِیْعَهْ كَهْ اَنْ كِتَابِ اَصْلِیْ اَسْتْ اَزْ اَصُوْلِ كَهْ رُوْیْتْ كَرْدَهْ اَنْدْ اَهْلِ عِلْمِ وَ حَمَلَهْ حَدِیْثِ اَهْلِ بَیْتِ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ وَ اَقْدَمِ اَزْ اَنْهَاسْتْ وَ اَزْ اَصُوْلِیْسْتْ كَهْ شِیْعَهْ بَانَ رَجُوْعِ مِیْ كَنْنَدْ وَ اَعْتِمَادِ مِیْ نَمَیْنَدْ

این فقیر گوید که مرحوم مجلسی ایضاً اخبار آن را تلقی بقبول فرموده و در مجلد نهم بحار الانوار در احوالات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اخبار بسیار از او نقل فرموده مخصوصاً در وصایای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

و ایضاً در نجم الثاقب از کتاب فضل بن شاذان نقل نموده است که اوروایت کرده است

از حسن بن علی بن فضال و ابن ابی نجران از حماد بن عیسی از عبدالله بن مسکان از آبان بن ثعلب از سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که آیا بشارت ندهم شما را به مهدی گفتند بشارت ده، آنحضرت فرمود پس بدانید که خواهد برانگیخت خدایتعالی در میان امت من پادشاه عادل و امام قاسطی را که پر کند زمین را از عدل و داد انچنان که پر شده باشد از جور و ظلم و او نهمین است از اولاد فرزند من حسین اسم او اسم منست و کنیه او کنیه منست و بدانید و آگاه باشید که نیست خیر و خوشی در زندگانی بعد از او و نخواهد بود انتهای دولت او الا پیش از قیامت بچهل روز^(۱)

این فقیر گوید که جزء اخیر این خبر موافقت با اخبار کثیره مستفیضه متواتره که در باب رجعت وارد است مرحوم مجلسی رحمه الله در مجلد نهم بحار الانوار روایت نموده اند و هم چنین مرحوم حاجی در نجم الثاقب ترجمه آنرا از طریق خودش روایت نموده است و این فقیر اقتصار بهمان ترجمه مینماید.

محمد بن ابی عمیر و احمد بن محمد بن ابی نصر از آبان بن عثمان الاحمر از آبان بن تغلب از عکرمه از عبدالله بن عباس روایت نموده اند که یهودی که او را نعتل می گفتند به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد یا محمد من چند چیز از تو می پرسم که بسیار وقتی است که آن در سینه من میگردد اگر جواب ادا نمائی بر دست تو اسلام می آورم آنحضرت فرمود یا ابا عماره پرس گفت یا محمد! پروردگار خود را از برای من وصف کن آنحضرت فرمود وصف نمیتواند کرد حضرت خالقرا مگر بان چیزیکه خود و صف کرده است بان خود را چگونه وصف نمایند خالق واحد وافر بیننده یگانه را که عاجز است حواس از آنکه او را در یابد و ادراک ذات مقدس او نماید و فرو مانده است او هام از آنکه او را بیابد و بکند ذات او برسد و در مانده است خطرات از آنکه حدی از برای او پیدا کند و ناتوانست بصائر از آنکه احاطه قدرت او کند بزرگتر است از آنکه وصف او کنند و صف کنندگان دور است در نزدیکی نزدیکست در دوری یعنی دور و

نزدیک در نزد علم او یکسانست چگونگی را او چگونگی داده است پس نمی توان گفت که چگونه است و کجا او کجائی بخشیده پس نمی توان گفت که کجاست منقطع می شود فکرها از شناختن او یعنی باید بدانید که کیفیت و اینیت از او پیدا شده و بقدرت او وجود یافته پس او اَحَد است یعنی تکثر در وحدانیت ذاتش متصور نیست و از ابعاض و اجزاء معرّی و بریست و صمد است یعنی جسم نیست که توان گفت میان تهی است و خداوند است که کلّ خلایق در حوائج و رغائب روی بدرگاه او می اورند و از او حاجتها میطلبند و از او مرادها می یابند و بالجمله آنحضرت فرمود که خدایتعالی اَحَد و صَمَد است هم چنانکه خود خود را وصف کرده است و وصف کنندگان نمیرسند بحدّ وصف کردن و نشان دادن او و چنانکه خود وصف فرموده لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا اَحَدٌ است نعتل گفت راست گفتی یا محمد پس خبر ده مرا از آنکه گفتی خدایکیست و او را شبیه نیست آیانه چنین است که خدا یکیست و انسان نیز یکیست و یگانگی و وحدانیت خدا مانند شده است و وحدانیت و یگانگی انسان را آن حضرت فرمود که خدا واحد است واحدالمعنی یعنی همیشه واحد و یگانه بود و چیزی با او نبود و بیحدّ و بی اعراض است و همیشه هم چنین بوده و هم چنین خواهد بود و انسان واحد ثنویّ المعنی است یعنی غیر واحد حقیقی است جسم است و عرض است و روح است و جز این نیست که تشبیه در معانیست نه در غیر معانی یعنی هیچکس در معنی وحدانیت با او شرکت ندارد نعتل گفت راست گفتی یا محمد پس خبر ده مرا که وصی تو کیست زیرا که هیچ پیغمبری نبوده الا آنکه او را وصی بوده و پیغمبر ما موسی وصیت کرد بیوشع بن فون آنحضرت فرمود بلی خبر دهم تو را بدرستی که وصی و خلیفه من بعد از من علی بن ابیطالبست و بعد از او دو سبط من حسن و حسین و بصایت از پی حسین در می آیند نه تن از صلب حسین که ائمه ابرار و امامان نیکو کارند نعتل گفت نام کن ایشانرا بنام ایشانرا ذکر کن از برای من یا محمد حضرت فرمود بلی چون حسین در گذرد پسر او علی وصی و خلیفه باشد و چون مدت خلافت و وصایت علی بنهایت رسد پسر او محمد و چون مدت وصایت محمد تمام شود پسر او جعفر و چون مدت وصایت جعفر گذرد پسر او

موسی و بعد از او پسر او علی و بعد از او پسر او محمد و بعد از او علی و بعد از او پسر او حسن و بعد از او پسر او حجة بن الحسن ایشان دوازده امامند بشماره نقبای بنی اسرائیل نعتل گفت پس جای ایشان در بهشت کجاست؟ فرمود بامند در درجه من گفت شهادت میدهم که نیست الهی الا حضرت الله تعالی و شهادت می دهم که تو رسول و فرستاده خدائی و شهادت می دهم که ایشانند اوصیاء بعد از تو بتحقیق که یافته ام این معنی را در کتب متقدمه پس خبر ده مرا ای رسول خدا از وصی دوازدهم از جمله اوصیاء تو انحضرت فرمود که او غائب خواهد شد تا نبینند او را و زمانی پیش آید امت مرا که نماند از اسلام مگر اسم اسلام و نه از قرآن الأ رسم قرآن در آن هنگام رخصت دهد خدایتعالی او را بخروج نمودن پس لرزید نعتل و برخاست از پیش پیغمبر و در آنحال میگفت صَلَّوات خدا بر تو باد ای بهترین پیغمبران و صلوات خدا باد بر اوصیاء تو که پاک و منزهند از عیبها و گناهان و سپاس و حمد مر خدای را که پروردگار عالمیانست^(۱)

و ایضاً مرحوم مجلسی رحمه الله در مجلد نهم بحار الانوار از طریق خودش و مرحوم حاجی در نجم الثاقب از طریق دیگر روایت نموده اند و هر دو منتهی می شود بجابر بن عبدالله انصاری که او گفت مردی داخل شد از یهود بمجلس پیغمبر صلی الله علیه و آله که جندل نام داشت و پدرش جناده نام بود و از یهود خبیر بود پس عرض کرد یا محمد خبر ده ما را از آنکه خدای را نیست و از آنچه نزد خدا نیست و از آنچه آنرا خدا نمی داند حضرت فرمود آنکه نیست خدای را شریکست و آنچه نیست نزد خدا ظلم است و آنچه نمیداند آنرا خداوند آن قول شما یهودیانست که میگوئید عزیز پسر خداست و الله که خدا کسی را پسر خود نمی داند جندل گفت: (اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله حقاً) بعد از آن گفت ای رسول خدا! من در خواب، موسی بن عمران را دیدم که با من گفت ای جندل به دست محمد مسلمان شو و به اوصیاء بعد از او بگرو و تمسک نمای با ایشان و بیزاری جوی از بدکیشان چون خداوند عالمیان مرا توفیق داد و به خدمت رسانید و شرف اسلام را

روزیم گردانید مرا بر حال اوصیاء خود آگاه گردان تا متمسک شوم به ایشان آنحضرت فرمود ایجندل اوصیاء بعد از من بعدد نقباء بنی اسرائیل اند جندل گفت چنانکه در توریة یافتم نقباء بنی اسرائیل دوازده تن بودند آنحضرت فرمود بلی امامان که اوصیاء منند بعد از من منحصرند در دوازده تن جندل گفت ایشان همه در یکزمان خواهند بود آنجناب فرمود همه در یکزمان نخواهند بود بلکه یکی بعد از یکی به امر امامت و وصایت قیام خواهند نمود و تو درک نخواهی کرد مگر خدمت سه تن از ایشان جندل گفت پس اسامی ایشانرا از برای من ذکر فرما فرمود تو در خواهی یافت سید اوصیاء و وارث علم انبیا و پدر ائمه اتقیا علی بن ابیطالب را بعد از من پس از آن دو فرزند او حسن و حسین را پس تمسک نمای به ایشان و فریفته نکند تو را جهل جاهلان و چون هنگام ولادت فرزند من علی بن الحسین باشد که سید و سرور عابدانست حکم خدا بر تو وارد کرد یعنی اجل تو در رسد و آخرین ودا تو از دنیا یک جرعه شیر باشد که خواهی نوشید انرا جندل گفت ایترسول خدای چیست نام های اوصیاء تو که بعد از علی بن الحسین اماماند برای مسلمین پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که چون منقضی شود مدت امامت و وصایت علی بن الحسین قائم گردد به امر امامت پسر او محمد که او را باقر لقب باشد و بعد از او پسر او جعفر که ملقب به صادق است و بعد از او موسی که ملقب بکاظم است و بعد از او پسر او علی که او را رضا گویند و بعد از او پسر او محمد است که او را تقی خوانند و بعد از او پسر او علی که او را نقی گویند و بعد از او پسر او حسن ملقب بزکی بعد از آن غائب گردد از مردمان امامی از ایشان جندل گفت ای رسول خدا حسن از ایشان غائب گردد فرمود نه ولیکن پسر او حجة غائب گردد غیبتی طولانی جندل گفت نام او چه باشد رسول خدا فرمود که نام برده نشود تا زمانی که خداوند او را ظاهر سازد جندل گفت بتحقیق که بشارت داد ما را موسی بتو و اوصیای تو که از ذریه تواند بعد از آن تلاوت فرمود رسول خدا این آیه را:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لِيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ

قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم امناً^(۱)

جندل گفت ای رسول خدا! خوف ایشان از چه باشد حضرت فرمود در زمان هر یک از ایشان شیطانی باشد که ایشانرا آزار کند و برایشان جفا نماید چون رخصت دهد خداوند حجّه را بیرون آید و پاک سازد زمین را از ظالمان و پر کند زمینرا از عدل و داد آنچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور خوشا حال آنان که در زمان غائب شدن او صابر باشند و خوشحال آنها که سالک بحجّه و طریقه او باشند و در مودّت و محبّت و ثابت باشند ایشان آنانند که خداوند در کتاب خود وصف ایشانرا نموده و فرموده:

الذین یؤمنون بالغیب^(۲)

و جای دیگر در کتاب خود در صفت ایشان فرموده:

اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون^(۳)

و ایضاً در نجم الثاقب از حسن بن علی بن فضال از عبدالله بن بکیر از عبدالملک بن اسمعیل اسدی از پدرش از سعید بن حبیر روایت شده که بعمار یاسر گفتند که تو را چه واداشت بر دوستی علی بن ابیطالب علیه السلام گفت خدا و رسول او مرا به آن وا داشتند و بتحقیق که خدا یتعالی آیات جلیله در شان او فرستاده و رسول خدا احادیث بسیار در صفش بیان فرموده گفتند یا خبر نمی دهی ما را بچیزی از آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله در شان او گفته عمار گفت چرا خبر ندهم و حال آنکه من بیزارم از آنهائیکه حق را پنهان می دارند و باطل را ظاهر میسازند^(۴)

بعد از آن گفت که بار رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم که علی علیه السلام را دیدم در بعضی از غزوات که چندین تن از صاحبان علمهای قریش را بقتل رسانید پس به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتم بدرستیکه علی علیه السلام حق جهاد در راه خدا را بعمل آورد حضرت فرمود که چه چیز او را از این امر باز تواند داشت بدرستی که او از

منست و من از اویم و او وارث منست و قاضی دین من و وفاکننده بوعده منست و خلیفه منست بعد از من و اگر او نمی بود مؤمن محض شناخته نمی شد در زمان حیات من و بعد از وفات من جنگ او جنگ من است و جنگ خداست و آشتی او آشتی منست و آشتی خداست بیرون خواهد آورد خدایتعالی از صلب او ائمه راشدین را بدان ای عمار که خدایتعالی عهد کرده با من که عطا کند به من دوازده خلیفه از جمله ایشان علی است و او اول آن خلیفه است و بهترین ایشانست پس گفتم دیگران کیستند یا رسول الله فرمود و دوم ایشان حسن بن علی بن ابیطالب و سیم از ایشان حسین بن علی و چهارم از ایشان علی بن الحسین است که زینت عابدانست و پنجم ایشان محمد بن علی است و بعد او پسر او جعفر و بعد از او پسر او موسی و بعد از او پسر او علی و بعد از او پسر او محمد و بعد از او پسر او علی و بعد از او پسر او حسن و بعد از او پسر او آنکه پنهان شود از مردمان پنهان شدن دراز و اینست معنی قول خدایتعالی که می فرماید:

قل ارايتم ان اصبح ماءكم غورا فمن ياتيكم بماء معين (۱)

بعد از آن بیرون آید و پر کند دنیا را از عدل و داد آنچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم ای عمار زود باشد که بعد از من فتنه و آشوبی ظاهر گردد و چون چنین شد پیروی کن علی و حزب علی علیه السلام را که حق با علی است و زود باشد که تو با اتفاق او مقاتله کنی با ناکثین و قاسطین بعد از آن بکشند تو را فئه باغیه و گروه ستم پیشه و باشد آخرین زاد تو از دنیا یک جرعه شیر که بیاشامی آنرا سعید بن جیر گفت آنچنان شد که پیغمبر صلی الله علیه و اله خبر داده بود (۲)

این فقیر گوید که همین حدیث را مرحوم مجلسی - رضوان الله علیه - از طریق آخر در مجلد نهم بحار الانوار روایت نموده است مجلسی (ره) در مجلد سیزدهم بحار الانوار و مرحوم حاجی در نجم الثاقب روایت نموده اند از عبدالله بن عباس که گفت داخل شدم بمسجد رسول خدا صلی الله علیه و اله در حالتی که امام حسن بر دوش شریف آنحضرت

بود و امام حسین بر ران مبارکش می‌بوسید ایشان را مکرر و می‌گفت بار خدایا دوست دار آن کسی را که ایشان را دوست دارد و دشمن دار آن کسی را که دشمن دارد ایشان را پس فرمود ای پسر عباس گویا نظر میکنم بسیاه و سفید درهم آمیخته این فرزندم حسین یعنی موی ریش مبارکش که رنگین شود از خونش و دعوت کند و کسی اجابتش نکند و یاری طلبد و کسی یاریش ننماید گفتم که مرتکب این فعل شود فرمود شرار امت من که نرساند و عطا ننماید خدایتعالی به آنها شفاعت مرا بعد از آن فرمود ای پسر عباس هر کس زیارت کند حسین را در حالتی که عارف بحق او باشد یعنی او را امام مفترض الطاعة داند مینویسد خدایتعالی از برای او ثواب هزار حج و هزار عمره بدان و آگاه باش که هر کس زیارت کند حسین را حکم آن دارد که مرا زیارت کرده و هر کس مرا زیارت کند گویا خدا را زیارت کرده و حق زیارت کننده بر خدا آنست که عذاب نکند او را به آتش دوزخ آگاه باش که اجابت دعا در زیر گنبد اوست و شفای امراض مندرج در تربت اوست و امامان از اولاد اویند ابن عباس گفت گفتم ای رسول خدا چند امامند بعد از تو آنحضرت فرمود بعدد اسباط یعقوب و نقبای بنی اسرائیل و حواریین عیسی گفت که گفتم تعداد بودند اسباط و نقباء و حواریین آنحضرت فرمود دوازده بودند و امامان بعد از من دوازده‌اند اول ایشان علی بن ابیطالب است و بعد از او دو سبط من حسن و حسین و چون منقضی شود مدت امامت حسین پسر او علی و چون بگذرد مدت او پسر او محمد و چون بگذرد مدت او پسر او جعفر و چون منقضی شود ایام او پسر او موسی و چون منقضی شود ایام او پسر او علی و چون منقضی شود مدت او پسر او محمد و چون منقضی شود مدت او پسر او علی و چون بگذرد ایام علی پسر او حسن و چون منقضی شود ایام او پسر او حجة گفت عرض کردم ای رسول خدا نامهایی شنیدیم که هرگز نشنیده بودم پیغمبر فرمود که ایشان امامانند بعد از من اگر چه مقهور شوند و امینان علم خدا و معصومانند و بخیبان و برگزیدگانند ای پسر عباس هر کس بیاید در روز قیامت در حالتی که عارف باشد بحق ایشان من او را دست گرفته به بهشت در آورم ای پسر عباس هر کس انکار کند ایشان را یا رد کند یکی از ایشان را چنان باشد که مرا انکار کرده و رد نموده و هر

کس مرا انکار نماید یا رد کند چنان باشد که انکار نموده خدا را و رد کرده‌ای پسر عباس زود باشد که مردمان نجیب و راست میل نمایند و هر گاه چنان باشد تو متابعت نما علی و حزب او را بدرستی که علی با حقست و حق با علیست و از هم جدا نشوند تا کنار حوض کوثر بمن وارد کردند ای پسر عباس دوستی ایشان دوستی منست و دوستی من دوستی خداست و جنگ کردن با ایشان جنگ کردن با منست و جنگ کردن با من جنگ کردن با خداست و آشتی کردن با ایشان آشتی کردن با منست و آشتی کردن با من آشتی با خداست بعد از آن پیغمبر تلاوت فرمود این آیه را:

يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۱)

مجلسی ره در مجلد نهم بحار الانوار روایت مینماید از علی بن الحسن بن محمد عن الثعلبکبری عن عیسی بن موسی الهاشمی عن ابیه عن جدّه عن أبائه عن الحسين بن علی علیه السلام عن ابھی علی علیه السلام قال دخلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله فی بیت ام سلمه و قد نزلت هذه الاية انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهيراً فقال رسول الله صلی الله علیه و آله يا علی هذه الاية نزلت فيک و فی سبطی و الائمه من ولدک قلت يا رسول الله و کم الائمه بعدک قال انت يا علی ثم ابناک الحسن و الحسين و بعد الحسين علی ابنه و بعد علی محمد ابنه و بعد محمد جعفر ابنه و بعد جعفر موسی ابنه و بعد موسی علی ابنه و بعد علی محمد ابنه و بعد محمد علی ابنه و بعد علی الحسن ابنه و بعد الحسن ابنه الحجّة من ولد الحسين هكذا وجدت اسامیهم مكتوبة علی اساق العرض فسالت الله عزّوجلّ عن ذلك فقال يا محمد!

هم الائمه بعدک مطهرون معصومون و اعدائهم ملعونون (۲)

یعنی فرمود امیرالمؤمنین علی علیه السلام که داخل شدم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه و حال آنکه به تحقیق نازل شده بود این آیه شریفه که:

انما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً^(۱)

پس فرمود رسول خدا یا علی این آیه نازل شده است در شان تو و در شان دو سبط من و ائمه از اولاد تو؛ گفتم یا رسول الله و چند نفرند امامان بعد از تو؟ فرمود تو یا علی، پس دو پسر ت حسن و حسین و بعد از حسین علی پسر او و بعد از علی محمد پسر او و بعد از محمد جعفر پسر او و بعد از جعفر موسی پسر او و بعد از موسی علی پسر او و بعد از علی محمد پسر او و بعد از محمد علی پسر او و بعد از علی حسن پسر او و بعد از حسن پسر او حجة از اولاد حسین این چنین یافتیم اسامی ایشانرا که نوشته شده بود بر ساق عرش پس سؤال نمودم از خداوند عزوجل از این اسامی پس فرمود خداوند یا محمد ایشانند امامان بعد از تو که پاکیزه گانان و معصومند و اعداء ایشان ملعونند و ایضاً در مجلد نهم بحار الانوار از حضرت حسین بن علی علیهما السلام روایت می نماید

قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی علیه السلام انا اولی بالمؤمنین منهم بانفسهم ثم انت یا علی اولی بالمؤمنین من انفسهم ثم بعدک الحسن اولی بالمؤمنین من انفسهم و بعده الحسین اولی بالمؤمنین من انفسهم ثم بعده علی اولی بالمؤمنین من انفسهم ثم بعده محمد اولی بالمؤمنین من انفسهم و بعده جعفر اولی بالمؤمنین من انفسهم ثم بعده موسی اولی بالمؤمنین من انفسهم ثم بعده علی اولی بالمؤمنین من انفسهم ثم بعده محمد اولی بالمؤمنین من انفسهم ثم بعده علی اولی بالمؤمنین من انفسهم ثم بعده الحسن اولی بالمؤمنین من انفسهم و الحجة بن الحسن اولی بالمؤمنین بانفسهم ائمة ابرارهم مع الحق و الحق معهم^(۲)

یعنی فرمود حضرت سید الشهداء حسین بن علی علیهما السلام که فرمود رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به علی - علیه السلام - که من اولای بمؤمنین میباشم از خود ایشان بنفسهای ایشان پس از من تو یا علی اولای به مؤمنین می باشی از نفس های خود به ایشان پس بعد از تو حسن اولای به مؤمنین است از نفس های خود ایشان و بعد از حسن، حسین

اولای بمؤمنین است از نفسهای خود ایشان پس بعد از حسین علی اولای به مؤمنین است از نفسهای خود ایشان پس بعد از علی محمد اولای بمؤمنین است از نفسهای ایشان و بعد محمد جعفر اولای بمؤمنین است از نفسهای ایشان پس بعد از جعفر موسی اولای بمؤمنین است از نفسهای ایشان پس بعد از موسی علی اولای بمؤمنین است از نفسهای ایشان پس بعد از علی محمد اولای بمؤمنین است از نفسهای ایشان پس بعد از محمد علی اولای بمؤمنین است از نفسهای ایشان پس بعد از علی حسن اولای بمؤمنین است از نفسهای ایشان پس بعد از علی بن حنبل اولای بمؤمنین است از نفسهای ایشان با حق با ایشانست شیخ صدوق - رحمة الله - در کمال الدین از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت مینماید

قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان خلفائي و اوصيائي و حجج الله على الخلق بعدى الاثنا عشر:

اولهم اخی و آخرهم ولدی فقیل یا رسول الله! و من اخوک؟ قال علی بن ابیطالب قبل فمّن ولدک قال المهدی الذی یملاها قسطاً و عدلاً کما ملئت جوراً و ظلماً و الذی بعثنی بالحق بشیراً لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی ینخرج فیہ ولدی المهدی فینزل روح الله عیسی بن مریم فیصلی خلفه و تشرق الارض بنوره و ینبغ سلطانه المغرب و المشرق (۱)

یعنی ابن عباس گفت که: فرمود رسول خدا -صلی الله علیه وآله- بدرستی که خلفاء من و اوصیاء من و حجج الله تعالی بر خلق بعد از من دوازده نفر می باشند که اول ایشان برادرم و آخر ایشان فرزندم می باشد پس عرض شد خدمت آنجناب که یا رسول الله کیست برادرتو؟ فرمود علی بن ابیطالب عرض شد پس کیست فرزندتو؟ فرمود آن مهدی آنچنانکه پر میسازد زمین را از راستی و عدل هم چنانکه پُر شده باشد از جور و ظلم قسم بحق آن کسی که مبعوث فرموده است مرا بر راستی بشارت دهنده بخلق که اگر باقی نماند

از دنیا مگر روز و احدی هر آینه طولانی فرماید خداوند آنروز را تا آنکه خروج نماید در آنروز فرزندان مهدی پس نزول نماید روح الله عیسی بن مریم پس نماز گذارد در عقب سر او و روشن گردد زمین بنور او و برسد سلطنت او بمشرق و مغرب عالم و از جمله اخباری که اغلب و اکثر از روسای ملت از قبیل شیخ نعمانی و شیخ مفید و شیخ طبرسی و شیخ کلینی و مرحوم مجلسی رضوان الله علیهم و دیگران، هر یک به اسناد خود از حضرت صادق - علیه السلام - نقل نموده اند حدیث لوح صدیقه طاهره فاطمه زهرا - سلام الله علیهاست

ثقة الاسلام کلینی در کافی از طریق خود روایت می نماید که آنجناب فرمود:

قال ابی علیه السلام لجابر بن عبدالله الانصاری ان لی الیک حاجه فمتی یخف علیک ان اخلوبک فاسالک عنها فقال له جابر فی ای الاوقات احبته فخلأ به فی بعض الايام فقال له یا جابر اخبرنی عن اللوح الذی رایته فی ید امی فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ما اخبرتک به امی انه فی ذلک اللوح مکتوب فقال جابر اشهد بالله انی دخلت علی امک فاطمة فی حیوة رسول الله صلی الله علیه و اله فهنيتها بولادة الحسين فرایت فی یدها لوحا اخضر ظننت انه زمرد و رایت فیہ کتابا ابیض شبه لون الشمس فقلت لها بابی انت و امی یا بنت رسول الله ما هذا اللوح فقالت هذا لوح اهذاه الله تعالی الی رسوله صلی الله علیه و اله فیہ اسم ابی و اسم بعلی و اسم ابنی و اسماء الاوصیاء من ولدی فاعانیه یبشرنی بذلك قال جابرو اعطینہ امک فاطمه ففرأته و استنسخته فقال ابی فهل لک یا جابر ان تعرضه علیّ قال نعم فمشی معہ ابی علیه السلام الی منزل جابر فاخرج صحیفة من رِق فقال علیه السلام یا جابر انظر فی کتابک لاقرأ علیک فنظر جابر فی نسخهته فقرأه ابی فماخالف حرف حرفاً فقال جابر اشهد بالله انی هکذا رایت فی اللوح مکتوباً بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ هٰذَا کِتَابٌ مِّنَ اللّٰهِ الْعَزِیْزِ الْحَکِیْمِ الْمُحَمَّدِ نَبِیِّهِ وَ نُوْرِهِ وَ سَفِیْرِهِ وَ حِجَابِهِ وَ دَلِیْلِهِ نَزَلَ بِهِ الرُّوْحُ الْاَمِیْنُ مِّنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ عَظَّمَ یَا مُحَمَّدُ اَسْمَاءَیْ وَ اشکر نعمائی و لا تجحد الا انی انا الله لا اله الا انا قاصم الجبارین و مدیل المظلومین و دیان الدین انی انا الله لا اله الا انا فمن رجا غیر فضلی و خاف غیر عدلی عذبتہ عذاباً لا عذبتہ احداً مِّنَ الْعَالَمِیْنَ فایای فاعبد و علی فتوکل انی لم ابعث نبیّاً فا کلمت ایامه

وانقضت مدبة الاجعلت له وصيًّا و انى فضلتك على الانبياء و فضلت وصيك علمى
الاصياء و اكرمتك شبليک و سبطيك حسن و حسين فجعلت حسنًا معدن على بعد
انقضاء مدّة ابيه و جعلت حسينا خازن و حيا و اكرمته بالشهادة و ختمت له بالسعادة فهو
افضل من استشهد و ارفع الشهداء درجة جعلت كلمتى التامة معه و حجّتى البالغة اليك
عنده بعترته ائيب و اعاقب اولهم على سيد العابدين و زين اوليائى الماضين و ابنه شبه
جده المحمود محمد الباقر علمى و المعدن لحكمتى سيهلك المرتابون فى جعفر الزاد
عليه كالزاد على حق القول منى لا كرم من مثوى جعفر و لاسرته فى اشياعه و انصاره و
اوليائه انتخب بعده موسى فتنه عمياً حندس لانّ خيط فرضى لا ينقطع و حجّتى لا تخفى
و ان اوليائى يسقون بالكاس لاوفى من ححدو احداً منهم فقد حجد نعمتى و من غير اية
من كتابى فقد افترى على وىل للمفترين الجاحدين عند انقضاء مدّة موسى عبدلى
وجيبى و خيرتى على و لى و ناصرى و من اضع عليه اعباء النبوة و امتحنه بالاضطلاع بها
يقتله عفريت مستكبريد فن فل المدينة التى بناها العبد الصالح الى جنب شرّ خلقى حق
القول منى لا سرّ بمحمد ابنه و خليفة من بعده و وارث علمه فهو معدن علمى و موضع
سرّى و حجّتى على خلقى لا يؤمن عبده الا جعلت الجنة مثواه و شفّعته فى سبعين من
اهل بيته كلهم قد استوجبوا النار و اختتم بالسعادة لابنه على و لى و ناصرى فى خلقى و
امينى على و حيا اخرج منه الداعى الى سبيلى و الخازن لعلمى الحسن و اكمل ذلك بابنه
محم درحمة للعالمين عليه كمال موسى و بهاء عيسى و صبر ايوب فتذلّ اوليائى فى زمانه
و تنهادى رؤسهم كمنتهادى رؤس الترك و الديلم فيقتلون و يحرقون و يكونون خائفين
مرعوبين و جلين تصبغ الارض بدمائهم و يفشوا الويل و الرّنه فى نساءهم اولئك اوليائى حقاً
بهم ادفع كلّ فتنه عمىء حندس و بهم اكشف الزلازل و ادفع الاصار و الاغلال اولئك
عليهم صلوات من ربهم و اولئك هم المهتدون^(۱)

حاصل فرمایش حضرت صادق - عليه السلام - آنکه فرمود پدرم حضرت امام محمد

باقر - علیه السلام - به جابر بن عبدالله به درستی که مرابه سوی تو مطلبی است پس در چه زمان سهل و آسان بر تو است تا خلوت با تو نمایم پس سؤال از آن نمایم عرض کرد جابر در هر وقت که بخواهید. پس خلوت فرمود با جابر در بعضی از روزها پس به او فرمود: ای جابر! خبر ده مرا از آن لوح آنچنان که دیدی او را در دست مادرم فاطمه - علیها السلام - دختر رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - آنچه را که خبر داد تو را مادرم به آنکه در آن لوح نوشته شده است پس عرض کرد جابر: اشهد بالله اکه من وارد شدم بر مادرت فاطمه در حیات رسول خدا - صلی الله علیه و آله - پس تهنیت و مبارکباد گفتم آن صدیقه را به ولادت حسین - علیه السلام - پس دیدم در دست آن صدیقه لوحی را سبز که گمان کردم زمرده است و دیدم در آن لوح نوشته را سفید شبیه به رنگ آفتاب پس عرض پدر و مادرم به فدای تو باد ای دختر رسول خدا! این لوح چیست؟ پس فرمود: این لوحیست که به هدیه فرستاده است او را خداوند تعالی به سوی رسول خودش در این لوح است اسم پدرم و اسم شوهرم و اسم دو فرزندم و اسم های او صیاء از اولادم پس عطا فرموده است این لوح را به من پدرم تا اینکه بشارت دهد مرابه آن، عرض کرد جابر و عطا نمود آن لوح را بمن مادرت فاطمه - علیها السلام - پس خواندم آن لوح را، نسخه از آن برداشتم پس فرمود پدرم حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - که آیا می توانی ای جابر که بنمائی آن لوح را به من؟ عرض کرد بلی! پس تشریف برد با جابر پدرم - علیه السلام - به سوی منزل جابر پس بیرون آورد جابر صحیفه را از پوست نازک پس فرمود پدرم که ای جابر تو نظر نما در نوشته خودت تا من خود بخوانم بر تو، پس نظر می نمود جابر در نسخه خود پس به علم امامت خواند او را پدرم پس مخالف واقع نشد حرفی به حرفی و حاصل ترجمه اش آنکه:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نیست نوشته از جانب خداوند عزیز حکیم برای محمد نبی و پیغمبر او و نور او سفیر و فرستاده او و حجاب او و دلیل و راهنمای از جانب او نازل نموده است این نوشته را روح الامین از نزد پروردگار عالمیان معظم بدارای محمد اسماء مرا و شکر نما نعمتهای ظاهره مرا و انکار مکن نعمتهای باطنه مرا بدرستی که منم خدائیکه نیست معبود به حقی سوی امن، منم در هم شکننده حبارین و یاری کننده مظلومین و جزا

دهنده روز جزا بدرستی که منم خدائیکه نیست معبود بحقّی سوای من پس کسی که امید داشته باشد غیر فضل مرا یا بترسد از غیر عدل من عذاب کنم او را عذاب کردنی که عذاب نکرده باشم بمثل آن هیچکس عالمیانرا پس مرا عبادت نما و بس بدرستی که من مبعوث ننموده‌ام پیغمبر یرا که پس کامل شده باشد ایام عمر او و منقضی شده باشد مدّت زند کافی او مگر اینکه قرار داده‌ام برای او وصیّی را و بدرستی که من تفضیل داده‌ام وصیّ تو را بر جمیع او صیّاء و گرامی داشته‌ام تو را بدو شیر بچه تو و دو دخترزاده تو حسن و حسین پس قرار داده‌ام حسن را معدن علم خودم بعد از گذشتن زمان پدرش و قرار داده‌ام حسین را خازن علم خودم و گرامی داشته‌ام حسین را بهشید شدنش و ختم نموده‌ام برای او بسعادت پس حسین افضل کسیست که بدرجه شهادت فائز شده باشد و بلندتر است از جمیع شهداء بر حسب درجه و مقامش قرار دادم کلمه تا مدّ خود مرا با حسین و حجة بالغه خود مرا بسوی تو در نزد او بسبب عترت حسین است که ثواب می‌دهم و عقاب می‌نمایم یعنی میزان ثواب و عقاب ولایت عترت حسین و اطاعت و مخالفت ایشانست کسی که قبول کند ولایت ایشانرا و اطاعت نمود ایشانرا او را ثواب میدهم و کسیکه قبول ولایت ایشانرا ننمود و سرپیچی نمود او را عقاب مینمایم اول ایشان علی است که سیّد عابدانست و بهترین اولیای گذشتگان و پسر او شبیه جدّ محمودش محمد است که شکافنده علم منست و معدنست مرحمت مرا زود است که هلاک شوند شک نمایندگان سر جعفر ردّ نماینده بر جعفر مانند ردّ نماینده بر منست راستی سخن از منست هر آینه گرامی می‌دارم البتّه البتّه جایگاه جعفر را و هر آینه مسرور می‌سازم او را در تابعین و یاوران و دوستان خودش اختیار مینمایم بعد از او موسی را در فتنه کورانیّه بسیار تاریک ظلمانی به علّه اینکه رشته فرض من منقطع نمی‌شود و حجة من مخفی نمی‌گردد و بدرستی که اولیاء من سیراب کرده می‌شوند به جام لبریز بلاء من، کسی که انکار کند یکی از ایشان را پس بتحقیق که انکار نموده است نعمت مرا و کسی که تغییر دهد یک آیه از کتاب مرا پس بتحقیق که افترا بسته است بر من وای بر افترا بندگان و انکار کنندگان در نزد انتقضاء مدّت موسی بنده من و حبیب من و برگزیده من علی ولی و ناصر منست و کسی است که می‌گذارم بر او مشقات نبوت

پیغمبر را و امتحان می‌نمایم او را به اینکه قیام نماید به آن مشقّات میکشد این علی را عفریت متکبر سرکشی دفن می‌گردد این علی در بنائیکه ساخته است او را بنده صالح من در جنب و مجاورت شریرترین خلق من یعنی هرون الرّشید راستی سخن از منست هر آینه البتّه البتّه او را مسرور می‌نمایم به محمّد پسر او و خلیفه و جانشین او بعد از او و وارث علم و پس آن محمّد معدن علم منست و موضع سرّ منست و حجّة منست بر خلق من ایمان نمی‌آورد بنده به آن الا اینکه قرار می‌دهم بهشت را جایگاه او و شفیع می‌گردانم آن مؤمن را در هفتاد نفر از اهل بیت او که جمیع ایشان مستوجب در میان خلق من و امین من بر وحی من بیرون می‌آورم از آن علی خواننده بسوی سبیل و راه خودم و خازن مر علم خودم حسن را و کامل می‌گردانم این امر را به پسران حسن محمّد که رحمة است از برای عالمیان از برای عالمیان الی بر آن محمّد است کمال موسی و نورانیّت و بزرگواری عیسی و صبوری ایوب پس ذلیل می‌شوند دوستان من در زمان آن محمّد بن الحسن و بهدیه فرستاده می‌شود سرهای دوستان من هم چنانکه به هدیه فرستاده می‌شود سرهای ترک و دیلم پس کشته می‌شوند ایشان و سوزانیده می‌شوند و می‌باشند ترسان و هراسان و بیم کنندگان رنگین می‌شود زمین بخونهای ایشان و آشکار می‌گردد صدای سوز عزا و واویلا مصیبت در زندهای ایشان. این فقیر گوید چنانیکه مشاهده شده و تا بشود که چه مقدار اذیت و آزار و کشتن و بستن و سوزانیدن از ابتداء زمان غیبت حضرت محمد ابن الحسن تا کنون بر طائفه شیعه اثنی عشریّه از دشمنان ایشان وارد آمده چه مذلت از این بالاتر که اشخاصیکه خود را مسلمان میدانند حکم کافر حربی بر ایشان جاری ساختند مال و جان ایشان را هدر دانستند قرنهای گذشت که کشتن ایشان را موجب قرب به درگاه حضرت اقدس احدیّت پنداشتند و ایشانرا با سیری میبردند و مانند اسراء ترک و دیلم در معرض بیع و شری بیرون می‌آوردند کثیری از بزرگان ملت ایشانرا چون شهیدین - نورالله مر قدها - تا مدتها حبس نمودند و کشتند بلکه سوزانیدند و هم چنین سایر قضایا و مصیبتی که بر اینطایفه حقّه اثنی عشریّه از ابتداء غیبت تا کنون وارد آمده که بیان آنها موجب بازماندن از اصل مقصود میگردد پس حق تعالی جلّ عزّو علا در این حدیث شریف لوح می‌فرماید ایشانند دوستان من بر سبیل

حقیقت و راستی بسبب ایشانست که بر می دارم هر فتنه را که کوری دارد و ظلمت آورنده است و به سبب ایشان زائل میسازم تزلزل قلوب عباد خود را و بر طرف می سازم شدائد و مغشوشی در بلاد را ایشانند و برایشانست رحمت و درود از جانب پروردگار و ایشانند خود ایشان هدایت یافته گان پس ای عزیز قدری چشم بصیرت بگشا و اندکی تأمل فرما ببین که خلاق عالم جلّ جلاله چگونه حجّت را بر خلق تمام نموده است و بچه اندازه سبیل و راه هدایت را واضح و روشن و آشکار فرموده است به قسمی که برای احدی از عالم و عامی راه عذر باقی نگذارده است در اینحدیث شریف لوح به این مضامین عالیه و بیانات واضحه ذکر اسامی اوصیاء حضرت خاتم النبیین - صلی الله علیه و آله - را فرموده و تصریح به صفات و حالات ایشان نموده مخصوصاً تصریح به نام مبارک حضرت حجة بن الحسن امام دوازدهم و اوصاف آنجناب و حالات و مصائب شیعیان آنجناب در زمان صبر و شکیبائی آنجناب و اینکه فرزند بلا واسطه حضرت امام حسن امام یازدهم است فرموده عجب آنست که با وصف اینکه شاه راه هدایت بحمدالله تعالی باین وضوح و روشن و علامات و نشانهای این به این قسم بدیهی که هر عامی به سهل ترین وجهی از وجوه دست رسی به آن دارد نسخه حدیث شریف لوح در اصول کافی در هر آبادی در کمال سهولت و آسانی بدست می آید و هر عامی هیچ مدانی که بخواهد به مضامین آن مطلع گردد بمقدار یکساعت که با شخصی که عالم به عربیت باشد این حدیث شریف را مذاکره نماید معالم دین خود را بواضح تر بیانی بدست می آورد مع ذلک بعض عوام کالانعام در ظلمات جهل و نادانی در کمال حیرت و پریشانی و نهایت تردید و سرگردانی بحشیش و خاشاک صحرای ضلالت چنگ می زنند و در غسق گمراهی طعمه گرگان و بسته دزدان دین مبین و دشمنان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله می گردند. «اشهد کم بالله!» ملاحظه الطاف و عنایات پروردگار لطیف و دود نموده که به چه اندازه مرحمت در باره عباد خود فرموده که اشخاصیکه راه زن عبادند و بجز اضلال خلق برای تعمیر دنیای خود غرضی دیگر ندارند اینچنین اشخاص بقلم خودشان این حدیث شریف را به یاد عوام می آورند چنانچه ابوالفضل گلپایگانی در صفحه بیست و نهم از فرانش پس از تمجید وافی در اعتبار کتاب

کافی و بیان اینکه حدیث شریف لوح از احادیث قدسیه است نوشته است که شیخ کلینی کافر بذکر این حدیث مزین فرموده است پس اوصاف و نعوت م حم د ابن الحسن - علیه السلام - که در حدیث شریف تصریح به آنها به اسم خود آنجناب شده دلیل بر حقیقت میرزا علی محمد ولد میرزا رضای شیرازی قرار داده و حالات و مصائب تابعین حضرت حجّه بن الحسن - علیه السلام - را درباره میرزا علی محمد نوشته پس مشاهده فرما که چه مقدار خداوند عالم به جهت اشخاصیکه به دام بلای این طایفه گرفتار شده اند امر را سهل و آسان فرموده که خروج از شکوک و شبهات این طایفه و تمیز بین حق و باطل بهمین مقدار حاصل می گردد که این حدیث شریف را از اصول کافی مطالعه نمایند به بینند خداوند عالم پس از حضرت امام حسن عسگری - علیه السلام - کرا حجة بر خلق قرار داده؟ و این اوصافی را که می فرماید علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب که خود این طایفه نوشته اند از اوصاف حضرت قائمست در وصف که در حدیث شریف نازل فرموده پس هر گاه یافتند که به واضح تربیانی این نعوت راحق تعالی درباره حضرت م حم د ابن الحسن العسگری نازل فرموده و آن کسی که آنها را درباره میرزا علی محمد باب نوشته بر سبیل سرقت و دزدی اوصاف حجة خدا را درباره دیگری ثبت و ضبط نموده پس طریق هدایت را پیش گیرند و رجوع بخداوند قهار و جبار السموات والارض نموده بی سبب و بی جهت تخریب دین حضرت سید المرسلین - علیه السلام - نمایند ای عزیز! خداوند عالم گواهد است که به ادنی تدبری در این حدیث شریف، مانند وقتی که آفتاب در وسط السما باشد ظاهر و روشن می گردد که جمیع کلمات این طایفه از ابتداء تا انتها همه باطل می باشد زیرا که جمیع سخنان این طایفه مبنی بر آنست که میرزا علی محمد قائم و مهدی موعود است پس از ظهور و بروز کذب این کلمه باین حدیث که خود این طایفه تصدیق بر صحت آن دارند و خود نوشته اند که از حدیث قدسیه است دیگر مجال برای سخنان ایشان بالمره باقی نمی ماند پس مرتبه دیگر دیده بصیرت و بینائی بگشائید و مشاهده نمائید که همین سرقت را بعینه میرزا حسینعلی در اواخر کتاب ایقان نموده و همین اوصاف را با تصریح باینکه در حدیث لوح صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام میباشد

درباره میرزا علی محمد ثبت نموده چه بسیار نیکو گفته است این مصراع را چه دلاور است
دزدی که بکف چراغ دارد کلمات میرزا حسینعلی که در این باب نوشته است در باب پنجم
او مقصد ثالث این مختصر انشاءالله تعالی مذکور خواهد شد رجوع فرمائید تا بر شما
معلوم گردد که کتاب ایقان که این طایفه او را کتاب آسمانی خوانند مبنی بر سرقت و
دزدیست و تمام شیرین زبانیها که درانشده از باب راه زنی است نه بر وجه حقیقت گوئی
پس اگر با وصف وضوح این مطالب معروضه باز مرتجع نشوید و از در توبه و انابه بدرگاه
خداوند عطف رؤف غفار الذنوب ستار العیوب داخل نشوید آنوقت مطلبی نیست لیهلک
من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة از ابتداء عالم تا کنون بسیار اشخاص آمدند که
حق را دیدند و عناد اعراض نمودند الم ترالی الذین اوتوا نصیباً من الکتاب یدعون الی
کتاب الله لیحکم بینهم ثم یتولّی فریق منهم و هم معرضون و تا انقراض عالم بسیار خواهند
آمد که بر این صفت سیر و سلوک خواهند نمود و الحاصل آنکه خداوند سبیل حقرا واضح
و روشن فرموده وقتی که شخص عامی بدون بصیرت و بینائی و بدون دلیل و راهنمایی
سالک سبیل پر خطر گردد و بدون اینکه معالم دین خود را تعلیم گیرد هم قدم با اهل
ضلالت و گمراهی گردد لابد از طریق مستقیم دین قویم الهی منحرف و در تیه ضلالت
هلاک خواهد گردید

«ذلک بما قدّمت ایدیکم و انّ الله لیس بظلامٍ للعبید»^(۱)

و از جمله اخبار این باب، خطبه لولوه امیر المؤمنین - علیه السلام - است که مرحوم
مجلسی ره در مجلد نهم بحار الانوار روایت فرموده است خطبه مذکوره طولانیست و
مختصر از ترجمه بعض فقرات آن چنین است که امیر المؤمنین - علیه السلام - در بالای
منبر کوفه اسامی کثیره از خلفاء جور و ائمه کفر را ذکر فرموده و ده علامت برای خروج
حضرت مهدی - علیه السلام - ذکر فرمود که من جمله از آن وقوع هرج و مرج است پس
برخواست به جانب امیر المؤمنین - علیه السلام - مردی که نامش عافین کثیر بود و عرض

کرد یا امیرالمؤمنین هر آینه به تحقیق که خبر دادی ما را از ائمه کفر و خلفاء باطل پس خبر ده ما را از ائمه حق و سنت صدق بعد از خودت فرمود:

نعم انه لعهد عهدہ الی رسول اللہ - صلی اللہ علیہ و آلہ - انّ ذال الامر یملکہ اثنی عشر اماماً تسعة من صلب الحسین - علیہ السلام - و لقد قال النبی صلی اللہ علیہ و آلہ لما عرج بی الی السماء فنظرت الی ساق العرش فاذا مکتوب علیہ لا اله الا اللہ محمد رسول اللہ ایدتہ بعلی و نصرته بعلی و رایت اثنی عشر نور افقلت یا رب انوار من هذه فنودیت یا محمد هذه انوار الائمة من ذریّتک قلت یا رسول اللہ افلا تسمیہم قال نعم انت الامام و الخلیفہ بعدی تقضی دینی و تبخر عداتی و بعدک الحسن و الحسین ابنہ زین العابدین و بعد علی ابنہ محمد یدعی بالباقر و بعد محمد ابنہ جعفر ابنہ موسی یدعی بالکاظم و بعد موسی ابنہ علی یدعی بالرّضا و بعد علی ابنہ محمد یدعی بالزّکی و بعد محمد ابنہ علی یدعی بالنقی و بعدہ ابنہ الحسن یدعی بالامین و القائم من ولدا الحسن سمیّی و اشبه الناس بی یملاءها قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً قال الرّجل فما بال قوم و عوا ذلک من رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ ثمّ دفعوکم عن هذا الامر و انتم الاعلون نسبا و نوطا بالنبی و فهما بالکتاب و السنه قال علیہ السلام اراد و اقلع او تاد الحرم و هتک ستور الاشهر الحرم من بطون البطون و نور نواظر العیون بالظنون الکاذبه و الاعمال البادیه بالاعوان الجابره فی البلدان المظلمه بالبهتان المهلکه بالقلوب الخربه (۱)

یعنی فرمود امیرالمؤمنین السّلم بلی بیان مینمایم ائمه حق و سنت صدقه را بدرستی که هر آینه اینعهدیست که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ بان عهد بسته است بسوی من بدرستی که این امر خلافت حقّه مالک می شوند دوازده امام که نه نفر از صلب حسین علیہ السلام می باشد و هر آینه بتحقیق که فرمود پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ که چون مرا بردند باسمان پس نظر کردم بسوی ساق عرش ناگاه دیدم که نوشته شده است بر آن لا اله الا اللہ محمد رسول اللہ تأیید نمودم رسول را بعلی و یاری کردم او را بعلی و

دیدم دوازده نور را پس عرض کردم ای پروردگار من انوار کیانند این انوار پس ندای بمن شد که یا محمد اینها انوار امامان از ذریه تو اند امیر المؤمنین علیه السلام فرمود عرض کردم یا رسول الله یا اسامی ایشانرا که نمینمائی فرمود رسول خدا بلی ذکر مینمایم تو امام و خلیفه بعد از من هستی که ادا مینمائی دین مرا و وفا مینمائی بوعدهای من و بعد از تو دو فرزندت حسن و حسنی میباشند و بعد از حسین پسرش زین العابدین است و بعد از علی پسرش محمد است که خوانده می شود بباقر و بعد محمد پسر او جعفر است که خوانده می شود بصادق و بعد جعفر پسرش موسی است که خوانده می شود بکاظم و بعد موسی پسرش علی است که خوانده میشود به رضا و بعد از علی پسرش محمد است که خوانده می شود بزکی و بعد محمد پسرش علی است که خوانده می شود بنقی و بعد از او پسرش حسن است که خوانده می شود بامین و قائم معهود از اولاد حسن است یعنی اولاد امام حسن عسگری - علیه السلام - هم نام من و شبیه ترین مردم بمن پر میکند زمین را از راستی و عدل همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم پس آنمرد چون این سخن رسول خدا را از امیر المؤمنین - علیه السلام - شنید عرض کرد پس چه میشود قومی را که اینرا از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - حفظ نمودند پس شما را از این امر خلافت انداختند و حال آنکه نسب شما عالی تر از همه میباشد و ربط و بستگی شما به پیغمبر پیش از همه میباشد و دانائی شما بکتاب خدا و سنت رسول زیاده از همه باشد فرمود امیر المؤمنین علیه السلام ایشان اراده نمودند که بر کنند میخهای حرم خدا را و هتک نمایند سترها و پردهای شهرهای حرام را از بطنهای بطنها و نور بینائی چشمها بظنون و کمانهای کاذبه هلاک نمایند خود سان بسبب بجا آوردن عمل هائی که جبر است و ظلم آن عملها و بلاد و شهرهائیکه تاریک شده است بسبب بهتان و افتراهائی که هلاک نمایند و خرابست تا آخر خطبه

نصوص وارده از معصومین هر یک بعد از دیگری بر این که حضرت مهدی پسر بلافاصله

امام حسن عسکری است

مجلسی ره در مجلد نهم بحار الانوار از یحیی بن مالک روایت کرده است که گفت

بودم در نزد حسین بن علی - علیه السلام - زمانی که داخل شد بر آنجناب مردی عرب در حالتی که متلثم بود یعنی از جلو صورت خود چشمهای خود را باز گذاشته و مابقی را بسته بود و این از عادات عربست در وقتی که بخواهند کسی شناسد ایشانرا و سبز چرده بود آنمرد عرب در کمال سیاهی پس سلام کرد بر آن حضرت و حضرت جواب سلامش دادند پس عرض کرد یابن رسول الله مسئله ایست حضرت فرمود بیاور مسئله اتر ا عرض کرد چه مقدار است فاصله ما بین ایمان و یقین حضرت فرمود چهار انگشت عرض کرد چگونه فرمود ایمان آنست که بشنویم و یقین آنست که به بینم او را و فاصله ما بین چشم و گوش چهار انگشت است عرض کرد فاصله ما بین آسمان و زمین چه مقدار است فرمود بمقدار یکدعا که مستجاب شود عرض کرد میانه مشرق و مغرب چه مقدار است فرمود به مقداری که یک روز آفتاب سیر نماید عرض کرد چیست عزت مرد؟ فرمود: بی نیازی او از خلق، عرض کرد قبیح تر از هر چیزی چیست؟ فرمود: مرتکب شدن فسقها از مرد پیر قبیح است و تند خلقی از سلطان قبیح است و دروغ گفتن از صاحب حسب و شرافت قبیح است و بخل نمودن در حال دارائی قبیح است و حرص در مرد عالم قبیح است عرض کرد راست گفתי یابن رسول الله - صلی الله علیه و آله - پس خبر ده مرا از عدد امامان بعد از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود دوازده اند بعدد نقباء بنی اسرائیل عرض کرد بیان کن برای من نام های ایشان را حضرت سر مبارک بزیر انداختند پس سربلند فرمود و فرمود بلی خبر میدهم تو را ای برادر عرب بدوستی که امام و خلیفه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است و حسن است و من هستم و نه نفر از اولاد من هستند که از ایشانست علی پسر من و بعد از او محمد است پسر او و بعد از او جعفر است پسر او و بعد از او موسی است پسر او و بعد از او علی است پسر او و بعد از او محمد است پسر او و بعد از او علی است پسر او و بعد از او حسن پسر او است و بعد از او الخلف المهدی آن نهم از اولاد من قائم می شود بدین در آخر الزمان یحیی بن نعمان گفت پس برخاست شخص عرب در حالتی که این شعر میخواند: «مسح النبئی جبینہ فله بریق

فی الخدود ابواه / من اعلاه قریش و جدّه خیر الجدود (۱)

حاجی ره در نجم الثاقب از ابی خالد کابلی روایت فرموده که او گفت داخل شدم بمنزل مولای خود حضرت علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السّلام و در دست آنحضرت صحیفه دیدم که بر آن می نکریمت و سخت می گریستم پدر و مادرم فدای تو باد ای فرزند رسول خدا ﷺ چیست این صحیفه؟ حضرت فرمود که این نسخه لوحیست که خدایتعالی بر رسول خدا بهدیه فرستاد آن لوحی که در آن بود نام خداوند تعالی و نام رسول او و نام امیرالمؤمنین و نام عمم حسن بن علی و نام پدرم و نام من و نام فرزندانم محمد باقر و نام فرزند او جعفر صادق و نام فرزند او موسی کاظم و نام فرزندان علی رضا و فرزند او محمد تقی و فرزند او علی نقی و فرزند او حسن زکی و فرزند او حجّه الله و قائم الله و منتقم از اعداء الله اینکه غائب شود غائب و شدنی دراز پس از آن ظاهر شود و پر کند زمین را از عدل و داد هم چنانکه پر شده باشد از ستم و بیداد (۲)

مجلسی ره در مجلد نهم بحار الانوار از کمیت ابن ابی المستهل شاعر روایت نموده است قال دخلت علی سیدی ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السّلام فقلت یا بن رسول الله انی قد قلت فیکم ایاتا افتاذن لی فی انشاءها فقال علیه السّلام انّها ایام البیض قلت فهو فیکم خاصّة قال علیه السّلام هات فانشاءت اقول اضحکنی الدّهر و ابکانی و الدّهر ذو صرف و الوان لتسعة بالطف قد عو در را صاروا جمیعاً رهن الاکفان یعنی گفت کمیت که داخل شدم بر سید و آقای خودم ابی جعفر حضرت امام محمد باقر علیه السّلام پس عرض کرد یا بن رسول الله بدرستی که من چند شعری درباره شما گفته ام آیا اذن میدهی مرا که بخوانم آنها را حضرت فرمود این اوقات ایام البیض است عرض کردم این اشعار درباره شما است بالخصوص فرمود بخوان پس خواندم اضکی الدّهر و ابکانی و حضرت امام و محمد باقر گریه کرد و حضرت صادق نیز گریه کرد و سمعت جاریه بتکی من وراء الخباء یعنی شنیدم زیرا که از عقب خیمه گریه میکرد پس چون

رسیدم باین شعر که گفته بودم و سِتّه لا تجاری بهم بنو عقیل خیل فرسان ثمّ علی الخیر
 مولا هم ذکرهم هیج احرافی پس گریه کرد حضرت پس فرمود ما من رجل ذکر یا او ذکر با
 عنده ینخرج من عینیه ماء و لو مثل جناح البعوضه الّا بنی الله تعالی اله بیتا فی الجنّة و
 جعل ذلك الدمع بینه و بین النار یعنی نیست مردیکه ذکر کند ما را یا آنکه ذکر کرده شویم
 ما در نزد او بیرون آید از چشمهایش اشک هر چند باندازه بال مگسی بوده باشد مگر
 اینکه بنا میفرماید خدایتعالی از برای او خانه در بهشت و قرار دهد آن اشک چشم را
 حائل میانه او و میانه آتش جهنّم پس چون رسید به این شعر که گفته بودم من کان مسرورا
 بما منکم او شامتا یوماً من الان فقد ذللتم بعد عزّنا ارفع فیما حین یغشانی گرفت دست
 مرا آنحضرت و گفت اللهم اغفر للکمیت ما تقدّم من ذنبه و ما تأخر یعنی خدایا بیامرز از
 برای کمیت گناهان گذشته و آینده او را پس چون رسیدم به این شعر که گفته بودم:

متی یقوم الحق فیکم متی یقوم مهدیکم الثانی فرمود:

انشاء الله تعالی سرّیعا ثمّ قال یا ابا المستهل ان قائمنا هو التاسع من ولدالحسین
 لان الائمة بعد رسول الله صلی الله علیه و آله اثنی عشر الثانی عشر هو القائم قلت یا
 سیدی فمن هولاء الاثنا عشر قال اولهم علی بن ایطالب و بعده الحسن و الحسین و بعد
 الحسین علی بن الحسین و بعد علی بن الحسنی انا ثمّ بعدی هذا و وضع یده علی کتف
 جعفر علیه السلام قلت فمن بعد هذا قال موسی ابنه و بعد موسی ابنه علی و بعد علی
 ابنه محمّد و بعد محمّد ابنه علی و بعد علی ابنه الحسن و هو ابوالقائم الذی ینخرج فیملا
 الدنیا قسطاً وعدلاً و یشفی صدور شیعتنا قلت فمتی ینخرج یا بن رسول الله قال لقد سئل
 رسول الله - صلی الله علیه و آله - عن ذلك فقال انما مثله کمثل السّاعة لا یاتیکم الا بغتة^(۱)
 یعنی پس فرمود یا ابا المستهل بدرستی که قائم ما اهل بیت ان نهم از اولاد حسین است
 بعله اینکه امامان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله دوازده‌اند و از دهمی ایشان ان
 قائمست عرض کردم ای آقای من کیانند این دوازده نفر فرمود اول ایشان علی بن

ابیطالب است و بعد از او حسن و حسین و بعد از حسین علی بن الحسین است و بعد از علی بن الحسین من هستم پس بعد از من اینست و دست مبارک گزارد بر دوش امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم پس بعد از این کیست فرمود موسی پسر او و بعد از موسی پسر او علی است و بعد از علی پس او محمد است و بعد از محمد پسر او علی است و بعد از علی پسر اوست حسن و آن حسن پدر قائمست آنچنان کسیکه خروج مینماید پس پر می کند دنیا را از راستی و عدل و شفا می بخشد سینه های شیعیان ما را عرض کردم پس چه زمان خروج خواهد فرمود یابن رسول الله فرمود هر آینه بتحقیق که سؤال کرده شد از رسول خدا صلی الله علیه و آله از زمان خروج قائم پس فرمود اینست و جز این نیست که مثل زمان خروج او مثل قیامتست که نمی آید شما را مگر ناگهان و ایضاً مجلسی ره در مجلد نهم بحار الانوار از ابن ابی عمیر از هشام روایت می کند که در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که معویه بن وهب و عبدالملک بن اعین داخل بر آنحضرت شدند و خبر طولانی ذکر مینمایند تا آنکه میرساند کلام را به اینجا که فرمود بدرستی که افضل فرائض و واجب تر همه آنها بر انسان معرفت پروردگار است و اقرار کردن از برای اوست بعبودیت و حد معرفت آنست که به شخص بداند لا اله غیره و لا شیه له و لا نظیر و اینکه بداند قدر مثبت موجود غیر فقید موصوف من غیر شیه و لا مثل لیس کمثله شی و هو السميع البصیر و بعد از آن معرفت رسولست و شهادت دادن نبوت آنجناب و کمتر معرفت رسول اقرار نمودن به نبوت آنجنابست و اینکه آنچه آورده است رسول از امر و نهی پس آن از جانب خداوند عالمست و بعد از آن معرفت امامست آنچنان کسیکه بان کس اقداء مینمائی بنعت و صفت و اسم او در حال مشقت و سختی و در حال سهولت و گشایش و آسانی و ادنی معرفت امام آنست که بدانی که آن عدل و قرین پیغمبر است مگر در درجه نبوت پیغمبر و وراثت پیغمبر است و اینکه طاعت او طاعت خدا و طاعة رسول خداست و تسلیم کردن از برای او در هر امری و رد نمودن بسوی او یعنی رجوع نمودن باو و اخذ کردن بقول او و بداند اینکه امام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله علی بن ابیطالب - علیه السلام - است و بعد از آن حسن و بعد از آن حسین

عليه السلام پس علی بن الحسین پس محمد بن علی پس من هستم پس بعد از من موسی
پسر من و بعد از او علی پسر او و بعد علی محمد پسر اوست و بعد محمد علی پسر اوست
و بعد علی حسن پسر اوست و حجّة از اولاد حسنست یعنی حسن عسگری علیه السلام
پس فرمود یا معاویه قرار دادم من برای تو اصلی را در اینکه ذکر کردم پس عمل نما بر آن
پس اگر مرده بودی تو بر آنچه بران می بودی هر آینه حال تو بدترین احوال می بود تا آخر
خبر (۱)

حاجی ره در نجم الثاقب از کتاب غیبت فضل بن شاذان نقل کرده است از فضاله بن
ایوب از عبدالله بن سنان که گفت پدرم سؤال کرد از حضرت ابی عبدالله جعفر الصادق از
سلطان عادل آنحضرت فرمود که او آن کسی است که خدای تعالی فرض کرد آینده است
اطاعت و فرمان برداری او را بعد از انبیا و مرسلین بر جمیع آدمیان و جنیان و او
سلطانیست بعد از سلطانی تا آنکه منتهی می شود بسلطان دوازدهم پس مردی از
اصحاب آنحضرت گفت که صفت کن از برای ما که ایشان کیستند ای فرزند رسول خدا آن
سرور فرمود که ایشان آن کسانیست که خدایتعالی درباره ایشان فرموده است:

اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و انکسانند که خاتم ایشان آن کسی است که
عیسی در زمان دولت او فرود خواهد آمد از آسمان و نماز خواهد گزارد در خلف او و
اوست آن کسی که خواهد کشت دجال را و مفتوح خواهد ساخت خدایتعالی بدست او
مشارق و مغارب زمین را و خواهد کشید پادشاهی و سلطنت او تا بروز قیامت صدوق (ره)
در کمال الدین از مفضل بن عمر روایت می نماید قال دخلت علی سیدی الصادق جعفر بن
محمد علیهما السلام و قلت یا سیدی لو عهدت إلینا فی الخلف من بعدک فقال یا مفضل
الامام من بعدی موسی بنی و الخلف المامول المنتظر مزخرج من ولد الحسن بن علی بن
محمد بن علی بن موسی یعنی داخل شدم بر آقای خودم حضرت صادق جعفر بن محمد
علیهما السلام - و عرض کردم ای آقای من اگر عهد بفرمائی بسوی ما در خلف از بعد از

خودت خوب کاری است مرا دانست که بیان فرما برای ما خلف بعد از خودت را آن حضرت را فرمود بمزیا مفضل امام بعد از من موسی پسر منست و ان خلف که مامولست که انتظار کشیده می شود خروج او کسی است که خروج نماید از اولاد حسن بن علی بن علی بن موسی - علیه السلام -

مجلسی (ره) در مجلد نهم بحار الانوار از شاهزاده عبدالعظیم حسینی روایت می نماید که قال دخلت علی سیدی علی سیدی علی بن محمد علیه السلام فلما بصربی قال لی مرحبا یا ابا القاسم انت ولینا حقاً قال فقلت له یا بن رسول الله انی ارید ان اعرض علیک دینی فان کان مرضیاً اثبت علیه حتی القی الله تعالی عزوجل فقال علیه السلام هات یا ابا القاسم فقلت انی اقول ان الله تبارک و تعالی واحد لیس کمثله شی خارج عن الحدین حد الابطال و حد التشبیه و انه لیس بجسم و لا صورة و لا عرض و لا جوهر بل هو مجسم الاجسام و مصور الصور و خالق الاعراض و الجواهر و رب کل شی و مالک و جاعله و ان محمد عبده و رسوله خاتم النبیین لا نبی بعده الی يوم القیمه و اقول ان الامام و الخلیفة و ولی الامر بعده امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ثم الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی ثم جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی ثم انت یا مولای فقال علیه السلام و من بعدی الحسن ابنی فکیف الناس بالخلف من بعده قال فقلت و کیف ذلك یا مولای قال لانه لا یری شخصه و لا یحل ذکره باسمه حتی ینخرج فیملا الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً قال فقلت قررت و اقول ان و لیهم ولی الله و عدوهم عدو الله و طاعتهم طاعة الله و معصیتهم معصية الله و اقول ان المعراج حق و المسائلة فی القبر حق و ان الجنة حق و النار حق و الصراط حق و المیزان حق و ان الساعة لا ریب فیها و ان الله ینبعث من فی القبور و اقول ان الفرائض الواجبة بعد الولاية الصلوة و الصوم و الحج و الجهاد و الامر بمعروف و النهی عن المنکر فقال علی بن محمد علیه السلام یا ابا القاسم هذا و الله دین الله الذی ارتضاه لعباده فاثبت علیه ثبتک الله بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و

الآخرة (۱)

یعنی گفت شاهزاده سید عبدالعظیم که داخل شدم بر سید خودم علی بن محمد یعنی امام علی نقی علیه السلام پس چونکه مرا دید آنحضرت فرمود بمن مرحبا بتو یا ابوالقاسم توئی دوست و محب ما بروجه حقیقت و راستی گفت پس عرض کردم بانجناب یابن رسول الله بدرستی که من می خواهم که عرضه بدارم بر شما دینم را پس اگر پسندیده باشد ثابت بمانم بران تا وقتی که ملاقات نمایم خداوند عزوجل را پس حضرت فرمود بیان کن یا ابوالقاسم پس عرض کردم بدرستی که من می گویم که خداوند تبارک و تعالی یکست نیست برای او مثل و مانندی خارج است از دو حد ابطال و تشبیه نه جسم است و نه صورت است و نه عرض است و نه جوهر است بلکه خداوند جسم کننده اجسام است و تصویر نماینده صورتها است و خالق اعراض و جواهر است و پروردگار کل شی و مالک کل شی است و جاعل و ایجاد کننده هر شی است و اینکه محمد عبد اوست و رسول اوست و خاتم النبیین است و پیغمبری بعد از او تا روز قیامت مبعوث نخواهد شد و می گویم بدرستیکه امام و خلیفه و ولی امر بعد از پیغمبر امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است بعد از آن حسن بعد از آن حسین بعد از آن علی بن الحسین بعد از آن محمد بن علی بعد از آن جعفر بن محمد بعد از آن موسی بن جعفر بعد از آن علی بن موسی بعد از آن محمد بن علی بعد از آن توئی ایمولای من پس فرمود امام علی نقی علیه السلام و من بعدی الحسن ابنی یعنی و بعد از من حسن فرزندانم پس چگونه اند مردم بخلف از بعد از حسن گوید پس عرض کردم و چگونه خواهد بود امر بعد از حسن ایمولای من که سئوال میفرمائی فرمود به علت اینکه دیده نمی شود شخص آنی خلف بعد از حسن و حلال نیست ذکر کردن آن به اسم او تا وقتی که خروج نماید پس پر کند میرزا از راستی و عدل هم چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم عبدالعظیم گوید پس عرض کردم که اقرار نمودم و میگویم که بدرستی که دوست ایشان دوست خداوند و

دشمن ایشان دشمن خداست و فرمان برداری ایشان فرمان برداری خداست و مخالفت ایشان مخالفت خداست و می‌گوییم بدرستی که معراج حقست و سؤال منکر و نکیر در قبر حقست و اینکه بهشت حقست و جهنم حقست و صراط حق است و میزان حق است و اینکه قیامت آینده است شبهه در آن نیست و بدرستی که خداوند برمی‌انگیزاند کسانی که در قبرهای خود می‌باشند و می‌گوییم که بدرستی که فرائض واجبه بعد از ولایت اهل بیت علیهم‌السلام نماز است و روزه و حج و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر پس فرمود حضرت امام علی نقی علیه‌السلام یا ابا القاسم اینست والله ان دین خدا که پسندیده است خدا او را برای عبادش پس ثابت بمان بران خداوند ثابت بدارد تو را باینقول و سخن حقیکه ثابتست در دنیا و آخرت این فقیر گوید که این ترجمه الفاظ خبر شریف بود و از برای تحقیق مطالب مندرجه در اینحز شریف مقام آخر است که اکنون اینفقیر در صدد غیران میباشد صدوق (ره) در کمال‌الدین از صقر بن دلف روایت مینماید که قال سمعت الامام علی بن محمد بن علی الرضا يقول ان الامام بعدی الحسن ابنی و بعدالحسن ابنه القائم الذی یملا الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت جوراً و ظلماً^(۱)

یعنی گفت صقر بن دلف که شنیدم که امام علی نقی ابن محمد بن علی الرضا علیهم‌السلام میفرمود بدرستی که امام بعد از من حسن پسر منست و بعد از حسن پسر اوست قائم ان قائمیکه پر می‌نماید زمین را از راستی و عدل هم چنانیکه پر شده باشد از جور و ظلم و ایضاً در کمال‌الدین از داود بن القاسم الجعفری روایت می‌نماید که گفت شنیدم از امام علی نقی که در عسگر یعنی سر من رای توقف می‌داشتند که می‌فرمود الخلف من بعدی ابنی الحسن و کیف لکم بالخلف من بعدالخلف فقلت و کیف جعلنی الله فداک فقال لانکم لا ترون شخصه و لا یحلّ لکم ذکره باسمه فقلت فکیف نذکره قال قولوا الحجّة من آل محمد صلی الله علیه و آله^(۲)

یعنی خلف و امام بعد از من پسر من حسنست پس چگونه خواهید بود با خلف من

از بعد از خلف یعنی امام بعد از امام؟ عرض کردم مگر چگونه است خداوند مرا به فدای تو گرداند فرمود به علت اینکه شما شخص او را نمی بینید و حلال نیست برای شما اینکه او را ذکر نمائید به اسم او پس عرض کردم پس چگونه ذکر نمائیم او را؟ فرمود بگوئید:

الحجّة من آل محمد صلی الله علیه و آله

در نجم الثاقب از کتاب کفایة المهتدی فی احوال المهدی - علیه السّلام - نقل کرده است که در آن کتاب از کتاب غیبت حسن بن حمزه علوی طبریزی نقل می نماید و سلسله سند و ابومحمد بن عثمان بن سعید رسانیده که او گفت شنیدم از پدرم که می گفت که از حضرت ابومحمد یعنی امام حسن عسگری علیه السّلام پرسیدند از معنی حدیثی که روایت کرده اند از اباء گرام آنحضرت که ایشان فرموده اند که خالی نمی ماند زمین از حجّتی که مرخدایرا باشد بر خلق تا روز قیامت و بدرستیکه هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد مرده است مردن جاهلیت یعنی مانند اشخاصیکه در جاهلیت مردند و هیچ دینی را اختیار ننمودند آنحضرت فرمود که این حقست هم چنانیکه روز روشن باشد پس گفتند که ای فرزند رسول خدا کیست حجّة و امام بعد از شما فرمود فرزند من امام و حجّست بعد از من هر کس بمیرد و او را نشناخته باشد مرده است مردن جاهلیت یعنی حکم آنها را دارد

و نیز در نجم الثاقب از کتاب فضل بن شاذان که او از محمد بن عبدالجبار روایت کرده است که گفت گفتم به خواجه و مولای خود حسی بن علی علیهما السّلام یعنی حضرت حسن عسگری که ای فرزند رسول خدا فدای تو گرداند مرا خداوند دوست می دارم که بدانم امام و حجّت بر بندگان خدا بعد از تو کیست؟ آنحضرت فرمود که: امام و حجّة بعد از من پسر منست که هم نام و هم کنیت رسول خداست آنکه از خاتم حجّت های خداست و آخرین خلفای اوست گفتم از کیست او یعنی آن امام که پسر تو است از که بوجود خواهد آمد فرمود از دختر پسر قیصر پادشاه دوم بدان و آگاه باش که زود باشد که او متولد گردد پس غائب شود از مردمان غائب شدنی دراز بعد از آن ظاهر شود و بکشد دجال را پس پر کند زمین را از عدل و داد هم چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم و حلال نیست احدی را که

پیش از خروج او او را به نام و به کنیت او ذکر کند پس فرمود: صلوات خدا بر او باد این فقیر گوید که اخبار در این باب از کثرت به مقدار است که احصاء ندارد و راقم این حروف من باب اکتفاء بقدر واجب اقتصار نمود و در اخبار ابواب آینده نیز این مضمون بسیار خواهد آمد انشاء الله « و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله اجمعین »

فصل دوم

در غیبت حضرت بقیة الله تعالی فی ارضه و حجته علی عباده
محمّد بن الحسن العسگری صاحب العصر و الزمان - عجل الله فرجه -
غیبت حضرت مهدی قائم از امور حتمیه الهیه است

بدانکه غیبت آنجناب بر حسب مضامین اخبار از امور حتمیه الهیه بوده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام و سایر ائمه هدی علیهم بکرات و مرّات بخواص از اصحاب بلکه بعامه ناس خبر میداده‌اند و این مدعا در نزد طایفه شیعه بمکانی از وضوح بوده است که هر کس از شیعیان که فی الجمله معرفتی داشته است در صدد سؤال از کیفیت آن برمی آمده است و چه بسیار که رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین از تمادی زمان غیبت و طول کشیدن آن و از مقاله اهل عناد و طغیان در زمان غیبت که بعضی انکار تولّد آنجنابرا مینمایند و بعضی میگویند وفات نمود و بعضی خواهند گفت که آیا یکجا هلاک شد و در چه صحرائی افتاد و بعضی بکذب دعوی مهدویت مینمایند اخبار میفرموده‌اند و دعای بخیر درباره اشخاصیه ثابت بمانند بر قول ببقاء آنجناب و غیبت او مینموده‌اند

و این فقیر من باب متذکر شدن عوام بعض اخبار آنرا در این مختصر متعرض می‌گردد حضرت صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش از جدّ عالی‌مقدارش روایت فرموده است که آنجناب فرمود:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: القائم من ولدی اسمه اسمی و کنیته کنیتی و شمائله شمائلی و سنّته سنّتی یقیم الناس علی ملّتی و شریعتی و یدعوهم الی کتاب ربّی عزّوجلّ من اطاعة فقد اطاعنی و من عصاه فقد عصانی و من انکره فی غیبه فقد انکر بی و من کذبه فقد کذّبنی و من صدّقه فقد صدّقنی ال الله اشکو من المکذّبین لی فی امره و الجاحدین

بقولی فی شأنه و المضلّین لامتی عن طریقته و سیعلم الذین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون^(۱)

یعنی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که قائم از اولاد من اسم او اسم منست و کنیه او کنیه منست و شمائل او شمائل منست و سنت و طریقه او سنت و طریقه منست بر پا میدارد مرد مرا بر ملت من و شریعت من و میخواند ایشان را بسوی کتاب پروردگار من کسیکه اطاعت و فرمان برداری او را نماید پس بتحقیق اطاعت و فرمان برداری او را نماید پس بتحقیق اطاعت و فرمان برداری نموده است مرا و کسی که معصیت نماید و نافرمانی کند او را پس بتحقیق که نافرمانی و معصیت مرا نموده است و کسیکه منکر شود او را در زمان غیبت او پس بتحقیق که منکر شده است مرا و کسیکه تکذیب کند او را پس بتحقیق که تکذیب نموده است مرا و کسی که تصدیق نماید او را پس بتحقیق که تصدیق نموده است مرا بسوی خدا شکایت مینمایم از کسانی که تکذیب نمایند مرا در امر او و انکار نمایند قول مرا در شان او و گمراه نمایند امت مرا از طریقه او پس این آیه را تلاوت فرمود: و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ (۱)

این فقیر گوید که فی الجمله تدبری در مضامین اینفرمایشات بفرما تا به بینی که مطابق النعل بالنعل مطابقت یا این انکار و تکذیب و اضلالی که در این زمان از دشمنان دین مبین ظاهر میگردد پس بخدائیکه آسمان و زمینه ایجاد فرموده که اگر هیچ حدیثی از پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره حضرت مهدی سلام الله علیه وارد نشده بود مگر همین یکحدیث که مانند صدوق رحمة الله تصحیح سند آنرا نموده و متعرض گردیده هر آینه برای ابطال مذاهب مخترعه و بدع فاسده کفایت مینمود

و ایضاً صدوق رحمة الله در کمال الدین از عبدالله بن عباس روایت می نماید که:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله تبارک و تعالی اطلع الی الارض اطلاعة فاخترنی منها فجعلنی نبیاً ثم اطلع الثانیة فاختار علیاً فجعله اماماً ثم امرنی ان اتخذه اخاً و ولیاً و وصیاً و خلیفةً و وزیراً فعلى مئی و انا من علی و هو زوج ابنتی و ابوسبیطی الحسن و الحسین الا و ان الله تبارک و تعالی و اياهم حجاً علی عباده و جعل من صلب الحسین

ائمه یقومون بامری و یحفظون وصیتی التاسع منهم قائم اهل بیتی و مهدی امتی اشبه الناس بی فی شمائله و اقواله و افعاله یظهر بعد غیبه طویله و حیره مضله لیعلن امر الله و یظهر دین الله جلّ و عزّ یؤید بنصر الله و ینصُرُ بملائکة الله فیملأ الارض قسطاً عدلاً کما ملئت جوراً و ظلماً (۱)

یعنی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله بدرستی که خداوند عالم نظر علمی فرمود بسوی زمین نظر نمودنی پس اختیار نمود مرا از اهل زمین پس قرار داد مرا نبی و پیغمبر پس دو مرتبه ثانیه نظر علمی فرمود پس اختیار فرمود علیه پس او را امام قرار داد پس امر نمود که برادر خود بگیرم او را و ولی و وصی و جانشین و وزیر خود پس علی از منست و من از علی هستم و او شوهر دختر منست و پدر و سبط من حسن و حسینست آگاه باشید بدرستی که خداوند تبارک و تعالی قرار داد مرا و ایشانرا حجتهای بر عباد خودش و قرار داد از صلب حسین امامانیرا که قائم می شوند بامر من و حفظ مینمایند وصیت مرا ان نهمی از ایشان قائم اهل بیت منست و مهدی امت منست شبیه ترین مردماست بمن در شمائلش و فرمایشاتش و افعال و کردارش ظاهر می شود بعد از غیبتی طولانی و حیرتی که موجب گمراهی گمراهانست ظهورش برای اینست که اعلان نماید امر الله را و اظهار نماید دین خدای جلّ و عز را تایید کرده می شود آنجناب بنصر الله و یاری خدا و یاری کرده می شود بملائکه خدا پس پر می کند زمینرا از راستی و عدل هم چنانیکه پر شده باشد از جور و ظلم و ایضاً صدوق (ره) در همان کتاب از جابر بن عبدالله انصاری روایت مینماید که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله المهدی من ولدی اسمه اسمی و کنیته کنیتی اشبه الناس خلقاً و خلقاً تکون به غیبه تضلّ فیها الامم ثم یقبل کالشبهات الثاقب یملاها عدلاً و قسطاً کما ملئت جوراً و ظلماً یعنی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که آن مهدی معهود از اولاد من اسم او اسم منست و کنیه او کنیه منست شبیه ترین مردم است بمن در خلقت و در خلق و رفتار من می باشد برای او یک

غیبتی است او بسبب او حیرتی که گمراه می شوند در آن غیبتش طوائف مردم پس روی می آورد مانند شهاب ثاقب که سرعت تمام سیر می نماید پر می کند زمین را از عدل و راستی هم چنانیکه پر شده باشد از جور و ظلم و نیز در همان کتاب وراثت می نماید از امام محمد باقر علیه السلام که قال رسول الله علیه و آله طوبی لمن ادرك قائم اهل بیتی و هو یاتم به فی غیبتة قبل قیامة و یتولی اولیائه و یعادی اعدائه ذلک من رفقای و ذومودتی و اکراماتی علیوم القیمة یعنی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و اله خوشابحال آنکسیکه ادراک نماید زمان قائم اهل بیت مرا و آنکسی که قبول نماید امامت او را در زمان غیبت او پیش از اینکه قیام نماید و دوست بدارد دوستان او را و دشمن بدارد دشمنان او را آنکس از رفقا و صدیقان منست و صاحب مودت و محبت منست و گرامی داشتن امت من بر منست در روز قیامت

و ایضاً در همان کتاب روایت می نماید از حضرت صادق علیه السلام که آنحضرت از اباء گرامش که از رسول الله صلی الله علیه و اله -المهدی من ولید اسمه اسمی و کنیته کنیتی اشبه الناس بی خلقاً و خلقاً تكون له غیبة و حیرة تضلّ الخلق عن ادیانهم فعند ذلک یقبل كالشهاب الثاقب فیملها قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً^(۱)

یعنی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که آن مهدی موعود از اولاد من اسم او اسم منست و کنیه او کنیه منست و شبیه ترین مردم است بمن در خلفت و بر حسب خلق و رفتار می باشد برای او یک غیبتی و بسبب او حیرتی آن که گمراه می شوند خلق از دینهای خودشان پس در نزد این گمراهی خلق رو می آورد آنجناب مانند شهاب ثاقب که در کمال سرعت سیر می نماید پس پر می کند زمین را از راستی و عدل هم چنانیکه پر شده باشد از ظلم و جور و به این مضمون اخبار نبوی صلی الله علیه و آله در نهایت کثرت است مخصوصاً خبری را امیرالمؤمنین سلام الله علیه بهمین مضمون از رسول خدا روایت می فرماید و در آن خبر میفرماید

و یاتی بذخیره الانبیاء یعنی می آورد مهدی علیه السلام ذخیره انبیا از قبیل عصای موسی و پیراهن یوسف و تابوت سکینه و سایر ودایع امامت را پس در آخر آن خبر می فرماید که قال رسول الله صلی الله علیه و اله افضل العباده انتظار الفرّج یعنی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و اله که در آن زمان افضل عبادتها انتظار کشیدن فرج آنجنابست و نیز در همان کنایه از ابن عباس روایت می نماید که

قال رسول الله صلی الله علیه و اله ان علی بن ابیطالب امام امتی و خلیفتی علیها من بعدی و من ولده القائم المنتظر الذی یملاء الله به الارض عدلاً و قسطاً کما ملئت جوراً و ظلماً و الذی بعثنی بالحق بشیراً و نذیراً ان الثابتین علی القول به فی زمان غیبتہ لا عزّ من الکبریت الاحمر فقام الیه جابر بن عبدالله النضاری فقال یا رسول الله و للمقائم من ولدک غیبتہ قال ای و ربی و لیمحصّر الله الذین امنوا و یمحق الکافرین یا جابر ان هذا الامر من امر الله و سرّ من سرّ الله مطوی عن عباد الله فایاک و الشک فیہ ما ان الشک فی امر الله عزّوجلّ کفر (۱) یعنی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و اله بدرستی که علی بن ابیطالب امام امت منست و خلیفه و جانشین منست بر امت من بعد از من و از اولاد اوست آن قائمیکه انتظار او میکشند آنکسی که پر می کند خداوند بسبب او زمین را از عدل و راستی هم چنانکه پر شده از جور و ظلم قسم بانکسی که مبعوث فرموده است مرا بر راستی بشارت دهنده بخلق و ترساننده از عذاب الهی که بدرستی که اشخاصیکه ثابت مانند بر قول به امامت او در زمان غیبت او هر آینه عزیز ترند از کبریت احمر پس برخاست بجانب آن جناب جابر بن عبدالله انضاری پس عرض کرد یا رسول الله یا از برای قائم از اهل بیت شما غیبت خواهد بود فرمود بلی قسم به پروردگار من و این آیه را تلاوت فرمود و لیمحصّر الله الذین امنوا و یمحق الکافرین یعنی و برای اینکه خالص گرداند خداوند آن اشخاصی را که ایمان آوردند و محو فرماید و هلاک نماید اشخاصی را که کافر گردیدند ای جابر بدرستی که این امر از امرهای الهی است و سرّیست از سرّهای خدا که مطوی و

پنهانست از عباد خدا پس به پرهیز از اینکه شک نمائی در آن بسبب اینکه شک نمودن در امر خداوند عزوجل کفر است

این فقیر گوید تعجب اینست که با اینکه اخبار در این باب از کثرت و تظافر بمقداریست که اگر کتابها ما در این باب نوشته شود هنوز چیزی از آن نوشته نشده است مع ذلک ابوالفضل گلپایگانی برای اینکه عوام بیچاره را که خبر از هیچ چیز ندارند بشک و وسوسه اندازد مینویسد که طائفه شیعه اعتمادشان در امر حضرت حجة بن الحسن بجز زنی و خادمه ایست ملاحظه فرما و انصاف ده که از بدو خلقت تا کنون آیا هیچ پیغمبری در امری از امور به این مقدار اهتمام و اصرار فرموده است که حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و اله در امر حضرت حجة بن الحسن علیهما السلام فرموده باینکه در مجالس و محافل و خلوات و جلوات باینمقدار از کثرت نام انجنابرا برده و حسب و نسب و نام پدر بزرگوار و کیفیت و خلقت و شمائل و خلق و رفتار و غیبت طولانی و حیره اهل زمان آنجناب را بیان نموده اشهدکم بالله مشاهده فرمائید که اینطایفه بی انصافی را بچه پایه رسانیده اند که اینهمه اخبار از رسول خدا سلام الله علیهم اجمعین که نزدیکست از حد احصا خارج گردد در پشت سر انداختند و اعتنائی بانها نگردید و نسبت بی دلیلی طائفه شیعه داده اند و مع ذلک در حقیقت میرزا علی محمد باب بقول بک منجمی اعتماد کرده آنرا دلیل گرفته اند ابوالفضل در صفحه پانصد و پنجاه و چهار از فرائد نوشته است که تیمور خارزمی از سلاله تیمور مشهور که از ساکنین اصفهان بوده از مشاهیر منجمین آنزمان بوده اخبار داد که از سنه هزار و دویست و سی الی سنه هزار و دویست و پنجاه هجری امری در عالم حادث می شود که موجب انقلاب کلیه می گردد و بعد می نویسد میرزا آقاخان منجم اصفهانی ساکن نصیرآباد که منجم باشی معتمدالدوله منوچهرخان و مستخرج تقاویم سنویّه بوه گفته که در سنه هزار دویست و شصت شخصی ظاهر شود که مانند موسی و عیسی و حضرت رسول دین تازه نماید انتهى بیچاره عامی کجا فهمش می رسد باینجا که در امر دین و شریعت قول منجم و فالگیر اعتبار ندارد خصوص اینکه منجمی از چند سال خبر دهد که از سنه سی تا سنه پنجاه بعد از هزار و دویست که

بیست سالست در این بیست سال حادثه واقع شود که موجب انقلاب کلیه گرد در این بیست سال اینقدر حوادث در دنیا واقع گردید که تولد میرزا علی محمد در جنت آنها بمقدار کودی که در دهان موری دود عظم و شان نداشت در همین بیست سال بود که جنگ مابنی ایران و روس واقع گردید و هفده شهر از شهرهای معتبر ایران بتصرف روس رفت و هم چنین امورات دیگر که در دنیا واقع گردید و هم چنین است قول منجم باشی در هر سال اینقدرها و اکاذب از منجمین و فالگیران شنیده می شود که احصاندارد پس باید باینطایفه گفت که اولاً میرزا آقاخان منجم باشی را که دید و اینخبر را که از او شنید و ثانیاً بر فرض اینکه منجم این سخنرا گفته باشد قول منجم را که حجة قرار داد یک خاله بی بی که یکشاخه نبات به نزد منجم برد و زاچه طالع خود را از او بخواهد برای او یک برگ کاغذ از اکاذیب جعل نموده می نویسد و ثالثاً آنکه در سنه هزار و دویست و شصت بلکه تا دو سال یا سه سال بعد از آن که قرّة العین آنچه را که در ابواب آتیه خواهد آمد می سرائید عمده عناوین ایشان این بود که اکنون زمان فترتست پس امر میرزا علی محمد در این سنوات مذکوره بمجرّد ادعا گذشت پس اگر منجم نوشته باشد و راست نوشته باشد نوشته است که کسی دعوی دین تازه مانند موسی و عیسی و حضرت رسول خواهد نمود و از اینکه منجم بنویسد کسی دعوی دین تازه خواهد نمود و آنکس هم دعوی بنماید چه ولالتی بر حقیقت یا بطلان دعوی و مدعی خواهد داشت چه بسیار اشخاص که ادعا نمودند و لیکن در دعوی خود کاذب بودند سبحان الله العظیم چه بسیار شباهت دارد استدلال اینطایفه بر حقیقت میرزا علی محمد با تقسیم آنکسی که طفلی را باینکلمات از خود خشنود نمود این قاطر چموش لگدزن از آن من و آن گربه میوکن و زیبا از آن تو از فرش خانه تا بلب بام از آن من از بام خانه تا بشریا از آن تو اینهمه فرمایشات حضرت خاتم الانبیاء که حق تعالی تصدیق انجنابرا بکریمه و ماینطق عن الهوی ان هو الا و حیّ یوحی فرموده در پشت سر انداختند در مقابل اناز این قبیل افساتها خواندند که فلان منجم چه گفت و نورین نیرین شمسین قمرین احمد احسانی و سید کاظم رشتی بمنزله یحیای پیغمبر بودند و بشارت به آمدن میرزا علی محمد دادند و حال آنکه اینهم

کذب محض است ایشان بالمره از میرزا علی محمد نگفتند بلکه چنانکه در ابواب بعد بیان کلمات اینها خواهد آمد ایشان در تمام نوشتجات خودشان در کمال اهتمام اذعان بامامت و مهدویت حضرت صاحب الزمان حجّة بن الحسن مینمایند

والحاصل آنکه اینطایفه مردم عوام را مانند اطفالی یافته‌اند که باید بافسانه و چرب زبانی ایشانرا فریب داد و آیات چند از کتاب الهی که هیچ دلالتی بر مدّعا ندارد مع پاره از اخبار را بخوش بیانی و شیرین زبانی برخلاف آنچه خدا و رسول و ائمه طاهرین از آنرا اراده فرموده‌اند توجیه باید کرد و کلماتی چند از قبیل اینکه شور عشق حقیقی و جمال ازلی و سلطان لایزالی و فناء فی الله و پاره دیگر از کلمات عرفا را بانها ترکیب نمود اسم دلیل بر آنها کذازده بیچارگان هیچ مدانرابان از جاده مستقیمه الهیه منحرف و منحرف نموده بخار و خشک بیابان ضلالت و گمراهی باید دوانید

اخبار مرویه از ائمه طاهرین بر غیبت حضرت

و اما اخبار مرویه از ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین بر اینکه غیبت حضرت قائم عجل الله فرجه از امور حتمیه الهیه می باشد

مجلسی (ره) در مجلد سیزدهم بحار الانوار از شاهزاده عبدالعظیم حسینی از حضرت امام محمد تقی سلام الله علیه از آباء گرامش از امیرالمؤمنین روایت نموده است که: انه قال للقائم منا غیبه امدها طیول کانی بالشیعة یجولون جولان اتنعّم فی غیبه یطلبون المرعی فلا یجدونه لا فمن ثبت منهم علی دینه لم یقس قلبه لطول آمد غیبه امامه فهو معی فی درجتی یوم القیمة ثم قال ان القائم منا اذا قام لم یکن لاحد فی عنقه بیعة فلذلک تخفی و لادیه و یغیب شخصه (۱)

یعنی بدرسنیکه فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام که از برای قائم ای ما غیبتی است که مدت آن طولانی است گویا می بینم شیعه را که بر حسب حیرت جولان می نمایند مانند جولان نمودن چهارپایان در حالتی که طلب مینمایند چراگاه را در زمان غیبت قائم پس

نمی یابند یعنی این قسم متفرق و بی رئیس اینطرف و آنطرف می دوند آگاه باشید پس کسیکه ثابت بماند از شیعیان بر دین خودش قساوت قلب پیدا نکند بعلمه طول کشیدن غیبت امام او پس آن کس با منست در درجه من در روز قیامت پس فرمود بدرستیکه قائم از ما وقتی که قیام نماید و ظهور فرماید نمیباشد از برای احدی از طاغیان در کردن آنجناب بیعتی پس از جهة اینکه یعت با کسی فرموده بادش مخفی ماند ولادت آنحضرت و غائب گردد شخص آنجناب

صدوق ره در کمال الدین و مجلسی ره در کتاب غیبت از حسین بن خالد از حضرت رضا علیه السلام از آباء گرامش از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت نموده اند که:

انه قال للحسین التاسع من ولدک یا حسنی هو القائم المظهر للدين الباسط للعدل قال الحسين عليه السلام فقلت يا امير المؤمنين و ان ذلك لكائن فقال عليه السلام اي والذي بعث محمد صلى الله عليه وآله بالنبوة اصطفاه على جميع البرية و لكن بعد غيبته و چهرة لا يثبت فيها على دينه الا المخلصون المباشرون لروح اليقين الذين اخذ الله ميثاقهم بولايتنا و كتب في قلوبهم الايمان و ايدهم بروح منه (۱)

یعنی بدرستیکه فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام بحضرت سید الشهداء که نهم از اولاد توان قائم بحقیقت که معهود است و ظاهر کننده است دین او پهن کننده است در میان مردم عدل را فرمود سید الشهداء پس عرض کردم یا امیرالمؤمنین آیا این امر شد نیست پس فرمود بلی بحق آنکسی که مبعوث فرمود محمد صلى الله عليه وآله را به نبوت و برگزید او را بر جمیع خلایق و لکن بعد از غیبتی و حیرتی که ثابت نمیمانند در آن غیبت بر دین خودشان مگر مردمان خالص که دارای روح الیقین میباشند ان اشخاصیکه اخذ کرده است خداوند ميثاق ایشانرا بولايت ما و نوشته است در قلبهای ایشان ایمان را و تایید فرموده است ایشانرا بروحی از جانب خودش

صدوق رحمة الله در کمال الدین از اصبع بن بناته از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت نموده

است که آنه ذکرالقائم فقال اما انه ليغيبن حتى يقول الجاهل بالله في آل محمد من حاجة (۱) یعنی بدرستی که امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر فرمود قائم علیه السلام را پس فرمود آگاه باش بدرستی که قائم علیه السلام هر آینه غائب گردد البته البته آن مقداری که جاهل بواقعیات امور میگوید نیست از برای دین خدا حاجتی بال محمد یعنی کسیکه نمی داند که آنجناب در وقتیکه غائب میباشد ترویج زادین جدش میفرماید و منفعتش مانند آفتابی که ابر حائل باشد میان او و میان اهل زمین بخلق میرسد چنین کسی میگوید چه حاجتی است بال محمد صلی الله علیه و آله دین پیغمبر که رواج است و امر مردم هم بدون امام منظم است دیگر حاجت بال محمد نیست

مجلسی (ره) در مجلد سیزدهم بحار الانوار از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می نماید که: انه قال صاحب هذا الامر من ولدي هو الذي يقال مات هلك لابل في اي رادسلک یعنی بدوستی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که صاحب این امر مهدویت و قائمیت از اولاد من آن کسی است که مردم در باره او مختلف شوند یکی گوید وفات کرد یکی گوید در غیبت و تنهایی هلاک شد یکی گوید اینها نیست بلکه آیا در چه صحرائی و بیانی افتاد صدوق (ره) در کمال الدین و مجلسی (ره) در کتاب غیبت بحار الانوار از اصبع بن نباته روایت می نماید که او گفت:

آیت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فوجدته متفكرًا ينكت في الارض فقلت يا امیرالمؤمنین مالی اراک متفكرًا تنکت فی الارض ارغبة فیها قال لا والله ما رغبت فیها ولا فی الدنیا يوماً قطً ولکنی فکرت فی مولود یكون من ظهري الحادی عشر من ولدی هو المهدی یملاها عدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً تكون له حيرة و غيبة یضل فیها اقوام و یهتدی فیها اخرؤن فقلت یا امیرالمؤمنین و ان هذا الکائن فقال نعم كما انه مخلوق و انی مخلوق و انی لک بالعلم بهذا الامر یا اصبع اولئک خیار هذه الامة مع ابرار هذه العترة قلت و ما یكون بعد ذلك فقال ثم يفعل الله ما یشاء فانّ که ارادات و غایات و نهادات (۲)

یعنی بخدمت امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف شدم پس دیدم آنجنابرا متفکرانه بروی زمین

نکته میگذارد پس عرض کردم یا امیرالمؤمنین چه می شود مرا که جناب شما را مبینم چنین متفکرانه بر زمین نکته میگذاری یا رغبت و میل در زمین فرمود یعنی مائل بمنفعتهای زمین شده فرمود نه والله رغبت نکردم در زمین و نه در دنیا بمقدار یک روز اصلاً و لکن من فکر می نمایم در امر فرزندی که از پشت من میباشد آن یازدهم امامان از اولاد منست آن مهدی موعدی که پر مینماید زمین را از عدل هم چنانیکه پر شده باشد از ظلم و جور از برای و حیره و غیبتی میباشد که گمراه می شوند در آن طوائفی و هدایت میابند در آن طوائفی پس عرض کردم یا امیرالمؤمنین یا این امر شدنیست فرمود بلی شدنیست هم چنانیکه محقق است که او در هنگام وجودش مخلوق میباشد یعنی باینمقدار از وضوح معلومست که این امر شدنیست و کجا است برای تو علم باین امر ای اصبح این اشخاصیکه مهدی میشوند در غیبت وی برگزیدگان این امت میباشد بانیکان از این عترت عرض کردم پس از آن چه خواهد شد فرمود امیرالمؤمنین که پس از آن هر چه مشیت خدا بر آن قرار گیرد می نماید خداوند پس بدستیکه از برای خداوند اراداتی هست و غایات و نهایاتی است، یعنی افعال الهیه بر حسب مقتضیات مصالح می باشد که برای آنها غایات و نهایاتی می باشد

مجلسی (ره) در غیبت بحار الانوار از ابی عبید روایت می نماید که گفت:

لَمَّا صَالِحُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ مَعُويَةَ بْنِ أَبِي سَفْيَانَ دَخَلَ عَلَيْهِ النَّاسُ فَلَامَهُ بَعْضُهُمْ عَلِيٌّ بِيَعْتِهِ فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيُحْكِمُ مَا تَدْرُونَ مَا عَمِلْتُ وَاللَّهِ الَّذِي عَمِلْتُ خَيْرَ لَشِيعَتِي مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَغَرَبَتْ لَا تَعْلَمُونَ أَنِّي إِمَامُكُمْ مَفْتَرُضُ الطَّاعَةِ عَلَيْكُمْ وَاحِدٌ سَيَلِمِي شَبَابَ أَهْلِ الْجَنَّةِ بِنَصِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالُوا بَلَى قَالَ أَمَا عَمِلْتُمْ أَنَّ الْخَضِرَ لَمَّا خَرَقَ السَّفِينَةَ وَقَتَلَ الْغُلَامَ وَأَقَامَ الْجِدَارَ كَانَ ذَلِكَ سَخَطًا لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ خَفِيَ عَلَيْهِ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِيهِ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ حِكْمَةً وَضَوَّابًا أَمَا عَمِلْتُمْ أَنَّ مَا مَنَّا أَحَدًا إِلَّا عَزَّوَجَلَّ يَخْفَى وَلَادَتَهُ وَيَغِيبُ شَخْصَهُ لِثَلَاثِينَ لَيْلًا إِذَا خَرَجَ ذَلِكَ التَّاسِعُ مِنْ وَلَدِ أَخِي الْحَسَنِ ابْنِ سَيِّدَةِ الْأَمَامِ يَطِيلُ اللَّهُ عَمْرَهُ فِي غَيْبَتِهِ ثُمَّ يَظْهَرُهُ بِقَدْرَتِهِ فِي صَوْرَتِهِ شَابِ ابْنِ

دون الاربعین سنة ذلک لیعلم ان الله علی کل شی قدیر^(۱)

یعنی چونکه مصالحه نمود حضرت حسین بن علی علیه السلام با معاویه بن ابی سفیان داخل مردم برانحضرت پس ملامت کردند بعض از مردم آنجناب را بر این بیعتی که نموده بود پس آنجناب فرمود وای بر شما نمیدانید چه کردم من بخدا قسم اینکاریکه کردم بهتر است برای شیعیان از خودم آنچه طلب می کند بر او آفتاب و غروب مینماید آیا نمی دانید که من امام مفترض الطاعة بر شما می باشم و یکی از دو سید جوانان اهل بهشت میباشم و یکی از دو سید جوانان اهل بهشت می باشم به نص رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردند بلی میدانیم پس مثالی برای ایشان او رد فرمود آیا می دانید که حضرت خضر چونکه خرق فرمود و شکست آن کشتی را کشت آن پسر را و خراب کرد و ساخت آن دیوار را این امور سبب غضب حضرت موسی شد بجهة آنکه وجه حکمت آنرا نمیدانست و حال آنکه در نزد خداوند آن کارها حکمت و موافق با واقع بود آیا نمی دانید که بدرستی که نیست از ما ائمه احدی مگر آنکه واقع می شود در کردن او بیعتی از برای سلطان طاغی زمان خودش مگر آن قائم معهود آنچنان کسی که نماز می گذارد روح الله حضرت عیسی بن مریم در عقب او پس بدرستی که خداوند عزوجل مخفی می دارد ولادت او را و غائب میسازد شخص او را تا اینکه نبوده باشد در گردن آن بزرگوار بیعتی وقتیکه خروج مینماید آن بزرگوار نهی از اولاد برادرم حسینست پسر سیده کنیزان که طول میدهد خداوند عمر او را در زمان غیبت او پس ظاهر می سازد او را بقدرت خود در صورت جوانی که عمرش کمتر از چهل سال بوده باشد این برای خاطرانست که دانسته شود که خداوند بر هر چیزی قادر است

و ایضاً مجلسی (ره) در همان کتاب به اسناد خودش از حضرت صادق علیه السلام که آنجناب از پدر بزرگوارش که آنجناب از پدر عالمقدارش علی بن الحسین که آنجناب از پدر بزرگوار خود حسین بن علی علیه السلام روایت فرموده که فرمود:

فی التّاسع ولدی سنّة من یوسف و سنّة من موسی بن عمران و هو قائمنا اهل البیت
یصلح الله تبارک و تعالی امره فی لیلہ واحدة (۱)

یعنی در نهمی از اولاد من سنتی است از یوسف یعنی همچنانی که یوسف غائب
گردید از انظار و طول کشید غیبت او هم چنین است آن بزرگوار و سنتی است از موسی
بن عمران یعنی هم چنانیکه موسی بن عمران ولادتش مخفی و پنهان گردید هم چنین
است آن نهمی از اولاد من و انجنابست قائم ما اهل بیت که باصلاح می آورد خداوند
تبارک و تعالی امر او را در یکشب بر حسب اخبار سیدالشهدا روایت فرموده است که
فرمود: منا اثنا عشر مهدیاً اولهم امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و اخرهم التّاسع من ولدی
و هو الامام القائم بالحقّ یحیی الله به الارض بعد موتها و یظهر به دین الحقّ علی الدّین کلّه
ولو کره المشرکون له غیبتہ یرتدّ فیها اقوام و یثبت علی الدّین فیها اخرون فیؤذون و یقال
لهم متی هذا الوعدان کنتم صادقین اما ان الصّابر فی غیبتہ علی الاذی و التّکذیب بمنزله
المجاهد بالسّریف بین یدی رسول الله (۲)

یعنی از ما اهل بیت دوازده نفر مهدی میباشند که اول ایشان امیر المؤمنین علی بن
ابطالب است و آخر ایشان نهمی از اولاد منست انست ان امام قائم بحقی که زنده
میفرماید خداوند بسبب او زمین را بعد موات شدن زمین و ظاهر میفرماید بواسطه او
دین حق را بر ادیان مختلفه تمام ان دینها هر چند که کراهت داشته باشند و خوش نیاید
مشرکین را از برای آن جنابست غیبتی که بر می گردند از دین در غیبت آنجناب طوائفی از
مردم و ثابت میمانند بر دین خود طوائف دیگری پس آنهائیکه ثابت ماندند باذیت
می افتند و بایشان گفته می شود در چه زمان خواهد بود این وعده ظهور مهدی شما اگر
راست گویان میباشید آگاه باشید بدرستی که صبر کننده در غیبت آنجناب بر اذیت و
تکذیب به منزله جهاد کننده باشمشیر است در پیش روی رسول خدا ﷺ

و ایضاً در همان کتابست که مرحوم مجلسی به اسناد خود از حضرت سیدالشهدا

عَلَيْهِ رَوَايَتُ كَيْه مِي فَرْمُود:

قائم هذه الامّة هو التاسع من وليدوهو صاحب الغيبة و هو الذي يقسم ميراثه وهو حي (۱)
یعنی قائم این امت ان نهمی از اولاد منست و انست صاحب غیبت معهود و آنست آن
کسی که تقسیم مینمایند میراث او را و حال آنکه خودش حیات دارد
صدوق (ره) در کمال الدین و مرحوم در نجم الثاقب هر دو از ابی حمزه ثمالی از ابی
خالد کابلی روایت می نمایند و این فقیر اکتفاء مینماید بانچه در نجم الثاقب است که به
منزله ترجمه است از آنچه صدوق روایت فرموده ابی خالد گفت داخل شدم بمنزل
مولای خودم حضرت علی بن الحسین علی عَلَيْهِ و گفتم بانجناب ای فرزند رسول خدا
خبر ده مرا از انکسانیکه خدایتعالی فرض کرده اطاعت و مودت ایشانرا و واجب گردانید
بر بندگان خود اقتدا کردن ایشانرا بعد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حضرت بمن فرمود ای کابلی
بدرستی که اولی الامریکه خدایتعالی ایشانرا امیرالمؤمنین است آنگاه عم من حسن پس
از آن پدرم حسین عَلَيْهِ بعد از آن منتهی شده است امر امامت بسوی ما و آنجناب ساکت
شد پس گفتم ای سید من روایت کرده اند از برای ما از حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ که زمین
خالی نمی ماند از حجّتی که خدایرا باشد بر بندگانش پس کیست حجّة و امام بعد از تو
فرمود پسر محمد که نامش در صحف اولی باقر است خواهد شکافت علمرا شکافتنی
او حجّة امام است بعد از من و بعد از او محمد پسر او جعفر که نامش نزد آسمانها
صادقست گفتم ای سید من چگونه است که نام او صادق شده است و حال آنکه همه
شما صادقانید فرمود که حدیث کرد برای من پدرم از پدرش که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود که چون
فرزندم جعفر بن محمد بن علی بن الحسی بن علی بن ابیطالب متولد کرد او را صادق نام
کنید که پنجمین از فرزندان او که نامش جعفر باشد دعوی امامت خواهد کرد از روی
تجرّی و دلیری بر خداوند و دروغ بستن بر او پس او در نزد خدایتعالی جعفر کذابست که
افتراء زننده است بر خدایتعالی و دعوی کننده چیزیکه اهل آن نیست و مخالف پدر خود

و حسد دارنده بر برادر خود و او کسی است که قصد خواهد کرد کشف سر خداوند عزوجل در نزد غیبت ولی خدا آنگاه حضرت سخت گریست آنگاه فرمود گویا میبینم جعفر کذاً ابراهیم که وا داشته طاغیه زمان خود را به تفتیش امر ولی الله و پنهان شده در حفظ خدا و موکل گردانیدن بحرم پدر آنحضرت از روی جهلیکه بر تبه ولی خداوند وارد و حرص بقتل او اگر ظفر بیابد بر او و طعمی که دارد بمیراث برادر خود که بگیرد انمیرثا بغیر حق ابو خالد گفت گفتم ای فرزند رسول خدا این امور واقع شدنیست فرمود بلی به پروردگارم سوگند بدرستیکه این امور نوشته شده است نزد ما در کتابیکه در آن کتاب ذکر محتتها نیست که جاری می شود بر ما بعد از رسول خدا ﷺ ابو خالد گفت گفتم ای فرزند رسول خدا بعد از آن چه واقع خواهد شد فرمود بعد از آن پنهان بودن امتداد خواهد یافت بولی خدا که دوازدهمین از اوصیاء رسول خدا ﷺ و دوازدهمین از امامانیکه بعد از رسول خدا ایندای ابو خالد بدرستیکه اهل هر زمانی زیرا که خدایتعالی عطا کرده بایشان از عقول و افهام و معرفت چیزیکه غیبت گردیده و در نزد ایشان بمنزله مشاهده و گردانیده خدایتعالی ایشانرا در انزمان بمنزله جهاد کنندگان بشمشیر در پیش روی رسول خدا ﷺ ایشانند مخلصان از روی حق و شیعیان از روی صدق و داعیانند بسوی دین خداوند عزوجل در نهانی و آشکار و فرمود انتظار فرج از بهترین فرجهاست (۱)

صدوق رحمة الله در کمال الدین و ایضاً مجلسی (ره) در سیزدهم بحار الانوار از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت مینماید که :

انه قال فینانزلت هذه الایه: واولوالارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله و فینا نزلت هذه الایه (وجعلها کلمة باقیة فی عقبه (۲))

والامامة فی عقب الحسین بن علی بن ابیطالب الی یوم القیمة و ان للقائم منا غیبتین احدهما اطول من الاخر اما الاولی فستته ایام و ستة اشهر و ست سنین و اما الاخری

فیطول امدها حتی یرجع عن هذا الامر اکثر من یقول به فلا یثبت علیه الا من قوی یقینه و صحّة معرفة و لم یجد فی نفسه حرجاً ممّا قضینا و سلّم لنا اهل البیت (۱)

یعنی بدرستی که آنجناب یعنی حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود که در شان ما اهل بیت نازل شده است این آیه شریفه که اولوالارحام بعضهم و اولی ببعض فی کتاب الله و در شان ما اهل بیت نازل شده است این آیه شریفه که وَ جَعَلَهَا کَلِمَةً بَاقِیَةً فِی عَقْبِهِ وَ اِمَامَتِی فِی عَقْبِ حَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ اَبِی طَالِبٍ است تا روز قیامت یعنی مراد خدایتعالی از آیه شریفه آنست که قرار داده است خداوند عالم امامت را کلمه که باقیست آن کلمه تا روز قیامت در عقب حسین بن علی علیه السلام و بدرستی که از برای قائم ما از اهل بیت دو غیبت است یکی از آن دو طولانی تر است از آن دیگری اما غیبت اولیه آنجناب پس شش روز است و شش ماه و شش سال و اما غیبت اخیری پس طول میکشد مدّت آن تا آنکه برگردند از این قول بامامت و غیبت آنجناب اکثر کسانی که قائل بان میباشند پس ثابت نمیماند بر این قول مگر کسی که قوّت داشته باشد یقین او و صحیح باشد معرفت او و نیابد در نفس خودش ضیق و تنگی از آنچه ما حکم نموده ایم و تسلیم نماید از برای ما اهل بیت یعنی چون و چرا در امر ما اهل بیت ننماید این فقیر گوید که ظاهر از فقره اینخبر شریف اخبار از آنست که حضرت حجّة الله قائم اهل بیت بعد از ولادت با سعادتش که خواتین و جواری اهل بیت حضرت امام حسین علیه السلام را ملاقات مینمایند ابتداء تا شش روز از انظار آنجناب غائب خواهد گردید چنانکه مطابق اینمضمون انخبریست که حکیمه خاتون از حضرت امام حسن علیه السلام عسگری سؤال نمود که آن طفل در کجاست آنحضرت فرمود سپردیم او را بانکسی که مادر موسی را با او سپرد و بعد از آن غیبت دیگر خواهد نمود که شش ماه طول آن باشد و پس از غیبت دیگر بعد از وفات حضرت امام حسن علیه السلام عسگری از انظار مخلصین از اصحاب خواهد فرمود که طول مدّت آن شش سال بوده باشد و اینها تمام در مقابل غیبت کبری به اسم غیبت

صغری نامیده میشود چنانکه در آن مدّت هفتاد و سه سال که به واسطه نواب آنجناب حلّ مشاکل شیعیان می شد و قبض و جوه و جواب مسائل از ناحیه مقدّسه و توقیعات بیرون نامی آمد آن مدّت را ایضاً در مقابل غیبت کبری با اسم غیبت صغری نام نهادند و مخفی نماند که بر هر کس که متتبع در اخبار اهل بیت باشد ظاهر است که در خانه حضرت امام حسن عسگری سلام الله علیه امر حضرت حجة الله عجل الله فرجه نه ظاهر ظاهر بوده است بقسمیکه هر کس به خانه آنحضرت مشرف شود آنجناب را ملاقات نماید و نه مخفی مخفی بوده است بنحویکه هیچکس از شیعیان و مخلصین هم آنجناب را ملاقات نکرده باشد بلکه در بعضی از اوقات حضرت حجة الله چنان مخفی بوده اند که هیچ یک از خواتین و جواری را ملاقات آنحضرت میسر نمیشده است و در بعضی از اوقات اهالی بیت حضرت امام حسن کلاًم بعضاً آنحضرت را ملاقات مینموده اند و لکن از انظار بیگانگان مخفی بوده اند و در بعضی از اوقات بملاحظه مصلحت حضرت امام حسن عسگری علیه السلام به یک نفر و دو نفر بلکه بعضی از اوقات تا چهل نفر از دوستان و شیعیان را بشرف ملاقات حضرت حجة الله علیه السلام مشرف می ساخته چنانکه ذکر اخبار آن در فصل پنجم از همین باب خواهد آمد و نیز مرحوم مجلسی (ره) در مجلّد غیبت بحار الانوار باسناد خود از علی بن الحسین علیه السلام روایت می نماید که فرمود:

القائم منا تحفی ولادته علی الناس حتّی یقولوا الم یولد بعد لیخرج حین یخرج و لیس لاحد فی عنقه بیعة (۱)

یعنی ان قائم معهود از ما اهل بیت مخفی می گردد ولادت او بر مردم تا اینکه از زیادتی خفاء مردم می گویند هنوز بدنیا نیامده برای اینکه خروج نماید زمانیکه خروج نماید و حال آنکه بگردن آنجناب بیعت احدی نبوده باشد مراد آنست که اگر تولّد آنجناب ظاهر می گردید طاغیان دست از آنجناب بر نمیداشتند تا آنکه بیعت از آنجناب می گرفتند پس مخفی داشتند ولادت آنجناب را تا اینکه زیر بیعت کسی نباشد

وقتیکه خروج میفرماید

صدوق (ره) در کمال الدین او باسناد خود از زراره روایت مینماید:

قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول انّ للقائم غيبته قبل ظهوره قلت و لم قال عليه السلام يخاف و او می‌الی بطنه قال زراره یعنی القتل (۱)

ترجمه‌اش آنست که زراره گفت شنیدم از حضرت امام محمد باقر عليه السلام که می‌فرمود: بدرستی که از برای قائم عليه السلام غیبتی است پیش از ظهور آنحضرت عرض کردم برای چه غیبت فرماید فرمود می‌ترسد و اشاره فرمود بشکم نازنین خود زراره گوید مراد حضرت از اینکه اشاره به شکم نازنین گران بود که حضرت قائم می‌ترسد کشته شدن راپس از این جهت غیبت فرماید

و ایضاً در همان کتاب از جابر جعفی روایت فرماید از حضرت امام محمد باقر عليه السلام انه قال ياتي على الناس زمان يغيب عنهم امامهم يا طوبى للثابتين على امرنا فى ذلك الزمان ان ادنى ما يكون لهم من الثواب ان ينادى بهم البارى جلّ جلاله فيقول عبیدی و امائی امنتم بسرّی و صدقتم نفسی فابشر و ابحسن الثوب منى ای عبیدی و امائی حقاً منکم اتقبل و عنکم اعفو ولكن اغفرو بکم اسقى عبادى الغيث و ادفع عنهم البلاء لولاکم لا نزلت عليهم عذابى قال جابر بر فقلت يا بن رسول الله صلى الله عليه وآله ما افضل ما يستعمله المؤمن فى ذلك الزمان قال حفظ اللسان و لزوم البيت (۲)

یعنی بدرستی که حضرت امام محمد باقر عليه السلام فرمود می‌آید بر مردم زمانیکه غائب می‌گردد از ایشان امامایشان ای خوشا بحال اشخاصیکه ثابت بمانند در آنزمان بر امر ما اهل بیت بدرستی که کمتر خیریکه برای ایشان میباشد از ثواب اینست که ندا می‌فرماید بایشان باری تعالی جلّ جلاله پس میفرماید ای غلامان من و کنیزان من ایمان آوردید بسرّ و پنهان من و تصدیق نمودید نفس مرا پس بشارت باد شما را به نیکوئی ثواب از جانب من ای غلامان من و کنیزان من! بروجه حقیقت قبول می‌نمایم از شما و در می‌گذرم از شما و

می‌آموزم مر شما را و به سبب شما سیراب می‌نمایم بندگان خود را از باران و دفع می‌نمایم از ایشان بلا را اگر شما نبودید هر آینه نازل می‌ساختم برایشان عذاب خودم را جابر گفت پس عرض کردم: یا بن رسول الله ﷺ! چه چیز است افضل کاری که مؤمن در آن زمان بنماید؟ فرمود حفظ نمودن زبان و نشستن در خانه

مجلسی (ره) در مجلد غیبت بحار الانوار از ابی الجارود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌نماید که: **انّه قال لا تزالون تمدّون اعناقکم الی الرّجل منّا تقولون هو هذا فیذهب الله به حتّی یبعث الله لهذا الامر من لا تدرون ولد ام لم یولد خلق ام لم یخلق** (۱) حاصل معنی آنکه فرمود حضرت که پیوسته شما طائفه شیعه چنین هستید که می‌کشید گردنهای خود را به سوی یکی از مردهای ما اهل بیت و می‌گوئید اینست آن مهدی موعود پس میبرد خداوند او را از دنیا تا وقتی که بر انگیزاند خداوند او برای مهدویت کسی را که نمی‌دانید شما آیا متولد شده است یا نشده خلق شده است یا نشده است یعنی کسیکه مخفی باشد بر شما ولادت غائب باشد از شما شخص او

مجلسی (ره) در همان کتاب به اسناد خود از ام هانی ثقفیه روایت می‌نماید که صبح گاهی رفتم خدمت سید خودم محمد بن علی الباقر علیه السلام فقلت له یا سیدی آیه فی کتاب الله عزّوجلّ عرضت بقلبی اقلقیته و اسهرتني قال علیه السلام فاسئلی یا امّ هانی قالت قول الله عزّوجلّ فلا اقسم بالخنس الجوار الكنس قال علیه السلام نعم المسئله سالتنی یا امّ هانی هذا مولود فی آخر الزّمان هو المهدی من هذه العتره تكون له حیره و غیبه یضلّ فیها اقوام و یهتدی فیها اقوام فیا طوبی لک ان ادركته و یا طوبی من ادركه (۲) یعنی پس عرض کردم خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام که ای سید من آیه از کتاب خداوند عزّوجلّ عارض بقلب من شده است که مرا بقلق و اضطراب درآورده و خواب از چشم من ربوده است فرمود آنجناب سؤال نماید امّ هانی می‌گوید عرض کردم قول خداوند عزّوجلّ «فلا اقسم بالخنس الجوار الكنس» فرمود خوب مسئله سؤال نمودی ای امّ

هانی! این مولود است در آخر الزمان، آن مهدی موعود از این عترت که می باشد برای او حیرت و غیبتی که گمراه می شوند در آن غیبتش طوائفی و هدایت می یابند در آن غیبتش طوائفی، ای خوشابه حال تو اگر ادراک نمائی او را! و ای خوشابه حال کسی که ادراک نماید او را! این فقیر گوید که این خبر شریف از اخباریست که طایفه بابت تمسک به آن جسته اند و وجه تمسک به آن همین است که در الفاظ خبر یافته اند که امام علیه السلام می فرماید:

« هذا مولود فی آخر الزمان هو المهدی من هذه العترة (۱) »

پس دیده اند که به این لفظ مولود فی آخر الزمان عوام بیچاره را می شود فریب داد و از اصل مقصود سرایشان را پیچانیده و ایشان را اغفال داد ابو الفضل گلپایگانی در صفحه چهل ششم از فرائدش خبر شریف را ذکر نموده و ترجمه کرده است و بعد از ترجمه نوشته است که به آن مقدار از احادیث که عرض شد اهل نباهت را کفایت می نماید دیگر از اینکه بیان نماید که غرض امّ هانی از سؤال چه بود و جواب چه شنید فرار نموده است زیرا که بیان آن مطلب واضح می گردید و بی مناسبتی و بی ربطی حال میرزا علی محمد باخبر شریف معلوم میشد و حاصل مرام آنست که چون خنس و کنس هر دو بمعنی اختفاء از انظار و به معنی تأخر بر حسب لغة عرب میباشد امّ هانی به این خیال افتاد که این شیء یا شخص عظیم المقدار در نزد خداوند عالم چه باشد یا که باشد که خداوند عالم می فرماید قسم میخورم بان مختفی که مجاور باختفاء است و به این سبب به قلق و اضطراب افتاد و شب بخواب نرفت پس سؤال از امام - علیه السلام - نمود و امام علیه السلام در جواب فرمود که این مولود است در آخر الزمان که آن مهدی از این عترت است و به این ملاحظه آخر الزمان فرموده که زمان حضرت امام محمد باقر علیه السلام یکصد و بیست قبل از تولد حضرت حجة الله اطهار - سلام الله علیهم اجمعین - بوده است چنانیکه بهمین ملاحظه حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله از پیغمبر آخر الزمان نامیدند پس معنی جوار کنس را به این فرمود که می باشد برای او حیره و غیبتی که گمراه میشوند در آن غیبتش اقوای و هدایت می یابند در آن غیبتش اقوام و طوائفی

اینست مورد سؤال و جواب در خبر شریف اکنون باید از اینطایفه سؤال نمود که این خبر چه مناسبتی با میرزا علی محمد دارد غیر از اینکه طائفه بایه که سالهای بسیار پدرهای ایشان از شیعیان خالص ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم اجمعین بودند و خود ایشان در این غیبت بزرگ امام زمان عجل الله فرجه گمراه شدند و امامت آن بزرگوار را انکار نمودند پس داخل گردیدند در آن اقوامی که امام علیه السلام فرمود:

يَضِلُّ فِيهَا اقْوَامٌ وَّالْاَمَنَاتُ سَبِيَّتِي دِیْگَر بَا حَالِ اِیْشَان نَدَارِد وَّعَجِبَ اَنْسْت کِه مَر حُومِ مَجْلِسِ رِه دَر خَبْرِی دِیْگَر بَعْد از اِیْن بَفَاصِلِه سِه سَطْر قَرِیْب بِمَضْمُونِ هَمِیْن خَبْرِ اَرَامِ هَانِی رِوَایْت مِیْنَمَایْد کِه حَضْرَتِ اِمَامِ مُحَمَّدِ بَاقِرِ علیه السلام اَلْخَنْسِ رَا تَفْسِیْر مِیْفِر مَایْد بَر اِیْنکِه اِمَامِیْسْت کِه دَر سَنِه دَوِیْسْت و شِصْت مَخْفِی مِی دَارِد نَفْسِ خُود رَا از اِیْنکِه مَرْدَمِ عَالَمِ بَانَ شُوند اِیْنسْت اَنْ خَبْرِ شَرِیْفِ

قَالَتْ قُلْتُ لَابِي جَعْفَرٍ علیه السلام مَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَلَا اِقْسَمُ بِالْخَنْسِ قَالَ لِي يَا اُمَّ هَانِي اِمَامٌ يَخْنَسُ نَفْسَهُ حَتَّى يَنْقَطِعَ عَنِ النَّاسِ عِلْمُهُ سَنَةَ سَتِّينَ و مَا يَتَنُّ ثَمَّ يَبْدُو كَالشَّهَابِ الْوَاقِدِ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ فَاِنْ اِدْرَكَتِ الزَّمَانَ قَرَّتْ عَيْنَاكَ (۱)

یعنی امّ هانی گفت که عرض کردم خدمت حضرت ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام که چیست معنای فرمایش خداوند عز و جلّ فلا اقسام بالخنس فرمود ای امّ هانی امامیست که مخفی میدارد نفس خود را تا اینکه منقطع شود از مردم علم بان بزرگوار و این اختفاء در سنه دویست و شصت باشد پس از آن اختفاء ظاهر می گردد مانند شهاب برافروخته در شب تاریک ظلمانی پس اگر ادراک نمائی آن زمان ظهور او را روشن می گردد دو چشم توبی انصافی و کافر ماجرای این طائفه بان اندازه است که با اینکه این خبر بمرای و منظر ایشان بوده است زیرا که در بحار الانوار در عقب آن خبر اول مذکور گردیده چنین معجزه باین ظهور و آشکارا از حضرت امام محمد باقر مشاهده نمودند که در زیاده از یکصد سال قبل از زمان غیبت اخبار به این فرموده است که در سنه دویست و شصت آنجناب

غیبت خواهد فرمود و فرمایش آنجناب طابق النعل مطابق گردید با سنه وفات حضرت امام حسن عسگری علیه السلام و غیبت حضرت حجّة الله عجل الله فرجه مع ذلك كله كلام خدا و رسول را در آیه شریفه و سخن امام محمد باقر علیه السلام را درباره حضرت حجّة الله در پشت سر انداخته برای فریفتن چند نفر عوام و تخریب دین حضرت خیر الانام علیه التحیة والسلام فرمایش امام علیه السلام را که در خبر اول می فرماید مولود فی آخر الزمان حمل نمودند بر معنائیکه خلاف مقصود امام علیه السلام میباشد و سيعلم الذين ظلموا ای منقلب ينقلبون^(۱) صدوق (ره) در کمال الدین و مجلسی (ره) در مجلد سیزدهم بحار الانوار روایت مینمایند قال سمعت ابا جعفر محمد بن علی علیه السلام يقول القائم منا منصور بالرعب مؤيد بالنصر تطوى له الارض و تظهر له الكنون و يبلغ سلطانه الشرق و الغرب و يظهر الله عزوجل به دينه على الدين و لو كره المشركون فلا يبقى في الارض خراب الا و عمر و ينزل روح الله عيسى بن مريم علیه السلام فيصلی خلفه قال قلت يا بن رسول الله متى يخرج قائمكم قال اذ اشبه الرجل بالنساء و النساء بالرجال و اكتفى الرجال بالرجال و النساء بالنساء و ركب ذات الفروج بالسروج و قبلت شهادة الزور و ردت شهادة العدول و استخف الناس بالدماء و ارتكاب الزنا و حل الربا و اتقى الاشرار مخافة سنتهم و خروج السفیانی من الشام و الیمانی من الیمن و خسف بالبيداء و قتل غلام من آل محمد صلی الله علیه و آله بین الركن و المقام اسمه محمد بن الحسن النفس الزکیة و جاءت صیحة من السماء بان الحق فيه و فی شیعته فعند ذلك خروج قائمنا فاذا خرج اسند ظهره إلى الكعبة واجتمع اليه ثلثمائة و ثلثة عشر رجلاً فاؤل ما ينطق به هذه الاية: «بقئة الله خير لكم ان كنتم مؤمنين» ثم يقول انا بقية الله و حجّة و خلیفة علیکم فلا یسلم علیہ مسلم الا قال السلام علیک یا بقية الله فی ارضه فاذا اجتمع له العقد وهو عشرة الاف رجل خرج فلا يبقى فی الارض معبود دون الله عزوجل من صنم و وثن و غیره الا وقعت فيه نار فاحترق و ذلك بعد غیبه طویلة لیعلم الله من یطیعه بالغیب و یؤمن به^(۲)

یعنی گفت محمد بن مسلم که شنیدم از حضرت ابا جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام که میفرمود آن قائم معهود از ما اهل بیت منصور است بر عیب او در دلها و تایید کرده شده است بالنصرة یعنی خداوند او را تایید فرماید که بهر طرف رو نماید مظفر و منصور باشد پیچیده میشود از برای او زمین و ظاهر می گردد برای او گنج هاومی رسد سلطنت آنجناب بمشرق و مغرب و ظاهر میسازد خداوند عزوجل بسبب اودین خود را بر همه دینها هر چند کراحت داشته باشند امل شرک پس باقی نمیماند در زمین خرابه مگر آنکه تعمیر فرماید او را و نازل گردد روح الله عیسی بن مریم علیها السلام پس نماز گذارد در عقب سر آنجناب محمد بن مسلم گفت عرض کردم یا بن رسول الله در چه زمان خروج نماید قائم شما فرمود زمانیکه شبیه سازند مردها خود را بزنها و زنها شبیه سازند خود را بمردها و کفایت نمایند مرد از بمردان و زنها بزنها و سوار شوند صاحبان فرجها بر زینها و قبول شود در نزد مردم شهادت دروغ و رد کرده شود شهادت مردمان عدول و استخفاف، نمایند مردم بر یختن خونها یعنی اعتنائی بخون ریزی بناحق نداشته باشد و پروائی از ارتکاب زنا نداشته باشند و حلال کرده شود یعنی رواج یابد در میانه مردم خوردن ربا و پرهیز کرده شوند اشرار از خوف زبانهای ایشان یعنی مردم از خوف زبان اشرار از ایشان بترسند و زمانیکه خروج نماید سفیانی از شام و یمانی از یمن و فرو برد زمین در بیداء یعنی لشکر سفیانرا و کشته شود پسری از آل محمد صلی الله علیه و آله در میان رکن و مقام که اسمش محمد باشد پسر حسن و آن پسر نفس زکیه پاکیزه باشد و زمانیکه بیاید صیحه از آسمان که حق در قائم علیه السلام و در شیعه اوست پس چنین زمانی خروج قائم ما خواهد بود پس وقتیکه خروج نماید تکیه میدهد پشت خود را بکعبه و جمع می شوند از اطراف بجانب آن جناب سیصد و سیزده نفر مرد پس اول چیزیکه تنطق به آن فرماید این آیه است که:

«بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین»^(۱) پس فرماید منم بقیة الله و حجة خدا و خلیفه

خداوند بر شما پس سلام نمی نماید بر آنجناب سلام کننده ای مگر آنکه گوید:

«السَّلام علیک یا بقیة الله فی ارضه» پس وقتی که جمع شد برای آنجناب یک عقد از لشکر و آن ده هزار مرد جنگی باشد بیرون آید پس باقی نماند در زمین غیر از خداوند عزوجل عبادت کرده شده ای از صنم و بت و غیر آن، مگر آنکه آتش افتد در او و سوخته گردد و این قائم عجل الله فرجه بعد از غیبتی است طولانی تا آنکه بداند خداوند کسی را که اطاعت میکند خدا را به غیب و ایمان می آورد بغیب یعنی غیبت حضرت حجة الله محک امتحانی است برای اشخاصی که ایمان به غیب می آورند و مشمول آیه شریفه: «الَّذین یؤمنون بالغیب» می باشند صدوق (ره) در کمال الدین از ابن ابی یعفور روایت می نماید که: قال ابو عبدالله من اقر بالائمة من ابائی و ولدی و جحد المهدی من ولدی کان کمن اقر بجمیع الانبیاء و جحد محمد ﷺ فقلت یا سیدی و من المهدی من ولدک قال الخامس من ولد السابع یغیب عنهم شخصه و لا یحل لکم تسميته (۱)

یعنی فرمود ابو عبدالله حضرت صادق علیه السلام کسیکه اقرار نماید بامامان از اباء من و اولاد من و انکار نماید ان مهدی معهود از اولاد مرا میباشد مثل کسی که اقرار کند بجمیع انبیاء انکار نموده باشد محمد ﷺ را پس عرض کردم ای آقای من کیست آن مهدی از اولاد شما فرمود پنجم از امامان از اولاد هفتم ایشان که غائب میگردد از شیعیان شخص آن بزرگوار و حلال نیست برای ایشان نام بردن او

وایضاً در همان کتاب بطریق دیگر از صفوان بن مهران از حضرت صادق علیه السلام روایت می نماید که: انه قال من اقر بجمیع الائمة و جحد المهدی کان کمن اقر بجمیع الانبیاء و جحد محمد ﷺ بنویه فقیل له یا بن رسول الله فمن المهدی من ولدک قال الخامس من ولد السابع یغیب عنکم شخصه و لا یحل لکم تسميته (۲)

وایضاً در همان کتاب از ابی بصیر روایت می نماید عن ابی عبدالله علیه السلام قال صاحب هذا الامر تخفی ولادته عن هذا الخلق لئلا یكون لاحد فی عنقه بیعة اذ اخرج و یصلح الله

عزوجل امره فی لیلۃ واحده (۱)

یعنی فرمود حضرت صادق علیه السلام صاحب امر مهدویت مخفی میگردد و ولادت او از این خلق تا اینکه نبوده باشد بر گردن او برای احدی بیعتی زمانی که خروج می فرماید و با صلح می آورد خداوند امر او را در یکشب

و ایضاً در همان کتاب روایت می نماید از حنان بن سُد پر از پدرش از ابی عبدالله علیه السلام که فرمود: انّ للقائم منا غیبه یطول امدها فقلت له و لم ذلک یا بن رسول الله قال ان الله عزوجل ابی الأتجری فیہ سیر الانبیاء علیهم السلام فی غیباتهم و انه لا بد له یا سدید من استیفاء مدد غیباتهم قال الله تعالی:

لترکبن طبّقاً عن طبق ای سنن عن سنین من کان قبلکم (۲)

حاصل ترجمه اش آنکه بدرستی که از برای قائم از ما اهل بیت یک غیبتی است که طول می کشد مدّتان پس عرض کردم برای چه یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود بعلّه اینکه خداوند عزوجل ابا دارد مگر اینکه جاری فرماید در حق مهدی سیرتها و روشهای جمیع انبیا را در غیبتهای ایشان و بدرستی که لابد است یا اباسدید منتهی شدن مدّت غیبتهای انبیا یعنی لابد مدّت غیبت انجناب هم منتهی خواهد گردید پس آنجناب ظاهر خواهد گردید پس این آیه را تلاوت فرمود لترکبن طبّقاً عن طبق و فرمود یعنی سنن و روشهای کسانی که پیش از شما بودند (۳)

و ایضاً در همان کتاب عن عبدالله بن الفضل الهاشمی روایت می نماید

قال سمعت الصادق جعفر بن محمد علیه السلام یقول ان صاحب هذا الامر غیبه لابد منها یرتاب فیها کل مبطل فقلت ولم جعلت فداک قال لا یرتاب لنا فی کشفه لکم قلت فما وجه الحکمة فی غیبه قال وجه الحکمة فی غیبات من تقدّمه من حجج الله تعالی ذکره ان وجه الحکمة فیذلک لا ینکشف الا بعد ظهوره کما لا ینکشف وجه الحکمة لما اتاه

الخضر عليه السلام من خرق السفينته و قتل الغلام و اقامة الجدار لموسى عليه السلام الا وقت افتراقهما
يابن فضل ان هذا الامر امر من الله تعالى و سر من الله و غيب من غيب الله تعالى و متى
علمنا انه عزوجل حكيم صدقنا بان افعاله كلها حكمة و ان كان وجهها غير منكشف لنا^(۱)
يعنى گفت عبدالله بن فضل كه شنيدم كه حضرت امام جعفر بن محمد الصادق
عليه السلام ميفرمود بدرستى كه از براى صاحب اين امر مهدويت غيبتى است كه ناچار است از
آن كه شك مى نمايد در آن غيبت هر روند به راه باطلى پس عرض كردم براى چه غيبت
فرمايد يعنى سبب غيبت چيست فدائى تو شوم فرمود بسبب امرى كه اذن داده نشده
است براى ما در كشف نمودن آن سبب براى شما پس عبدالله چون ديد كه حضرت
سبب و علة آنرا بيان نمى فرمايد از حكمت و فائده آن سؤال نمود ميگويد عرض كردم
وجه حكمت فائده دو غيبت چيست فرمود وجه حكمت آن همان وجه حكمتى است
كه در غيبتهائى كسانىست كه پيش از آن بزرگوار از حجتهائى خداوند تعالى بوده است
بدرستى كه وجه حكمت در اين غيبت ظاهر نمى گردد مگر بعد از ظهور آنجناب
همچنانكه وجه حكمت براى حضرت موسى ظاهر نگرديد در افكارهائى كه حضرت
خضر نمود از شكستن كشتى و كشتن پسر و برپاداشتن ديوار مگر وقت جدائى حضرت
موسى و خضر اى پسر فضل! به درستى كه اين غيبت حضرت مهدى عليه السلام امرىست از جانب
خداوند عالم و سرى از سرهائى خدا و غيبى است از غيبهائى الهى و زمانى كه دانستيم كه
خداوند عالم عزوجل حكيم است تصديق مينمائيم باينكه كارهاى خداوند جميعش
بروجه حكمت است هرچند وجه حكمت آن براى ما منكشف نباشد

صدوق (ره) در كمال الدين و مرحوم مجلسى (ره) در مجلد غيبت بحار الانوار از

سدیر روایت می نمایند :

قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول فى القائم شبه من يوسف عليه السلام قلت كائك تذكر حيرة او
غيبه فقال لى و ما تنكر من هذا هذه الامه اشباه ان اخوه يوسف كانوا اسباطا اولاد انبياء

تاجروا یوسف و بايعوه و هم اخوته و هو اخوهم يعرفوه حتى قال لهم انا يوسف فما تنكر هذه الامة ان يكون الله عزوجل في وقت من الاوقات يريدان يستر حجته لقد كان يوسف عليه السلام اليه ملك مصر و كان بينه و بنى والده مسيره ثمانيه عشر يوماً فلما راد الله عزوجل ان يعرفه مكانه لقد علم على ذلك والله لقد سار يعقوب و ولده عند البشاره تسعة ايام من بدؤهم الى مصر فما تنكر هذه الامة يكون الله عزوجل يفعل بحجته ما فعل بيوسف ان يكون يسير في اسواقهم و يطأ بسطهم و هم لا يعرفونه حتى ياذن الله عزوجل ان يعرفهم بنفسه كما اذن ليوسف حتى قال لهم هل علمتم ما فعلتم بيوسف و اخيه اذ انتم جاهلون قالوا انك لانت يوسف قال انا يوسف و هذا اخي (۱)

چون در بعض از اوقات دشمنان اهل بیت عليه السلام اخباری را که از معصومین در باب غیبت حضرت قائم عليه السلام می شنیدند انکار می نمودند می گفتند کجا می رود هر جا که برود او را می شناسند آیا بزمین فرو می رود یا باسمان بالامیر و دلها این خبر شریف در مقام رد بر دشمنان و رفع استبعاد غیبت آنجناب وارد شده و مضمون خبر شریف آنست که سدید گفت که شنیدم که ابو عبدالله حضرت امام جعفر صادق عليه السلام می فرمود در آن قائم معهود شباهت است از یوسف عرض کردم گویا جناب شما ذکر می فرمائید چیره یوسف یا غیبت او را پس فرمود بمن و چه چیز را انکار مینمایند از این ذکر غیبت این امت شبیه و مانند های خنازیر بدرستی که برادران یوسف بودند چند سبط فرزندهای پیغمبران در معرض فروش در آوردند و فروختند یوسف را و حال آنکه ایشان برادر او بودند و او برادر ایشان بود پس شناختند او را تا اینکه گفت بایشان انا یوسف پس چه چیز را انکار مینمایند این امت اینکه بوده باشد خداوند عزوجل در وقتی از اوقات اراده فرماید که مستور فرماید حجّت خودش را هر آینه به تحقیق که می بود یوسف عليه السلام به سوی او ملک و پادشاهی مصر یعنی مرجع امور سلطنت مصر بود مرد گمنام و بی نشانی نبود و بود میان یوسف و میان یعقوب پدر او هیچده روز راه پس اگر اراده می فرمود خداوند اینکه

بشناساند به یعقوب مکان یوسف را، هر آینه قادر بر این بود و الله هر آینه بتحقیق سیر نمودند یعقوب و اولادش در وقتی که بشارت به ایشان رسیدند روزه از وقتی که صحرائی شدند تا وارد مصر گردیدند پس چه چیز را انکار می نمایند این امت اینکه بوده باشد خداوند عزوجل که بجا آورد به حجة خودش آنچه را که بجا آورد به یوسف به اینکه حجة خدا سیر نماید و راه رود در بازارهای ایشان و پاگذارد بر فرش های ایشان و ایشان نشناسند آنجناب را تا اینکه اذن دهد خداوند عزوجل اینکه بشناساند حجة خدا نفس خود را بایشان همچنانی که اذن داده شد به یوسف تا اینکه گفت به ایشان

هل علمتم ما فعلتم بیوسف و اخیه اذا اتم جاهلون قالوا انک لانت یوسف قال انا یوسف و هذا اخی صدوق (ره) در کمال الدین از مفضل بن عمر روایت مینماید که قال الصادق جعفر بن محمد علیه السلام ان الله تبارک و تعالی خلق اربعة عشر نورا قبل خلق یخلق باربعة عشر الف عام فهو ارواحنا فقیل له یابن رسول الله! او من الاربعة عشر فقال محمد و علی و فاطمة و الحسنان و الائمة من ولد الحسین اخرهم القائم الذی یقوم بعد غیبه فیقتل الدجال و یطهر الارض من کل جور و ظلم (۱)

یعنی فرمود حضرت صادق جعفر بن محمد علیه السلام بدرستی که خداوند تبارک و تعالی خلق فرمود چهارده نور را قبل از اینکه خلق فرماید خلقت چهارده هزار سال پس آن ارواح ما است پس عرض شد بخدمت آنجناب که یابن رسول الله کیانند این چهارده نفر شما فرمود محمد است و علی و فاطمه و حسنان و ائمه از اولاد حسین که اخر ایشانست آن قائم آنچنانیکه قیام فرماید بعد از غیبت خودش پس می کشد دجال را و پاکیزه و طاهر میفرماید زمین را از هر جور و ظلمی

و ایضاً در آن کتاب از زراره بن اعین روایت مینماید قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان القائم غیبه قبل از یقوم قلت به و لم قال یخاف و او می بیده الی ثم قال یا زراره و هو المنتظر و هو الذی یشک الناس فی ولادته منهم من یقول هو حمل و منهم من یقول

هو غائب و منهم من يقول ولد قبل وفاة ابيه بسنتين غير ان الله تبارك و تعالی یجبّان یمتحن الشیعة فعند ذلك یرتاب المبطلون قال زراره فقلت جعلت فداک فان ادركت الزمان فای شی اعمل قال یازراره اذا ادركت ذلك الزمان فادم هذا الدعاء اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف نبيک اللهم عرفنی رسولک فانک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجّتك اللهم عرفنی حجّتك فانک ان لم تعرفنی حجّتك ضللت عن دینی ثم قال یازراره لا بد من قبل غلام بالمدينة قلت جعلت فداک الیس یقتله جيش سفیانی قال لا ولكن یقتله جيش یعنی فلان ینخرج حتی یدخل المدينة فلا یدری الناس فی ای شی دخل فیاخذ الغلام فیقتله فاذا قتله بغیا وعدوانا و ظلما لم یمهلهم الله عزوجل فعند ذلك توقعوا الفرج (۱)

یعنی زراره گفت: شنیدم از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام میفرمود: به درستی که از برای قائم معهود غیبتی است پیش از آنکه قیام فرماید عرض کردم به آنجناب برای چه غیبت فرماید فرمود می ترسد و اشاره نمود بسوی شکم نازنین خود پس فرمود: ای زراره او همان کسی است که انتظار کشیده شده است یعنی مردم انتظار او را می کشند و همان کسی است که شک می نماید مردم در ولادت آنجناب بعضی از مردم می گویند که آن حملست و هنوز به دنیا نیامده و بعضی از مردم گویند آن غائب است و بعضی از مردم گویند آن غائب است و بعضی از مردم گویند تولّد یافته پیش از وفات پدرش بدو سال غیر اینکه خداوند تبارک و تعالی دوست می دارد اینکه امتحان کند شیعه را پس در نزد غیبت آن جناب شک می نمایند اهل باطل زراره گفت: عرض کردم فدای تو شوم! پس اگر ادراک نمودم آنها را پس چه کار بجا بیاورم فرمود ای زواره هر گاه ادراک کردی توان زمانرا یعنی زمان غیبت را پس مداومت به این دعا بنما «اللهم عرفنی نفسک» تا آخر آنچه سبقت یافت پس فرمود ای زراره لا بد و ناچار است از کشته شدن پسری در مدینه عرض کردم فدای تو کردم آیا چنین نیست که لشکر سفیانی می کشند او را فرمودند ولکن می کشد او را لشکر اولاد فلان خروج می نماید آن پسر تا اینکه داخل مدینه شود پس

از آن مردم نمی‌دانند در چه چیز داخل شد پس می‌گردان لشکران پسر را و می‌کشند او را پس وقتیکه از روی بغی و عدوان و ظلم کشته گردید مهلت نمی‌دهد ایشانرا خداوند عزوجل پس در نزد وقوع کشته شدن این جوان انتظار بکشید فرج آل محمد صلی الله علیه و آله را

و ایضاً در همان کتاب از سید بن محمد الحمیری روایت می‌نماید در حدیث طویلی که من جمله آن اینست که حدیث حضرت صادق علیه السلام عرض می‌کند که یا بن رسول الله!

قد روی لنا اخبار عن ابائک علیهم السلام فی الغیبه و صحه کونها فاخبرنی بمن تقع فقال علیه السلام ان الغیبه ستقع بالسادس من ولدی و هو الثانی عشر من الائمة الهداة بعد الرسول صلی الله علیه و آله اولهم امیر للمؤمنین علی بن ابیطالب و اخرهم القائم بالحق بقیة الله فی الارض و صاحب الزمان والله لو بقی فی غیبه ما بقی نوح فی قومه لم یخرج من الدنیا حتی یظهر فیملاء الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً^(۱)

یعنی بتحقیق که روایت شده است از برای ما اخباری از پدرهای شما علیهم السلام در غیبت و صحیح بودن اینکه واقع می‌شود پس خبر ده مرا که این غیبت بکه واقع می‌گردد پس فرمود امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که غیبت زود است که واقع می‌شود به ششمی از اولاد من و آن دوازدهمی است از امامان هدایت کننده و بعد رسول الله صلی الله علیه و آله اول ایشان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است و آخر ایشان آن قائم بحق بقیة الله فی الارض و صاحب الزمان است قسم بخدا که اگر باقی بماند در غیبتش بمقداری که نوح باقی ماند در قوم خودش که خارج نمی‌شود از دنیا تا اینکه ظاهر شود پس پر کند زمین را از راستی و عدل هم چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم

و ایضاً در همان کتاب و مرحوم مجلسی در بحار الانوار هر یک بطریق خود زاصقر بن دلف روایت مینمایند که قال سمعت ابا جعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام یقول ان الامام بدی ابنی علی امره امری و قوله قولی و طاعته طاعتی و الامام بعده ابنه حسن امره امراییه و قوله قول ابیه و طاعته طاعة ابیه ثم سکت فقلت له یا بن رسول الله فمن الامام بعد

احلسن فبکی عليه السلام بكاءً شديداً ثم قال ان من بعد الحسن بانه الاقيم بالحق المنتظر فقلت له
و لم سمى المنتظر قال لان له غيبته يكثر اياتها وى طول امدها فينتظر خروجه المخلصون
و ينكره المرتابون و يستهزاء بذكره الجاحدون و يكذب به الوقاتون و يهلك فيه
المستعجلون و ينجو فيه المسلمون (۱)

یعنی گفت صقر بن دلف که شنیدم از حضرت ابی جعفر امام تقی بن علی الرضا
عليه السلام میفرمود بدرستی که امام بعد از من پسری علی است امر او امر منست و قول او قول
منست و فرمان برداری او فرمان برداری فقلت منست و امام بعد از او پسر او حسنست
امر او امر پدر اوست و قول او قول پدر اوست و فرمان برداری او فرمان برداری پدر
اوست پس ساکت گردید پس عرض کردم بانجناب یابن رسول الله پس کیست امام بعد از
حسن پس گریست امام عليه السلام گریستن شدیدی پس فرمود بدرستی که از بعد حسن پسر او
ان قائم بحق آن منتظر معهود است پسر عرض کردم بانجناب برای چه آنحضرت را منتظر
نامیده اند فرمود بعلة اینکه برای او غیبتی است که بسیار است علامات آن و طول
می کشد مدت آن پس انتظار میکشند خروج او را مخلصون و انکار مینمایند آنحضرت را
اهل ریب و شک کنندگان و استهزاء می نمایند بنام بردن آنجناب انکار نمایندگان و کذب
و دروغ می گویند در افترا می بندند بانجناب اشخاصیکه تعیین وقت خروج آنجناب را
مینمایند و هلاک می شوند در باب خروج آن اشخاصیکه عجله می نمایند و نجات
می نمایند در باب انجناب اشخاصیکه تسلیم می نمایند

صدوق (ره) در کتاب مذکور از یونس بن عبدالرحمن روایت مینماید که:

قال دخلت علی موسی بن جعفر عليه السلام فقلت له یابن رسول الله انت القائم بالحق فقال
عليه السلام انا القائم بالحق و لكن القائم الذی يطهر الارض من اعداء الله عزوجل و یملأها عدلا
كما ملئت جوراً و ظلماً هو الخامس من ولدی له غيبته يطول امدها خوفا علی نفسه یرتد
فیها اقوام و یثبت فیها اخرون ثم قال عليه السلام طوبی لشیعتنا المتمسکین بجبلنا فی غيبته قائمنا

الثابتین علی مولاتنا و البرتم من اعدائنا اولئک منا و نحن منهم فقد رضوا بنا ائمة و رضينا بهم شيعه فطوبى لهم ثم طوبى لهم و الله معنا فى درجاتنا يوم القيمة^(۱)

یعنی یونس بن عبدالرحمن گفت که داخل شدم بر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پس عرض کردم بانجناب یابن رسول الله شمائید آن قائم بحق فرمود من قائم بحق هستم و لکن آن قائم آنچنانیکه طاهر میسازد زمین را از دشمنان خداوند عزوجل و پر می کند زمین را از عدل همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم آن پنجمی از اولاد منست از برای او غیبتی است که طول می کشد مدت آن از جهت خوفی که آنجناب بر نفس مبارک خود دارد بر می گردند در آن غیبت طوائفی و ثابت می نمانند در آن غیبت طوائف دیگر پس فرمود امام علیه السلام خوشا بحال شیعیان ما آن اشخاصیکه تمسک میجویند بحبل ما در غیبتی قائم ما آل محمد صلی الله علیه و آله آن کسانی که ثابت می مانند بر موالات و دوستی ما و بر بیزاری از اعداء ما ایشان از ما هستند و ما از ایشان می باشیم پس بتحقیق که راضی شده اند ایشان به ما امامان و راضی شده ایم ما به ایشان شیعیان پس خوشابه حال ایشان پس خوشابه حال ایشان! و الله با ما میباشند در درجات ما در روز قیامت! و ایضاً در آن کتاب از حماد بن زیاد اسدی روایت مینماید:

قال سئلت سیدی موسی بن جعفر علیه السلام عن قول الله عزوجل واسبع علیکم نعمه ظاهرة و باطنه فقال علیه السلام النعمة الظاهرة الامام الظاهر و الباطنه الامام الغائب فقلت له و یکون فى الائمه من یغیب قال لعم یغیب عن ابصار الناس شخصه و لا یغیب عن قلوب المؤمنین ذکره و هو الثانی عشر یسهل الله له کل عسیر و اذل له کل صعّب و اظهر له کنوز الارض و یقرّب له کل بعید و یفنی به کل جبار عنید و یهلک علی یدیه کل شیطان فیملاء الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً^(۲)

یعنی حماد گفت سؤال کردم از سید خودم موسی بن جعفر علیه السلام از قول خداوند عزوجل که میفرماید و اسبع علیکم نعمه ظاهرة و باطنه پس فرمود امام علیه السلام که نعمت

ظاهره امام ظاهر و نعمت باطنه امام غائب است پس عرض کردم بانجناب آیا میباشد کسیکه در ائمه غائب گردد فرمود بلی غائب می‌گردد از چشمهای مردم و غائب نمی‌شود از قلبهای مؤمنین تذکر آنجناب و آن دوازدهمی از ائمه است که آسان می‌گرداند خداوند برای او هر دشواری را و رام می‌فرماید برای او هر کار صعب را و ظاهر می‌سازد برای او گنجهای زمین را و نزدیک می‌سازد برای او هر دوری را و فانی می‌سازد بسبب او هر جبار عنیدی را و هلاک می‌سازد خداوند بدست او هر شیطان مریدی را آن بزرگوار پسر سیده کنیزانست آن کسی است که مخفی می‌گردد بر مردم و ولادت او و حلا نیست از برای ایشان نام بردن او تا وقتی که ظاهر فرماید او را خداوند پس پر کند زمین را او راستی و عدل هم چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم

و ایضاً در همان کتاب از حسین بن خالد روایت می‌نماید قال قال علی بن موسی الرضا علیه السلام لا دین لمن لا ورع له و لا ایمان لمن لا تقیة له و ان اکرمکم عندالله اعمالکم بالتقیة له یابن رسول الله صلی الله علیه و آله الی متی قال الی یوم الوقت المعلوم و هو یوم خروج قائمنا فمن ترک التقیه قبل خروج قائمنا فلیس منا فقیل له یابن رسول الله و من القائم منکم اهل البیت قال الرّابع من ولدی ابن سیدة الاماء یطهرالله به الارض من کلّ جور و یقدّسها من کلّ ظلم و هو الذی یشکّ الناس فی ولادته و هو صاحب الغیبة قبل خروجه فاذا خرج اشرقت الارض نبوره و وضع میزان العدل بین الناس فلا یظلم احد احد و هو الذی تطوی له الارض و لا یكون له ظل و هو الذی ینادی مناد من السماء یسمعه جمیع اهل الارض بالدعاء الیه الا ان یقول حجّة الله قد ظهر عند بیت الله فاتبعوه فان الحقّ معه و فیه و هو قول الله ان نشاء ننزک علیهم من السماء ایه فظلت اعناقهم لها خاضعین (۱)

یعنی فرمود علی بن موسی الرضا علیه السلام که دین ندارد کسی که ورع و تقوی ندارد و ایمان ندارد کسی که تقیّه ندارد و بدرستی که گرامی ترین شماها در نزد خداوند عالم کسی است که بیشتر تقیّه می‌نماید پس عرض کردند خدمت آنجناب که یابن رسول الله تا

کی تقیه باید کرد فرمود تا آنوقتی که معلوم است و آنروز خروج قائم ما اهل بیت است پس کسیکه ترک نماید تقیه را پیش از خروج قائم ما پس نیست از ما اهل بیت پس عرض کردند بانجناب یابن رسول الله کیست قائم از شما اهل بیت فرمود آن چهارم از اولاد من پسر سیده کنیزان که طاهر میسازد خداوند بسبب او زمین را از هر جور و پاکیزه می‌گرداند زمین را از ظلمی و آن کسی است که شک مینمایند مردم در ولادت او و آن صاحب غیبت است پیش از خروجش پس وقتیکه خروج مینماید روشن میگردد زمین بنور آنجناب و میگذارد میزان عدل را در میانه مردم پس کسی ظلم به کسی نمینماید و آنکسی است که پیچیده می‌شود از برای او زمین و سایه ندارد و آن کسی است منادی ندا می‌نماید از آسمان که جمیع زمین می‌شنوند آن ندا را به دعوت بسوی او مگر اینکه می‌گوید در ندائیکه مینماید که حجة خداوند بتحقیق ظاهر شد در نزد بیت الله پس متابعت نمائید او را پس بدرستی که حق با اوست و در اوست. و اینست مراد از فرمایش الهی که در قرآن می‌فرماید ان نشأ نزل علیهم من السماء ایه فظلت اعناقهم لها خاضعین^(۱) و ایضاً صدوق(ره) در همان کتاب از ریّان بن الصلت روایت مینماید قال قلت للرضا علیه السلام این صاحب الامر فقال انا صاحب الامر و لکنی لست بالذی املاها عدلاً كما ملئت جوراً و کیف اکون ذلک علی ماتری من ضعف بدنی و لکن القائم هو الذی اذا خرج کان فی سن الشیوخ و منظر الشبان قوی فی بدنه حتی لو مدیده الی اعظم شجرة علی وجه الارض لقلعها و لو صاح بین الجبال التددکت ضخورها یكون معه عصا موسی و خاتم سلیمان ذاک الرابع من ولدی یعیبه الله فی ستره ما شاء الله ثم ینظره فیملأ به الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً^(۲)

یعنی گفت عرض کردم خدمت حضرت رضا علیه السلام که کجاست صاحب الامر پس فرمود من هستم صاحب امر یعنی مردم باید از جانب خداوند اطاعت امر مرا بنمایند و لکن من نیستم آنکسی که پر می‌کند زمین را از عدل هم چنانیکه پر شده باشد از جور و

چگونه می شود که من آن صاحب الامر باشم با اینکه میبینی ضعف بدن مرا و لکن آن قائم معهود او آنچنان کسی است که وقتی خروج نماید در سن پیر مدانست و صورت و منظر جوانان صاحب قوه است در بدن مبارکش حتی اینکه اگر بکشد دست خود را به سوی عظیم تر درختی که بر روی زمینست هرآینه می کند او را از زمین و اگر صیحه زند در میان کوهها، هرآینه سنگهای کوه خرد و ریخته شود از یکدیگر! می باشد با او عصای موسی و انگشتر سلیمان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن چهارمی از اولاد من می باشد که غائب می سازد خداوند او را در پرده غسبت خود آن قدر از زمان که بخواهد پس ظاهر می سازد او را، پس پر می کند زمین را بسبب او از راستی و عدل همچنانی که پر شده باشد از جور و ظلم

ایضاً در همان کتاب از سید عظیم الشان جلیل المقدر شاهزاده عبدالعظیم حسینی روایت می نماید: قال دخلت علي سیدی محمد بن علی بن موسی بن جعفر محمد بن علی بن الحسين بن علی بن ابيطالب عليه السلام وانا ارید ان اسئله عن القائم ما هو المهدی او غیره فابتدانی فقال لی یا ابا القاسم ان القائم منا هو المهدی الذی یجب ان ینتظر فی غیبه و یطاع فی ظهوره و هو الثالث من ولدی و الذی بعث محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بالنبوّه و خصّنا بالامامة انه لولم یبق من الدنیا الا یوم واحد لیطول الله ذلك الیوم یخرج فیہ فیملء الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً ان الله تبارک و تعالی یصلح له امره فی لیلہ كما اصلح امره کلیمه موسی اذ ذهب یقتبس ناراً فرجع و هو رسول بنی قال عليه السلام افضل اعمال شیعتنا انتظار الفرج (۱)

یعنی داخل شدم بر آقای خودم امام محمد تقی پسر علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسين بن علی بن ابيطالب عليه السلام و من میخواستم که سؤال نمایم از آنجناب از آن قائم معهود که کیست یا همان مهدی موعود است یا غیر آن پس پیش از اینکه سؤال نمایم حضرت سبقت گرفت در جواب پس فرمود بمن یا ابا القاسم بدرستی که قائم از ما همان مهدی موعود است آنکسی که واجبست که انتظار او را بکشند در زمان غیبت او و اطاعت امر آن را بنمایند در زمان ظهور او و او سیمی از اولاد منست قسم

به آن خدائی که مبعوث فرموده است محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به نبوت و مخصوص گردانیده است ما را بامامت که اگر باقی نماند از عمر دنیا مگر یکروز هر آینه طولانی فرماید خداوند آنروز را تا اینکه خروج نماید در آنروز پس پر نماید زمین را از راستی و عدل همچنانیکه پر شده باشد از جور و ظلم بدرستی که خداوند تبارک و تعالی اصلاح می فرماید از برای او امر او را در یکشب یعنی همان شبیکه بر حسب اخبار قسطنطنیه را فتح می فرماید همچنانیکه اصلاح فرمود امر کلیم خود موسی را زمانیکه وقت که اقتباس کند از آتش پس برگشت از کوه طور و حال آنکه رسول خدا و پیغمبر بود فرمود آنجناب که افضل اعمال شیعیان ما انتظار فرج است

مجلسی (ره) در مجلد غیبت بحار الانوار از موسی بن جعفر البغدادی روایت می نماید: قال سمعت ابا محمد الحسن بن علی عليه السلام يقول كَانِي بكم و قد اختلفتم بعدى فى الخلف منى اما ان المقر بالائمه بعد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ المنكر لولدى كمن اقر بجمع الانبياء الله ثم انكر نبوة محمد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و المنكر لرسول الله كمن انكر جميع الانبياء لان طاعة اخرنا كطاعة اولنا و المنكر لآخرنا كالمنكر لاولنا اما ان لولدى غيبته يرتاب فيها لنا الا من عصمه الله عز وجل (۱)

یعنی موسی بن جعفر بغدادی گفت شنیدم از حضرت امام حسن عسگری عليه السلام ابن حضرت امام علی نقی که می فرمود گویا می بینم شما را و حال آنکه بتحقیق که اختلاف نموده اید در جانشین من آگاه باشید بدرستی که آنکس که اقرار کننده است بامامان بعد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و انکار نماینده است پسر مرا مثل کسی است که اقرار نموده است بجمع انبیاء خدا پس انکار نماید نبوت محمد رسول خدا را و کسیکه نماینده باشد رسول خدا را مثل کسی است که انکار نماید جمیع انبیا را بعلة اینکه طاعة و فرمان برداری آخر ما مثل طاعة و فرمان برداری اوژل ماست و انکار نماینده اخر امامانند انکار کننده اول ماست آگاه باشید بدرستی که از برای پسر من غیبتی است که شک و شبهه مینمایند در آن

مردم مگر کسیکه محافظت نماید او را خداوند عزوجل و مخفی نماند که از بیانات سابقه معلوم گردید که اخبار باب در این مقام از کثرت به مقداری است که این مختصر نه بلکه کسب کثیره کبیره الحجم گنجایش ذکر تمام آنها را ندارد و باوصف اینکه اینهمه اخبار از حضرت رسالت پناه و ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین براینکه قائم معهود و مهدی موعود حضرت محمد بن الحسن عجل الله فرجه قبل از خروجش غائب خواهد گردید و غیبتش بمقداری طول خواهد کشید که موجب ارتداد کثیری از قائلین به امامت آن جناب می گردد دیگر جار استبعاد از طول عمر آنجناب بهیچ وجه باقی نماند خصوصاً با ملاحظه آنکه کثیری از عباد خدا چه از ابرار اخبار و چه از اشرار و فجّار عمرهای طولانی نموده اند چنانکه عمر حضرت آدم را هزار سال و هفت ساعت نوشته اند که هفت ساعت آن در بهشت بوده و هزار سال بعد از هبوط عمر نمو و بروایتی هزار و سی سال عمر نمود و حضرت نوح را دو هزار و پانصد سال نوشته اند عمر نمود و در بقاء حضرت خضر اخبار متواتر است و بقاء حضرت الیاس مشهور و معروفست لقمان معروفرا نوشته اند پانصد سال عمر کرد در باره هود پیغمبر نوشته اند هفتصد و شصت سال دعوت نمود از شافی سید مرتضی (ره) نقل شده است که سلمان فارسی سیصد و پنجاه سال زندگانی نمود و از کفار شد ادنب عاد را نوشته اند که نهصد سال پادشاهی کرد و ذوسرح نام را نوشته اند هفتصد سال پادشاهی کرد و ریّان که والد عزیز مصر پادشاه زمان حضرت یوسف بود نوشته اند هفتصد سال عمر کرد و پدر او را که جدّ پادشاه زمان حضرت یوسف باشد نوشته هزار و هفت سال پادشاهی یا عمر کرد و از اشخاصی که در دوره اسلامی بودند و عمر طولانی کردند از قبیل سلمان بسیار نوشته اند با جماعتی از اولاد و اولاد زاده هایش در سفر حج دیده شد که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت مینمود و خبر داد که در جنگ صفین زخمی بر سرش وارد آمده و اثر آن زخم را می نمود حدیث ربیع بن الصبیع معروفست که در زمان عبدالملک مروان با پسر زاده هایش به نزد وی آمد و اخبار نمود که دو بیست سال در فتره ما بین حضرت عیسی و محمد صلی الله علیه و آله زندگانی کردم و صد سال در جاهلیت بودم و شصت سالست که در اسلام زندگانی مینمایم سید علی بن عبدالحمید بنا را آنچه در نجم الثاقب

نوشته است در کتاب انوارالمضیئه از جدّ خود روایت نموده که او به اسناد خود از ابی الحسن کاتب بصری روایت نموده است که در سال سیصد و نود و سه مردپیری راملاقات نمود که درک خدمت حضرت رسالت پناه را نموده بود و به دعای آن حضرت و تعویذ آنجناب و خواندن سوره جحد و سوره اخلاص و سوره فلق و سوره ناس تا آن زمان باقی مانده بود (۱)

عبید بن شریح جرهمی سیصد و پنجاه سال عمر کرد و در زمان معویّه باو گفت که من دیدم کسی را که هزار سال عمر نمود بود و او خبر داد که درک کرده بود کسی را که دو هزار سال عمر کرده بود و الحاصل آنکه طول عمر بمقدار هزار سال و دو هزار هرچند که موافق عادت جمیع نیست خارق عادات جمیع ایضا نمیباشد بلکه عادات متقدّمین و اول خلقت غالباً بر آن بوده است و از بعضی نقل شده است که در این باب کتاب تصنیف کرده‌اند و اشخاص کثیره ای را به نام و نسب ذکر کرده‌اند و علاوه بر این و عمده مطلب آنست که هرگاه حکمت الهیه اقتضاء امر را بنماید هر چند بر خلاف عادت باشد برای او رادع و مانعی نخواهد بود چنانچه در قضیه حضرت عیسی حکمت چنین اقتضاء نمود که بهمین حیوة و زندگانی که در دنیا داشت به آسمان بالا رود و در آسمان باشد چنانکه مفاد کریمه و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبّه لهم و قوله تعالی بل رفعه الله الیه ظاهر در همین است و بقدرت الهی باید در زمان ظهور حضرت حجّة الله تعالی فی ارضه و بقیّه الله فی عباده حجّة بن الحسن العسگری علیه السلام نزول نماید و در عقب سر آنجناب نماز کند و با آن جناب جهاد نماید چنانکه اخبار آن سبقت یافت پس از جهة طول عمر آنجناب عجل الله فرجه بحمدالله تعالی اشکالی نیست تلبیه بدانکه از جمله اخباری که تایید می نماید اخبار غیبت را و دلالت دارد بر وجود حضرت بقیّه الله تعالی فی ارضه و حجّته علی عباده محمّد بن الحسن العسگری -سلام الله علیهما- و اینکه آنجناب بالفعل حی است و موجود است و از زمان وفات پدر بزرگوارش حضرت امام حسن عسگری علیه السلام تا کنون در پس پرده

غیبت مسطور از انظار است و بهمین غیبت باقی خواهد ماند تا وقتی که به مشیة حق تعالی ظهور نماید اخبار کثیره متواتره است بر اینکه زمین آنی از حجة خالی نمی ماند و اینفقیر چند خبر از آنرا من باب تیمن و تبرک در این مختصر متعرض می گردد

از آنجمله صدوق رحمة الله در کمال الدین از علی بن الحسن السابح روایت مینماید که:
 قال سمعت الحسن بن علی السگری رضی الله عنه قال حدثنی ابی عن ابیه عن جده رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی بن ابیطالب رضی الله عنه یا علی لا یحبک المؤمن طابت ولادته و لا یبغضک الا من خبثت ولادته و لا یوالیک الا مؤمن و لا یعادیک الا کافر فقام الیه عبدالله بن مسعود فقال یا رسول الله تدعرفنا علامة خبیث الولادة و الکافر فی حیوتک ببغض علی و عداوته فما علامة خبیث الولادة و الکافر بعدک اذا اظهر الاسلام بلسانه و اخفی مکنون سریره فقال صلی الله علیه و آله یا بن مسعود علی بن ابیطالب امامکم بعدی و خلیفتی علیکم فاذا مضی فابنی الحسن امامکم بعده و خلیفتی علیکم فاذا فابنی الحسین امامکم و خلیفته علیکم ثم تسعة من ولد الحسین رضی الله عنه واحداً بعد واحدائمتکم و خلفائی علیکم تاسعهم قائمهم قائم امتی یملاء الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً لا یحبهم الا من طابت ولادته و لا یبغضهم الا من خبثت ولادته و لا یوالیهم الا مؤمن و لا یعادیهم الا کفار و من انکرو احد منهم فقد انکرونی و من انکر الله عزوجل و من جحد واحداً منهم فقد جحدنی و من جحدنی فقد جحد الله عزوجل لان طاعتهم طاعتی و طاعتی طاعة الله و معصیتهم معصیتی و معصیتی معصیته الله عزوجل یا بن مسعود ایاک و ان تجد فی نفسك خرجاً مما اقصی فتکفر بعزة ربی و ما انا متکلف و لاناطق عن الهوی فی علی و الائمه من ولده ثم قال صلی الله علیه و آله یا بن مسعود قد جمعت لکم فی مقامی هذا ما ان فاوقتموه هلکتهم و ان تمسکتهم به بخوتهم و السلام علی من التبع الهدی (۱)

حاصل ترجمه حدیث شریف آنکه علی بن الحسن السابح گفت شنیدم از حضرت امام حسن عسگری رضی الله عنه که فرمود حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از جد بزرگوارش رضی الله عنه که

فرمود فرمود رسول خدا ﷺ بعلی بن ابیطالب یا علی دوست نمیدارد تو را مگر کسیکه پاکیزه باشد ولادت او و دشمن نمیدارد تو را مگر کسی که خبیث باشد ولادت او و موالات یعنی اظهار دوستی نمینماید با تو مگر مؤمن و معادات یعنی اظهار دوستی نمینماید با تو مگر مؤمن و معادات یعنی اظهار عداوت نمینماید با تو مگر کافر پس خواست بجانب رسول خدا عبدالله بن مسعود پس عرض کرد یا رسول الله بتحقیق که شناسانیدی بما علامت خبیث الولادة و کافر را در حیوة خودت بیغض علی و عداوت او پس چیست علامه خبیث الولادة و کافر بعد از شما هرگاه اظهار نماید اسلامرا بزبان خو و مخفی بدارد مکنون سر پره خود را پس فرمود رسول خدا ﷺ ای پسر مسعود علی بن ابیطالب امام شما است بعد از من و جانشین منست بر شما پس زمانیکه بگذرد او پس پسر حسن امام شما است بعد از او و جانشین منست بر شما پس زمانیکه بگذرد او پس پسر حسین امام شما است و جانین اوست بر شما پس نه نفر از اولاد حسین هر یک بعد از دیگری امامان شما میباشند و جانشینهای منند بر شما نهمی از ایشان قائم ایشان میباشد قائم امت من پر میکند زمین را از راستی و عدل همچنانیکه پُر شده باشد از جور و ظلم دوست نمیدارد ایشانرا مگر کسیکه پاکیزه باشد ولادت او و دشمن نمیدارد ایشانرا مگر کسیکه خبیث باشد ولادت او و دوستی نمینماید با ایشان مگر مؤمن و دشمنی نمیکند با ایشان مگر کافر و کسی که انکار نماید یکی از ایشانرا پس بتحقیق که انکار نموده است مرا و کسیکه انکار نماید مرا پس بتحقیق که انکار نموده است خداوند عزوجل را و کسی که نفی بزرگواری نماید از ایشان پس بتحقیق که نفی بزرگواری من نموده است و کسیکه نفی بزرگواری مرا نماید نفی بزرگی خداوند عزوجل نموده است بعلة اینکه فرمان برداری ایشان فرمان برداری منست و فرمان برداری من فرمان برداری خداست و نافرمانی ایشان نافرمانی منست و نافرمانی من نافرمانی خداوند عزوجل است ای پسر مسعود به پرهیز از اینکه بیابی در نفس خودت ضیق و تنگی از چیزهائیکه حکم مینماید پس کافر شوی بعزت پروردگار من و من تکلیف نماینده نیستم و سخن از روی هوای نفس در حق علی و ائمه از اولاد علی نمی‌گویم پس فرمود رسول خدا ﷺ در

حالتیکه دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرده بود که خدایا دوستدار کسی را که دوستی نماید به خلفاء من و امامان امت من بعد از من و دشمن دار کسی را که دشمنی نماید با ایشان و یاری فرما کسی را که یاری نماید ایشان را و مخذول فرما کسی را که مخذول نماید ایشان را و خالی مگذار زمین را از کسی که قائم باشد از ایشان بحجة تو ظاهر باشد آن قائم یا پنهان مستور تا اینکه باطل نشود دین تو و حجة تو و دلیل تو و شاهد های تو پس فرمود ای پسر مسعود بتحقیق که جمع نمودم برای شما در این مقام چیزهایی را که اگر جدا شوید از آن و دست از آنها برداردی هلاک شوید و اگر تمسک بجوئید و چنگ بآنها بزنید نجات یابید و سلامتی است بر کسی که متابعت نماید هدایت و راه را سترتا تعجب اینست که ابوالفضل گلپایگانی در صفحه پانصد و پنجاه یک فرائد نوشته است و یا کلام متین امیرالمؤمنین علیه السلام را ندیده اند که در نهج البلاغه مذکور است که فرموده است لا تخلو الارض من قائم لله بحجة اما ظاهرا مشهورا او خائفا مغمورا لئلا تبطل حجج الله و بیئاته (۱)

یعنی زمین خالی نخواهد ماند از قائمین بحجج الله اعم از آنکه قائم بحجة الله ظاهر و مشهور باشد و یا خائف و مستور تا اینکه جمیع حجج الله باطل نشود و بیئات او زائل نگردد انتهى پس ملاحظه فرما که فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام که میفرماید خالی نمی ماند زمین از قائمیکه مر خدایرا بحجة صراحت بر اینکه حجة خداوند باید همیشه در روی زمین بوده باشد تا آنکه حجتهای خداوند و بیئات او را اظهار بر عباد بفرماید تا که در زیر پای کاذبین و ظالمین باطل نکردد ابوالفضل چون دیده است که این فرمایش صریح در اینست که بعد از وفات حضرت امام حسن عسگری علیه السلام حجة خداوند باید در روی زمین بوده باشد و هرگاه اعتراف نمود بوجود حجة الله تعالی در زمان غیبت لابد باید اعتراف نماید که مادامیکه از حال آنجناب خبری نرسد باینکه ظهور نماید و پس از ظهور و خروج و پر کردن دنیا از عدل و داد چنانیکه مفاد اخبار سابقه است از دنیا ارتحال فرماید

دیگری نمی‌تواند دعوی حجّیت از جانب خداوند عالم نماید پس بمفاد این خطبه شریفه دعوی میرزاعلی محمد باب و میرزا حسینعلی ظاهر البطلان خواهد بود و پس بطراری معنی لفظ خطبه را تغییر داده است و حجّة شخصیّه را که معنی لفظ من قائم لله بحجّة که مراد از آن امامی است که حجّة خداوند میباشد بحجّة نوعیّه تبدیل نموده‌است و لفظ من قائم لله بحجّة را که مفرد است بصیغه جمع معینی نموده است تا آنکه اعتراف بشخص امام علیه السلام ننموده باشد می‌بینی که در بیان معنی فقره اوّل از خطبه نوشته است یعنی زمین خالی نمی‌ماند از قائمین حجج الهیّه و حال آنکه لفظ قائم مفرد و نکره است و معنی قائم مفرد نکره آنست که یک قائمی و معلومست که یکقائمی که قیام نماید برای خداوند بحجّة امام زمان میباشد و شاهد براینکه مراد قائم شخصی و امام زمان میباشد آنست که فرموده است آن قائم یا ظاهر مشهور است یا خائف مستور پس این قسم طراریها در معانی اخبار و آثار ائمه هدی علیهم السلام می‌نمایند که عوام بیچاره فریب می‌خورند صدوق (ره) در کمال الدین از یزید کناسی روایت مینماید قال قال ابو جعفر علیه السلام لیس تبقى الارض يا ابا خالد يوماً واحداً بغير حجّة الله على الناس و لم يبق منذ خلق الله عزوجل ادم علیه السلام فاسكنه الارض (۱)

یعنی یزید کناسی گفت که فرمود حضرت ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام که زمین باقی نمی‌ماند یا ابا خالد یکروز بغير حجّة خدا بر خلق و باقی نمانده است بغير حجّة از وقتی که خلق فرموده است خداوند مرا پس ساکن گردانیده است او را در زمین و ایضاً در همان کتاب از مستعده بن صدقه از حضرت صادق علیه السلام روایت که آنحضرت از آباء گرامش از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌نماید که آنجناب بر منبر کوفه فرمود: «اللّهم انه لا بدّ لارضک من حجّة لک على خلقک تهديهم الى دينک تعلمهم علمک لئلا تبطل حجّتک و لا يضلّ اتباع اولئک بعد اذ هديتهم به اما ظاهر لیس بمطاع او مکتّم مترقّب ان غاب عن الناس شخصه في حال هدهم لم يغيب عنهم علمه و ادا به في قلوب المؤمنين ثبته فهم لها عاملون (۲)

یعنی خدایا بدرستی که لابد است از برای زمین توار حجّتی از تو بر خلق تو که هدایت نمایند آن حجّة خلق را به سوی دین تو و تعلیم نمایند به ایشان علم تو را تا اینکه حجّة تو باطل نشود و گمراه نشوند اتباع حجّتهای تو بعد از اینکه هدایت فرموده ایشان را بان آن حجّة یا ظاهر است و مطاع نیست یا پنهان که منتظر است اگر غائب باشد از مرد شخص آنجناب در حالیکه هدایت می نماید ایشان را غائب نیست از ایشان علم او و آداب او در قلوب مؤمنین ثابت میباشد پس ایشان عمل می نمایند بان آداب صدوق در کمال احدهما الحجّة ولو ذهب أحدهما بقى الحجّة یعنی فرمود حضرت صادق علیه السلام که اگر نبوده باشد در زمین مگر دو نفر هر آینه می باشد یکی از ایشان حجّة خداوند و اگر برود یکی از آن دو نفر باقی میماند آن حجّة خدا. و ایضاً در همان کتاب روایت می نماید از عبدالله بن خراش البصری قال سئله رجل ای الصادق علیه السلام فقال تخلو الارض ساعة لا یكون فیها امام قال علیه السلام لا تخلو الارض من الحق^(۱) یعنی سؤال کرد از حضرت صادق علیه السلام مردی پس عرض کرد که آیا زمین یکساعت خالی میماند که در او امام نباشد حضرت فرمودند خالی نمیماند زمین از حق یعنی از حجّة خدا نبی یا امام. و ایضاً در همان کتاب از محمد بن مسلم از حضرت صادق علیه السلام روایت مینماید قال الحجّة قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق^(۲)

یعنی فرمود حضرت صادق علیه السلام که حجّة خداوند پیش از خلق میباشد و با خلق میباشد و بعد از خلق هم میباشد یعنی زمانی نیست که خلقی باشد و حجّة خدا نباشد حتی اینکه اگر خلق نباشد حجّة می باشد

و ایضاً در همان کتاب از آنجناب ابن ابی یعفر روایت مینماید که لا بتقی الارض يوماً واحداً بغير امام منّا یفزع الیه الامّة^(۳)

یعنی باقی نمی ماند زمین یک روز بدون امامی از ما اهل بیت، که امت فزع و جزع خود را به سوی او نمایند

و ایضاً در همان کتاب از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت مینماید که ان الله تعالی اجل و اعظم من ان يترك الارض بغير امام عادل یعنی خداوند جلیل تر و عظیم تر است از اینکه واگذارد در زمین را بدون امام عادل و ایضاً در همان کتاب از دریح از حضرت صادق علیه السلام روایت مینماید قال سمعته يقول والله ما ترك الله الارض قطّ مند قبض آدم الا وفيها امام يهتدى به الى الله عزوجل و هو حجة على العباد من تركه هلك و من لزمه نجى حقاً على الله عزوجل (۱)

یعنی دریح گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود قسم بخداوند که وانگذاشته است خداوند زمین را اصلاً از وقتی که قبض روح حضرت آدم نموده است مگر اینکه در زمین امامی بوده است که هدایت یابند بسبب او بسوی خداوند عزوجل و آن امام حجة خداوند است بر عباد او هر کسی واگذارد و دوری از وی نمود هلاک شد و هر کس ملازمت نمود او را نجات یافت و ایضاً در همان کتاب از عتبه بن جعفر روایت مینماید قال قلت لابی الحسن الرضا علیه السلام قد بلغت ما بلغت وليس لك ولد فقال علیه السلام يا عتبة بن جعفر ان صاحب هذا الامر لا يموت حتى يري و لده من بعده (۲)

یعنی عتبه بن جعفر گفت عرض کردم خدمت حضرت ابی الحسن امام رضا علیه السلام که بتحقیق رسیده‌اید جناب شما در کبر سن بحدی که رسیده‌اید و از برای شما فرزندی نیست پس فرمود آنجناب باعتبه بن جعفر بدرستی که صاحب امر امامت نیمیرد تا آنکه به بیند پسر خود را که بعد از خودش باید بماند

و ایضاً در همان کتابست که قال سمعت الرضا علیه السلام يقول ان الارض لا تخلو من ان يكون فيها امام منا (۳)

یعنی شنیدم از حضرت رضا علیه السلام که می فرمود به درستی که زمین خالی نمی ماند از اینکه امامی بوده باشد در او از ما اهل بیت و ایضاً در همان کتاب از راوی روایت می نماید

که قال الحسين بن خالد للرضا عليه السلام و انا حاضر تخلو الارض من امام فقال عليه السلام لا (۱)
 یعنی عرض کرد حسین بن خالد خدمت حضرت رضا عليه السلام من حاضر بودن که آیا
 خالی میماند زمین از امامی پس حضرت فرمودنی مجلسی ره در مجلد غیبت بحار
 الانوار از مفضل بن عمر روایت نموده است که قال ابو عبدالله عليه السلام خبر تدریه خیر من
 عشرة تر و یه ان لكل حق حقيقة و لكل صواب نور اثم قال انا والله لا نعد الرجل من شيعتنا
 فقیها حتی یلحن له فیه عرف اللحن ان امیر المؤمنین عليه السلام قال علی منبر الکوفه و ان من
 ورائکم فتناً مظلمة عمیاء منکسفة ینجو منها الا النومة قیل یا امیر المؤمنین و ما النومة قال
 الذی یعرف الناس و لا یعرفونه و اعلمو ان الارض لا تخلو من حجة لله و لكن الله سيعمی
 خلقه منها بظلمهم و جورهم و اسرافهم علی انفسهم و لو خلت الارض ساعة واحدة من
 حجة الله لساخت باهلها و لكن الحجة و لكن الحجة یعرف الناس و لا یعرفونه كما كان
 یوسف یعرف الناس و هم له منکرون ثم تلا یا حسرة علی العباد ما یاتیهم من رسول الا
 كانوا به يستهزؤن (۲)

حاصل معنی آنکه فرمود ابو عبدالله حضرت صادق عليه السلام خبریکه بداننی او را و بفهمی
 مراد از آنرا بهتر است از ده خبر که روایت نمائی بدرستی که از برای هر حقی حقیقتی
 است و از برای هر صواب و امر مطابق با واقعی یک نور است که از خودش حقیقت و
 مطابق با واقع بودنش معلوم می گردد پس فرمود انجناب بدرستی که ما قسم بخداوند که
 نمیشمارم مرد از شیعیان خودمانرا فقیه و دانایی در علم دین تا آنکه برای او لحن گفته
 شود پس بفهمد لحن را مجلسی ره و دیگران فرموده اند قوله حتی یلحن له ای یتکلم معه
 بالرمز و الایماؤ و التعریض علی جهة التقیة و المصلحه فیفهم المراد پس حاصل مقصود
 حضرت آنست که بدرتسی که ما نمیشماریم مرد از شیعیان خود مانرا فقیه در دین مگر
 وقتی که سنخیی که از روی تقیه و مصلحت بر وجه رمز و ایماء باو گفته میشود بفهمد
 مراد از آن سخنرا پس فرمود حضرت صادق عليه السلام که بدرستی که امیر المؤمنین عليه السلام فرمود بر

منبر کوفه به درستی که از عقب شما فتنه هائی است تاریک نماینده! کوران‌ها گرفته شده که نجات نمی‌یابد از آنها مگر نومه عرض شد خدمت حضرت چیست نومه فرمود آنکسی که مردم را می‌شناسد و مردم او را نمی‌شناسند یعنی اسرار دینیه خود را اظهار نکسی نمی‌نماید پس فرمود بدانید که بدرستی که زمین خالی نمی‌ماند از حجتی که از جانب خدا باشد و لکن زود باشد که خداوند کور نماید خلق خود را از حجة خودش یعنی غائب فرماید او را از انظار مردم که نه بینند او را بسبب ظلم ایشان و جور ایشان بر حجة خدا و اسراف ایشان بر نفسهای خودشان بمعصیت الهی و اگر خالی گردد زمین یکساعت از حجة خدا هر آینه فرو برد اهلش را و لکن حجة خدا می‌شناسد مردم را و مردم نمی‌شناسند او را هم چنانیکه یوسف بود که می‌شناخت مردم را و مردم او را نمی‌شناختند پس از روی تأسف بحال مردم این آیه را تلاوت فرمود که یا حسرة علی العباد ما یأتیهم من رسول الا به یستهزؤن و مخیفی نماند که از آنجائیکه خداوند عالم قدرتش عام و شاملست مرجمیع اشیاء را حجة خود را بر این شرمه قلیله و طایفه بایه که از جاده مستقیمه دین مبین و شریعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بیرون رفته‌اند تمام نموده است روسا و مروجین این دین وائین مخترعه را بر این داشته که بزبان و قلم خودشان حقرا بیان نمایند تا اینکه هر کس از ایشان طالب هدایت باشد بطلان ائین ایشانرا از لسان و قلم خودشان بخوشر و جهی بداند و بشناسد ابوالفضل گلپایگانی اینفقره اخیره از خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام را در فرائد خود تصحیح و ذکر نموده در صفحه یکصد و چهل و یک از کتاب مذکور نوشته است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله و علی اولاده الطاهرین بر منبر کوفه فرمود اعلموا ان الارض لاتخلو من حجة و تا اخر عبادت خطبه را نوشته و ترجمه کرده است و پس از تمام کردن ترجمه استشهاد نموده است بلفظ رسول که در آیه شریفه بر وجه تحسّر و تأسف امیرالمؤمنین علیه السلام تلاوت فرموده‌اند دیگر غافل شده است از اینکه عوام هم اینمندی را می‌فهمند که در تحسّر و تأسف ادنی مناسبتی کفایت مینماید و نفس خطبه شریفه مبارکه بندها بلند و واضح که هر کس می‌فهمد بیان بطلان ائین این طایفه را مینماید و هم چنین که در صفحه پانصد و پنجاه و یک همین فرائد این خبر را از خطبه حضرت امیرالمؤمنین

گذشت مینویسد که لا تخلوا الارض من قائم لله بحجة اما ظاهر مشهوراً او خائفاً مستوراً
 لئلا تبطل حجج الله و بیناته و در بیان تصدیق امامت ائمه انام علیهم صلوات الله للملک
 العلام تا حضرت امام حسن عسگری در صحفه سی و هشتم از همان کتاب مینویسد که
 مائده سماویّه بنزول قران و بیانات ائمة علیهم السلام که مبین کتاب بودند بر امت اسلامیّه تماماً
 مبدول شد و چون در سنه دویست و شصت هجریّه حضرت حسن بن علی العسگری
علیه السلام وفات فرمود ایام غیبت فرارسید و امر دیانت باراء علما و انظار فقها منوط و محول گشت
 اندک اندک اختلاف آراء و تشتت اهواء در اقوال و افعال روساء ملت بیضا ظاهر گشت
 انتهى. پس به این طایفه گفته می شود که ای منحرف شدگان از شاهراه هدایت و گم گشتگان
 وادی عمی و ضلالت! شما که حدیث شریف لوح را که در اصول کانست و در آن تصریح
 بر وصایت حضرت محمد بن الحسن علیه السلام شده در ایقان و فرائد تلقی بقبلو نمودید و
 فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام را که زمین خالی از حجة نمیماند یا ظاهر مشهور و یا خائفاً
 مستور که اگر ساعتی زمین خالی از حجة بماند هر آینه اهلش را فرو میبرد ایضاً قبلو نمودید
 پس اگر بعد از وفات حضرت امام حسن عسگری علیه السلام که نوشته اید در سنه دویست و
 شصت وفات فرمود و ایام غیبت فرارسیدن وجود مبارک را که در حدیث لوح تصریح
 به اسم شریفش به این عبارت شده است که:

و اکمل ذلک بابنه محمد او را به امامت و حجیت الهیه قبول نکردید هم حدیث لوح
 را رد نموده اید و حال آنکه خود نوشتید که از احادیث قدسیه است و هم لازم اید که در
 این هزار سالی که از زمان وفات حضرت امام حسن عسگری علیه السلام می گذرد حجتی به روی
 زمین نباشد و زمین خالی از حجة بوده باشد و حال آنکه خود شما بمقتضای دو خبریکه
 از خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام در کتب خود نوشتید قبول نمودید که زمین ساعتی از حجة
 خالی نخواهد بود و اگر گوئید انجناب حجة خدا بود و اینکه نوشتید زمان غیبت فرا
 رسید مراد آنست که آنجناب در اینمدّت غائب از انظار بود پس گفته می شود که آنکسی
 که خداوند را زیاده از هزار سال عمر داد و غائب از انظار فرمود و بر حسب اخبار تا ظهور
 نفرماید و دنیا را پر از عدل و راستی نفرماید از دنیا زود و بر حسب خطبه امیرالمؤمنین

علیه السلام در میانه مردم بود و مردم را میشناخت و مردم او را نمیشناختند چه حادثه او را روی داد که شما میرزا علی محمد را بجای او نصب نمودید یا گناهی از آنجناب سراغ گردید که او را مغرول نمودید و دیگر را نصب کردید یا آنکه در سینه هزار دویست و شصت خبر وفات او بشمار سید و مردم هم محتاج بامام سیزدهم شدند و شما برای رفع احتیاج مردم و برای اینکه زمین ساعتی از حجّة خالی نماند فوراً و یا ست الهیه را بمیرزا علی محمد باب دادند و بالجمله شما را چه که از حضرت حجّة بن الحسن علیاً اعتراض نمودید و اینهمه اخبار و احادیث که بعضی آنها خود شما نقل کردید ردّ گردید پس آنچه گفتید و از خود اختراع نمودید عاطل و باطل و خلق را بضلالت و گمراهی انداختید و فرمایش حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را که حضرت صادق علیه السلام از اباء گرامش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود مخالفت نمودید و انکار کردید قال رسول الله صلی الله علیه و آله القائم من ولدی و اسمه اسمی و کنیته و شمائله شمائلی و سنّته سنّتی یقیم الناس علی ملّتی و شریعتی و یدعوهم الی کتاب الله عزّوجلّ من اطاعه اطاعنی و من عصاه عصانی و من انکره فی غیبه فقد انکرنی و من کذبه فقد کذّبنی و من صدّقه فقد صدّقنی الی الله اشکو من المکذّبین لی فی امره و الجاهدین بقولی فی شافه و المضلّین لامّتی عن طریقته و سیعلم الذّین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون^(۱)

آیا از سنّت پیغمبر صلی الله علیه و آله و از ملّت و شریعت آن سرور است که نماز جماعت حرام بوده باشد و به عوض هفده رکعت یومیّه نوزده رکعت نماز به غیر این ارکان بوده باشد؟! روزه ماه مبارک رمضان حرام و بعوض آن نوزده روز قبل از برج حمل روزه بگیرند پس اندکی فکر نمائید تا بفهمید که چگونه تکذیب رسول خدا را نموده اید و انکار فرمایشات او را کرده اید و آن پیغمبر گرامی شکایت از شما طایفه می نماید زیرا که امت او را گمراه نمودید و خود ایشان را مستحقّ عذاب الیم و مشمول آیه شریفه:

« و سیعلم الذّین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون » گردانیدید

فصل نهم

از باب اول از مقصد دوم

در بیان پاره‌ای از اخبار مأثوره از رسول خدا و ائمه هدی علیهم‌السلام که بر وجه صراحت دلالت دارد بر اینکه آن جناب چون خروج فرماید مأمور است که به سیف جهاد نماید و عالم را مسخر نماید و زمین را زلوث و جود کفار و اعداء ائمه اطهار علیهم‌السلام پاک نماید و انتقام خون اولیاء خدا را از کشتندگان ایشان و اشخاصی که راضی به اعمال اعداء اهل بیت بودند بکشد

در نجم الثاقب از حضرت امام باقر علیه‌السلام روایت می‌نماید که حضرت رسالت پناه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به امیر المؤمنین علیه‌السلام فرمود که یا علی زود باشد که قریش ظاهر سازد بر تو آنچه پنهان داشته‌اند آن را و مجتمع شود کلمه ایشان بر ستم نمودن و غلبه کردن بر تو پس اگر اعوان و انصاری بیایی جهاد کن با ایشان و اگر نیایی باز دار دست خود را و نگاه دار خون خود را پس به درستی که شهید شدن از پی است تو را و بدانکه فرزندان من انتقام خواهد کشید در دنیا از آنها که بر تو و اولاد و شیعه تو ظلم کنند و خدای تعالی در آن جهان ایشانرا بعذاب شدید گرفتار خواهد گردانید سلمان فارسی گفت یا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کیست آنکه اینکار را خواهد کرد؟ فرمود نهمین از اولاد پسر من حسین آنکه ظاهر گردد بعد از پنهان بودن طولانی پس اعلان نماید امر خدا را و ظاهر سازد دین خدا را و انتقام کشد از دشمنان خدا و پر کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم سلمان گفت کی ظاهر خواهد شد یار رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود آنرا کسی نمیداند مگر خدایتعالی لکن آن را نشانه‌هاست که از جمله آنهاست: ندائی از آسمان و فرو رفتن جمعی بر زمین در مشرق و فرو رفتن در مغرب و فرو رفتن در بیدا (۱)

پس مسلمانان عرض کردند که یا رسول الله! هر

کسی داشته است و دو سبط داشته است پس کیانند وصی تو و دو سبط تو؟ پیغمبر ﷺ ساعتی سر مبارک به زیر انداختند پس فرمود: ای سلمان! خداوند مبعوث فرمود چهار هزار پیغمبر را و از برای ایشان چهار هزار وصی بود و هشت هزار سبط پس قسم به آن کسی که نفس من به ید قدرت اوست که هر آینه من بهترم از جمیع انبیا و وصی من بهتر است از جمیع اوصیا و دو سبط من بهتر میباشند از جمیع اسباط پس فرمود: ای سلمان! آیا می دانی که بود وصی آدم؟ عرض کرد خدا و رسول بهتر می دانند پس فرمود پیغمبر ﷺ به درستی که من به تو می شناسانم ایشان را به سبب اینکه تو از ما اهل بیت می باشی پس فرمود به درستی که آدم وصیت کرد به سوی پسرش شیث پس اوصیاء شیث را تا برسد به حضرت نوح در حدیث شریف ذکر می نماید و این فقیر من باب اختصار، اقتصار نمودم پس از آن فرمود و اوصی نوح الی ابنه سام یعنی وصیت نمود نوح به پسرش شرسام پس در حدیث شریف تمام اوصیاء نوح را تا برسد بحضرت ابراهیم ذکر میفرماید آنگاه میفرماید و اوصی ابراهیم الی ابنه اسمعیل اسحق و اوصی اسحق الی یعقوب و اوصیاء حضرت ابراهیم را تا برسد بحضرت موسی بیان میفرماید آنگاه میفرماید موسی بن عمران و وصیت به یوشع بن نون فرمود و اوصیاء آنجناب را تا برسد بحضرت عیسی ذکر می فرماید. پس می فرماید و اوصی عیسی بن مریم الی شمعون ابن حنون الصفا و اوصیای عیسی را تا برسد به خود آن حضرت که می فرماید برده وصیت به من نمود ذکر می فرماید و این برده آخرین اوصیای حضرت عیسی است پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید گفتم: یا رسول این اشخاصی را که ذکر فرمودی آیا در این بین ها پیغمبران و اوصیاء دیگر هم بودند فرمود بلی زیاده از آنچه به حساب درآید پس فرمود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که دفع می نمایم وصیت را به تو یا علی و تو دفع می نمایی به سوی پسر ت حسن و حسن دفع می

نماید به سوی برادرش حسین و حسین دفع می نماید به سوی پسرش علی و علی دفع می نماید به سوی پسرش محمد و محمد دفع می نماید به سوی پسرش جعفر و جعفر دفع می نماید به سوی پسرش موسی و موسی دفع می نماید به سوی پسرش علی و علی دفع می نماید بسوی پسرش محمد و محمد دفع می نماید بسوی پسرش علی و علی دفع مینماید به سوی پسرش حسن و حسن دفع می نماید به سوی پسرش قائم علیه السلام پس غائب میشود از مردم امام ایشان به مقداری که خداوند بخواهد و می باشد برای او دو غیبت که یکی از آنها طولانی تر است از دیگری پس التفات فرمود به سوی ما رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالتی که بلند فرموده بود صدای خود را اینکه الحذر الحذر زمانیکه مفقود شود پنجمی از اولاد هفتمین اولاد من، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود پس عرض کردم یا رسول الله پس چه می باشد در این غیبت حال آن غائب فرمود صبر می نماید تا وقتی که اذن دهد او را خداوند به خروج نمودن پس خروج می نماید از قریه که او را کرعه گویند در حالتیکه عمامه بر سر دارد متدرّع، بدرعی متقلّد به سیفی ذی الفقار زره مرا پوشیده است و شمشیر مرا ذوالفقار به گردن انداخته و منادی ندا میکند اینست آن مهدی موعود خلیفه الله پس متابعت نمائید او را پر می سازد زمین را از راستی و عدل هم چنانیکه پر شده باشد از جور و ظلم و این در زمانست که دنیا هرج و مرج شود و مردم از یکدیگر دوری جویند پس نه بزرگ رحم بر کوچک نماید و نه قوت مند رحم بر ضعیف نماید پس در این هنگام اذن میدهد خداوند او را به خروج نمودن (۱)

وایضاً مجلسی (ره) در مجلد نهم بحار الانوار از عمار آن حدیث معروف را که ذکر آن در این مختصر سبقت یافت روایت می نماید و در آخر آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «لله غیبه طویله یرجع عنها قوم و یثبت علیها آخرون فاذا کان فی آخر الزمان خرج فیملاء الدنیا قسطا و عدلا و یقاتل علی التاویل کما قاتلت علی التزیل و هو سمی و اشبه الناس بی یا عمار سیکون بعدی فتنة و اذا کان ذلک فاتبع علیا و حزبه فانه مع الحق و الحق معه (۲)»

در اینکه حضرت مهدی در وقت خروج عالم را به همین سیف ظاهر معهود مسخر خواهد فرمود..... ۱۲۱

و همچنین احادیث نبوی کثیره که دلالت دارند بر اینکه آن جناب در خروجهشان مأمور به سیف می باشند از فریقین یعنی طریق شیعه و سنی سبقت یافت

و ایضاً مجلسی (ره) در مجلد نهم بحار الانوار حدیث مفصّلی از عایشه زوجه پیغمبر روایت مینماید که من جمله از فقراتش اینست که حسین علیه السلام را پیغمبر صلی الله علیه و آله برران مبارک نشانیده بود پس جبرئیل عرض کرد: امانه سیقتل قال رسول الله صلی الله علیه و آله و من یقتله قال امّتک قال رسول الله صلی الله علیه و آله امّتی تقتله قال نعم و ان شئت اخبرتک بالارض الّتی یقتل فیها فاشار جبرئیل علیه السلام الی الطف بالعراق و اخذ عنه تربة حمراء فارها یاها فقال هذه من تربة مصرعه فبکی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال جبرئیل لا تبک فسوف ینتقم الله منهم بقائمکم اهل البیت فقال رسول الله صلی الله علیه و آله جیبی جبرئیل و من قائمنا اهل البیت قال هو التاسع من ولد الحسین الی آخر الحدیث (۱) یعنی آگاه باش که به درستی که زود است که کشته شود این حسین فرمود رسول خدا که کی میکشد او؟ را جبرئیل گفت امت تو! پیغمبر فرمود آیا امت من اورا می کشند عرض کرد بلی و اگر بخواهی خبر می دهم تو را به آن زمینی که کشته می شود حسین در آن پس اشاره نمود جبرئیل بسوی زمین کربلا که در عراقست و گرفت از آن زمین خاک قرمزی را پس نمود آن خاک را به پیغمبر و عرض کرد اینست تربة محلّ افتادن او پس گریه کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله پس عرض کرد جبرئیل که گریه مکن پس زود است که انتقام کشد خداوند از ایشان به قائم شما اهل بیت، پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله ای حبیب من ای جبرئیل کیست قائم ما اهل بیت؟ گفت نهمین از اولاد حسین تا آخر حدیث که جبرئیل اسامی یک یک از ائمه هدی را ذکر مینماید

صدوق ره در کمال الدین از سید العابدین بن الحسین از سید الشهداء از سید الاوصیاء امیر المؤمنین علیه السلام روایت می نماید قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله الاثمة بعدی اثنا عشر اولهم انت یا علی و آخرهم القائم الذی یفتح الله عزّوجلّ علی یدیه مشارق الارض و مغاربها (۲)

یعنی فرمود امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله امامان بعد از من دوازده اند اول

ایشان تویی یا علی آخر ایشان آن قائم! آنچنانیست که فتح می نماید خداوند عزوجل بر دو دست او مشارق زمین و مغارب آنرا در غیبت نعمانی از حضرت صادق علیه السلام روایت مینماید که فرمود به درستی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام میفرمود که برای من بود که بکشم آنکسی را از دشمنان که پشت کرده بود از جنگ و بکشم از ایشان خسته مجروح را و لکن من ترک کردم آن را برای عافیت اصحاب خود که اگر مجروح شوند نکشند دشمنان ایشانرا و از برای قائم علیه السلام است که بکشد پشت کننده را و بکشد مجروح را (۱)

مجلسی ره در مجلد غیبت بحارالانوار از حضرت صادق علیه السلام روایت می نماید که آنجناب از آباء گرامشان روایت فرموده اند که: «زاد الفرات علی عهد امیرالمؤمنین علیه السلام فرکب هو و ابناه الحسن و الحسین فمن ثقیف فقالوا اقد جاء علی یرد الماء فقال علی علیه السلام اما والله لاقتلن انا و ابنای هذان و لیبعثن الله رجلا من ولدی فی اخر الزمان یطالب بدمائنا و لیغیبن عنهم تمیز الاثر الضلالة حتی یقول الجاهل بالله فی آل محمد من حاجة» (۲)

حاصل ترجمه آنکه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از آباء گرامش روایت فرموده که زیاد شد آب فرات در عهد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پس با دو پسران بزرگوار خود حسن و حسین سوار شدند پس عبور فرموده به طایفه ثقیف و چون طائفه ثقیف آنجناب را ملاقات کردند با خود گفتند بتحقیق که آمد علی و آب را بر می گردانند پس فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام که آگاه باشید بخدا قسم که هر آینه البتّه البتّه کشته میشوم من و ایندو تا پسر من و هر آینه البتّه البتّه بر می انگیزاند خداوند عالم مردی را از اولاد من در آخر الزمان که مطالبه مینماید خون ماها را و هر آینه البتّه البتّه غائب میگردد از ایشان از جهة تمیز و تشخیص دادن اهل ضلالت تا آن مقدار غیبتش طول کشد که جاهل به امور کسی که نمی داند که در حال غیبتش فیض آنجناب به مردم میرسد چنین کسی گوید که نیست برای امر دین خدا حاجتی در آل محمد صلی الله علیه و آله در نجم الثاقب از ثابت بن دنیا روایت می نماید که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که حسین بن علی علیه السلام یکشب پیش از آنکه شهید شود به اصحاب

در اینکه حضرت مهدی در وقت خروج عالم را به همین سیف ظاهر معهود مسخر خواهد فرمود..... ۱۲۲

خود فرمود که روزی رسول خدا ﷺ به من گفت که ای فرزند! زود باشد که برسانند تو را بسوی عراق و فرود آورند تو را به زمینی که آنرا عمورا و کربلا گویند و تو را زمین شهید شوی و جماعتی با تو شهید شوند و بتحقیق که نزدیک شده است آن عهدی که رسول خدا ﷺ بامن کرده بود و من فردا روانه‌ام به سوی آن حضرت پس هر کسی از شما که برکشد دوست دارد باید در همین شب برگردد که من او را ادن برکشتن دادم و او از من بحلست و آنجناب در این باب تاکید و مبالغه تمام نمود و ایشان راضی به برگشتن نشدند و گفتند بخدا قسم که تو را و انمیگذاریم و از تو هرگز جدا نمی‌شویم تا آنکه بجائیکه وارد میشوی ما نیز وارد شویم آنحضرت چون این عزیزتر از ایشان دید فرمود که بشارت باد شما را به بهشت بخدا قسم که بعد از آنچه بر ما وارد شود در نگ خواهیم نمود اینقدر که خدا خواسته باشد پس بیرون خواهد او و خدایتعالی ما و شما را در آن هنگام که قائم ما ظاهر شود پس انتقام خواهد کشدی از ظالمان ما و شما و مشاهده خواهیم کرد ایشانرا و زنجیرها و غل‌ها گرفتار بانواع عذاب و نکال گفتند بانحضرت که کیست قائم شما ای فرزند رسول خدا! فرمود فرزند هفتمین از اولاد فرزند من محمد بن علی باقر و او حجة بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی است فرزند من و اوست آنکسیکه غائب خواهد شد مدتی دراز و بعد از آن ظاهر خواهد شد و پر خواهد کرد زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد که جور و ظلم (۱)

مجلسی (ره) در مجلد غیبت بحار الانوار بطریق خود از عبدالله بن شریک روایت مینماید قال مرّ الحسین علیه السلام علی حلقه من بنی امیه و هم جلوس فی مسجد الرسول فقال اما والله لا یذهب الدنیا حتی یبعث الله منی رجلاً یقتل منکم الفاً و مع الالف الفاً فقلت جعلت فداک ان هولاء اولاد کذا و کذا لا یبلقون هذا و قال و یحک ان فی ذلک الزمان یکون للرجل من صلبه کذا و کذا رجلاً و ان مولی القوم من انفسهم. یعنی گفت عبدالله بن شریک که عبور فرمود جناب سیدالشهداء حسین علیه السلام بر اشخاصی که به دور یکدیگر

حلقه زده بودند از بنی امیه در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته بودند پس فرمود حضرت سید الشهدا آگاه باشید قسم به خداوند که دنیا به آخر نرسد تا وقتی که برانگیزد خداوند از اولاد من مردی را که بکشد از شما هزار نفر را و با آن هزار نفر بکشد هزار نفر را و با آن هزار نفر بکشد هزار نفر را پس عرض کردم فدای تو شوم این جماعت بنی امیه اولاد فلان و فلان نمی رسد عددشان به این مقدار که فرمودی، پس حضرت فرمود چه می دانی تو به درستی که در آن زمان می باشد از برای مرد از صلب او بر حسب عدد فلان و فلان مقدار از مرد و به درستی که دوست و محب قوم هم از خود قوم میباشد (۱)

و ایضاً مجلسی (ره) در مجلد غیبت بحار الانوار از ابی خالد کابلی از حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین روایت می نماید که فرمود یا ابا خالد! لتاتین فتن کقطع اللیل المظلم ینجو الا من اخذ الله میثاقه اولئک مصابیح و ینابیع العلم ینجهم الله من کل فتنه مظلمه کانی بصاحبکم قد علا فوق نجفکم بظھر کوفان فی ثلثماة و بضعة رجلا جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن شماله و اسرافیل امامه معه و آیه رسول الله صلی الله علیه و آله قد نشرها لا یهوی بها الی قوم الا اهلکهم عزوجل (۲)

یعنی ای ابا خالد! هر آینه البته البته خواهد آمد بعد از این فتنه ها می مانند پارهای شب ظلمانی که نجات نمی یابند مگر اشخاصی که خداوند اخذ میثاق از ایشان فرموده ایشانند چراغهای هدایت و چشمهای علم نجات میدهد ایشان را از هر فتنه ظلمانی گویا میبینم صاحب شما را که بتحقیق که بلند شده است در بالای نجف شمادر پشت کوفه در میان سیصد و سیزده نفر جبرئیل از طرف راست اوست و میکائیل از طرف چپ اوست و اسرافیل در جلو اوست و با اوست علم رسول خدا صلی الله علیه و آله که آن علم را باز و بلند فرموده روی به هیچ قومی نمی آورد با آن علم مگر اینکه خداوند آن قوم را هلاک می نماید صدوق ره در کمال الدین از سعید بن جبیر روایت می نماید قال سمعت سید العابدین علی بن الحسین بن علی ابیطالب علیه السلام یقول فی القائم سنة من سبعة انبیاء سنة من ابینا ادم علیه السلام

در اینکه حضرت مهدی در وقت خروج عالم را به همین سیف ظاهر معهود مسخر خواهد فرمود..... ۱۲۵

سنة من نوح و سنته من ابراهيم و سنة من موسى و سنة من عيسى و سنته من ايوب و سنته من محمد ﷺ فاما من ادم و نوح فطول العمر و اما من ابراهيم فخفاء الولادة و اعتزال الناس و اما من موسى فالخوف و الغيبته و اما من عيسى فاختلف الناس فيه و اما من ايوب فالفرج بعلم البلوى و اما من محمد ﷺ فالخروج بالسيف (۱)

یعنی سعید بن جبیر گفت که شنیدم از حضرت سیدالعبادین علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام که میفرمود در انقائم معهود سنت از هفت پیغمبر موجود میباشد سنتی از پدر ما ادم علیه السلام و سنتی از نوح و سنتی از ابراهیم و سنتی از موسی و سنتی از عیسی و سنتی از ایوب و سنتی از محمد صلی الله علیه و آله پس اما سنت از آدم و نوح پس طول عمر آنجنابست و اما از ابراهیم پس خفاء ولادتست و دوری جستن از مردم و اما از موسی پس خوف آنجناب و غیبت است و اما از عیسی پس اختلاف مردم است در او و اما از ایوب پس فرج بعد از بلیه است و اما از محمد صلی الله علیه و آله پس خروج به سیف است

صدوق (ره) در کمال الدین و مجلسی (ره) در بحار الانوار و مرحوم حاجی (ره) در نجم الثاقب هر سه از ابی حمزه ثمالی روایت فرموده اند که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که یابن رسول الله آیا همه شماها قائم بحق نیستید فرمود بلی همه ما قائم بحقیم گفتم پس چگونه حضرت صاحب الامر علیه السلام را قائم نامیدند فرمود که چون جدم حضرت امام حسین شهید شد ملائکه در درگاه الهی صدا بگریه و ناله بلند نمودند و عرض کردند ای خداوند و سید ما آیا غافل میشوی از قتل برگزیده خود و فرزند پیغمبر پسندیده خود و بهترین خلق خود پس حقتعالی وحی کرد بسوی ایشان که ای ملائکه من قرار گیرید قسم بعزت و جلال خود که هر آینه انتقام خواهم کشید از ایشان هر چند بعد از زمانها باشد پس حقتعالی حجابها را برداشت و نور امامان از فرزندان حسین را بایشان نمود و ملائکه شاد شدند پس یکی از آن انوار را دیدند که در میان آنها ایستاده بود به نماز مشغول بود حق تعالی فرمود که بان قائم از ایشان انتقام خواهم کشید (۲)

صدوق (ره) در کمال الدین از محمد بن مسلم روایت مینماید قال دخلت علی ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام و انا اریدان اسئله عن القائم من ال محمد صلی الله علیه و آله فقال لی مبتدأ ایا محمد بن مسلم ان فی القائم من اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله سنته من خمسة من الرسل یونس بن متی و یوسف بن یعقوب و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم فاما سنته من یونس بن متی فرجوعه من عتیبه و هو شاب بعد کبر السن و اما سنته من یوسف بن یعقوب علیه السلام فالغیبه من خاصته و عامته و اختفائه من اخوته و اشکال امره علی ابیه یعقوب النبی مع قرب المسافة بینه و بین ابیه و اهله و شیعته اما سنته من موسی علیه السلام فدوام خوفه و طول غیبه و خفاء ولادته و تعب شیعته من بعده مما لقوا من الادی و الهوان الی ان اذن الله عزوجل فی ظهوره و نصره و ایده علی عدوه و اما سنته من عیسی علیه السلام فاختلاف من اختلاف فيه حتی قالت طائفته منهم قالت مات و طائفه قالت قتل و صلب و اما سنته من جدّه المصطفی صلی الله علیه و آله فتجریده السیف و قتله اعداء الله تعالی و اعداء رسوله صلی الله علیه و آله و الجبارین و الطواغیت و انه ینصر بالسیف و الرعب و انه لا تردله و آید و ان من علامات خروجه علیه السلام خروج السفیانی من الشام و خروج الیمانی و صیحة من السماء فی شهر رمضان و منادی من السماء باسمه و اسم ابیه (۱)

یعنی محمد بن مسلم گفت داخل شدم بر حضرت ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام من میخواستم که سؤال از آنجناب نمایم از آن قائم معهود از آل محمد صلی الله علیه و آله پس پیش از آنی که سؤال نمایم فرمود ای محمد بن مسلم! بدرستی که در آن قائم از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله سنت و شباهتست از پنج نفر از پیغمبران:

یونس بن متی و یوسف بن یعقوب و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم پس اما سنت از یونس بن متی پس رجوع نمودن اوست از غیبت و حال آنکه جوان بود بعد از کبر سن و اما سنت از یوسف بن یعقوب علیه السلام پس غائب شدن از عوام و خواص خودش و مختلفی شدن از برادران خود و اشکال امر او بر پدرش یعقوب پیغمبر با نزدیک بودن

در اینکه حضرت مهدی در وقت خروج عالم را به همین سیف ظاهر معهود مسخر خواهد فرمود..... ۱۲۷

مسافت میان او و میان پدرش و اهل و شیعیانش و اما سنت از موسی علیه السلام پس دائم بودن خوفش و طول کشید غیبتش و مخفی بودن ولادتش و تعب و مشقت شیعیانش بعد از او از چیزهاییکه دیدند از اذیتها و خواریها تا اینکه خداوند تعالی عزوجل اذن داد در ظهورش و یاری کرد او را و تایید فرمود او را در غالب شدن بر دشمنش و اما سنت از عیسی علیه السلام پس اختلافیکه اختلاف نمودند در او حتی اینکه گفتند طائفه که متولد نشده و طائفه از ایشان گفتند مرد و طائفه گفتند کشته شد و مصلوب گردید و اما سنت از جدش مصطفی صلی الله علیه و آله پس برهنه نمودن آنجناب شمشیر را و کشتن آن اعداء و دشمنان خدا را و دشمنان رسول خدا و او جبارین و طواغیت را و اینکه آنجناب یاری کرده میشود بشمشیر و ترس از او در دلها و اینکه بر نمیگردد از آنجناب علمی یعنی شکست در لشکرش واقع نخواهد شد و بدرستیکه از علامات خروج آنجنابست خروج سفیانی از شام و خروج یمانی و صیحه از جانب آسمان در ماه رمضان و نداکننده ای که ندای نماید از آسمان باسم آنجناب و اسم پدران بزرگوار

طبرسی در اعلام الوری از ابی الجارود روایت می نماید از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در حدیث طویلی آنکه اذا قام القائم سارالی الکوفه فیخرج منه بضع عشرة الاف نفس یدعون البتربة علیهم السّلاح فیقولون له ارجع من حیث جئت فلاحاجة لنا فی بنی فاطمه فیضع فیهم السّیف حتی یاتی الی اخرهم ثم یدخل الکوفه فیقتل بها کلّ سافق مرتاب و یهدم قصورها و یقتل مقاتلیها حتی یرضی الله عزوجل (۱)

یعنی بدرستیکه زمانی که قیام نماید قائم علیه السلام میرود به سوی کوفه پس بیرون می آید از کوفه سیزده هزار نفس که اظهار تبرّی از آنجناب می نمایند و اینها آلات حرب برخوردار استوار نموده اند پس بانحضرت عرض می کنند بر کرد از هر مکانی که آمده بسبب اینکه ما را به بنی فاطمه حاجتی نیست پس شمشیر در ایشان میگذارد میکشد تا آنکه می آید تا آخر ایشان یعنی تمام ایشانرا بقتل میرساند پس داخل کوفه میگردد پس میکشد در کوفه

هر منافقی و اهل شک در بی‌بی را و قصرهای آنرا خراب می‌فرماید و مردان جنگی ایشانرا اینقدر میکشد که خداوند راضی شود که دست از کشتن بدارد

ایضاً طبرسی (ره) در اعلام الوری از ابی بکر خضرمی از حضرت باقر علیه السلام روایت مینماید که آنجناب فرمود کانی بالقائم علی نجف الکوفه و قد سارا اليها من مکه فی خمسة الاف من الملائكة جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن شماله و المؤمنون بین یدیه و هو یفرق الجنود فی الامصار (۱)

یعنی گویا می‌بینم انقائم معهود را که در نجف کوفه است و بتحقیق که آمده است بسوی کوفه از مکه در میان پنجهزار ملائکه جبرئیل از طرف یمین آنجنابست و میکائیل از طرف شمال آنجناب و مؤمنان در جلو آنحضرت و آنجناب لشکرها را متفرق می‌سازد در شهرها یعنی پای تخت خود را در نجف قرار میدهد

مجلسی (ره) در مجلد عاشر بحار الانوار از سلام بن مستنیر روایت مینماید از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنجناب در تفسیر آیه شریفه و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً فلا یسرف فی القتل انه کان منصوراً فرمود آنحسین بن علی علیه السلام است که قتل مظلوماً و نحن اولیائه یعنی کشته گردید آنجناب در حالتی که مظلوم بود و مائیم اولیاء دم آن جناب و قائم از ما وقتیکه قیام نماید طلب مینماید خون حسین را پس میکشد اینمقدار که گفته میشود که اسراف در قتل نمود پس آنجناب فرمود المقتول الحسین و ولیه القائم و الاسراف فی القتل ان یقتل غیر قاتله یعنی مراد از آن مقتولی که از روی ظلم کشته شده است حسین علیه السلام است و ولی خون آنجناب حضرت قائمست و اسراف در قتل آنست که بکشند غیر قاتل آنجنابرا یعنی حضرت قائم اسراف نخواهد فرمود زیرا که آنچه بقتل رساند از قتله آن مظلوم خواهد بود (۲)

و ایضاً مجلسی (ره) در مجلد عاشر بحار الانوار از روی روایت می‌نماید قال قلت لابی الحسن الرضا علیه السلام یا بن رسول الله ما تقول فی حدیث روی عن الصادق علیه السلام انه قال اذا

در اینکه حضرت مهدی در وقت خروج عالم را به همین سیف ظاهر معهود مسخر خواهد فرمود..... ۱۲۹

خرج القائم قتل ذراری قتله الحسين عليه السلام بفعال ابائهم فقال عليه السلام هو كذلك فقلت و قول الله عزوجل و لا تزر وازرة و زراخرى ما معناه قال صدق الله فى جميع اقواله و لكن ذرارى قتله الحسين يرضون بفعال ابائهم و يفتخرون بها و من رضى شيئاً كان كمن اتاه و لو ان رجلاً قتل بالمضرق فرضى بقتله رجل بالمغرب لكان الرضى عند الله شريك القاتل و انما يقتل هم القائم اذا خرج لرضاهم بفعال ابائهم قال قلت له باى شى يبدء القائم منكم اذا قام قال يبدء به بنى شيبه فيقطع ايديهم لانهم سراق بيت الله عزوجل (۱)

يعنى هروى گفت که عرض کردم خدمت حضرت ابى الحسن الرضا عليه السلام که يابن رسول الله چه ميفرمائي در حديث که روايت شده است از حضرت صادق عليه السلام که آنجناب فرموده است وقتيکه خروج فرمايد آن قائم معهود ميكشد ذريه‌هاى كشندهگان حسين را بسبب كارى بد که اباى ايشان کردند پس فرمود حضرت رضا عليه السلام که چنين است که حضرت صادق فرموده است پس عرض کردم و قول خداوند عزوجل ميفرمايد و لا تزر وازرة و زر اخري چيست معنای آن فرمود راست فرموده است خداوند در جميع آنچه فرموده است يعنى نبايد كسيرا بعوض عمل بد ديگرى بكشند و لكن ذريه‌هاى كشندهگان حسنى عليه السلام راضى ميباشند باينعمل زشت پدرهاى خودشان که كشتن آنجناب باشد و فخر به مينمايند باينکه پدرهاى ايشان اينكار را کردند و كسى که راضى باشد بچيزى ميباشد مثل كسى که خودش انكار را نموده است و اگر مردى كشته شود در مشرق پس راضى شود بكشته شدن او مردی که در مغربست هر آينه ميباشد آنشخص راضى در نزد خداوند عالم شريك با قاتل و كشنده ان و اينست و جز اين نيست که ميكشد قائم عليه السلام ذرارى قتله آنجنابرا وقتيکه خروج فرمايد بعلى رضای ايشان بفعال پدرهاى خودشان هروى گفت عرض کردم به آنجناب، که به چه چيز ابتدا ميفرمايد قائم از شما زمانیکه قيام فرمايد؟ فرمود: ابتدا مى فرمايد به بنى شيبه پس قطع مى فرمايد دستهاى ايشان را به علت اينکه ايشان دزدان خانه خداوند عزوجل مى باشند!

ايضاً (ره) در مجلد عاشر بحار الانوار روايت مينمايد از حضرت صادق عليه السلام فى تفسير «ومن قتل مظلوماً فقد جعلنا لوليه سلطاناً فلا يسرف فى القتل قال ذلك قائم آل محمد

يُخْرِجُ وَيَقْتُلُ بَدْمَ الْحَيِّنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَوْ قَتَلَ أَهْلَ الْأَرْضِ لَمْ يَكُنْ سَرَفًا وَقَوْلُهُ تَعَالَى فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ لَمْ يَكُنْ لِيَضَعْ شَيْئًا يَكُونُ سَرَفًا ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقْتُلُ وَاللَّهِ ذَرَارِيَّ قَتْلِهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِفِعَالٍ أَبَائِهِمْ (۱)»

یعنی در تفسیر و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لوليه سلطاناً فلا يسرف في القتل حضرت صادق علیه السلام فرمود آن ولی دم مظلوم آل محمد است که خروج مینماید پس می کشد بسبب خون حسین بن علی علیه السلام پس از اگر بکشد تمام اهل زمین را اسراف نیست و مراد از فرمایش خداوند تعالی که فرموده است فلا يسرف في القتل آنست که حضرت قائم کاری نمیکند که اسراف بوده باشد پس فرمود حضرت صادق علیه السلام میکشد والله ذریه های کشتندگان حسین علیه السلام را به کار بد پدرهای ایشان

صدوق (ره) در کمال الدین از حضرت صادق علیه السلام حدیث طویلی را روایت میفرماید که در آن قضیه وفات موسی و جنگ نمودن صفرازوجه حضرت موسی با یوشع بن نون وصی آنجناب و قضیه کشتن داود جالوت را امام علیه السلام بیان میفرماید و از آن جمله است که مرور نمود داود علیه السلام بر سنگی پس آن سنگ بندها بلند گفت ای داود مرا بگیر پس بمن بکش جالوت را پس بدرستی که من خلق شده ام برای کشتن جالوت پس در آخر آن خبر حضرت صادق علیه السلام میفرماید و هكذا يكوز سبيل القائم عليه السلام که علم اذا حان وقت خروجه انتشر ذلك العلم من نفسه وانطقه الله عزوجل فناداه اخرج يا ولي الله فاقتل عداة الله وله سيف مغمم اذا حان وقت خروجه اقتلع ذلك السيف من غمده و انطقه الله عزوجل فناداه السيف اخرج يا ولي الله فلا يحل لك ان تقعد عن اعداء الله فيخرج عليه السلام و يقتل اعداء الله حيث ثقفهم و يقيم حدود الله و يحكم الله عزوجل يعني و همچنين میباشد طريق حضرت قائم علیه السلام از برای آنجناب علميست و قتيكه برسد زمان خروج آنجناب گشوده میشود آن علم خودش و بنطق می آورد خداوند عزوجل آن علم را پس ندا می نماید آن علم آنجناب را که خروج نماید ولی الله پس بقتل بیاور اعداء خدا را و از برای

آنجناب شمشیر در غلاف شده‌ایست زمانیکه بیاید وقت خروج آنجناب بیرون می‌آید آن شمشیر از غلاف خودش و به نطق می‌آورد او را خداوند عزوجل پس ندا مینماید آن شمشیر آنجناب را که خروج فرما یا ولی الله پس حلال نیست از برای تو اینکه فرونشینی از کشتن اعداء خداوند پس خروج فرماید و بکشد اعداء و دشمنان خدا را هر جا بیاید ایشان را و اقامه حدود الله بفرماید و حکم نماید بحکم الله عزوجل (۱)

طبرسی در اعلام الوری از عبدالله بن مغیره روایت می‌نماید که آن جناب فرمود: «اذا قام القائم من آل محمد عليه السلام اقام خمسمائة من قریش فضرب اعناقهم ثم اقام خمسمائة فضرب اعناقهم ثم خمسمائة اخرى حتى يفعل ذلك ست مرات قلت و يبلغ عدد هؤلاء هذا قال نعم منهم و من موالیهم» (۲)

یعنی زمانیکه قیام فرماید قائم از آل محمد عليه السلام برپا دارد پانصد نفر از قریش را پس گردنهای ایشانرا بزند پس برپا بدارد پانصد نفر را پس گردنهای ایشانرا بزند پس پانصد نفر دیگر را تا اینکه شش مرتبه چنین فرماید عرض کردم عدد ایشان باینمقدار میرسد فرمود بلی از خودشان و از دوستان و موالی ایشان

در نجم الثاقب از کتاب فضل بن شاذان نقل مینماید که آنجناب از علی بن رئاب روایت نموده است که گفت حدیث نمود مرا حضرت صادق عليه السلام حدیث طولانی از امیرالمؤمنین عليه السلام و در انحدیث حضرت جمله از فتن اخر الزمان را بیان فرمود تا خروج دجال پس فرمود انگاه ظاهر میشود امیر امره و قاتل کفره سلطان مامول که متحیر است در غیبت او عقول و اونهم از فرزندان تست ای حسین ظاهر می‌شود بین رکنین و غالب می‌شود بر ثقلین و وانیمگذارد در زمین ادنین یعنی پست فطره و پست رتبه‌ها را خوشا بحال مؤمنانیکه درک میکنند زمان او را و میرسند هنگام او را و حاضر میشوند در ایام او و ملاقات میکنند با اقوام او (۳)

صدوق (ره) در کمال الدین و تمام النعمه از سید جلیل عبدالعظیم الحسنی روایت مینماید قال قلت للمحمد بن علی بن موسی علیه السلام انی لارجوان تكون القائم من اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله الذی یملاء الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً فقال علیه السلام یا ابا القاسم مامناً الا و هو قائم بامر الله عزوجل و هادٍ الی دین الله و لکن القائم الذی یطهر الله عزوجل به الارض من اهل الکفر و الجحود و یملاها عدلاً و قسطاً هو الذی تخفی علی انلاس ولادته و یغیب عنهم شخصه و یحرم علیهم تسميته و هو سُمی رسول الله صلی الله علیه و آله و کنیه و هو الذی تطوی له الارض و یدل له کل صعب و یجتمع علیه اصحابه عدّة اهل بدر ثلثمئة و ثلاثه عشر رجلاً من اقاصی الارض فذلک قول الله عزوجل اینما تكونوا آیات بکم الله جمیعاً ان الله علی کل شیء قدیر فاذا اجتمعت له هذه العده من اهل الاخلاص اظهر الله له امره فاذا اکمل العقد و هو عشرة الاف رجل خرج باذن الله عزوجل فلا یزال یقتل عداء الله حتی یرضی الله تعالی قال عبدالعظیم فقلت له یا سیدی و کیف یعلم ان الله عزوجل قد رضی قال علیه السلام یلقى فی قلبه الرّحمة فاذا دخل المدينة اخرج الات و العزی فاحرقهما (۱) یعنی فرمود عبدالعظیم حسینی عرض کردم خدمت محمد بن علی بن موسی علیه السلام که بدر سیتکه من امیدوارم اینکه شما بوده باشید انقائم از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله آنکسی که پر می کند زمین را از راستی و عدل هم چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم پس فرمود یا ابا القاسم نیست از ما ائمه کسی مگر اینکه قائم است بامر الله عزوجل و هدایت کننده است بسوی دین خدا و لکن آن قائم آنچنانیکه طاهر میسازد خداوند عزوجل بسبب او زمین را از اهل کفر و جحود و پر می کند زمین را از عدل و راستی او آنکسی است که مخفی می گردد بر مردم ولادت او و غائب می شود از ایشان شخص او و حرام می باشد بر ایشان نام بردن او و او هم نام و هم کنیه رسول الله صلی الله علیه و آله میباشد و او آنجان کسی است که پیچیده می شود برای او زمین و رام می شود برای او هر سخت و سرکشی و جمع می شود بسوی او اصحاب او بشماره اهل بدر و سیصد و سیزده نفر مرد از زمینهای دو دو این قول

در اینکه حضرت مهدی در وقت خروج عالم را به همین سیف ظاهر معهود مسخر خواهد فرمود..... ۱۳۳

خداوند عزوجل میباید که فرموده است: «اینماتکونوا یات بکم الله جمیعاً ان الله علی کل شی قدیر» پس زمانیکه جمع شود برای او اینعدد از اهل اخلاص ظاهر میسازد خداوند مرا و وا پس زمانیکه کامل شد برای او یک عقد و آن ده هزاره مرد است خروج می نماید باذن الله تعالی پس ثابت میماند بر اینکه می کشد دشمنان خدا را تا اینکه راضی شود خداوند تعالی گفت عبدالعظیم پس عرض کردم بانجناب که ای سید من چگونه میدانند که خداوند عزوجل راضی شده است فرمود القاء کرده می شود در قلب آنجناب رحمت پس وقتی که داخل مدینه شود بیرون می آورد لات و عزی را پس می سوزاند ایشانرا مجلسی (ره) در بحار الانوار از بشیر بنال روایت مینماید:

قال قلت لابی جعفر علیه السلام انهم یقولون ان المهدی لو قام لاستقامت له الامور عفو اولاً یهرق محجته دم فقال کلاً و الذی نفسی بیده لو استقامت... لاحد عفو الاستقامت لرسول الله صلی الله علیه و آله حین ادمیت رباعیة و شیخ فی وجه کلاً و الذی نفسی بیده حتی بمسح نحن و انتم العرق و العلق ثم مسح وجهه (۱)

این فقیر گوید که چه بسیار تعجب است از این طائفه جدیده بایه که ایشان دنیا را بقسمی پر از هرج و مرج یافته اند که بشلوغ کاری بی شرفت امور مخترعه خود را مبتنی ساخته اند ابوالفضل گلپایگانی در صفحه (۱۳۱) از فرائد همین خبر شریفرا نقل مینماید و در ترجمه آن مینویسد یعنی بابی جعفر علیه السلام گفتم مردم میگویند چون قائم قیام نماید امور بسلامت و بدون زحمت برای او مستقیم خواهد گشت و بقدر الت حجامتی خون ریخته نخواهد شد فرمود حاشا قسم بدان کسی که نفس من در ید قدرت اوست اگر امر بسلامت برای کسی راست می آمد هر آینه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله یافته بود و حال آنکه دندانهای مبارکش خون آلود گشت و جبین مبارکش شکسته شد قسم بدانکه نفس من در ید قدر اوست که این امر استقامت نخواهد یافت تا ما و شما عرق و خون از جبین خود پاک نکنیم پس دست مبارک را برجبین خود کشید انتهی و ایضاً کثیری از اخبار ماموریت

حضرت قائم عجل الله فرجه را بسیف مثل چند فقره از خبر مشتمل بر فتح نمودن روم و چین و ترک و دیلم و سند و هند را در صفحه (۲۹۲) و بقیه آن خبر را که مشتملست بر لیس شانه الاالسیف لا یستنیب احداو لاتاخذه فی الله لومة لائم در صفحه (۲۹۴) نوشته است و در فصل چهارم از باب سوم همین مقصد انشاء الله تعالی خواهد آمد که صاحب فرائد چه بر سر اینخبر آورده است و چگونه در تقطیع آن تردستی و طراری نموده است ملاحظه فرمائید تا حال اینطائفه در آنجا معلوم بر شما گردد و خبریکه مشتمل بر اینست که ما تستعجلون بخروج القائم و ما هو الا بالسیف و الموت تحت ظل السیف را ایضاً در همان صفحه مینویسد و لکن چون می بیند که این مطالب مناسبتی با حالات میرزا علی محمد ندارد و بهیچ وجه تطبیق آن اخبار بر آنچه از او مشاهده شده ممکن نیست زیرا که از میرزا علی محمد معهود نشد که در تمام مدت عمر خود دستش بشمشیریکه در غلاف باشد رسیده باشد تا چه رسد بشمشیر برهنه لهذا در مقام احمق فریبی برآمده در همان صفحه دویست و نود و دو مینویسد گمان نرود که مراد سیف معهود نزد خلقتست زیرا که یکشمشیر هر قدر قطاع باشد و برنده باشد ممکن و معقول نیست که اینهمه ممالک و اسعه را بان تواند مفتوح نماید بلی مقصود سیف کلام الهی و حجّة الهیه و وحی سماویست که لازال باین سیف قطاع جلّ جلاله مدائن قلوب را مفتوح فرموده و کلمه الله را بر شرق و غرب عالم غالب و نافذ داشته است انتهى

ای برادران عزیز! «اشهدکم بالله» انصاف دهید که این همه اخبار کثیره که در باب خروج آنجناب بسیف وارد شده است که از کثرت بمقداریست که راقم این مختصر عنبر از اعشار آنرا در این مختصر نتوانست درج نماید با تصریح در آنها بیاری کردن ملائکه آنجنابرا و تصریح بقتل و ضرب اعناق و پاک نمودن عرق و خون از جبین و انتقام کشیدن خون جناب سید الشهداء ارواحناله الفداء از ذراری قتله آنجناب و برپاداشتن پانصد نفر پانصد نفر از قریش و گردنهای ایشان رازدن و پوشیدن زره رسول خدا ﷺ و حمائل کردن شمشیر ذوالفقار، آیا صحیح است که تمام این اخبار را حمل نمایند براینکه مراد تسخیر مدائن قلوبست بذکر کلمات الهیه و مراد این شمشیر معهود در میان مردم نیست سبحان

در اینکه حضرت مهدی در وقت خروج عالم را به همین سیف ظاهر معهود منسخر خواهد فرمود..... ۱۳۵

الله العظیم آیا سوای احمق فریبی و شلوغ کاری چیز دیگر از کلمات ایشان مشاهده میفرمائی پاک نمودن عرق و خون از جبین و مردن در زیر سایه شمشیر کجا بیان کلمات الهیه کجا به بی ربط گوئی و بی مناسبت نویسی مثنوی از عوام همج رعاع را فریب دادند و ایشانرا از جاده مستقیمه الهیه و دین قویم سید المرسلین صلی الله علیه و آله منحرف ساختند یکجا خود ایشان تصدیق بر صحت این اخبار می نمایند و باین توجیه بی مناسبت بی ربط تایل مینمایند جای دیگر که شخص عامی ملتفت میشود که این اخبار کثیره صریحست در ماموریت آنجناب بشمشیر و نتوان تاویل برحالات میرزا علی محمد نمود جواب میگویند که این اخبار را طایفه شیعه پس از وفات حضرت امام حسن عسگری علیه السلام جعل نمودند بیچاره را غافل مینمایند از این که بسیاری از اخبار ماموریت حضرت مهدی موعود را بهمین شمشیر اهل سنت و جماعت هم در کتب معتبره خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده اند و در اینکه حضرت مهدی موعود خروج بسیف و همین شمشیر معهود میفرماید و سلطنت ظاهری مینماید اهل سنت و جماعت بهیچ وجه اختلاف با شیعه ننموده اند چنانکه در فصل اول از همین باب گذشت و گذشت که خود ایشان تصریح باتفاق تمام امت پیغمبر نموده اند بر اینکه مهدی موعود خروج بشمشیر خواهد نمود و حضرت عیسی نزول نموده در عقب سر آنجناب نماز مینماید و در پیش روی آنجناب جهاد مینماید و دجال را بقتل میرساند

و الحاصل آنکه جمیع آنچه اینطائفه جدیده از اخبار و احادیث ذکر نموده اند یا آنست که الفاظ آنرا تحریف نموده اند چنانکه عن قریب در فقره از خبر مفضل بن عمر خواهد رسید و یا آنست که یک معنای بی وجه و توجیه بعیدی بی مناسبتی که اصلاً و ابداً مقصود از خبر نبوده است برای آن نموده اند و از جمله اخباریکه مشتملست بر کثیری از امور متعلقه بظهور حضرت حجة الله علی عباده خبر مفضل عمر است که مرحوم مجلسی رضوان الله علیه در کتاب غیبت بحار الانوار در باب «ما یكون عند ظهوره» علیه السلام روایت فرموده است و اینخبر چونکه بسیار طولانیست و ذکر تمام الفاظ آن با بیان جمیع الفاظش موجب ملال مطالعه نماینده این مختصر میگردد لهذا این فقیر اقتضار

به ذکر بعض از فقرات آن با ترجمه مینماید تا آنکه کلال و ملال در مطالعه آن روی ندهد و انشاء الله تعالی خواص و عوام را نفعی کافی وافی بخشد عن المفضل بن عمر قال سئلتُ سیدی الصادق علیه السلام هل للمامور المنتظر المهدي علیه السلام من وقت موقت بعلمه الناس فقال علیه السلام حاش لله ان یوقت ظهوره بوقت بعلمه شیعتنا (۱)

یعنی از مفضل بن عمر روایت شده است که گفت سؤال کردم از سید خودم حضرت صادق علیه السلام که آیا از برای آنشخص ماموری که انتظار او را میکشند حضرت مهدی علیه السلام وقتی هست که تعیین شده باشد که مردم آنرا بدانند حضرت فرمود حاشالله! که تعیین شود وقت ظهور آنجناب بوقتی که بدانند آنرا شیعیان ما قلت یا سیدی ولم ذاک قال لانه هو الساعة التي قال الله تعالى و یسئلونک عن الساعة قل انما علمها عند ربی لا یجلّیها لوقتها الا هو ثقلت فی السموات و الارض (۲)

یعنی گفتم ای سید من برای چه تعیینی وقت ظهور آنجناب نشده فرمود بعله اینکه وقت ظهور آنحضرت آن ساعتی که خداوند تعالی فرموده است و سؤال میکنند تو را از آنساعت بگو اینست و جزاین نیست که علم آن ساعت در نزد پروردگار منست یعنی مختص بخود اوست ظاهر نیمسازد پروردگار من هر وقت آن ساعت را مگر خداوند یعنی بیکمرتبه بدون اینکه پیش از آن کسی بداند خداوند او را ظاهر فرماید ثقیل و سنگین است آنساعت در آسمانها و زمین یعنی عظیم است بر اهل آسمانها و زمین امر آن پس حضرت صادق علیه السلام چند آیه دیگر عقب آیه مذکوره تلاوت میفرماید و از جمله آیات اینست که الا ان الذین یمارون فی الساعة لفی ضلال بعید یعنی آگاه باشید بدرستی که آنچنان اشخاصیکه شبهه و ریب مینمایند در ساعت هر آینه در گمراهی میباشند که آن گمراهی دور از طریق هدایت میباشد قلت فما معنی یمارون قال علیه السلام یقولون متی ولد و من رای و این یکون و متی یظهر و کلّ ذلك استعجالا لامر الله و شکافی قضائه و دخولا فی

قدرته اولئك الذين خسروا في الدنيا وان للكافرين لشرماب (۱)

یعنی عرض کردم چه معنی دارد شبهه و ریب نمودن در آن فرمود میگویند در چه زمان تولد یافت و که دید و کجا میباشد و کی ظاهر خواهد گردید و تمام اینها من باب عجله نمودن در امر الهی و شک داشتن در قضا و حکم او و مداخله و فضولی نمودن در قدرت اوست ایشانند آنچنان اشخاصیکه زیان و خسران نمودند در دنیا و بدرستیکه از برای کافرین است هر آینه بدترین مواضع برگشتن و رجوع نمودن بسوی خداوند عالم قلت افلا یوقت له وقت فقال یا مفضل لا اوقت له وقتا ولا یوقت له وقت ان من وقت لمهدینا وقتاً فقد شارك الله تعالی فی علمه و ادعی انه ظهر علی سرّه (۲)

یعنی گفتم آیا هیچ وقت از برای آن تعیین نمی شود فرمود ای مفضل لا، یعنی تعیین وقت نمی شود آیات تعیین کنم من از برای او وقتی را و حال آنکه تعیین نیافته برای او وقتی! یعنی هیچکس غیر خدا وقت آنرا نمیداند بدرستی که کسیکه تعیین کند از برای ما وقتیرا پس مشارکت نموده با خداوند در علم خدا و دعوی آن نموده است که غالب شده بر سر خداوند پس مفضل بعد از آنکه مایوس گردید از اینکه حضرت برای ظهور آنجناب تعیین وقتی را فرماید سؤال از چگونگی و کیفیت ابتداء ظهور مینماید قال یا مولای فکیف بدء ظهور المهدی و الیه التسلیم قال یا مفضل یظهر فی شبهة لیستین فیعلو ذکره و یظهر امره و ینادی باسمه و کنیته و نسبه و یكثر ذلک علی افواه المحققین و المبطلین و الموافقین و المخالفین لتلزمهم الحجّة بمعرفتهم به علی انه قد قصصنا و دللنا علیه و نسیناه و سمیناه و کلنا سمی جدّه رسول الله ﷺ و کنیّه لثلا یقول الناس ما عرفنا له اسماً و لا کنیّه و لا نسباً و الله لیتحقق الا یضاح به و باسمه و نسبه و کنیته علی السننهم حتی لیسمیه بعضهم بعض کلّ ذلک للزوم الحجّة علیهم ثم یظهره الله (۳)

یعنی مفضل عرض کرد ای مولای من پس چگونه خواهد بود ابتداء ظهور مهدی ﷺ و

تسلیم نمودن مردم امر را بانحضرت فرمود ایمفضل ظاهر میشود در هیئته مشتبهه تا آنکه متبیین شود یعنی در هیئته مشتبهه ظاهر میگردد که مردم متعرض آنجناب نشوند تا آنکه عاقبت آن بر این منتهی شود که متبیین گردد و اشتها را بید پس بالا کرد و بلند شود ذکر آنجناب و ظاهر گردد امر او و ندا کرده شود باسم او و کنیه او و نسب او و زیاد شود این اشتها بردهای اهل حق و اهل باطل و کسانی که موافقند اب او و کسانی که مخالفند تا آنکه حجة خداوند بر جمیع ایشان لازم و تمام گردد بسبب شناسائی ایشان آنجناب را بر همان قسمی که ما تفضیل دادیم و دلالت بر او نمودیم و بیان نسب آنجناب را کردیم و اسم آنجناب را بردیم و کنیه اش را گفتیم و گفتیم که هم نام جدش رسول خدا ﷺ و هم کنیه آنجنابست تا آنکه نگویند مردم که ما اسم آنجناب را ندانستیم و نه کنیه او را و نه نسب آنجناب را قسم بخداوند که تا اینکه متحقق گردد ایضاح بخود آنجناب و اسمش و نسبش و کنیه اش بر زبانهای مردم تا آنکه بعض مردم هر آینه نام برند آنجناب را برای بعض دیگر تمام اینها بجهة آنست که لازم گردد از جانب خداوند و تمام گردد حجة خداوند بر مردم پس از این اشتها ظاهر میسازد آن جناب را خداوند

این فقیر می گوید سبحان الله العظیم! چه بسیار تعجب است از مردمی که تغییر و تبدیل میدهند و تحریف می نمایند کلمات ائمه طاهرین و اوصیاء حضرت خاتم النبیین ﷺ و او باک ندارند از اینکه تحریف ایشان به قسمی باشد که هر ذی شعوری در کمال وضوح آنرا بفهمد ملاحظه فرمائید که در آن خبر شریف مفضل چه مقدار اصرار و ابرام نمود که شاید حضرت صادق علیه السلام برای زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام تعیین وقت فرماید و چه مقدار آن جناب انکار از تعیین وقت فرمود تا اینکه فرمود هر کس تعیین نماید وقتی را برای مهدی ما پس بتحقیق که مشارکت نموده است با خداوند در علم خدا پس از اینکه مفضل مایوس از تعیین وقت شد سؤال از کیفیت و چگونگی ابتداء ظهور آنحضرت.... نمود حضرت صادق علیه السلام فرمود: «فی شبهة لیستین فیعلو ذکره و یظهر امره» اینطائفه جدیده الفاظ اینفقره از خبر را تحریف نموده اند بفی سنة السّین و علاوه بر این افترائی بحضرت صادق علیه السلام بسته اند که آنجناب تعیین وقت ظهور را باین عبارت فرموده

در اینکه حضرت مهدی در وقت خروج عالم را به همین سیف ظاهر معهود مسخر خواهد فرمود. ۱۳۹

ابوالفضل گلپایگانی در صفحه ۳۴ فرائدش نوشته است حضرت صادق علیه السلام در میعاد ظهور فرمود «و فی سنته السّتیّن یظهر امره و یعلو ذکره»

اشهدکم بالله! ملاحظه نمائید آیا فتنه از این بزرگتر میشود که در خبری معروف که اکثر از باب تزییف او را ذکر نموده اند امام علیه السلام اصرار بلیغ در عدم تعیین وقت بفرماید و بایات چند استشهاد فرماید که علم بان از علومی است که مختص بخداوند عالمست یک مرتبه از مراتب شرک بخداوند را مقرر فرماید درباره کسیکه تعیین وقت نماید و با وصف این اشخاصی پیدا شوند که از قول امام علیه السلام بیان تعیین وقت و میعاد ظهور نمایند و حال آنکه این افتراء و تحریف در خبر از برای ایشان بهیچ وجه من الوجوه سودی ندارد زیرا که سنه ستین شامل سنه ستین بعد از دویست که سنه وفات حضرت امام حسن عسگری علیه السلام است ایضا میگردد و ظهور امر و استعلاء ذکر حضرت بقیة الله تعالی در آن سنه به مقداری گردید که معتمد عباسی خلیفه آن زمان با رجال دولتش سعی بسیار و تفحص و تفتیش بیشمار در پیدا نمودن انجناب نمودند و با آنکه مطلع بر وجود آنحضرت شدند بانجناب نرسیدند و همین تحریف باین وضوح و فساد را نیز میرزا حسینعلی در کتاب ایقان نموده است چنانکه در فصل پنجم از مقصد ثالث خواهد آمد پس در حقیقت این افتراء و تحریف از ابوالفضل نیست بلکه وی تحریف و کذب رفیق خود را پرداخته است خداوند انشاءالله تعالی عوام بیچاره را از شر اینطائفه محافظت فرماید

قال المفضل یا سیدی ولایری وقت ولادته قال بلی والله لیری من ساعة ولادته الی ساعة وفاة ابیه سنتین و سبعة اشهر اول ولادته وقت الفجر من لیلة الجمعة لثمان خلون من شعبان سنه سبع و خمسين و ماتین الی یوم الجمعة لثمان خلون من ربیع الاول من سنه ستین و ماتین و هو یوم وفاة ابیه بالمدينة الّتی بشاطی رمله بناها المتکبر الجبّار المسمی یابسم جعفر الضال الملقّب بالمتوکلّ و هو المتأکل و هی مدینه یدعی بسرّ من رای و هی ساء من رای یری شخصه المؤمن الحقّ سنه ستین و ماتین و لایراه المشکک المرتاب و ینفذ فیها امره و نهیه و یغیب عنها فیظهر فی القصر بضابر بجانب المدینه فی حرم جدّه رسول الله صلی الله علیه و آله فیلقاه هناك من یسعه الله بالنظر الیه ثمّ یغیب فی اخر یوم من

سنه ستّ و ستّین و ماتین فلا تراہ عین احد حتّی یراہ کلّ احد و کلّ عین (۱)

حاصل مقصود آنکه چون مفضل دانست که وقتی برای تعیین ظهور حضرت مهدی علیه السلام تعیین نشده پاره‌ای از مطالب سؤال نمود آنگاه سؤال نمود که آیا دیده نمی‌شود آنجناب وقت ولادتش حضرت صادق علیه السلام فرمود بلی دیده می‌شود قسم بخداوند که هر آینه دیده می‌شود از ساعت ولادت آنجناب تا ساعت وفات پدر بزرگوارش دو سال و هفت ماه اول ولادت آنجناب وقت طلوع فجر از شب جمعه هشتم شعبان سنه دویست و پنجاه و هفت تا روز جمعه هشتم از ربیع الاول از سنه دویست و شصت و آنروز وفات پدر بزرگوارش می‌باشد در شهریکه کنار شط دجله است که آن شهر را بنا نماید آن متکبر جبار که نامیده می‌شود به اسم جعفر، آن گمراهی که ملقب باشد بمتوکل و حال آنکه متوکل و پرخوار است و آن شهر خوانده می‌شود به سرّ من رای و حال آنکه ساء من رای است و می‌بیند شخص مهدیرا مؤمن بر حق در سنه دویست و شصت که سال وفات پدر بزرگوار اوست و شکاک و منکر او نمی‌بیند او را و امر و نهی او در سرّ من رای نافذ می‌گردد و غائب شود از سرّ من رای پس ظاهر شود در قصر در صابر به حنب مدینه در حرم جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله و در آنجا ملاقات نماید او را هر کس خداوند سعادت روزیش فرموده بنظر نمودن بانجناب و در آخر روز از سال دویست و شصت و شش باز غائب شود پس چشم هیچکس او را نه‌بیند تا آنوقتیکه هر کس او را به بیند و هر چشمی ببیند یعنی تا وقت ظهور آنجناب

قال المفضل قلت یا سیدی فمن یخاطبه و لمن یخاطب قال الصادق علیه السلام تخاطبه الملائکة و المؤمنون من الجنّ و ینخرج امره و نهیه الی ثقاته و ولاته و وکلائه و یقعد بیابه محمد بن نصیر النّمیری فی یوم غیبه بصابر ثمّ یظهر بمکه (۲)

یعنی مفضل گفت عرض کردم ای سید من پس در زمان غیبت که بانجناب مخاطبت نماید و آنجناب بکه مخاطبت فرماید؟

در اینکه حضرت مهدی در وقت خروج عالم را به همین سیف ظاهر معهود مستخر خواهد فرمود..... ۱۴۱

حضرت صادق علیه السلام فرمود مخاطبت نمایند با او ملائکه و مؤمنین از جن و بیرون می آید امر و نهی او بسوی معتمدین و والیان و وکیلان آنجناب و بنشینند بدرج خانه او محمد بن نصیر نمیری در روز غیبت او در صابر و بعد از زمان غیبتش ظاهر گردد در مکه و والله یا مفضل کائی انظر الیه دخل مکه و علیه برده رسول الله صلی الله علیه و آله و علی راسه عمامه صفراء و فی رجلیه نعل رسول الله صلی الله علیه و آله المخصوصه و فی یدیه هراوته صلی الله علیه و آله یسوق بین یدیه اعزازاً اعجازاً حتی یصل بها نحو البیت لیس ثم احد یعرفه

یعنی قسم به خدا! مفضل گویا می بینم او را که داخل شود مکه را و حال آنکه بر دوش آنجناب بوده باشد برد رسول خدا صلی الله علیه و آله و عمامه زردی بر سر اوست و بر دو پای آنجنابست نعلین رسول خدا صلی الله علیه و آله که پینه بر او زده و عصای آنحضرت سر دست اوست و چند بز لاغز در پیش انداخته و میراند تا آنکه میرسد بخانه خدا و کسی در آنجا نیست که او را بشناسد.

قال المفضل یا سیدی فمن این یظهر و کیف یظهر قال علیه السلام یا مفضل یظهر وحده و یاتی البیت وحده و یلج الکعبه وحده و یجنّ علیه اللیل وحده فاذا نامت العیون و غسق اللیل نزل الیه جبرئیل و میکائیل و الملائکه صفوفاً فیقول له جبرئیل یا سیدی قولک مقبول و امرک جائز فیمسح یده علی وجهه و یقول الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوء من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین و یقف بین الرکن و المقام فیصرخ صرخه فیقول یا معشر نقبائی و اهل خاصتی و من ذخرهم الله لنصرتی قبل ظهوری علی وجه الارض ایتونی طائعین فترد صیحته علیه السلام علیهم و هم فی محاریهم و علی فرشهم فی شرق الارض و غربها فیسمعونه فی صیحة واحدة فی اذن کلّ رجل فیحبیون نحوها و لا یمضی لهم الا کلمتحة بصر حتی یکون کلّهم بین یدیه بین الرکن و المقام فیامر الله عزّوجلّ النور و فیصیر عمود امن الارض الی السماء فیستضی به کلّ مؤمن علی وجه الارض و یدخل علیه نور من جوف بینه فتفرح نفوس المؤمنین بذلك النور و هم لا یعلمون بظهور قائمنا اهل البیت علیه و علیهم السلام ثمّ یصبحون و قونابین یدیه و هم ثلثماه و ثلثه عشر رجلاً

بعده اصحاب رسول الله ﷺ یوم بدر (۱)

یعنی مفضل عرض کرد پس از کجا ظهور میفرماید و چگونه ظهور میکند فرمود تنها ظاهر می شود و بخانه خدا تنها می آید تنها داخل کعبه می شود و تاریکی شب او را در یابد در حال تنهائی او پس وقتی بخواب رفت چشمهای مردم و شب تاریک شد نازل می شود بر او جبرئیل و میکائیل و صفوف ملائکه، پس عرض می کند به او جبرئیل ای آقای من قول تو مقبول و امر تو ممضی است پس آنجناب دست خود را بر صورت خود می کشد و میفرماید: « الحمد لله الذی صدقنا و عده و اورثنا الارض نتبوء من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین » و می ایستد در میان رکن و مقام و فریاد می کشد که ای نقیبان من! و ای خواص من! و کسانی که ایشان را ذخیره کرده خداوند برای یاری من قبل از ظهور من به روی زمین! بیائید در حالتی که مطیع من باشید پس صدای او را حق تعالی به ایشان برساند در حالتی که ایشان در محرابهای خودشان و بر فرشهای خودشان در شرق و غرب زمین باشند پس می شنوند صیحه آنجناب را در آن واحد هر یک بگوش خودشان و اجابت میکنند و می آیند بجانب آنحضرت بیک چشم برهم زدن تا آنکه تمام ایشان حاضر می شوند در نزد آنجناب در میان رکن و مقام پس خدا امر فرماید نور را تا عمود شود از حد زمین تا آسمان و استضاء نماید بان نور هر مؤمنی که بروی زمین باشد و داخل شود آن نور در میان خانه ها و دلهای مؤمنان پس خشنود و مسرور شود نفوس مؤمنین، اما ندانند که قائم ما اهل بیت ظهور کرده است و صبح نمایند آن اشخاصیکه از اطراف آمده اند در حالتی که در حضور آنجناب ایستاده باشند و ایشان سیصد و سیزده نفر مرد باشند بعدد اصحاب رسول خدا ﷺ در روز بدر یا مفضل یسند القائم ظهره الی الحرم و یمدیده فتری بیضاء من غیر سوء و يقول هذه یدالله و بامرالله ثم یتلمو هذه الایه ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله یدالله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه لایه فیکون اول من یقبل یده جبرئیل ثم یبایعه و یبایعه الملائکه و نجباء الجن ثم النقباء (۲)

در اینکه حضرت مهدی در وقت خروج عالم را به همین سیف ظاهر معهود مسخر خواهد فرمود. ۱۴۳

یعنی ای مفضل! قائم عَلَيْهِ السَّلَام پشت خود را به حرم می دهد و دست خود را دراز می کند مثل دست موسی بیضاً للنّاضرين من غير سوء می نماید و می فرماید: این دست خداست از جانب خداست و به امر الله کشیده شده پس تلاوت میفرماید این آیه را «انّ الذّین یبایعونک انما یبایعون الله یدالله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه تا آخر آیه (۱)» پس اوّل کسیکه ببوسید دست آنجنابرا جبرئیل است پس بیعت نماید جبرئیل بانجناب پس بیعت نمایند بانجناب ملائکه و نجباء جنّ بعد از آن نقیبان آنجناب و یصبح الناس بمکّه فیقولون من هذا الرّجل الذی بجانب الکعبه و ما هذا الخلق الذی معه و ما هذه الاية الّتی رایناها اللّیله و لم تر مثلها فیقول بعضهم لبعض هذا الرّجل هو صاحب الغیرات فیقول بعضهم لبعض انظر و اهل تعرفون احدا ممّن معه فیقولون لانعرف احدا منهم الا اربعة من اهل مکّه و اربعة من اهل المدینه و هم فلان و فلان و یعدّونهم باسمائهم (۲)

یعنی صبح نمایند مردم در مکّه پس می گویند کیست این مردیکه بسمت کعبه ایستاده و کیستند این خلقی که با او هستند و این علامتی که در شب گذشته دیدیم چه بود که تا بحال چنین آیتی دیده نشده بود؟ می گویند بعض ایشان بعض دیگر که اینمرد همان صاحب بزهاست پس می گویند بعض از ایشان نظر کنید به بینید آیا میشناسید کسی را از این اشخاصیکه با او هستند پس می گویند نمی شناسیم کسیرا مگر چهار نفر از اهل مکّه و چهار نفر از اهل مدینه و ایشان فلان و فلان هستند و اسامی ایشانرا میبرند و یکون هذا اوّل طلوع الشّمس فی ذلک الیوم فاذا اطلعت و اضاءت صاح صائح بالخلائق من عین الشّمس بلسان عربیّ مبین یسمع من فی السّموات و الارضین یا معشر الخلائق هذا مهدی آل محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و یسمیه باسم جدّه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و بکنیه و فیبسه الی ابیه الحسن الحادى عشر الی الحسین بن علی صلوات الله علیهم اجمعین بايعوه تهتدوا و لاتخالفوا امره فتضلّوا فاوّل من یقبل یده الملائکه ثمّ الجنّ ثمّ النّبّاء و یقولون سمعنا و اطعنا و لا یبقی ذواذن من الخلائق الا سمع ذلك النّداء و تقبل الخلائق من البدو و الحضرة و البرّ و البحر یحدّث بعضهم بعضاً و

يستفهم بعضهم بعضاً ما سمعوا باذانهم فاذا دنت الشّمس للغروب صارخ صارخ من مغربها
يا معشر الخلائق قد ظهر ربكم بوادي اليبس من ارض فلسطين و هو عثمان بن علبسته
الاموي من ولد يزيد بن معاوية فبايعوه تهتدوا وولاتخالفوا عليه فتضّلوا فيردّ عليه الملائكة
و الجنّ و النّبأء قوله و يكذبونه و يقولون له سمعنا و عصينا و لا يبقى ذوشك و لا مرتاب و
لا منافق و لا كافر الا ضلّ بالنداء الاخير (۱)

یعنی این بیعت گرفتن حضرت و سخن اهل مکه در اوّل طلوع آفتاب آنروز باشد و
پس از آنکه آفتاب اندک بلند شود و پر تو او بهمه جا افتد ندا کننده ای ندا کند از زیر قرص
آفتاب بزبان عربی و اضحی که جمیع اهل آسمانها و زمینها بشنوند که ای معشر خلائق!
اینست مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله و نام برد او را باسم جدّس رسول خدا صلی الله علیه و آله و کنیه او و نسبت
دهد او را پیدر بزرگوارش حضرت امام حسن امام یازدهم و یک یک از اجداد آنجنابرا نام
برد تا بحضرت حسین بن علی صلوات الله علیهم اجمعین پس ندا کننده گوید پس بیعت
کنید با او و مخالفت مکنید.

امر او را که گمراه خواهید شد پس اول کسی که ببوسد دست او را ملائکه باشند بعد
از آن جنیان بعد از ایشان نقباء آنجناب و گویند شنیدیم و اطاعت نمودیم و نماند
صاحب گوشی از خلائق الا آنکه بشنود آن ندا را و رو نمایند خلائق از صحراها و شهرها
و بیابانها و دریاها بجانب آنحضرت و نقل نمایند بعضی برای بعض دیگر و از یکدیگر
استفسار نمایند آنچه که بگوش خود شنیده اند و چون نزدیک غروب آفتاب شود فریاد
کننده فریاد کند از سمت مغرب آفتاب که ای گروه خلائق بتحقیق که ظاهر شده است
پروردگار شما در وادی یابس از زمین فلسطین و او عثمان بن عنبسه اموی است از اولاد
یزید بن معاویه پس بیعت کنید با او تا هدایت یابید و مخالفت بر او ننمائید که گمراه شوید
پس ردّ مینمایند بر او ملائکه و جنّ و نقباء قول او را و میگویند در جواب او سمعنا و
عصینا و باقی نماند شکاکی و نه منکری و نه منافق و کافری الا اینکه گمراه می شود بان

در اینکه حضرت مهدی در وقت خروج عالم را به همین سیف ظاهر معهود مسخر خواهد فرمود..... ۱۴۵

نداء اخری که در عصر کرده شود و سیدنا القائم مسند ظهره الی الکعبه و یقول یا معشر الخلائق الا و من اراد ان ینظر الی آدم و شیث فها انا ادم و شیث الا و من اراد ان ینظر الی نوح و ولده سام فها انا ذا نوح و سام الا و من اراد ان ینظر الی ابراهیم و اسمعیل فها انا ذا ابراهیم و اسمعیل الا و من اراد ان ینظر الی موسی و یوشع فها انا ذا موسی و یوشع الا و من اراد ان ینظر الی عیسی و شمعون فها انا ذا عیسی و شمعون الا و من اراد ان ینظر الی محمّد ﷺ و امیر المؤمنین ﷺ فها انا ذا محمّد و امیر المؤمنین الا و من اراد ان ینظر الی الحسن و الحسین فها انا ذا الحسن و الحسین الا و من اراد ان ینظر الی الائمه من ولد الحسین ﷺ فها انا ذا الائمه اجیبوا الی مسئلتی فانی انبئکم بما نبئتم و مالم تنبئوه به (۱)

یعنی و آقای ما حضرت قائم ﷺ تکیه دهنده است پشت خود را به کعبه و خواهد گفت ای گروه خلائق آگاه باشید هر کس بخواند نظر کند بسوی آدم و شیث و صی او پس اینک منهم آدم و شیث آگاه باشید هر کس بخواند نظر کند بسوی نوح و پسر او سام پس اینک منهم نوح و سام آگاه باشید هر کس بخواند نظر کند بسوی ابراهیم و اسمعیل پس اینک منهم ابراهیم و اسمعیل آگاه باشید هر کس بخواند نظر کند بسوی موسی و یوشع پس اینک منهم موسی و یوشع آگاه باشید هر کس بخواند نظر کند بسوی عیسی و شمعون پس اینک منهم عیسی و شمعون آگاه باشید هر کس بخواند نظر کند بسوی محمّد ﷺ و امیر المؤمنین ﷺ پس اینک منهم محمّد و امیر المؤمنین آگاه باشید هر کس بخواند نظر کند به سوی حسن و حسین پس اینک منهم حسن و حسین آگاه باشید هر کس بخواند نظر کند به سوی امامان از اولاد حسین پس منهم امامان ﷺ بیائید سؤال کنید از من پس بدرستی که من خبر دهم شمارا بآنچه خبر داده شده‌اید و بآنچه خبر داده نشده‌اید به آن

این فقیر گوید که ابوالفضل گلپایگانی در صفحه ۳۲۷ از فرائدش این فقرات از خبر شریف را نقل می‌نماید و تمسک به آن میجوید بر اینکه اولیاء الهی با یکدیگر متحد میباشند و تصریح می‌کند بر اینکه از فقرات خبر مفضل بن عمر است و بر اینکه مرحوم

مجلسی آنرا روایت فرموده است پس باید ابوالفضل صاحب کتاب مذکور و جمیع طائفه بایه را قسم داد بر اینکه آیا شنیده‌اید که کسی تا بحال چه از بایه یا غیر بایه دعوی این مدعی را نموده باشد که از میرزا علی محمد باب در سفر مکه‌اش چنین امری بظهور رسیده باشد اگر خود صاحب این کتاب و جمیع این طائفه مانند جمیع مسلمانان اتفاق نمودند بر اینکه چنین سخنی از میرزا علی محمد باب معهود نشده است پس بایشان گفته شود پس بچه ملاحظه می‌گوئید میرزا علی محمد آن قائم معهود میباشد و چرا بدینگونه سعی در اغوای عباد خدا و کوشش در گمراه نمودن عوام بیچاره می‌نمائید شما که خود خبر مفصل بن عمر را تلقی بقبول مینمائید و در کتاب خود فقرات آنرا درج نموده‌اید و تمسک بان بر اینکه مضامین این خبر شریف دلالت دارد بر اتحاد انوار اولیاء خدا نموده‌اید آیا هرگز باین خیال نیفتادید که ما طائفه جدیده هر چند طالب سعادت جاودانی نبوده باشیم بلکه سبیل ضلالت و اضلال را در پیش گرفته‌ایم باید قسمی طراری نمائیم که نوشته جات ما موجب خجلت و انفعال و مایه سخریه و استهزاء و باعث ملامت و توبیخ عقلا نبوده باشد.

این خبری را که مرحوم مجلسی و دیگران مانند شیخ حسن بن شیخ سلیمان در منتخب البصائر و شیخ احسانی در شرح الزیارة و حاجی صاحب ریاض در ریاضش و غیر ایشان در احوالات ظهور حضرت حجة الله تعالی فی ارضه صاحب العصر و الزمان عجل الله تعالی فرجه نوشته‌اند و در این خبر شریف حضرت صادق علیه السلام تصریح فرموده است بر اینکه آنجناب فرزند بلا واسطه امام یازدهم حضرت امام حسن عسگری است و در شهری که آنرا سر من رای نامند و در کنار دجله است و متوکل او را بنا نماید تولد یابد و در سنه دویست و شصت پدر بزرگوارش حضرت امام حسن عسگری از دنیا ارتحال فرماید و مردم آنجنابرا در زمان حیوة پدر پزرگوارش میبینند و بعد از وفات پدر عالمقدارش غیبت مینماید و کیفیات ظهور آنجناب چنانکه در آن خبر گذشت مفصلاً مذکور گردیده است پس هر یک از فقرات این خبر دلیلی است واضح بر کذب میرزا علی محمد باب و با وصف این صحیح نیست که ما این خبر را بیاد عباد خدا آوریم چه جای اینکه بفقرات آن استدلال جوئیم!! آنگاه به اشخاصی که بسنخنان این طائفه در شبهه و ریب افتاده‌اند عرض می‌شود که این خبر مفضل را که خود اینطائفه تلقی به قبول نموده اند و در هر مقام بچند فقره از فقراتش تمسک جسته‌اند در هر بلدی نسخه آن موجود

در اینکه حضرت مهدی در وقت خروج عالم را به همین سیف ظاهر معهود مسخر خواهد فرمود. ۱۴۷

است شماها که خود را طالب حق و سالک سبیل معرفت میدانید این خبر را مطالعه نمائید ببینید بر حسب مضامین آن قائم آل محمد علیه السلام کیست و نام آن بزرگوار چیست بلدش کجا بوده و در چه روز تولد یافته و پدر بزرگوارش که باشد و در چه زمان پدر بزرگوار آنجناب ارتحال یافته احوالات حضرت قائم را در حال حیات پدر بزرگوارش بدانید و بعد از تحال پدر بزرگوارش بفهمید به بینید که حضرت صادق آل محمد علیه السلام جای شبهه و ریب برای احدی در این خبر شریف باقی نگذارده و سدّ جمیع ابواب شبهات را در آن فرموده پس اگر طالب هدایت هستید اینک هادی امت طریق باین وضوح را بسوی خداوند عامیان اظهار نموده و ارشاد و راهنمایی بسوی آن فرمود و بالجمله حقتعالی برای اتمام حجّة خود بر عباد میزان مابین حقّ و باطل در میاه خلق قرار داده است و تمامی بندگان خود را سبیل بسوی معرفه اولیاء خود نشان داده و تمیز مابین صادق و کاذب را به بهترین وجهی بیان فرموده است «لهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن نبیّه یا ایها الناس علیکم انفسکم لا یضرّکم من ضلّ اذا اهتدیهم الی الله مرجعکم جمیعاً فینبئکم بما کنتم تعملون» اگر ذکر اخبار و احادیث برای این نباشد که آنچه مفاد و مضمون آنها است حجّة بوده باشد و خلق بسبب آن هدایت یابند اخبار و آیات را چه فائده است و اگر برای اینست که عباد خداوند به مضامین آن هدایت یابند و اشخاصیکه اعراض از سبیل حق پرستی مینمایند حجّة الهی برایشان تمام گردیده پس از دیدن و شناختن حق از روی عناد انکار نموده باشند که اینکه حال چنین است که خبری که خود طائفه بابیه ذکر او را نموده‌اند و تمسک به آن جسته‌اند بر خود ایشان حجّة خداوند ملک منان است به قسمی که هر گاه کسی از عوام و خواص رجوع بهمین یک خبر نمایند در امر امامت و اوصیای حضرت خاتم النبیین محمد بن عبدالله علیه السلام جمیع شکوک و شبهات وی زایل میگردد و بالجمله از فقرات این خبر مفضل بن عمر است که بعد از آن بیاید نزد قائم آل محمد علیه السلام مردی که روی او به پشتش باشد و پشت او در سینه‌اش باشد و بایستد بر ابران جناب و بگوید که مژده از برای تو آورده‌ام مرا ملکی از ملائکه فرستاده است که خبر خوشحالی هلاک شدن لشکر سفیانیرا برسانم که در بیدار زیر زمین رفتند قائم فرماید که قصه خودت و برادر ترا بیان کن آنمرد گوید که من و برادرم در لشکر سفیانی بودیم و از دمشق تازوراء یعنی بغداد را خراب و ویران مثل بیابان چولی نمودیم و مدینه را خراب کردیم و منبر پیغمبر را شکستیم و چهار پایان مادر مسجد پیغمبر بول کردند و سرکین

انداختند و از آنجا یعنی مدینه بیرون آمدیم و سیصد هزار کس بودیم می خواستیم خانه خدا را خراب کنیم و اهل مکه را قتل نمائیم همینکه به بیدا رسیدیم و در آنجا منزل کردیم صیحه رسید و منادی فریاد زد که ای بیدا! هلاک کن قوم ظالمان را، پس زمین شکافته شد و همه لشکر را بلعید و فرود برد بخدا قسم که بر روی زمین نماند پابند شتری چه جای بالاتر از آن مگر من و برادرم که مامانندیم اما ملکی بر صورت ما هازد که باین قسم شدیم و به برادرم گفت ای نذیر برو در دمشق نزد سفیانی و بترسان او را از هلاک شدن لشکرش و ظاهر شدن قائم مهدی ازال محمد صلی الله علیه و آله در مکه و بمن گفت ای بشیر برو نزد مهدی قائم در مکه و او را بشارت ده به هلاکت ظالمان و توبه کن در دست او که توبه تو را قبول کند و دست خود را بر روی تو کشد و بجای خود آید حضرت صادق علیه السلام فرمود پس چنان کند و او بحالت اول آید و بیعت کند با قائم و بهمراه او باشد و از جمله فقرات این خبر آنست که مفضل از حضرت صادق علیه السلام سؤال نماید که خانه خدا را چه کار کند فرمود خراب کند و نگذارد از آن برجها مگر همان قواعد و شالده و اساسی را که حضرت ابراهیم و اسماعیل برپا کردند و هی اول بیت وضع للناس للذی ببکّه فی عهد ادم و بناهائیکه بعد از ابراهیم و اسمعیل شده هیچ نبی و وصی او را بنا نگذاردند بعد از آن قائم چنانچه خدا خواسته است آنرا بنا کند و آثار ظالمان را منظمس سازد چه در مکه و چه در مدینه و عراق و سایر اقالیم و مسجد کوفه را نیز خراب کند و بر همان بنای اول آنرا بسازد و قصر عتیق را نیز خراب کند که ملعونست که ملعونست هر که آنرا ساخته و از جمله فقرات آن خبر آنست که مفضل عرض کرد که محلّ اقامه او در کجا خواهد بود؟ فرمود در کوفه و مجلس حکمرانی او در مسجد جامع آن و بیت المال و محلّ قسمت غنایم در مسجد سهله و موضع خلوتهای او دکهای سفید از غرنین مفضل گفت همه مؤمنان در آنجا منزل کنند فرمود بلی به خدا قسم! مؤمنی باقی نماند مگر آنکه در کوفه یا در حوالی آن باشد و زمین در آنجا چندان عزیز و قیمت دار شود که بقدر بستن گوسفند پرا بدو هزار درهم قیمت کنند باز فرمود بلی بخدا یکوجب از زمین سبع که خطّه از خطّهای همدان است به یکوجب از طلا داد و ستد شود و کوفه بزرگ شود که مسافت دوران پنجاه چهار میل باشد و عمارات کوفه تا کربلا متصل شود و کربلا منزل و پناهی باشد که ملائکه و مؤمنان در آن آمد و شد نمایند شانی و مرتبه بلندی بهم رسانند و حقتعالی چندان برکت و خیر در آن قرار دهد که اگر مؤمنی لحظه در آن بایستد و دعا کند بدعای یک لحظه او مثل هزار بار ملک تمام دنیا را با و عطا کنند پس اهی

کشید آنجناب و فرمود ای مفضل! بقعه‌های زمین تفاخر کردند بر یکدیگر و کعبه تفاخر نمود با کربلا و فخر کرد بر او! پس وحی کرد خدای تعالی به او که ساکن شو ای کعبه بیت الحرام و فخر مکن بر کربلا! که آن بقعه مبارکه ایست که موسی را از آنجا صدا زدند و به مرتبه ارجمند پیغمبری سرافراز کردند و همان تلیست که مریم بان پناه برد و مسیح را زائید و او را شست و خودش نیز غسل کرد و بهترین بقعه‌هائست که پیغمبر خدا از آنها عروج به آسمان کرد و خیر و برکت بسیاری بشیعیان ما در کربلا برسد تا وقتی که قائم ظهور کند

خبر مفضل بن عمرو طراری رؤسای بایبه در تحریف این خبر و ردّ برایشان

و از جمله فقرات خبر مفضل آنست که حضرت صادق علیه السلام فرمود سید حسنی که جوانی صبیح و خوش رو باشد از سمت دیلم خروج کند و فریاد زند به صدای فصیح که یا ال محمد! اجیبوا الملهوف پس گنج‌هایی که خدا در طالقان پنهان کرده که نه از طلا و نه از نقره‌اند بلکه مردانی چند میباشند که دل‌هائی دارند مثل پارچه‌های آهن بر اسبهای اشهب سوار و در دست ایشان حربها باشد با او موافقت کنند و ظالمان را قتل کنند و بیاید تا وارد کوفه شود و بیشتر روی زمین را از ظالمان پاک کرده باشد و خبر خروج کردن قائم مهدی علیه السلام با او برسد و اصحاب او با او گویند که یابن رسول الله! این کیست که در همسایگی ما منزل کرده؟ گوید برخیزید برویم و او را ببینیم که چه کاره است و مطلب او چیست و بخدا قسم میدانم که آن مهدیست و می‌شناسد او را و لکن مقصود او اینست که به یاران خود بشناساند او را پس بیاید نزد مهدی علیه السلام و گوید اگر تو مهدی آل محمد می‌باشی اسباب جدّت رسول خدا را از برد و انگشتر و رزه و عمامه سحاب و اسب ربوع و ناقه غضبآء و استردلدل و خریعفور و اسب براق و عصای دست آنجناب و قرآن امیرالمؤمنین علیه السلام را درآور و ظاهر ساز پس مهدی علیه السلام همه آنها را درآورد و بایشان بنماید پس عصای آن حضرت را بگیرد و در سنک سخت فرو کند پس ریشه کند در آن واحد و برگ سبز دهد و مقصود او این باشد که اصحاب او بفهمند و بر فضیلت حضرت مهدی مطلع شوند و با او بیعت کنند آنگاه سید حسنی گوید الله اکبر دست خود را بده تا با تو بیعت کنم پس حسنی با لشکریانش بیعت کنند مگر چهل هزار کس از زیدیّه که صاحبان مصحف باشند چه آنها بیعت نکنند و گویند این نیست مگر سحر عظیمی آنگاه مهدی ایشان را نصیحت و موعظه کند و تا سه روز دعوت فرماید و مهلت دهد ایشان بر کفر و انکار خود اصرار ورزند پس ایشان را قتل کند و باصحاب خود فرماید که قرآن‌هایی که

هیكل کرده‌اند از ایشان بر مدارید و بگذارید بهمین نسبت باشد تا در روز قیامت خصم ایشان باشند و مایه تأسف و حسرت ایشان شوند چنانچه تغییر و تبدیل نمودند و عمل به مضمون قرآن نکردند مفضل گفت ای مولی دیگر مهدی چه خواهد کرد؟ فرمود لشکری پیش جنگ تعیین کند که بروند بد مشق شام بر سر سفیانی و با او جنگ کنند و او را بر روی سنگ صخره ذبح نمایند^(۱)

پس کثیری از احوالات رجعت را در آن خبر شریف بیان فرماید و این مختصر گنجایش نقل آنها را ندارد هر کس طالب باشد رجوع به خود خبر نماید.

نقل چهارم

در بیان پاره‌ای از اخبار و حکایات متعلقه به ولادت با سعادت حضرت حجة الله

تعالی علی عباده و بقیة الله فی ارضه حجة بن الحسن العسگری علیه السلام

بدانکه شیخ مفید در ارشاد و شیخ کلینی در کافی و کراچکی در کنز الفوائد و شهید اول در دروس و شیخ ابراهیم کفعمی در جنه و جماعتی دیگر تعیین ولادت آن جناب را مطابق با کثیری از روایات در شب جمعه نیمه شعبان سال دویست و پنجاه از هجرة نموده‌اند و در تاریخ قم تالیف حسن بن محمد بن الحسن القمی مذکور است که ولادت آن جناب روز جمعه هشتم ماه شعبان از سنه دویست و پنجاه و هفت بوده است مطابق با آنچه در خبر مفضل بن عمر گذشت و اخبار دیگر نیز در این باب روایت شده است و لکن هر کس از مؤالف و مخالف متعرض ذکر تولد آن جناب گردیده بر حسب آنچه در مذهب طائفه حقه و فرقه محقه اثنی عشریه بسر حد ضروره و بداهت رسیده است محل ولاد ترا سر من رای تعیین نموده

در نجم الثاقب از کتاب فضل بن شاذان نقل مینماید که او محمد بن علی بن حمزه روایت نموده است و او از حضرت امام حسن عسگری علیه السلام نقل نموده است که متولد شد ولی خدا و حجة خدا بر بندگان او و خلیفه من بعد از من ختنه کرده در شب نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج نزد طلوع فجر و اول کسی که او را شست رضوان خازن بهشت بود با جمعی از ملائکه مقربین که او را باب کوثر و سلسبیل شستند بعد از آن او را عمه من حکیمه خواتون دختر امام محمد بن علی الرضا علیه السلام پس از محمد بن علی بن حمزه که راوی حدیث است پرسیدند از نام مادر صاحب الامر علیه السلام گفت مادرش ملیکه بوده است که او را بعضی از روزها سوسن و در بعضی ایام ریحانه می‌گفتند و صیقل و نرجس نیز از نامهای او بود انتهى (۱)

پس اختلاف در نام مادر آنحضرت بالکلیه مرتفع است زیرا که ملیکه را به هر پنج نام میخواند و مخفی نماند که اختلاف اخبار در تاریخ تولد موجب تشکیک در اصل وجود آنحضرت نمی‌گردد و اینکه بعضی از شیاطین انسیه در ذهن عوام القامی نمایند که اگر این مطلب حقیقتی داشت چرا اختلاف در تاریخ تولد آنجناب می‌شد مجرد و سوسه‌است

آیا نمی بینی که همین اختلاف به عینه در تاریخ تولد و وفات هر یک از ائمه هداست علیهم السلام هر که از تولد تا وفات حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبد الله صلوات الله موجود است و معذک احدی تشکیک در وجود هیچ یک از ایشان نمی نموده بلکه قابل تشکیک ندانسته است .

و بالجمله اثبات وجود آن حضرت مطلبی است و تاریخ تولد مطلب آخر و تعیین نام مادر آن جناب مطلبی است علی حده و هر یک از این مطالب ثلاثه امری است مستقل که ربط به دیگری ندارد و بالمشاهده و العیان می بینیم که بعضی اشخاص در تاریخ تولد خودشان مردد می باشند از پدرشان خبری شنیده و از مادر یا عمه یا خاله خود چیز دیگری .

مجلسی (ره) در مجلد سیزدهم بحار الانوار از ارشاد دیلمی نقل می نماید که :
 كان مولده ليلة ان نصف من شعبان سنة خمس و خمسين و مأتين و امه ام ولد ليق لها نرجس و كان سنة وفات ابي خمس سنين اتاه الله فيه الحكمة و فصل الخطاب و جعله آية للعالمين و اتاه الحكمة كما اتاه يحيى صبياً و جعله اماماً كما جعله عيسى بن مريم في المهدي نبيا و له قبل قيامه غيبتان : احدهما اطول من الاخرى جاءت بذلك الاخبار فاما القصرى منها فمما فمئذ وقت مولده الى انقطاع السفارة بينه و بين شيعة و اما الطولى فهى بعد الاولى و فى آخرها يقوم بالسيف . (۱)

حالات نرجس خاتون فرزند زاده پادشاه روم والده حضرت قائم

و خریداری حضرت امام علی نقی او را

صدوق (ره) در کمال الدین و مرحوم حاجی در نجم الثاقب از بشر بن سلیمان نخاس یعنی بنده فروش که از تنایح ابی ایوب انصاری است و از موالیان حضرت امام علی نقی و امام حسن عسگری علیهما السلام و همسایه ایشان در سر من رای بوده است نقل می نماید که در شبی از شبها در منزل خودم در سر من رای زمان طویلی از شب گذشته کوبنده در ب خانه مرا کوبید پس بسرعت در ب خانه دویدم کافور خادم و فرستاده حضرت امام علی نقی علیه السلام بود و مرا طلب نمود بسوی آنحضرت پس لباس خود را پوشیدم و داخل بر آنحضرت شدم دیدم آن جناب با فرزند بزرگوارش جناب امام حسن عسگری علیه السلام و خواهرش

حکیمه خاتون از عقب پرده سخن می‌گوید چون نشستم فرمود یا بشر بدرستیکه تو از معروفین اولاد انصاری و این موالات و دوستی ما مدام در میان شما بوده به میراث میرید خلف شما از سلف شما این دوستی و محبت را و شما ثقات و معتمدان ما اهل بیت هستید و من پسندیده کننده و نماینده و بزرگوار کننده‌ام ترا بفضیلتی که به آن پیشگی‌گیری بر شیعه در پیروی کردن آن فضیلت و به سرّی و رازی مطلع می‌کنم تو را می‌فرستم تو را بخریدن کنیزی آن گاه نوشت آنحضرت نامه لطیفی بخط رومی و زبان رومی و مهر، بران زرد انگشتر خود و دستارچه زردی بیرون آورد که در آن دویست و بیست اشرفی بود و فرمود بگیر این دویست و بیست اشرفی را و توجه نما به این زر به بغداد و در معبر فرات حاضر شو که در چاشتگاه زورقی چند خواهد رسید که اسیران در آن باشند و خواهی دید در آن کنیزانی را و خواهی یافت طوایف خریداران را از وکلای قائدان بنی عبّاس و اندکی از جوانان عرب را چون این را ببینی از دور نظر انداز به شخصی که او را عمر و بن یزید نخاس می‌نامند در تمام روز تا آنکه ظاهر سازد برای مشتریان کنیزکی که صفتش چنین و چنین باشد و در جامه حریم محکم بافته در بر او باشد و آن کنیز ابا کند او را بر خریداران عرض کند که او را نظر کنند و ابا کند از دست گذاردن خواهنده بر او و منقاد نشود آنرا که اراده لمس او کرده و بشنوی آواز را بزبان رومی در پس پرده رقیقی که چیزی می‌گوید، پس بدان که می‌گوید وای پرده عفتم دریده شد پس یکی خریداران گوید که این کنیز بر من باشد به سیصد اشرفی که عفت او به رغبت من افزوده پس آن کنیز به او به زبان عربی بگوید که اگر در آئی بزی سلیمان بن داود و بحشمت ملک او مرا در تو رغبتی پیدا نشود پس بر مال خود بترس پس آن برده فروش می‌گوید پس چاره چیست و از فروختن تو چاره نیست. آن کنیز می‌گوید که چه تعجیل می‌کنی و البته باید مشتری به هم رسد که دل من به او میل کند و اعتماد بر وفا و دیانت او داشته باشم پس در این وقت تو برخیز و برو نزد عمرو بن یزید برده فروش و به او بگو که با من مکتوبیست که یکی از اشراف از روی ملاطفت نوشته به زبان رومی و بخط رومی و وصف کرده در آن نامه کرم و وفا و بزرگواری و سخاوت خود را.

پس این نامه را به آن کنیز ده که در اخلاق و اوصاف صاحب نامه تأمل نماید اگر میل نمود باو و راضی باشد پس من وکیل اویم در خریدن این کنیز از تو بشر بن سلیمان گفت من امثال نمودم تمام آنچه را که معین کرده بود برای من مولایم ابوالحسن علیه السلام در امر آن

کنیز، پس چون آن کنیز نظر کرد آن نامه سخت بگریست و گفت بعمر و بن یزید که مرا بصاحب این نامه بفروش و قسمهای مغلظه که به اضطرار آورنده خورد که اگر ابا کند از فروختن او بصاحب مکتوب خود را بکشم! پس پیوسته سخت گیری می کردم با او در بها، تا آنکه به همان قیمت راضی شد که مولایم بامن روانه کرده بود از اشرفیها، پس آن زرها را دادم و کنیز را تسلیم گرفتم و آن کنیز خندان و شکفته بود و بامن آمد بحجره که بغداد گرفته بودم و تا بحجره رسید نامه امام را بیرون آورده و می بوسید و بر دیده ها می مالید پس من از روی تعجب گفتم که می بوسی نامه ای را که صاحبش را نمی شناسی! کنیز گفت: ای عاجز کم معرفت! به بزرگی فرزندان و اوصیای پیغمبران گوش خود را به من سپار و دل برای شنیدن سخن من فارغ بدار تا احوال خود را برای تو شرح کنم

من ملکه دختر یشوعای فرزند قیصر پادشاه روم و مادرم از فرزندان شمعون الصفا وصی حضرت عیسی علیه السلام است ترا خبر دهم به امری عجیب بدانکه جدم قیصر خواست که مرا به عقد فرزند برادر خود در آورد در هنگامیکه من سیزده ساله بودم پس جمع کرد در قصر خود از نسل حوارین عیسی و از علمای نصاری و عبّاد ایشان سیصد نفر و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد کس و از امرای لشکر و سرداران عسگر و بزرگان و سرکرده های قبائل چهار هزار و تختی فرمود که حاضر ساختند که در ایام پادشاهی خود انواع جواهر مرصع گردانیده بود و آن تخت را بروی چهل پایه تعبیه کردند و بتها و چلیپاهای خود را بر بلندیا قرار دادند و پسر برادر خود را بر بالای تخت فرستاد پس چون کشیشان انجیلها بر دست گرفتند که بخوانند بتها و چلیپاها همگی سرنگون شد و بیفتاد و پایه تخت بر زمین افتاد و پسر برادر ملک از تخت در افتاد و بیهوش شد پس در آن حال رنگهای کشیشان متغیر شد و اعضایشان بلرزید.

پس بزرگ ایشان به جدم گفت که ای پادشاه! ما را معاف دار از چنین امری که بسبب آن نحوستها روی داد که دلالت می کند بر اینکه دین مسیح به زودی زائل شود پس جدم این امر را بفال بد دانست و گفت بعلمای و کشیشان که این تخت را دوباره بر پا کنید و چلیپاها را بجای خود بگذارید و حاضر گردانید، برادر این برگشته روزگار بدبخت را که این دختر را به او تزویج نمایم تا سعادت آن برادر دفع نحوست این برادر کند پس چون چنین کردند و آن برادر دیگر را بر بالای تخت بردند همینکه شروع بخواندن انجیل کردند همان حالت اولی روی نمود و نحوست این برادر نحوست آن برادر بود و سر این کار را

ندانستند که این از سعادت سرور است نه از نحوست دو برادر.

پس مردم متفرق شدند و جدم به حرم سرا بازگشت و پرده‌های خجالت در آویخت پس چون شب شد و بخواب رفتم در خواب دیدم که حضرت مسیح با حواریین جمع شدند و منبری از نور نصب کردند که از رفعت به آسمان سربلندی مینمود و در همان موضع تعبیه کردند که جدم تخت را گذاشته بود پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله با وصی و دامادش علی بن ابیطالب علیه السلام با جمعی از امامان فرزندان آن بزرگوار ایشان قصر را بنور قدوم خویش منور ساختند پس حضرت مسیح بقدم ادب از روی تعظیم و اجلال به استقبال خاتم انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله آمد و دست در گردن آنحضرت در آورد پس حضرت رسالت فرمودند: یارو ح الله! آمده‌ام که ملکه فرزندان وصی تو شمعون الصفار را برای این فرزند سعادت مند خود خواستگاری نمایم و اشاره کردند به ماه برج امامت، امام حسن عسگری علیه السلام فرزند آن کسی که تو نامه‌اش به من دادی پس حضرت عیسی نظر افکند بسوی شمعون و گفت شرف دو جهانی به تو رو آورد پیوند کن رحم خود را برحم آل محمد صلی الله علیه و آله شمعون گفت که کردم. پس همگی بر آن منبر برآمدند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطبه انشأ فرمود و به حضرت مسیح مرا با حضرت امام حسن عسگری علیه السلام عقد بستند و فرزندان حضرت رسالت با حواریان گواه شدند پس چون از آن خواب سعادت مآب بیدار شدم از بیم کشتن، آن خواب را برای پدر و جد خود نقل نکردم و این گنج یگانه را در سینه پنهان داشتم و آتش محبت آن خورشید فلک امامت روز بروز در کانون سینه‌ام مشتعل می‌شد و سرمایه صبر و قرار مرا بیاد فنا میداد تا به حدیکه خوردن و آشامیدن بر من حرام شد و هر روز چهره‌ام کاهی می‌شد و بدن می‌کاهید و آثار عشق پنهان در بیرون ظاهر می‌گردید پس در شهرهای روم طبیبی نماند که جدم برای معالجه حاضر نکرده باشد و از دواي درد من از او سؤال ننموده باشد چون از علاج درد من مایوس گردید روزی بمن گفت که ای نور چشم من! آیا در خاطرت در دنیا هیچ آرزویی هست تا بعمل آورم؟! گفتم ای جد من! درهای فرج را بر روی خود بسته می‌بینم اگر شکنجه و آزار اسیران مسلمانان که در زندان تواند دفع نمائی و بند و زنجیرها از ایشان برداری و آزاد نمائی! امیدوارم که حضرت حقتعالی و حضرت مسیح و مادرش عافیتی به من بخشند.

پس چون چنین کردند اندک صحتی از خود ظاهر ساختم و اندک طعامی تناول کردم پس خوشحال و شاد شد و دیگر اسیران مسلمانان را عزیر داشت پس بعد از چهار شب

در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان، فاطمه زهرا - سلام الله - به دیدن من آمد و حضرت مریم با هزار کنیز از حوران بهشت که در خدمت آن حضرتند پس مریم گفت این خاتون و بهترین زنان مادر شوهرتست که امام حسن عسگری است پس به دامنش درآویختم و گریستم و شکایت کردم که حضرت امام حسین به من جفا می کند و از دیدن من ابا می کند پس آنحضرت فرمود که فرزند من چگونه به دیدن تو آید و حال آنکه بخدا شرک می ورزی و بر مذهب ترسایائی و اینک خواهرم مریم بیزاری می جوید بسوی خدا از تو، اگر میل داری که حق تعالی و حضرت مسیح و مریم علیها السلام از تو خوشنود شوند و حضرت امام حسن عسگری به دیدن تو بیاید بگو: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله پس چون باین دو کلمه طیبه تلفظ نمودم حضرت سیده نساء مرا به سینه خود چسبانید و دلداری فرمود و فرمود اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من او را به سوی تو می فرستم چون بیدار شدم و آن دو کلمه طیبه را بزربان میراندم و انتظار ملاقات آن حضرت می بردم چون شب آینده در آمد و بخواب رفتم آفتاب جمال آنحضرت طالع گردید، گفتم ای دوست من! بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خود گردانیدی چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی؟! فرمود که دیر آمدن من به نزد تو نبود مگر برای آنکه تو مشرک بودی اکنون که مسلمان شدی هر شب نزد تو خواهم آمد تا آن زمان که خدایتعالی ما و تو را بظاهر بیکدیگر برساند و این هجران را به وصال مبدل گرداند. پس از آنشب تا حال یکشب نگذشت که درد هجران مرا به شربت وصال خود دوا نفرماید

بشر بن سلیمان گفت که چگونه در میان اسیران افتادی گفت مرا خبر داد امام حسن عسگری علیه السلام در شبی از شبها که در فلان روز جدت لشکری بر سر مسلمانان خواهد فرستاد و خود از عقب خواهد رفت تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران بینداز، به هیئتی که تو را نشناسند و از پس جد خود روانه شو از فلان راه برو چنان کردم پس طلیعه لشکر مسلمانان بما برخوردند و ما را اسیر کردند و آخر کار من این بود که دیدی و تا حال کسی بغیر از تو ندانسته که من دختر پادشاه روم و مرد پیری که در غنیمت من بحضه او افتادم نام مرا پرسید. گفتم: نرجس نام دارم گفت: این نام کنیزانست.

بشر گفت که این عجب است که تو از اهل فرنگی و زبان عربی را نیک میدانی گفت بلی از بسیاری محبت که جدم بمن داشت و می خواست که مرا بر یاد گرفتن و اداب حسنه بدارد زن مترجمی را که زبان فرنگی و عربی را هر دو می دانست مقرر کرده بود که

هر صبح و شام می‌آمد و لغت عربی را بمن می‌آموخت تا آنکه زبانم باین لغت جاری شد بشر گوید که چون او را به سرّ من را بخدمت حضرت امام علیّ نقی رسانیدم حضرت به کنیزک خطاب کرد که چگونه حق سبحانه و تعالی بتو نمود عزّت دین اسلام و مذلت دین نصاری را و شرف و بزرگواری محمّد ﷺ و اهل بیت او - علیهم السّلام را گفت چگونه وصف کنم برای تو ای فرزند رسول خدا چیزی را که تو بهتر می‌دانی از من! پس حضرت فرمود که می‌خواهم تو را گرامی دارم کدام یک بهتر است نزد تو اینکه ده هزار اشرفی بتو بدهم یا تو را بشارتی بدهم بشرف ابدی؟! گفت: بلکه بشارت شرف می‌خواهم و مال نمی‌خواهم حضرت امام علیّ نقی فرمود بشارت باد تو را بفرزندیکه پادشاه مشرق و مغرب عالم گردد و زمینرا پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد گفت که این فرزند از کی بعمل خواهد آمد فرمود از کسی که حضرت رسالت پناه تو را برای او خواستگاری کرد پس از او پرسید که حضرت مسیح و وصیّ او تو را به عقد کی در آورد؟ گفت به عقد فرزند تو امام حسن عسگری، فرمود که آیا او را می‌شناسی؟ گفت از شبی که به دست بهترین زنان، مسلمان شدم شبی نگذشته است که او بدیدن من نیامده باشد پس کافور خادم را طلبید و فرمود که برو به حکیمه و خواهرم بگو که بیاید چون حکیمه داخل شد حضرت فرمود که این آن کنیز است که می‌گفتم حکیمه خاتون او را بر گرفت و نوازش بسیار کرد. ۴ پس آن حضرت فرمود که ای دختر رسول خدا! ببر او رابه‌خانه خود و واجبات و سنتها را به او بیاموز که او زن امام حسن عسگری و مادر صاحب‌الزمان صلوات الله علیهما است (۱)

اخبار کثیره در تولد آن جناب

وعقیقه کردن حضرت امام حسن عسگری برای آن حضرت

صدوق ره در کمال الدین روایت می‌نماید از حکیمه خاتون دختر حضرت امام محمّد نقی سلام الله علیه که گفت فرستاد بسوی من حضرت امام حسن عسگری پس چون به نزد او رفتم فرمود ای عمّه قرار بده افطار خود را در نزد ما امشب بسبب اینکه این شب نصف از شعبانست پس بدرستی که خداوند تبارک و تعالی زود است که ظاهر بفرماید در این شب حجّه را و آن حجّه خداوند است در زمین او حکیمه خاتون گفت

عرض کردم: کیست مادر او؟ فرمود به من، نرجس! گفتم فدای تو گرداند مرا خداوند به خدا قسم اثر حملی در نرجس نیست! پس فرمود مطلب همانست که گفتم به تو حکیمه گوید پس آمدم بخانه حضرت به منزل نرجس پس چون سلام کردم و نشستم نرجس آمد و موزه از پایم بیرون آورد و گفت به من ای سیده من و سیده اهل بیت من! چگونه عصر نمودی پس گفتم تو سیده من و سیده اهل بیت من میباشی پس انکار نمود نرجس سخن مرا و گفت چنین نیست که من سیده تو باشم پس گفتم به او که ای دخترک من به درستی که حق تعالی زود است که ببخشد بتو در همین امشب پسری که سید باشد در دنیا و آخرت حکیمه خاتون گفت: پس خجالت کشید نرجس و حیا نمود پس چون فارغ گردیدم از نماز عشا افطار نمودم و گرفتم رختخواب خود را پس خوابیدم پس شب به وسط رسید برخاستم برای نماز شب پس فارغ شدم از نماز و حال آنکه نرجس خوابیده بود و او را هیچ حادثه نبود پس نشستم تعقیب خواندم بعد خوابیدم پس بیدار شدم و نرجس خوابیده بود پس برخاست و نماز شب کرد و خوابید حکیمه گفت از منزل بیرون آمدم به بینم صبح شده ناگاه دیدم که صبح اول مانند دم دوباره ظاهر گردید و نرجس خوابیده بود پس در فرموده حضرت امام حسن علیه السلام به شک افتادم که حضرت امام حسن از همان مکانی که نشسته بود صیحه بمن زد فرمود که تعجیل منما ای عمّه که اینک امر ولادت نزدیک شد پس نشستم و «آلم سجده و یس» خواندم و در خواندن بودم که نرجس خاتون بیدار شد ترسان پس از جای جستم و خود را باو رسانیدم و گفتم نام خدای بر تو باد! احساس چیزی می نمائی گفت بلی ای عمّه! گفتم دل و جان خود را جمع دار این است آنچه بتو گفتم پس سنتی مرا و نرجس را فرو گرفت یعنی خواب سبکی ما را فرار گرفت پس بیدار شدم بیافتن سید خودم پس جامه از او برداشتم ناگاه آنحضرت را دیدم در حالتیکه در سجده بود و مواضع سجده را به زمین گذارده بود او را برداشته در برگرفتم دیدم پاک و پاکیزه بی آرایش به دنیا آمده پس او از داد مرا حضرت امام حسن علیه السلام که بیاور بسوی من پسر مرا ای عمّه پس آوردم او را بسوی حضرت پس آنجناب هر دو دست خود را در زیر پشت و دوران آن طفل گرفت و گفت پای او را در سینه خود گذارد پس زبان خود را در دهان او گذارد و دست خود را بر چشم و گوش و مفاصل او کشید پس فرمود سخن بگوی ای پسرک من!

فقال اشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له و ان محمداً صلى الله عليه و اله عبده و رسوله پس صلوات فرستاد بر امیرالمؤمنین و بر ائمه علیهم السلام تا آنکه رسید به پدر

بزرگوارش و خاموش شد و هیچ نگفت پس حضرت امام حسن علیه السلام فرمود ای عمّه پیر او را بنزد مادرش تا بر او سلام کند و بیاور او را پس بردم آنحضرت را پس سلام نمود بر مادر خود پس باز گردانیدم او را و گذاردم او را در آن مجلس بعد از آن حضرت امام حسن علیه السلام فرمود ای عمّه روز هفتم باز بیا نزد ما. حکیمه خاتون گفت روز دیگر صبح آمدم تا آنکه سلام کنم بر حضرت امام حسن علیه السلام پرده را برداشتم تا جستجوی سید خود نمایم یعنی حضرت صاحب الامر علیه السلام را به بینم آنحضرت را ندیدم پس خدمت حضرت امام حسن علیه السلام عرض کردم فدای تو گردم چه شد سید من فرمود ای عمّه سپردیم ما او را بانکس که سپرد ما در موسی باو موسی را حکیمه خاتون گفت چون روز هفتم شد آمدم و سلام کردم و نشستم امام علیه السلام فرمود که بیاور به نزد من فرزند مرا پس آنجناب را آورد ما و در جامه بود پس امام حسن علیه السلام گرد با او آنچه را که کرده بود در مرتبه اول یعنی آنجناب را بروی دو دست خود گرفت بوصفیکه دو کف پای مبارک حضرت حجة در سینه حضرت امام حسن علیه السلام واقع شد بعد از آن زبان مبارک را در دهان نازنین او گذارد مانند وقتی که او را شیر یا عسل میخورانند آنگاه فرمود سخن بگوی ای پسرک من! پس حضرت صاحب الامر فرمود: «اشهد ان لا اله الا الله پس صلوات فرستاد بر محمد و علی امیرالمؤمنین و بر ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين تا اینکه رسید به پدر بزرگوار خود پس تلاوت فرمود این آیه را:

بسم الله الرحمن الرحيم و نريد ان نمن على الذين استضعفوا في الارض و بجعلهم ائمه و بجعلهم الوارثين و نمكن لهم في الارض و نرى فرعون و هامان و جنودهما منهم ما كانوا يحذرون (۱) *

راوی گفت سؤال نمودم عقبه خادم را از این قضیه گفت راست گفت حکیمه (۲) مجلسی (ره) در مجلد غیبت بحار الانوار از نسیم و ماریه که دو خدمتگذار خانه حضرت امام حسن عسگری علیه السلام بودند روایت می نماید که:

انه لما سقط صاحب الزمان علیه السلام من بطن امه سقط حباثا علی رکبته رافعا سبابتیه الی السماء ثم عطس فقال الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و اله زعمت الظلمه

ان حجة الله راحضة و لو اذن لنا في الكلام لزال الشك (۱)

یعنی بدرستی که چون حضرت صاحب الزمان علیه السلام از شکم مادر بیرون آمد بزانو در آمد و انگشتان سبابه خود را به سوی آسمان بلند فرمود آنگاه عطسه کرد پس فرمود: الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله پس فرمود گمان کردند ظلمه که حجة خداوند باطل خواهد شد و اگر اذن داده می شد برای مادر سخن گفتن هر آینه شک زائل می شد

و ایضاً صدوق رحمة الله در همان کتاب از ابوعلی روایت می نماید از جاریه از جواری حضرت امام حسن عسگری علیه السلام که ابوعلی خود او را برای حضرت به هدیه فرستاده بوده است که آن جارهی گفت چونکه تولد یافت حضرت صاحب الامر - سلام الله علیه - دیدیم مانوری را که آن نور ساطع شد و آن نور از آن حضرت ظاهر گردید و رسید به افق آسمان و دیدیم مرغان سفیدی را که از آسمان فرود می آمدند و بالهای خود را بر سر و صورت و سایر اعضای حضرت صاحب الزمان میمالیدند و طیران می کردند آن جاریه گوید پس خبر دادیم ما بحضرت امام حسن عسگری علیه السلام از آن مرغان سفید حضرت خندیدند پس فرمودند که اینها ملائکه هستند که نازل شدند از برای تبرک جستن باین مولود و این ملائکه انصار و یاوران او هستند زمانیکه خروج نماید (۲)

و ایضاً صدوق (ره) در همان کتاب از غیاث بن سید نقل نموده است که گفت دیدم محمد بن عثمان عمری (ره) را که می گفت چونکه متولد شد الخلف المهدی صلوات الله علیه ساطع شد نور از بالای سر آنجناب تا عنان آسمان پس چون بدنیا آمد برای سجده پروردگار خود تعالی ذکره بر روی در افتاد پس سر بلند فرمود در حالتیکه تلاوت می فرمود این آیه را:

اشهد الله انه لا اله الا هو و الملائكة و اولوا العلم قائماً بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم ان الذين عند الله الاسلام الخ (۳)

و گفت زمانیکه تولد یافت آنجناب روز جمعه بود

و ایضاً در همان کتاب از محمد بن عثمان ره روایت مینماید که زمانیکه تولد یافت ولد الخلف المهدی صلوات الله علیه در همان زمان گفت یعنی محمد بن عثمان در همان

زمان خبر داد که تولد یافت آن سید یعنی حضرت مهدی سلام الله علیه ختنه کرده! شنیدم از حکیمه خاتون که می فرمودند ندیدیم به مادر آن بزرگوار خونی در ایام نفاس او و هم چنین است طریقه مادرهای ائمه سلام الله علیهم اجمعین در تولد ایشان علیهم السّلام که دم نفاس رویت نمی نمایند^(۱)

و ایضاً در همان کتاب از ابی الجعفر العمری روایت می نماید که گفت چون که تولد یافت آن سید یعنی حضرت صاحب الزمان - علیه السّلام - حضرت امام حسن عسگری علیه السلام فرمود بفرستید به سوی ابی عمر و که ناظر آنحضرت بود که بیاید پس فرستادند بعقب او چون حاضر شد فرمود باو که ده هزار رطل نان و ده هزار رطل گوشت خریداری بنما و متفرّق ساز قربة الی الله بر بنی هاشم و فلان و فلان عدد گوسفند عقیقه کن از آن مولود^(۲)

و ایضاً در همان کتاب از محمد بن ابراهیم کوفی روایت می نماید که حضرت امام حسن عسگری علیه السلام فرستاد بسوی اشخاصی فلان و فلان و راوی نام برد آن اشخاص را برای هر یک از ایشان گوسفند ذبح کرده شده و پیغام داد آنحضرت برای آن اشخاص که عقیقه فرزندم محمد است^(۳)

مجلسی (ره) در مجلد غیبت بحار الانوار به طریق خودش از ابراهیم بن ادریس روایت می نماید که مولایم حضرت امام حسن عسگری علیه السلام قوچی فرستاد به نزد من و پیغام داد که این را عقیقه کن از پسر من و نام آن حضرت را برد و فرمود بخود گوارا کند خداوند تورا و بخوران برادران خود را پس چنین کردم^(۴)

صدوق در کمال الدین از حسن بن منذر روایت می نماید از حمزه ابی الفتح که :
انه کان يوماً جالساً فقال لی البشارة و لدالبارحه فی الدار مولود لابی محمد صلی الله علیه و آله و امر بکمانه و امران یعق عنه ثلاث مائة الشاة، قلت و ما اسمها؟ قال یسمی محمد و یکنی بجعفر^(۵)
یعنی حسن بن منذر گفت روزی نشسته بودم حمزه بن ابی الفتح به من گفت البشارة تولد یافت در شب گذشته در آنخانه یعنی دولت خانه حضرت امام حسن عسگری

۲- همان ص ۲۴۰

۱- همان ص ۲۴۱

۴- بحار الانوار ج ۵۱ ص ۲۲

۳- همان ص ۲۴۱

علیه السلام پسری از برای حضرت ابی محمد علی و امر نمود آنجناب به پنهان داشتن آن ولادت و امر فرمود که عقیقه نمایند از آن مولود مبارک سیصد گوسفند گفتم اسمش چیست گفت نامیده می شود محمد و کنیه آورده می شود به جعفر

و ایضاً مجلسی در مجلد غیبت بحار الانوار از عبدالله العباس العلوی روایت مینماید و این عبدالله از جمله اشخاصی است که درباره او گفته شده است که راست کوتر از او کسی دیده نشده از حسین بن العلوی روایت مینماید که گفت داخل شدم بر حضرت امام حسن عسگری علیه السلام بسر من رای پس تهنیت و مبارکباد گفتم آنجناب را بسبب سید و مولای ما صاحب الزمان علیه السلام زمانیکه آنحضرت تولد یافته بود^(۱)

و صدوق رحمه الله همین خبر را به طریق دیگری یعنی به اسانید خودش روایت می نماید الا آنکه در آخر عبارات خبر می نویسد به ولادت پسرش قائم - صلوات الله علیه -^(۲) مجلسی (ره) در غیبت بحار الانوار از احمد بن اسحق روایت می نماید:

قال سمعت ابا محمد الحسن بن علی العسگری يقول الحمد لله الذي لم يخرجني من الدنيا حتى ارانى الخلف من بعدى اشبه الناس رسول الله خلقا و خلقا يحفظه الله تبارك و تعالى فى غيبته ثم يظهره فىملاء الارض قسطا كما ملئت جوراً و ظلماً^(۳)

یعنی شنیدم که حضرت ابی محمد امام حسن عسگری علیه السلام میفرمود حمد ثابتست از برای خداوند آنچنانیکه بیرون نبرد مرا از دنیا تا آنکه بمن نمود آن خلف از بعد مرا که شبیه ترین مردم است بر رسول خدا از حیثیت صورت و خلقت و از حیثیت خلق و رفتار حفظ مینماید خداوند تبارک و تعالی او را در غیبت او پس ظاهر می سازد او را پس پر می کند زمین را از عدل همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم

و ایضاً مجلسی (ره) در مجلد غیبت بحار الانوار از نسیم خادم حضرت امام حسن عسگری علیه السلام روایت می نماید که گفت داخل شدم بر صاحب الزمان پس از تولد آنجناب به ده شب و بنا بر روایت صدوق (ره) به یک شب پس عطسه نمودم در نزد آنجناب فرمود: «یرحمک الله» پس من مسرور شدم از دعای آنجناب، پس صاحب الزمان علیه السلام فرمود: آیا بشارت ندهم تو را در امر عطسه زدن؟ ایمنی است از مردن تا سه روز^(۴)

۲- کمال الدین ص ۲۴۲

۱- بحار الانوار ج ۵۱ ص ۱۷

۴- همان ج ۵۱ ص ۵

۳- بحار الانوار ج ۵۱ ص ۱۶۱

و ایضاً در همان کتاب از حمزة بن نصر روایت می نماید از پدرش که گفت چونکه تولد یافت آن سید، یعنی: صاحب الزمان - سلام الله علیه - بشارت دادند اهل خانه حضرت امام حسن عسگری علیه السلام به یکدیگر پس چون نشو و نما فرمود آن حضرت فرمان رسید که هر روز که گوشت برای خانه حضرت خریداری می نمائی با گوشت یک قلم گوسفند که مغز دارد بگیر و اهل خانه گفتند که: این از برای مولای صغیر ماست (۱)

فصل پنجم

در بیان پاره‌ای از اخبار و قصص و حکایات اشخاصی که به شرف خدمت آن

جناب یعنی خدمت حضرت مهدی علیه السلام مشرف گردیده‌اند

بدانکه خداوند عالم جلّ جلاله عباد خود را در حیرت و سرگردانی وانگدارد و رؤساء الهیین که از جانب خداوند عالم برای هدایت و راهنمایی خلق منصوب شده‌اند ایشان خلاف آنچه به آن مامورند فرمایند قسمی فرمایند که خلق در ضلال و گمراهی واقع شوند پس آنچه حیرت و سرگردانی در میان خلق مشاهده می‌نمائی به سبب آنست که عباد خود تقصیر در اخذ معالم دین خود می‌نمایند و از طریق عقلانی که موجب وصول با علی مدارج مراتب انسانیت است منحرف گردیده اخذ معالم دین خود را از غیر اهل آن می‌نمایند و بدون اینکه قدم ثابت راسخی در دین الهی داشته باشند که به تشکیک مشککین زائل نشود تردّد و آمد و شد و مکالمه با مضلین و راه زنان دین مبین مینمایند و معلوم است که شیاطین انسیّه طالب کسی می‌باشند که معالم دین خود را نداند پس وقتی که چنین کسی به دست مضلی گرفتار شد لابد از طریق مستقیم منحرف خواهد گردید و بالجمله اینکه شنیده‌اید که حضرت امام حسن عسگری علیه السلام ولادت حضرت حجّة الله را مخفی و پنهان داشت برای این پنهان داشت که طاغیان زمان آنحضرت در صدد به دست آوردن و بقتل رسانیدن آنجناب یا بیعت گرفتن از آنجناب بودند و قلم مشیت چنین جاری شده بود که آنجناب بیعت با کسی ننماید تا چون خروج فرماید بگردن نازنیش طوق بیعت کسی نباشد و شیعیان آنجناب در زمان غیبتش زیاده بر آنچه ظلم و ستم از دشمنان اهل بیت احمد مختار به ایشان رسیده گرفتار آزار و شکنجه آن جفاکاران نبوده باشند پس باین سبب آنجناب را از دشمنان و عامه ناس مخفی داشتند نه آنکه بالمره حضرت حجّة الله را به هیچیک از دوستان و شیعیان ننموده باشند و امر امامترا مهمل و شیعیان را سرگشته و حیران گذارده باشند بلکه بخواص اصحاب و معتمدین خود و جواری و خدمه که باید مطلب امامت به روایات ایشان بر هر کس ثابت و ظاهر گردد و حجت خداوند بر خلق تمام گردد آنجناب را نمودند و جواب بسیاری از سؤالات شیعیان را خود حضرت امام حسن عسگری علیه السلام به آن جناب در همان سنّ طفولیتشان محوّل فرمودند و حلّ مشاکل و معضلات مسائل کثیری از خلائق به بیان

حضرت صاحب الزمان علیه السلام گردید و کتب معتبره طائفه حقّه اثنی عشریه از اجوبه مسائلی که از آنجناب رسیده است و معجزاتی که از آنحضرت مشاهده شده است مشحونست و این فقیر در این مختصر ذکر نمی نماید مگر اقلّ قلیلی از آنها را صدوق (ره) در کمال الدین و مجلسی (ره) در غیبت بحارالانوار از محمد بن الحسن الکرخی روایت می نماید که:

قال سمعت ابا هارون ان رجلاً من اصحابنا يقول رایت صاحب الزمان علیه السلام و وجهه یضی کانه القمر لیلۃ البدر و رایت علی سرته شعر الیجری کالخط و کشف الثوب عنه فوجدته مختوناً فسئلت ابا محمد عن ذلك فقال هكذا ولد و هكذا ولدنا و لکننا سنمرالموسی لاصابة السنة (۱)

یعنی شنیدم از ابی هارون اینکه مردی از اصحاب ما میگفت که دیدم من صاحب الزمان علیه السلام را و روی نورانی آنجناب می درخشید به قسمیکه گویا ماه شب چهارده بود و دیدم برناف آنجناب از موی کوتاه یک خطی کشیده شده بود و جامه را از آنجناب عقب نمودم پس آنجناب را ختنه شده یافتم پس سؤال نمودم از حضرت امام حسن عسگری علیه السلام از اینکه آنجناب مختونست فرمود همچنین مختون متولد شده است و هم چنین ماها ائمه متولد شده ایم و لکن ما زود است که بگذرانیم و مرور دهیم بران تیغ را برای اینکه اصابه سنت رسول الله صلی الله علیه و آله را نموده باشیم

صدوق (ره) در کمال الدین و مجلسی (ره) در غیبت بحارالانوار از محمد بن ایوب بن حکیم و محمد بن ایوب بن نوح و محمد بن عثمان العمری روایت می نمایند که این سه نفر گفتند: «عرض علینا ابو محمد الحسن بن علی علیه السلام ابنه و نحن فی منزله و کنّا اربعین رجلاً فقال هذا امامکم من بعدی و خلیفتی علیکم اطیعوه و لا تتفرّقوا من بعدی فی ادیانکم فتهلکو اما انکم لا ترونه بعد یومکم هذا قالوا فخرجنا من عنده فما مضت الا ایام قلائل حتی مضی ابو محمد علیه السلام (۲)»

یعنی عرضه داشت بر ما حضرت ابی محمد امام حسن بن علی النقی علیه السلام پسر خود را و حال آنکه ما در منزل آنجناب بودیم و چهل نفر مرد بودیم پس فرمود اینست امام شما بعد از من و جانشین من بر شما اطاعت نمائید او را و متفرّق نشوید بعد از من در

دین خودتان زیرا که هلاک می شوید آگاه باشید که بدرستی که شماها بعد از این روز نخواهید دید او را آن سه نفر راوی گفتند که پس بیرون آمدیم ما از نزد آنجناب و نگذشت مگر چند روز قلیلی که حضرت ابی محمد امام حسن عسگری علیه السلام از دار دنیا در گذشت شیخ کلینی (ره) در کافی از عمر و اهوازی روایت می نماید که :

قال ارانی ابو محمد علیه السلام ابنه علیه السلام و قال هذا اصاحبکم من بعدی (۱)

یعنی گفت عمر و اهوازی که به من نمود حضرت ابی محمد امام حسن عسگری علیه السلام پسر خود را و فرمود اینست صاحب شما بعد از من

صدوق (ره) در کمال الدین از محمد بن احمد العلوی نقل می نماید از خادم حضرت امام حسن عسگری علیه السلام که آنه قال ولد لابی محمد علیه السلام مولود فسمّاه محمد افعرضه علی اصحابه یوم الثالث و قال هذا اصاحبکم من بعدی و خلیفتی علیکم وهو القائم الذی تمتدّ علیه الاعناق بالانظار فاذا امتلات الارض جوراً و ظلماً اخرج فملاءها قسطاً و عدلاً (۲)

یعنی بدرستی که آن خادم گفت که تولّد یافت از برای حضرت ابی محمد یعنی امام حسن عسگری علیه السلام طفلی پس نام گذارد او را محمد پس عرضه داشت آن مولود مبارک را بر اصحاب خودش در روز سوّم تولّد آن مولود و فرمود اینست صاحب شما از بعد از من و جانشین من بر شما و همانست آن قائم آنچنانی که کشیده می شود بجانب او گردنها بانظار ظهور او پس زمانی که پر شد زمین از جور و ظلم خروج فرماید پس پر کند زمین را از راستی و عدل

نمایانیدن حضرت امام حسن عسگری آنجناب را و تکلم کردن آن حضرت در همان طفولیت صدوق (ره) در کمال الدین و شیخ کلینی در کافی و مجلسی (ره) در غیبت بحار الانوار از احمد بن اسحق روایت مینمایند قال دخلت علی ابی محمد الحسن بن علی و انا اریه ان اسئله عن الخلف بعده فقال لی مبتدا یا احمد بن اسحق ان الله تبارک و تعالی لم یخلّ الارض منذ خلق ادم و لا یخلّیها الی یوم القیمة من حجّة الله علی خلقه به یدفع البلاء عن اهل الارض و به ینزل الغیث و به ینزل برکات الارض (۳)

یعنی احمد بن اسحق گفت داخل شدم بر حضرت ابی محمد امام حسن بن امام

علی النقی علیه السلام و من می خواستم اینکه سؤال نمایم از خلف و جانشین بعد از آن پسر فرمود بمن پیش از اینکه سؤال کنم که ای احمد بن اسحق بدرستی که خداوند تبارک و تعالی خالی نگذارده است زمین را و قتی که خلق فرموده است آدم را و خالی نمیگذارد آنان را تا روز قیامت از حجّة الله تعالی بر خلق او که به سبب وجود آن حجّة دفع میفرماید خداوند بلاها را از اهل زمین و بسبب وجود او نازل می فرماید باران را و بسبب وجود او بیرون آورد برکات زمین را

قال فقلت یا بن رسول الله فمن الامام و الخلیفه بعدک علیه السلام فدخل البيت ثم خرج و علی عاتقه غلام کان وجهه القمر لیلۃ البدر من ابناء ثلاث سنین فقال علیه السلام یا احمد بن اسحق لولا کرامتک علی الله و علی حججه ما عرضت علیک ابنی هذا انه سمی رسول الله و کنیه الذی یملاء الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً یا احمد بن اسحق مثله فی هذه الامّة کمثل الخضر و مثله کمثل ذی القرنین و الله لیغیبن نمیبة لا ینجوفیهامن الیهلکة الامن ثبته الله علی القول بامامته و وفقه للدعاء بتعجیل فرجه (۱)

یعنی گفت اسحق بن احمد که پس عرض کردم یا بن رسول الله! پس کیست امام و خلیفه بعد از شما؟ پس برخاست حضرت امام حسن عسگری علیه السلام و داخل خانه گردید پس بیرون آمد و بر شانه مبارکش طفلی بود که گویا روی مبارکش ماه شب چهارده بود پس سه ساله پس فرمود حضرت امام حسن عسگری علیه السلام یا احمد بن اسحق اگر نه مقام و مرتبت فضیلت کرامت تو در نزد خدا و حجّت‌های او بود هر آینه عرضه نمیداشتم بر تو این پسر مرا بدرستی که پسر هم نام رسول خدا و هم کنیه رسول خداست و آنچنان کسی است که پر میکند زمین را از داد و عدل هم چنانیکه پر شده باشد از جور و ظلم یا احمد بن اسحق مثل این پسر در این امت مثل خضر است و مثل او مثل ذی القرنین است و الله که هر آینه غیبت مینماید البتّه البتّه غیبتی که نجات نیابد در آن غیبت از هلاکت مگر کسیکه ثابت بدارد او را خداوند بر قول بامامت او و موفق بدارد او را بدعاء نمودن برای تعجیل فرج او

قال احمد بن اسحق فقلت له یا مولای هل من علامة یطمئن الیها قلبی فنطق الغلام بلسان عربی فصیح فقال انا بقیة الله فی ارضه و المنتقم من اعدائه فلا تطلب اثر بعد عین یا

احمد بن اسحق قال احمد فخرجت مسروراً فرحاً فلما كان من الغد عدت اليه فقلت له يا بن رسول الله لقد عظم سروري بما انعمت عليّ فما السنّة الجارية فيه من الخضر و ذى القرنين فقال طول الغيبة يا احمد فقلت له يا بن رسول الله و ان غيبته لتطول قال اي و ربّي حتى يرجع عن هذا الامرا كثيرا القائلين به فلا يبقى الامن اخذ الله عهد بولاتينا و كتب في قلبه الايمان و ائده بروح منه يا احمد بن اسحق هذا امر من امر الله و سرّ من سرّ الله و غيب من غيب الله فخذ ما اتيتك و كن من الشاكرين (۱)

یعنی گفت احمد بن اسحق پس عرض کردم ای مولای من! آیا علامتی برای امامت این پسر هست که مطمئن شود قلب من به آن علامت؟ پس به سخن درآمد آن طفل به زبان عربی فصیح و فرمود منم بقیة الله تعالی در زمین او و انتقام کشنده از اعداء او پس طلب منما علامت و آثری را بعد از دیدن یعنی این سؤال تو بیجا است که خود مرا می بینی و سؤال از علامت می نمائی احمد بن اسحق گفت پس بیرون رفتم از خدمت آنجناب در حالیکه مسرور و فرحناک بودم پس چون فردای آنروز شد برگشتم بسوی حضرت امام حسن علیه السلام پس عرض کردم به آن جناب یا بن رسول الله هر آینه به تحقیق که عظیم و بسیار شد خوشحالی من به آن چیزی که انعام فرمودی بر من پس چیست سنّت جاریه در فرزند آن خضر و ذی القرنین؟ پس فرمود طول کشیدن غیبت او یا احمد پس عرض کردم یا بن رسول الله آیا غیبت آن جناب بطول خواهد انجامید فرمود بلی بحق پروردگار من اینقدر طول کشد که برگردد از امر امامت او اکثر کسانی که قائلند به امامت او پس باقی نمی ماند مگر کسی که اخذ نموده باشد خداوند عهد خودش را از او به ولایت ما و نوشته باشد در قلب او ایمان را و تایید فرموده باشد او را بروحی از جانب خودش ای احمد بن اسحق این امریست از امرهای خدا و سرّی است از سرّهای خدا و غیبی است از غیبهای خدا یعنی از علم غیبهای است که اذن داده شده ایم که بیان نمائیم او را پس بگیر آنچه را که بتو ادم و بوده باش از شکر گزارندگان بر این نعمت

این فقیر گوید که چه بسیار باید شکر نمود خدای را جلّ جلاله که باین وضوح حجّة خود را بر خلق تمام نموده است ملاحظه فرما که عهد شیخ کلینی ثقة الاسلام محمد بن یعقوب که وفاتش در سنه سیصد و بیست و نه هجری بوده که در زمان غیبت صفری

بوده است و او آخر آن وفات فرموده است و هم چنین عهد شیخ صدوق محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه که وفاتش در سنه سیصد و هشتاد و یک هجری اوائل زمان غیبت کبری بوده این چنین اشخاص که قریب به هزار سال قبل از فتنه باب عَلَيْهِ السَّلَام کتاب نوشته‌اند و اخبار مرویه از ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین را جمع آوری نموده‌اند آنچه آن اخباری که اکنون صدق آنها ظاهر می‌گردد و در حقیقت از معجزات حضرت امام حسن عسگری عَلَيْهِ السَّلَام است که پیش گوئی فرمود فرموده و از اموری که در این اوقات خرده خرده آثار آن ظاهر شده در هزار و شصت سال قبل از این اخبار فرموده است پس چشم خود را باز کن و آثار و علامات صحّت این خبر شریف را ببین و عبرت بگیر از اینکه اشخاصی که اجداد و آباء ایشان در قرون سالفه بامامت حضرت حجة الله تعالی فی الارض صاحب العصر و الزمان ابن الامام الحسن العسگری عَلَيْهِ السَّلَام قائل بوده‌اند و آباء و اجداد ایشان بلکه خود ایشان چه بسیار استغاثه به آن جناب نموده‌اند و یا امام زماننا یا حجة بن الحسن گفته‌اند در این اوقات از امامت و مهدویت آن جناب رجوع بمهدویت میرزا علی محمد ولد میرزا رضای شیرازی نموده‌اند بسبب اینکه شیاطین انسیّه در عقاید حقّه ایشان تشکیک نموده‌اند به اینکه به ایشان گفته‌اند کو، که دید آن حضرت را؟ و گفتند که دروغ گفتند علماء سابقین و مردم را فریب دادند به وجود حجة بن الحسن عَلَيْهِ السَّلَام اشهدکم بالله! انصاف دهید این معجزه نیست که در آن زمان حضرت امام حسن عسگری عَلَيْهِ السَّلَام خبر از حال اهل این زمان و بعد از این داده‌است و فرموده است حتی یرجع عن هذا الامر اکثر القائلین به فلا یبقی الا من اخذ الله عهده بولایتنا و کتب فی قلبه الایمان و ائده بروح منه و میفرماید سرّ من سرّ الله و غیب من غیب الله فخذ ما اتیتک و کن من الشاکرین پس بدیده انصاف و بصیرت در این خبر شریف تدبّر فرما و حق را از باطل تمیز ده و بر ایمان خود ثابت باش و شبهه و ریب در آن منما تا آنکه به مصداق فرمایش حضرت امام حسن عسگری عَلَيْهِ السَّلَام از کسانی بوده باشی که «اخذ الله عهده بولایة اهل بیت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و کتب فی قلبه الایمان و ائده بروح منه» و بوده باشی از شاکرین که تو را چنین دستگیری نمودند و راه باین واضحی و طریق باین استقامت برای تو قرار دادند تا آنکه تو و امثال تو هر کس طالب حق بوده باشد حیران و سرگردان نبوده باشد و بدان که اگر کسی خود طالب باطل نبوده باشد و باختیار خود ابوجهل صفت از حق اعراض ننماید طعمه گرگان و راه زنان وادی اضلال و غوایت نگردد پس آنچه فساد و بدبختی است از خود

انسانست چنانکه در زمان خودمان به رای العین مشاهده نموده و می‌نمائیم که اشخاصی که از بدو امرشان که هنوز اسمی از طایفه بابیه گوش زر ایشان نشده بوده و بخیال ایشان غیر حقیقت مذهب شیعه اثنی عشریه چیزی خطور نکرده بود در آن ارمنه ایشان مشغول به انواع ملاحی و ارتکاب کشیدن غلیان بنج و سایر مناهی میبودند و به ترک صلوة و صوم مشهور و معروف بودند زیاده از چند صباحی برا ایشان نگذشت که هم قدم با بعض از طایفه بابیه شدند جذبه جنسیت ایشان را به آن طایفه منضم نمود بقسمی که تا کنون بجز اینکه بر حسب لسان اظهار مینمایند که ما بابی هستیم چیز دیگر از آداب و رسوم هیچ دینی و مذهبی اعمال نمی‌نمایند و اگر در این مذهب بابیه نیز تکلیف بنماز نوزده رکعت و روزه نوزده روز در آخر برج حوت به قسمی محکم بود که تارکین آن را از کیش و آئین بابیه خارج می‌دانستند هر آینه این دین رانیز قبول نمی‌نمودند و لکن چون مشاهده می‌نمایند که فعلا در مذهب بابیه در فروع مسامحه می‌نمایند و بهمین مقدار که شخص دست از دین و آئین خود بردارد و به آداب و رسوم بابیه تحیت گوید از او قبول مینمایند و او را تکریم و تمجید مینمایند لهذا علمداری مذهب ایشانرا مینمایند باشد تا آنکه به زودی سزا و جزای خود را ببینند

و سیعلم الذین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون

صدوق (ره) در کمال الدین و مجلسی (ره) در غیبت بحار الانوار از ابوبصیر طریف روایت می‌نمایند که قال دخلت علی صاحب الزمان علیه السلام فقال علی بالصندل الاحمر فایتته به ثم قال اتعرفنی قلت نعم فقال علیه السلام من انا فقلت انت سیدی و ابن سیدی فقال لیس عن هذا اسئلك قال طریف قلت جعلنی الله فداک فیین لی قال انا خاتم الاوصیاء و بی یدفع الله عزوجل البلاء عن اهلی و شیعتی (۱)

یعنی طریف گفت داخل شدم بر صاحب الزمان علیه السلام پس فرمود برای من صندل قرمز بیاور پس آوردم صندل قرمز برای آنجناب پس فرمود آیامی شناسی مرا؟ عرض کردم بلی، فرمود کیستم من؟ پس عرض کردم تو آقای من و پسر آقای من هستی فرمود سؤال از این از تو نمی‌نمایم طریف گفت عرض کردم خدا مرا فدای تو کند بیان فرما برای من کیستی فرمود منم خاتم ان اوصیاء یعنی اوصیاء پیغمبر صلی الله علیه و آله و بسبب من خداوند عزوجل

دفع میفرماید بلاء را از اهل بیت من و شیعیان من

مجلسی (ره) در غیبت بحار الانوار و مرحوم حاجی (ره) در نجم الثاقب هر یک به طریق خود روایت مینمایند از ابی نعیم محمد بن احمد انصاری که گفت روانه نمودند قومی از مفضّله و مقصّره کامل بن ابراهیم مدنی معروف به صنّاعه رابه‌سوی ابی محمد حسن بن علی علیه السلام در سرّ من رای که مناظره کند بانجناب در امر ایشان کامل گفت من در نفس خود گفتم که سؤال میکنم از آنجناب که داخل نمی‌شود در بهشت مگر آنکه معرفت او مثل معرفت من باشد و قائل باشد به آنچه من می‌گویم پس چون داخل شدم برسید خود ابی محمد علیه السلام و نظر کردم به جامه‌های سفید نرمی که در بر او بود در نفس خود گفتم ولی خدا و حجّه او جامه‌های نرم می‌پوشد و ما را امر می‌فرماید به مواسات اخوان ما و ما را نهی می‌کند از پوشیدن مانند آن پس با تبسم فرمود ای کامل و زراع خود را بالا برد پس دیدم پلاس سیاه زبری که بر روی پوست بدن مبارکش بود پس فرمود این برای خداست و این برای شما پس خجل شدم و نشستم در نزد دریکه بر آن پرده‌ای آویخته بود پس بادوزید و طرفی از آن را بالا برد پس دیدم جوایز که گویا پاره ما هست چهار ساله یا مثل آن پس بمن فرمود ای کامل بن ابراهیم پس بدن من مرتعش شد و ملهم شدم که گفتم لبیک ای سید من پس فرمود آمدی نزد ولیّ الله و حجّه او و اراده کردی که سؤال کنی که داخل بهشت نمی‌شود مگر آنکه عارف باشد مانند معرفت تو و قائل باشد بمقاله تو پس گفتم آری فرمود پس در این حال کم خواهد بود داخل شوندگان در بهشت والله بدرستی که داخل بهشت می‌شوند خلق بسیاری گروهی که ایشان را حقیّه می‌گویند گفتم ای سید من کیستند ایشان فرمود قومی که از دوستی ایشان امیرالمؤمنین علیه السلام را اینست که قسم می‌خورند بحق او نمیدانند که فضل او چیست آنگاه ساعتی ساکت شد پس فرمود و آمدی که سؤال کنی از آنجناب از مقاله مفضّله دروغ گفتند بلکه قلوب ما محلّ است از برای مشیّت خداوند پس هرگاه خواست خداوند ما می‌خواهیم و خدایتعالی میفرماید و ما تشاؤون الا ان یشاء الله (۱)

آنگاه پرده به حال اول خود برگشت پس آن قدرت رانداشتم که آن را بالا کنم پس حضرت ابو محمد علیه السلام به من نظر کرد و تبسم نمود فرمود: ای کامل بن ابراهیم سبب نشستنت تو

چیست و حال آنکه خبر کرد تو رامهدی و حجة بعد از من به آنچه در نفس تو بوده و آمدی که از آن سؤال کنی گفت پس برخاستم و جواب خود را که در نفسم مخفی کرده بودم از امام مهدی علیه السلام گرفتم و بعد از آن، آن جناب را ملاقات نکردم ابو نعیم گفت پس من کامل را ملاقات کردم و او را از این حدیث سؤال کردم پس خبر داد مرا به آن تا آخرش بدون زیاده و نقصان

خبر سعید بن عبدالله قمی و مسائل مشکله اش و قضیه احمد بن اسحاق و همیان

امانت های اهل قم

و از جمله اخبار این باب خبر سعید بن عبدالله قمی است که مرحوم مجلسی (ره) در مجلد غیبت بحار الانوار آن خبر را بطوله ذکر فرموده است و من باب اینکه بر مطالعه کنندگان ملال وارد نیاید راقم این حروف حاصل ترجمه بعضی از فقرات آنرا بروجه اختصار ذکر می نماید سعید بن عبدالله در ابتداء خبر از حال خود نقل مینماید که من مردی بودم که بسیار حرص می داشتم در جمع نمودن کتبی که مشتمل باشد بر غوامض و مشاکل و دقایق علوم و مشقت میکشیدم در استظهار و فهمیدن آنچه را که صحیح بود از حقایق آنها و حفظ نمودن مشتبهات و مغلفات آنها و حریص بودم بر ظفر یافتن و فهمیدن آنچه از آن بدست میامد و متعصب بودم در مذهب امامیه و اعتنائی نمیداشتم بآنیکه از کسی صدمه بر من وارد آید و دائم در مقام منازعه و مخاصمه و بدگوئی و اظهار بغض و ملامت نسبت بفرق مخالفین میبودم و ذکر مطاعن رؤسای ایشان را مینمودم پس میکشاند کلام را به این مقام که طوماری داشتم که در آن طومار زیاده از چهل مسئله مشکله ثبت نموده بودم و طالب کسی بودم که جواب آن مشاکل را از او بشنوم پس در صدد سؤال نمودن از احمد بن اسحاق قمی که از اصحاب حضرت امام حسن عسگری علیه السلام بود برآمدم و او بقصد سرّ من رای برای مشرف شدن بخدمت آنحضرت از قم بیرون رفته بود پس از عقب وی بیرون رفتم و در یکی از منازل باو رسیدم پس میکشاند کلام را تا آنکه میگوید به سرّ من رای وارد شدیم و اذن دخول گرفته خدمت حضرت امام حسن علیه السلام مشرف شدیم و بردوش احمد بن اسحاق همیان توشه دانی بود که او را بعبای طبرستانی پوشیده بود و در آن همیان یکصد و شصت کیسه زر سرخ و سفید بود که مردم باو سپرده بودند که بان حضرت برساند و بر هر کیسه مهر صاحبش بود پس نوری از آن حضرت ما را فرا گرفت که بهیچ چیز تشبیه نمیتوانم کرد او را مگر ماه شب چهارده و بر سر زانوی راست آنحضرت طفلی نشسته بود که مانند ستاره مشتری در نور و ضیاء بود و

در نزد آن حضرت انار طلائی بود مکلل بجواهر که آن انار را بعضی از رؤسای بصره به هدیه فرستاده بود و در دست آنجناب قلمی بود که چیز مینوشتند چون میخواستند بر کاغذ بنویسند آن طفل قلم را می‌گرفت پس حضرت آن انار را می‌غلطانید در پیش روی آن طفل و مشغول میگردانید او را به اینکه انار را بر گرداند تا آنکه مانع از نوشتن نگردد پس سلام کردیم بر آنجناب و آن حضرت جوابی مشتمل بر ملاطفت دارند و اشاره فرمود بنشینید پس چون آنجناب از نوشتن فارغ گردید احمد آن همیان را از میان عبای بیرون آورد و در نزد حضرت گذارد حضرت روی مبارک به آن طفل نمود و فرمود ای فرزند! مهر کیسه‌ها را از هدایای شیعیان و دوستانت بردار آن طفل در جواب فرمود ای مولای من آیا جایز است که دست ظاهر را دراز کنم بسوی هدایای نجسه پلیده که مختلط است حلال و حرام آنها پس مولای من حضرت امام حسن فرمود ای اسحق کیسه‌ها را از توشه دان بیرون تا حلال و حرام آنها را از یکدیگر جدا سازد پس کیسه اول را که احمد بیرون آورد آن طفل فرمود که این کیسه از مال فلان پسر فلانست که در فلان محله از قم است و در آن شصت و دو اشرفی است از ثمر حجره کوچکی که فروخته است او را و میراث از برادرش باورسیده است چهل و پنج اشرفی و از قیمت نه جامه است چهارده اشرفی و از اجرة حوانیت است سه اشرفی پس حضرت عسگری علیه السلام فرمود راست گفتی ای فرزند بگو یا حمد کدام حرام است از اینها فرمود بگردیک اشرفی سکه ری میباشد و تاریخ سکه او سنه فلانست و از نقش یک روی آن نصف آن پاک شده و ریزه طلای دیگر هست و وزن آن ربع دینار میباشد و علت حرمة آن اینست که صاحب این طلا در فلان ماه از فلان سال یکمن و یکچاریک ریسمان بجولائی که همسایه او بوده داده که از برای او بیافد پس گذشت بر آن مدتی که دزدان ریسمانرا برد و جولا خبر داد صاحب ریسمانرا پس صاحبش تکذیب نمود آن جولا را و پس گرفت از او یکمن و نیم ریسمان باریکتر از آنچه باو داده بود و بافت جامه را و فروخت بهمین اشرفی و بان قراضه پس چون سر کیسه را باز نمود رقعہ در وسط آن کیسه بود باسم همان کسیکه خبر داده بود آن طفل و موافق آنچه فرموده بود و اشرفی و قراضه را نیز بهمان علامت در آورد پس کیسه دیگر بیرون آورد آن طفل فرمود که این مال فلان بن فلانست از محله فلان در قم و در آن پنجاه اشرفی است و حلال نیست برای ما دست گذاردن بر آن از سبب آن سؤال نمود فرمود بعلت اینکه قیمت کندمی است که مالک آن با رعیت آن در مقاسمه حیف و میل نموده است بجهة اینکه حصه و رسد خود را بوزن

زیاد برداشته است و حصّه او را بکیل کم داده است پس مولای ما حضرت عسگری علیه السلام فرمود راست گفتی ای فرزند پس فرمود ای پسر اسحق! کیسه را یکجا بردار تا آنکه به صاحبش رد کنی یا آنکه بسیاری که به صاحبش پس بدهند بسبب اینکه ما را حاجتی نیست در چیزی از آن بیاور آن جامه پیر زن را احمد گفت آن جامه را در چیزی ضبط کرده بودم و فراموش کرده بودم بهمراه بیاورم پس برخاست و بمنزل رفت که جامه را بیاورد آنگاه حضرت مولای ما امام حسن علیه السلام رو را بمن فرمود و فرمود ای سعد تو را چه مطلب آورد عرض کردم احمد مرا مشتاق ملاقات مولای ما نمود فرمود آن مسائلی را که میخواستی از احمد سؤال کنی چه کردی عرض کردم بر حال خود باقی است ای مولای من فرمود پرس از این نور دیده ام و اشاره بان طفل نمود گفتم بانجناب ای آقا زاده ما بدرستیکه روایت بما رسیده از شما که پیغمبر صلی الله علیه و آله طلاق زنهای خود را بدست امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داده حتی آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام در روز جمل فرستاد بسوی عایشه که آنک قدر هجت علی الاسلام و اهله بفتنتک و آوردت بنیک حیاض الهلاک بجهلک فان کفغت عنی عزّ بک و الأ طلقتک و طلاق زنهای پیغمبر بوفات آنجناب بود آن طفل فرمود که طلاق چیست عرض کردم سر دادن زوجه فرمود هرگاه وفات آنجناب طلاق است پس چرا حلال نبود برای ایشان شوهرها گفتم بعلت اینکه خداوند تبارک و تعالی حرام کرده است بعد از پیغمبر برایشان شوهرها را فرمود چگونه شوهر کردن برایشان حلال نبود و حال آنکه وفات پیغمبر موجب رهائی ایشان بود عرض کردم شما خبر دهید ای آقا زاده من از معنی طلاق آنچنانکه تفویض کرده بود رسول خدا حکم آنرا بسوی امیرالمؤمنین فرمود بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی بزرگ گردانیدشان زنهای پیغمبر را پس تخصیص داد ایشانرا بشرف امهات مؤمنین پس فرمود رسول خدایا ابا الحسن بدرستیکه این شرف برای ایشان باقی است مادامی که بر طاعة خداوند بوده باشند پس هر کدام از ایشان که معصیت خداوند نمایند بعد از من بانیکه بر تو خروج نمایند پس طلاق ده او را در میان زنان و بینداز او را از شرافت امهات مؤمنین و بالجمله اجوبه مسائل سعد بن عبدالله بسیار طولانی است بهمین مقدار در این مختصر کفایت می نماید

و مرحوم حاجی در نجم الثاقب از ابی الادیان که یکی از چاکران حضرت عسگری علیه السلام بود نقل می نماید که او گفت بخدمت آنحضرت شتافتم و آن جناب را ناتوان و بیمار یافتم آنجناب نامه چند نوشته بمن داد و فرمود که این نامه ها را به مدائن رسان و بفلان و

فلان از دوستان ما بسیار بدانکه بعد از پانزده روز دیگر به این بلده خواهی رسید آواز و نوحه از خانه من خواهی شنید و مرا در غسل گاه خواهی دید ابوالادیان می گوید که گفتم: ای خواجه و مولای من! چون این واقع عظمی روی دهد حجة خدا و راهنمای ما که خواهد فرمود آن کسی که جواب های نامه های مرا از تو طلب نماید گفتم زیاده از این هم اگر نشانی مقرر فرمائی چه شود فرمود آن کسی که بر من نماز گزارد او حجة خدا و امام و راهنما و قائم به امر است بعد از من پس نشانی زیاده از آن سرور طلب نمودم فرمود آن کسی که خبر دهد به آنچه در همینست پس هیبت آنحضرت مرا مانع آمد که بپرسم که چه همیان و کدام همیان و چه چیز است در همیان پس از سامره بیرون آمده و نامه ها را به مدائن رسانیدم و جواب آن مکاتیب را گرفته باز گشتم و روز پانزدهم بود که داخل سرّ من رای شدم بر وجهی که آنحضرت بمعجزه از آن خبر داده بود آواز نوحه از خانه آن سرور شنیدم و نعش او را در غسل گاه دیدم و برادرش جعفر را بر در خانه آنحضرت بنظر در آوردم ک مردمان بر دورش در آمده بودند و او را تعزیت می نمودند با خود گفتم که اگر امام بعد از امام حسن علیه السلام او باشد پس امر امامت باطل خواهد شد زیرا که می دانستم که نبید می آشامد و طنبور میزند و قمار میبازد پس او را تعزیت نمودم هیچ چیز از من نپرسید و جواب نامه ها را نطلبید بعد از آن عقید خادم بیرون آمد و گفت ای خواجه من برادرت را کفن کردند برخیز بر او نماز بگزار برخاست و به آن خانه درآمد و شیعیان گریان بانمزل در آمدند در آنحال امام علیه السلام را کفن کرده بودند و بر روی نعش گذاشته بودند جعفر پیش رفت که نماز بگزارد چون قصد آن کرد که تکبیر بگوید دیدم که کودکی پیدا شد کندم گون مجعد موی و ردای او را گرفته کشیده و فرمود که ای عم من به نماز کردن بر پدر خود از تو سزاوارترم جعفر متغیر اللون بکنار رفت و آن برگزیده بر پدر بزرگوار نماز کرد و او را پهلوی مرقد پدر بزرگوارش امام علی نقی علیه السلام دفن نمود بعد از آن با من خطاب فرمود که ای بصری جوابهای نامه ها را بیاور جوابهای مکاتب را دادم به او و با خود گفتم این دو نشان و نشان همیان ماند بعد از آن نزدیک جعفر رفتم و او مینالید و زاری میکرد در آنوقت یکی از حضار که او را حاجز و شامی گفتند با او گفت ای سید من این کودک که بود و این سؤال از برای این بود که اقامت حجة نماید بر جعفر گفت والله او را هرگز ندیده بودم و او را نمی شناسم و نشسته بودیم که چند تن از جانب قم رسیدند و از حال امام علیه السلام پرسیدند و دانستند که آنحضرت رحلت نموده گفتند جانشین او کیست جعفر را نشان دادند پس بر

او سلام کردند و او را تعزیت نمودند و گفتند نامها داریم و مالیست باما، که گفته‌اند به آنحضرت برسانیم ما را چه باید کرد جعفر گفت به خادمان من بسپارید گفتند بما بگوی که نامه‌ها را نوشته‌اند و مال چند است جعفر خشمناک برخواست و جامهای خود را تکانید و گفت میخواهند که از غیب خبر دهم آن جماعت حیران شده بودند که خادمی بیرون آمده و گفت که ای اهل قم و یک یک را نام برد که باشما نامه فلان و فلانست و همیانیست که در آن هزار دینار است و از آن جمله ده دینار مطلقاًست پس نامه‌ها را با آن همیان به آن خادم دادند و گفتند بی شبهه آن کسی که او را فرستاده امام است اما جعفر به نزد معتمد بالله عباسی که یکی از خلفای بنی عباس است رفت و سعایت آغاز کرد معتمد جمعی را فرستاد در آنخانه در آمدند هیچ کودکی نیافتند و نرجس بانو در آنوقت در حیات نبود ماریه نام کنیزکی را بردند که کودک را نشان دهد ماریه انکار نمود که هیچ کودکی در اینخانه نیست و در آنوقت خبر مرگ عبیدالله بن خاقان رسید و دیگر خبر آمد که صاحب زنج از بصره خروج کرده مشغول به آن اخبار شده از فکر ماریه افتادند و آن مستوره خلاص یافت و دیگر کسی به فکر او نیفتاد (۱)

صدوق در کمال الدین و مجلسی در غیبت بحار الانوار از محمد بن صالح روایت می نمایند
قال خرج صاحب الزمان علی جعفر الکذاب من موضع لم یعلم به عند مانازع فی المیراث بعد مزی ابی محمد علیه السلام فقال له یا جعفر مالک تعرض فی حقوقی فتحیر جعفر فبهت ثم غاب عنه فطلبه جعفر بعد ذلك فی الناس فلم یره فلما ماتت ام الحسن الجده امرت ان تدفن فی الدار فنازعهم و قال هی دار لا تدفن فیها فخرج علیه فقال یا جعفر ادرك هی ثم غاب عنه فلم یره بعد ذلك (۲)

یعنی محمد بن صالح گفت که بیرون آمد صاحب الزمان بر جعفر کذاب از موضعی که معلوم نشد که از کجا بود در وقتیکه منازعه میکرد جعفر در میراث بعد از ارتحال حضرت ابی محمد امام حسن عسگری علیه السلام پس فرمود به جعفر که ای جعفر! تو را چه میشود که متعرض حقوق من می‌گرددی پس متحیر گردید جعفر و مبهوت شد و ندانست چه بگوید پس غائب گردید آنحضرت از جعفر پس طلب نمود جعفر آنحضرت را در

۱- بحار الانوار ج ۵۲ ص ۸۸-۷۸ و نجم الثاقب ص ۳۴۶-۳۴۳

۲- همان ج ۵۲ ص ۴۲ و کمال الدین ص ۲۴۶

میان مردم بعد از اینکه غائب شده بود از نظر او، پس ندید آن حضرت را پس چون وفات نمود، ام‌الحسن جدّه یعنی مادر امام حسن عسگری علیه‌السلام امر کرده بود در حیوة خودش که در خانه او را دفن نمایند پس منازعه نمود جعفر با ایشان و گفت این خانه ایست که کسی در او دفن نمی‌شود پس خارج شد حضرت صاحب الزمان بر جعفر پس فرمود: یا جعفر! آیا خانه تست این خانه؟ پس غائب گردید از او پس ندید جعفر او را بعد از این قضیه

صدوق (ره) در کمال‌الدین و مجلسی در غیبت بحارلأنوار و مرحوم حاجی در نجم الثاقب از علی بن سنان موصلی روایت می‌نمایند و عین عبارت نجم الثاقب چنین است که علی بن سنان از پدرش روایت کرد که گفت چون حضرت ابو محمد علیه السلام وفات کرد وارد شد از قم و بلاد جبل جماعتی بااموالی که می‌آوردند حسب الرّسم و ایشان را خبری نبود از آنحضرت پس چون رسیدند بسرّ من رای و سؤال کردند از آنجناب به آنها گفتند که وفات کرده است گفتند پس از او کیست گفتند جعفر برادرش پس از او سؤال نمودند گفتند برای سیر و تنزه بیرون رفته و در زورقی نشسته دو دجله شرب خمر میکند و با او ست سروده‌ها پسران قوم با یکدیگر مشورت کردند و گفتند این صفت امام نیست و بعضی از ایشان گفتند برویم و این اموال را برگردانیم بصاحبانش پس ابوالعبّاس محمد بن احمد نه جعفر حمیرای قمی گفت تا ملّ نمائید تا این مرد برگردد و در امر او درست کنیم گفت چون برگشت داخل شدند بر او و سلام کردند و گفتند ای سید ما از اهل قم و در ماست جماعتی از شیعه و غیر شیعه و ما حمل می‌کردیم برای سید خود ابو محمد علیه السلام اموالی پس گفت کجاست آن مالها گفتند با ماست گفت حمل نمائید او را به نزد من گفتند برای این اموال جسر است که راه به آنست گفت آن چیست گفتند این اموال جمع میشود و از عامّه شیعه در او دینارهایک دینار و دو دینار هست آنگاه جمع میکنند آن را در کیسه و سر آن را مهر می‌کنند و ما هر وقت که مالها را می‌آوردیم سید ما می‌فرمود که همه مال فلان مقدار است از فلان این مقدار و از فلان، این مقدار و از نزد فلان اینقدر تا اینکه تمام نامه‌های مردم را می‌برد و فرمود که بر نقش مهر چیست؟ جعفر گفت دروغ می‌گوئید و بر برادرم می‌بندید چیزی را که نمی‌کرد این علم غیب است پس آن قوم چون سخن جعفر را شنیدند بعضی بیعضی نگاه کردند پس گفت این مال را بردارید به نزد من آرید گفتند ما قومی هستیم که ما را اجاره کردند ما آنرا دیده بودیم از سید خود حسن بن

علی علیه السلام اگر تو امامی آن ماها را برای ما وصف کن و گرنه به صاحبانش برمی گردانیم هر چه می خواهند در آن مالها بکنند گفت پس جعفر رفت نزد خلیفه و او در سرّ من رای بود پس از دست ایشان شکایت کرد پس چون در نزد خلیفه حاضر شدند خلیفه به ایشان گفت این اموال را بدهید به جعفر گفتند «اصلح الله الخلیفه» ما جماعتی مزدوریم و وکیل از جانب ارباب این اموال و اینها از جماعتی است و ما را امر کردند که تسلیم نکنیم آنها را مگر بعلامت و دلالتی و عادت بر همین جاری شده بود با ابی محمد علیه السلام پس خلیفه گفت چه بود آن دلالتی که با ابی محمد علیه السلام بود قوم گفتند که وصف می کرد برای ما اشرفیها و صاحبان آنها و اموال را و مقدار آن را پس چون چنین می کرد مالها را تسلیم می کردیم و چند مرتبه بر او وارد شدیم و این بود علامت با او و حال وفات کرده پس اگر این مرد صاحب این امر است بیاد آرد برای ما آنچه که بپا می داشت برای ما برادر او و الا مال را بر می گردانیم بصاحبانش که آنها فرستادند به توسط ما جعفر گفت امیرالمؤمنین اینها قومی هستند دروغ گو و بر برادرم دروغ می بندند و این علم غیب است پس خلیفه گفت این قوم رسولانند و ما علی الرسول الا البلاغ پس جعفر مبهوت شد و جوابی نداشت پس آن جماعت گفتند که امیرالمؤمنین بر ما احسان کند و فرمان دهد به کسی که ما را بدرقه کند تا ازین بلد بیرون رویم پس به نقیبی امر نمود پس ایشانرا بیرون کرد چون از بلد بیرون رفتند پسری به نزد ایشان آمد که نیکوترین مردم بود در صورت گویا خادمست پس ایشان را او از داد که ای فلان پسر فلان و ای فلان پسر فلان اجابت کنید مولای خود را پس به او گفتند تو مولای مائی، گفت معاذالله! من بنده مولای شمایم پس بروید به نزد آنجناب گفت با او رفتیم تا آنکه داخل شد خانه مولای ما امام حسن پس دیدیم فرزند او قائم علیه السلام را بر سریری نشسته و گویا پاره ماهست و بر بدن مبارکش جامه سبزی بود پس سلام کردیم بر آنجناب و سلام ما را رد کرد آنگاه فرمود همه مال فلان قدر است و مال فلان چنین است و پیوسته وصف می کرد تا آنکه جمیع مال را وصف کرد و وصف کرد جامه ها ما و سواری ما را و آنچه با ما بود از چهار پایان پس افتادیم به سجده برای خدایتعالی و زمین را در پیش روی او بوسیدیم آنگاه سؤال کردیم از او هر چه می خواستیم پس جواب داد و اموال را حمل کردیم بسوی آنجناب و ما را فرمود که دیگر چیزی بسوی سرّ من رای حمل نکنیم و اینکه برای ما شخصی را در بغداد منصوب فرماید که اموال را بنزد او حمل کنیم و از نزد او تویعات بیرون بیاید گفتند پس از نزد آنجناب مراجعت کردیم و عطا فرمود به ابوالعبّاس

محمد بن جعفر حمیری قمی مقداری از حنوط و کفن و به او فرمود خداوند مبارک نماید اجر تو را در نفس تو، راوی گفت چون ابوالعباس بعقبه همدان رسید تب کرد و وفات نمود و بعد از آن اموال حمل می شد به بغداد نزد منصوبین و بیرون می آمد از نزد ایشان توفیعات صدوق (ره) در کمال الدین و مجلسی (ره) در غیبت بحار الانوار و مرحوم حاجی (ره) در نجم الثاقب متعزضند و عین عبارت نجم الثاقب چنین است که: «ابی محمد حسن بن و جنا گفت من در سجده بودم در تحت ناودان کعبه معظمه در حج پنجاه و چهارم بعد از نماز عشا و من تضرع می کردم در دعا که دیدم کسی مرا حرکت می دهد پس فرمود که ای حسن بن و جنا گفت برخاستم دیدم کنیزک زرد چهره لاغر اندامیست که گمان کردم چهل ساله و فوق آنست در پیش روی من براه افتاد و من سؤال نکردم از او چیزی را تا آنکه آمد در خانه خدیجه و در آنجا او طاقی بود که در وسط آن دیوار بود و در آن پله هائی بود که از آنجا بالا می رفتند پس آن کنیزک بالا رفت و آوازی آمد که ای حسن بالا بیا پس بالا رفتم و ایستادم در نزد در پس صاحب الزمان علیه السلام فرمود ای حسن آیا پنداشتی که تو بر ما مخفی بودی و الله هیچ وقتی در حج خود نبودی مگر آنکه من با تو بودم پس سخت بیهوش شدم و برو افتادم پس برخاستم پس فرمود به من ای حسن! ملازم باش در مدینه خانه جعفر بن محمد علیه السلام را و تو را مهموم نکند طعام تو و نه شراب تو و نه آنچه بان عورت خود را بیوشانی آنگاه دفتری به من عطا فرمود که در آن بود دعای فرج و صلواتی بر آنحضرت و فرمود به این دعا پس دعا بخوان و چنین پس صلوات بفرست بر من و مده آن را مگر به اولیای من پس بدرستی که خداوند عز و جل تو را توفیق عطا می فرماید پس گفتم ای مولای من تو را بعد از این نخواهم دید فرمود ای حسن! هرگاه خدای تعالی بخواهد حسن گفت پس از حج خود برگشتم و ملازم شدم خانه جعفر بن محمد علیه السلام را و من بیرون میرفتم از آنخانه و بر نمی گشتم مگر بجهت سه حاجت از برای تجدید وضو یا از برای خوابیدن یا برای افطار کردن پس هر زمانیکه داخل میشدم بخانه خود وقت افطار کوزه خود را پر از آب می دیدم و بر بالای آن کرده نانی بود و بر بالای آن نان آنچه را که آنروز نفسم میل کرده بود به آن پس آنرا می خوردم و مرا کافی بود و لباس زمستانی در وقت زمستان و لباس تابستانی در تابستان و من آب به خانه می بردم در روز و در خانه می پاشیدم و کوزه را خالی می گذاشتم و طعام می آوردم و مرا حاجتی به آن نبود پس می گرفتم و آنرا تصدق می کردم

گرفتم و آنرا تصدق می کردم بجهة اینکه آگاه نشود بر این مطلب کسی که با من بود^(۱)
 صدوق (ره) در کمال الدین از ابونعیم الانصاری زیدی روایت می نماید که گفت بودم
 من و جماعتی از مقصره در مکه در نزد مستجار قریب سی نفر نشسته بودیم در روز ششم
 از ذی الحجّه سنه دویست و نود و سه از هجره و در اینجماعت از شیعه مخلص نبود که
 من بشناسم مگر محمد بن القاسم العلوی العقیقی در این بین که روز ششم بودیم که
 خارج شد از طواف و آمد به سوی ما جوانی که بر او دوازار بود که مرحم بان شده بود و
 نعلین در دست داشت چون او را دیدم هیبتی از او در دلهای ما افتاد که بی اختیار همه
 برخاستیم پس باقی نماند از ما احدی مگر اینکه بر پا ایستاد و سلام نمود پس آن جوان
 نشست و نظری بطرف یمین و یسار خود فرمود پس فرمود آیا میدانید که ابو عبدالله یعنی
 جعفر بن محمد چه میگفت در دعاء الحاح گفتیم نه! فرمود:

اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِیْ بِهٖ تَقُوْمُ السَّمَاوٰتُ وَبِهٖ تَقُوْمُ الْاَرْضُ وَبِهٖ تَفْرُقُ بَیْنَ الْحَقِّ وَ
 الْبَاطِلِ وَبِهٖ تَجْمَعُ بَیْنَ الْمَفْتَرِقِ وَبِهٖ تَفْرُقُ بَیْنَ الْمَجْتَمِعِ وَبِهٖ اَحْصِیْتَ عَدَدَ الرَّبِّ وَزَنَةَ الْجِبَالِ
 وَکَیْلَ الْبَحْرِ اِنْ تُصَلِّیْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تَجْعَلَ لِیْ مِنْ اَمْرِیْ فَرْجًا مَخْرَجًا^(۲)

این را فرمود و برخاست و داخل در طواف شد پس ما بسبب برخاستن او از باب
 تعظیم او برخاستیم و قتیکه رفت پس فراموش کردیم که بگوئیم باو که کیست او پس
 چون فردا شد در همان وقت خارج شد از طواف و بسوی ما آمد پس سر پا ایستادیم
 چنانیکه اول برخاسته بودیم دو روز گذشته پس نشست در جای خودش میان حلقه ما و
 نظری بطرف یمین و یسار خود نمود و فرمود آیا میدانید که امیر المؤمنین علیه السلام چه میگفت
 بعد از نماز فریضه؟

الیک رفعت الاصوات و دعیت الدعوات و لک عنت الوجوه و لک خضعت الرقاب و
 الیک التحاکم فی الاعمال یا خیر مسئول و خیر من اعطی یا صادق یا باریء یا من لا
 ینخلف المیعاد یا من امر بالدعاء و تکفل بالاجابة یا من قال ادعونی استجب لکم و یا من
 قال و اذا اسئلتک عبادی عنی فانی قریب أجیب دعوة الداع اذا ادعان فلیستجیبونی و
 لیومنوا بی لعلمهم پر شد و ن یا من قال یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقظوا من

رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعاً انه هو الغفور الرحيم (۱)

پس نظر به طرف یمین و یسار خود کرد بعد از این دعا فرمود پس گفت آیا می دانید که امیرالمؤمنین علیه السلام در سجده شکر چه میگفت؟ گفتیم چه میگفت؟ فرمود می گفت:

« يا من لا يزيدك الحاح الملحّين الاجوداً و كراماً يا من له خزائن السموات والارض يا من له/خزائن مادق و جلّ اتمنّك اسائتي من احسانك انى اسئلك ان تفعل بى ما انت اهله و انت اهل الجود و الكرم و العفو يا ربّ يا الله افعل بى ما انت اهله فانت قادر على العقوبة و قد استحققتها الاحجة لى و لا عذر لى عندك ابرء اليك بذنوبى كلّها و اعترف بها كى تعفو عني و انت اعلم بهامنى بثوت اليك بكلّ ذنب اذنبته و بكلّ خطيئة اخطأتها و بكلّ سيئه عملتها يا ربّ اغفر لى و ارحم و تجاوز عما تعلم انك انت الاعز الاكرم» (۲)

پس برخاست و داخل در طواف شد پس برپا ایستادیم مابه سبب برخاستن او و فردای آن روز در همان وقت آمد پس ما برپا ایستادیم بجهت تشریف فرمائی او مانند روزهای پیش در وسط ما نشست و نظر بطرف یمین و یسار نمود پس فرمود علی بن الحسین سید العابدین میگفت در سجده‌اش در این مکان و اشاره نمود بسوی حجز بجانب میزاب عبیدک بفنائک مسکینک بیابک فقیرک بیابک اسئلك ما لا يقدر عليه عليه سواک پس نظر بطرف یمین و یسار فرمود و نظر نمود بسوی محمد بن قاسمالعلوی پس فرمود یا محمد بن القاسم انت على خير انشاء الله پس برخواست و داخل در طواف کردید پس باقی نماز احدی از ما فکر آنکه یاد گرفته بود آنچه آنجناب دعا خوانده بود و فراموش کردیم که سؤال نمائیم از امر آنجناب مگر در آخر روزی که از اعمال حج فارغ شدیم پس محمودیکه یکی از ما بود بما گفت ای قوم آیا شناختید این شخص را گفتیم نه گفت ان والله صاحب الزمان علیه السلام بود پس گفتیم چه گونه دانستی یا ابا علی تذکار این معینی کرد که در مدت هفت سال می خوانده است پرورگار خود را و سؤال مینموده است که بنماید با و صاحب الامر را پس گفت در وقتی که من در عصر روز عرفه بودم آن مرد را بعینه دیدم که دعاء عصر روز عرفه را خواند پس سؤال نمودم از او که کیستی گفتاز ناس یعنی بنی آدم سؤال کردم از عرب یا غیر آن فرمود از عرب گفتم از چه طایفه عربی فرمود از اشرف عرب و اسمح عرب گفتم ایشان کیستند یعنی چه طایفه‌اند فرمود بنی

هاشم گفتم از چه سلسله بنی هاشم فرمود از بلندترین و نورانی‌ترین ایشان گفتم ایشان کیستند فرمود از کسی که فلق الهام و اطعم الطعام و صلی باللیل و الناس ینام پس دانستم که آنجناب علوی است پس در پیش روی خودم آنجناب را کم کردم ندانستم چگونه رفت باسمان رفت یا بزمین پس از اشخاصیکه اطراف ما بودند سوال کردم آیا میشناسید این علویرا گفتند بلی هر سال با ما پای پیاده حج می‌آید گفتم سبحان الله من ندیدم باو اثر پیاده روی را پس رفتم به سوی مردلفه در حالتی که دلتنگ و محزون بودم از مفارقت او و خاییدم در همان شب رسول خدا ﷺ را بخواب دیدم پس فرمود یا محمد دیدی مطلوب خود را پس گفتم کرا ای سید من فرمود آن کسی را که دیدی در عصر پس آن صاحب الزمان شما بود پس ما عتاب و ملامت کردیم محمد نام محمودی را که چرا همان اوقات به ما نگفتی غرضشان اینکه شاید در روز عید در منی و در ایام تشریق آنجناب را پیدا نمایند جواب داد که من فراموش کردم پس صاحب کتاب کمال الدین یعنی محمد بن علی بن الحسین بن بابویه (ره) پس از ذکر تمام خبر به دو طریق دیگر همین خبر را روایت می‌فرماید و الحمد لله رب العالمین.

باب دوم

بدانکه میرزا علی محمد باب ولد میرزا رضای بزّاز شیرازی بود و در خود شیراز تولّد یافت و مادرش خدیجه نام، شیرازیّه تا مدتی بعد از کشته شدن وی حیات داشت و به مادر باب معروف بود و لکن از مقالات وی تبرّی داشت! او آخر عمر خود مجاورت کربلای معلّی اختیار نموده در آن ارض اقدس توقف نمود تا از دنیا ارتحال نمود و خود مشارالیه در زمان طفولیت در تکیه از تکایای شیراز که در او مقابر بسیار و قبور بعضی از مشایخ صوفیه می باشد مسمّی به قهوه اولیا مکتب بود در نزد شیخی ملقّب به شیخنا تعلیم فارسی گرفته و آن شیخ مردی بوده است عالم و پرهیزکار و مباحثات علمیه می نموده و امر معاش خود را به تعلیم اطفال می گذرانیده است پس چون به حدّ بلوغ رسید مشغول تجارت که شغل عمّ و خال او بود گردید و در همان اوائل بلوغ متحمّل امور شاقه ریاضت می گردید.

درباره حالات میرزا علی محمد باب در سبب اینکه به راه باطل افتاد.

فی الجملة تحصیل صرف و نحو نمود و لکن اعتنائی به علوم رسمیّه نداشت و از این سبب کمالی در مقدمات تحصیل ننمود بلکه اهتمام بسیار در ادعیه و اذکار و ریاضات خصوصاً در زیارت عاشورا داشت و دو سال در بندر ابوشهر برای کسب تجارت رحل اقامت انداخت و در هوای گرم تابستان بندر ابوشهر در وقت بلندی آفتاب بر بالای بام می ایستاد و زیارت عاشورا با آداب آن بجای می آورد خرده خرده رطوبت دماغش کم شد و خشکی دماغ آنرا بر این داشت که دست از شغل و عمل کشیده و مجاورت کربلای معلی اختیار نمود و در آن اوقات تابعیت شیخ احمد احسائی و مروّجین طریقه او بسیار بودند و مشارالیه نیز میل به آن طریقه داشت و در کربلای معلی سید کاظم رشتی را که در نزد شیخ احمد تلمذ نموده بود و مروّج طریقه وی میبود ملاقات نمود و مدت زمانی با او زیست کرد و سید کاظم مردی بوده است جزاف گو و در بافندگی و نساجی مهارت تامّه داشت بلکه در این فن، عدیل و نظیر نداشته است و جرات و بی پروائی وی بحدی بوده است که هر سخن مهملی را که بر وی عرضه می داشته اند پیرایه ها بر او می بسته و او را مرتبط به عوالم علویّه و سفلیّه می نموده و بالاخره نتیجه کلام رامتهی به خدای تعالی جلّ جلاله یا رسول یا ائمه طاهرین - صلوات الله علیهم اجمعین - می نموده چنین حالی داشته که اگر بالفرض و التقدير از این مثل بی ربط معروف که یخ و دروازه هر دو می بندند کسی از وی سؤال می نمود و خواهش بیان او را می کرد بلا تأمل جواب میداد که مراد از یخ آن قطعات لالی نوریّه است که در بحر هویه بسبب باریدن باران احدیّه در کمون صدف و احدیّه پرورش یافته و به سبب امواج لجاج انوار ولایت در ساحل دریای معرفت به ید غواصان بحر حقیقت و عارفان به حقایق دقایق علوم اهل بیت رسالت و طهارت الواح دروازه «انا مدینه العلم و علی بابها» گردیده و آن در، به مسمارهای «لا اله الا الله محمد رسول الله ولی الله» ساخته و پرداخته شده و این دروازه هر صباح و مساء بحمد و شکر و ثنا بسته و به مفاتیح تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر گشاده می گردد و چون هر یک از حرف اول یخ و دروازه را با هم ضم کنی ید می شود و فی هذا اشاره الی مبدء الموجودات و اول الكائنات و الیقین الاول و الاسم الاعظم الاعظم اول الظهور و حقیقه کل موجود و بالجمله تا مقداریکه سامع طاقت استماع داشته باشد بلکه زیاده بر آن پیرایه می بسته است دلیل بر صدق این مقال کتاب شرح قصیده وی است هر کس بخواهد رجوع

نماید و در این مختصر نیز به چند موضع از آن اشاره می‌گردد.

برخی از حالات میرزا علی محمد باب و سید کاظم رشتی و بافندگی‌های آن

و مخفی نماند که کتاب مذکور شرح است بر قصیده لامیه عبدالباقی افندی که آن مرحوم قصیده مذکوره را انشاء نموده است در شان پرده‌ای از پرده‌های مرقد مطهر منور حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که به امر دولت ذی شوکت علیّه عثمانیه آن قطعه از پرده را به جهت زینت مرقد مطهر امام همام موسی بن جعفر مامورین دولت ذی شوکت از مدینه منوره حمل به کاظمین نمودند و روزی که این پرده را از بغداد حمل بکاظمین می‌کردند من باب تعظیم شعائر الله اهالی بغداد از سادات و اکابر و اعیان دولت قوی شوکت خلد الله و تجار و کسبه علم‌های بسیار بر پا نموده با سلام و صلوات از بغداد حرکت نمودند و اهالی بلده طیبه کاظمین نیز اعلام بسیار بر پا نموده از کوچک و بزرگ و وضع شریف اهل آن بلد ایشان را استقبال نموده با تسبیح و تهلیل و تکبیر به ایشان رسیده مجموع این جمعیت از دو بلد با شکوه تمام پرده را وارد به حرم امام علیه السلام نمودند مرحوم عبدالباقی افندی مذکور قصیده مذکور را در این باب انشاد نموده و سید کاظم مذکور آنرا شرح نموده و بر هر شعری بلکه بر هر کلمه از کلمات ابیات آنست به مقداری از رطب و یابس و حق و باطل ضم و تالیف نموده که قلم از تحریر آن عاجز است از آنجمله در شرح این شعر که می‌گوید:

« هذا رواق مدينة الّذي من بابها قد ضلّ من لا يدخل » نوشته است که این مدینه علم هزارهزار و نهصد هزار محله دارد و هر محله از آنرا اگر بخوایم از کوچه‌ها و اسم ارباب کوچه‌ها را بنویسم کتاب کبیر الحجمی می‌شود پس سی و یک محله از آنرا مینویسد و از جمله آن سی و یک محله که می‌نویسد یک محله را نام می‌برد می‌گوید محله آتشی است که پنهان در کف دریاست پس نسبت آنرا به اسماء الهیه می‌دهد آنگاه می‌نویسد که در یک جانب از این محله که جانب وسط آنست سیصد و شصت کوچه و عقد دارد اینست عین عبارت آن محله النیران الکامنة فی زبد البحر و هی الاسماء الالهیه الجسمیه المدبرة للعوالم السفلیه و هی من الاسماء الّتی ملئت ارکان کلّ شیء و فی ناحیه من نواحی هذه المحله و هی وسطها ثلاثة مائة و ستون عقداً احبّ ان اذكر تلك العقود و اربابها و اسماء اربابها و ان كان بطول بالكلام لكنّها مشتمل علی الفوائد العظام پس آن سیصد و شصت کوچه و عقد را تفصیل می‌دهد و چنانچه راقم این مختصر تمام کلام آنرا، به آن

تفصیل بنویسد این اوراق ضایع می گردد پس من باب التفات مطالعه نمایندگان به کیفیت بیان آن چند عقد آنرا می نویسد تا اینکه نمونه از باقی عقود آن بوده باشد می نویسد عقد صاحبه انسان میت و فی روایة انسان قائم اسمه سقطون سیحون ملاعقد صاحبه رجل عیناه فوق و رأسه اسمه کنجطیشعطنع عقد صاحبه رجل یقرء فی مصحف اسمه طریعسککاک عقد صاحبه رجل فی ارض مزروعه به انواع النباتات اسمه عریضال عقد صاحبه غلام بیده دوات و قرطاس اسمه عطلشاه سمثال شمال عقد صاحبه رجل یشتعل بالنار اسمه ریشاویل عقد صاحبه رجل یضرب اصل شجره اسمه نیشا عقد صاحبه امرئة تنکها قرده اسمها سپیثال عقد صاحبه صورة طائر یقال له ابوسعید البخیل اسمه شخصکین عقد صاحبه علی نهر جار سریع الحركة اسمه انا ینشیطیح جمیع سیصد و شصت کوچه از این محلّه را به همین طریق مذکور هذیان می نویسد! کلام در اینست که این همه مزخرفات را نسبت به اهل بیت رسالت می دهد! گاهی می نویسد و فی روایة کذا پس از آن که سی و یک محلّه را هر محلّه با کوچه و عقدان و نام ارباب آن و اهل آن نوشت آنوقت مینویسد: فعلى الاول المحلات لهذه المدينة المنورة واحدة و ثلثون و على الثانی فالمحلات تسعة و تسعون و هذا المذكورت محلات تلك المدينة المعظمه و هذا الذى ذكرناه قليل من كثير و الأفعال كلها الكليّة على ما فى بعض الروايات عن طريق اهل البيت عليهم السلام الف الف و تسع مائة الف و هى ايضا كليّات لأنقاد عددنا من الجزئيات الاضافيّة من محلات هذه المدينة المشرفه فبلغت تسعة الاف و تسعمائة الف و سبع مائة و هو الذى بلغ اليه (در این جا کلمه افتاده است) على القاصر و لو اردت شرحها و بيانها و ذکر تفصيلها و تعدادها لافتضى رسم محلات كثيرة و انى لى ذلك الفراغ و الاقبال فى هذا الزمان الذى هو الداء العضال مع ما انا عليه من تبليل البال و اختلاف الاحوال و تكثر الاشتغال و عروض الاعراض المانعه من استقامة الحال، بعد از این تفصیلات می نویسد:

«اذا عرفت محلات هذه المدينة المنورة فاعلم ان سورها يشتمل على ثمانية مائة الف باب من المصراع الى المصراع مسيرة الاف سنة و هذه الابواب كلها من قوارير من فضة يرى ظاهرها من باطنها و باطنها من ظاهرها مرصعة بجواهر على حسب نسبتها اهلها منها مرصعة بالياقوت الاحمر و منها مرصعة بالفيروج و منها مرصعة بالزمرّد و منها مرصعة بالعقيق الاصفر و هكذا اختلاف اجناسها و الوانها على نسبة اتصال اهلها» پس چون از بیان نام محلات و ارباب آن و سوران و تفصیل ترصیعات فارغ شد آن وقت بنای بافندکی در

سلسله سند این حدیث شریف می گذارد می نویسد و هذا الخبر مأثور و مسلسل بالسند بالسلسلة الطولية و العرضية يجمع مراتب الترتيبات الوجودية كل خلف عن سلف و سافل عن عالی بورود هذا الحديث الشريف عن النبي صلى الله عليه و اله الى ان قال و ها انا اذكر السند متصلا فاقول روى الاعراض الجسمانية عن الجوهر الجسماني عن الصورة المثالية عن المادة عن الطبيعة مبدء الكون الثاني عن النفس القدسية الالهية عن الروح عن امر الله عن العقل المنخفض عن العقل المعنوي عن العقل المرتفع عن القلب عن الفؤاد عن جسم الانبياء عن رسول الله انه قال انا مدينه العلم و على بابها فمن اراد المدينة فلياتها عن بابها و هذا الخبر المتواتر يعنى عند اهل الاكوان الوجودية و الاعيان الغيبية و الشهودية بالمعنى و معلوم عند الكل اى كل من لبس حلة اكون بعد ما دخل فى عالم الامكان ان مدار العالم و قوامها على النبوة المطلقة و الولاية المطلقة على حسب ما قدمنا من معناها و ان الولى المطلق باب للنبي المطلق انتهى

و از جمله مطالب آن کتاب آنست که در ضمن شرح «شملتکم معه العبا بحیوته اه» مینویسد الباء الذى بعد الالف بهاء الالف و التاء تاج الالف و الثاء ثناء الالف و الجیم جمال الالف و الحاء حياء الالف و الخاء خلق الالف و الدال دوام الالف و الذال ذات الالف الظاهر فى الحروف و الزاء روح الالف و الزاء زین الالف السین سناء الالف و الشین شرف الالف و الصاد صفاء الالف و الضاد ضياء الالف و الطاء طیب الالف و الظاء ظاهر الالف و العین علم الالف و الغین غایة الالف و الفاء فخر الالف و القاف قلب الالف و الکاف کمال الالف و اللام لطف الالف و المیم ملک الالف و النون نور الالف و الهاء هداية الالف و الواو ولاية الالف و الیاء یقین الالف انتهى

صاحب قصیده یعنی عبدالباقی افندی مذکور در بیان اینکه پرده مذکوره را اهالی بغداد و کاظمین با آن علم ها و ازدحام ناس و جمعیت از بغداد بکاظمین آوردند میگوید لما به ساروا و اعلام لهم خفقت بابواب الجلاله ترقل، این بافنده ماهر و استاد بی بدل در شرح این شعر می نویسد چونکه هر ظاهری را باطنی و هر باطنی را ظاهری است ظاهرش این بود که همه دیدند که اهل بغداد و کاظمین یا این عملها و با این تعظیم آن پرده را از بغداد به حرم امامین همامین نقل نمودند ولی باطنش اینست که این پرده قطعه ایست از آن عبائیکه خمسته النجباء در زیر آن جمع شدند و چونکه خمسته النجباء موجودین از معصومین در آن زمان آنها در زیر آن عبا بحسب ظاهر جمع شدند و پسر جزء

پدر است و باید مابقی دوازده امام معصوم هم در زیر آن عبا به حسب ظاهر مستتر کردند بدون آنکه آن عبا شقه شود پس حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بر ملا بقطعه از آن عبا مستتر و به این نوع از ظهور مستتر به آن ستر شد و مابقی معصومین در خفا هر یک بقطعه مستربان شدند پس بافندگی بسیار به مقدار یک برگ کتاب مینماید و آیات و اخبار بسیار در بین درج مینماید مشتمل بر اینکه این پرده و سعتش از کجای آفاق تا کجا گرفته بود تا و پود آن از کجا و کجا بدست آمده بود تا اینکه کلام را باینجا میکشاند که در ظاهر با این علمها پرده را باین تعظیم حمل نمودند و اما در باطن علم های یافته شده از پره های جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و چند هزار هزار و ملائکه با علم های حقایق موجودات و ذرات کائنات و جهات روابط و اضافات مختلفات و مؤتلفات و افراد کلیات و انواع اجناس و اعیان و اشخاص و مردمان هر دوری و کوری و هر قسم موجودی از محسوسات و معقولات و ظاهرات و مخفیات همه بهمراه این پرده بودند بهتر آنست که نیز مقداری عین عبارت آن به الفاظ کتاب خودش نوشته شود پس از آنکه جهات کائنات و ذرات و روابط را تا آخر آنچه ذکر شد نوشت آن وقت می نویسد کلها تبعث و شیعت اولئک الرّوساء مبدء الشکل المربع الظاهر بالتالیف و الاجتماع و المحبّة و المودّة و قران کلّ شیء به مناسبه و لهم اعلام اربعة و هی الکلیات العلم الاوّل الاعلی لروح القدس و هو علم عظیم و لواء کبیر یقرب الی لواء الحمد و هذا اللّواء محوک بیدالعظمه سداء من رغب میکائیل و لحمته من رغب اسرافیل و عزرائیل و له سبعة الاف شقه کلّ شقه تسع الخلائق اجمعین و طول هذا اللّواء و العلم الف الكل قامه مکتوب علیه لا اله الا الله محمد البشیر النذیر السراج المنیر و اولیائه و خلفائه مهابط فیض لله اللیف الخیر الثانی و طول الف ذراع المروح من امر الله محوک بیدالرّحمة سداء من رغب اسرافیل و لحمته من رغب میکائیل و جبرائیل مکتوب علیه لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم نبی الرّحمة و شفیع الامّه و اولیائه و خلفائه ابواب الهدائه الرازخ بین البدایة و النّهایة و العلم الثالث طول الف شبر لحاکته بیدالکرم و محلّ النعم سداء من رغب عزرائیل و لحمته من رغب میکائیل و جبرائیل مکتوب علیه لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم ولی النعم و خلفائه اولیاء الکرم و العلم الرابع و طول الف الف شبر غلظه سبعون الف ذراع و هذا العلم من یاقوته حمر له و له سبعون الف شقه من الزمرد الخضراء و کلّ شقه تسع اهل الدنیا و من فیها و هذه کلیات الاعلام و حامله بشر من اولئک الکرّام الفخار یحملونها من حجاب الواحديّة و یسیرون بها

والستر علی يد نفس الله التي لا يعلم ما فيها عيسى و باقى الخلائق لهم اعلام على حسب مقامهم و مرتبتهم فى ارتفاعها و انخفاضها منها اعلام الملائكة الكرويين و هى اعلام مرتفعه و بالجلال و العظم خافضه و الوانها صفر و شققها خضر و ساقها حمرة مخلوطه ببياض ثم باق الذرات الوجودية لها الويه منشوره و لو اردنا شرحها و تفاصيل صدورها و احوالها و تفصيل الذرات الحامله لتلك الاعلام لخرجنا عما نحن فيه من المقام و بالجمله فالاعلام الف الف على اختلاف لمقادير و الالوان و الصور و الهيئات و الشقق و امثالها و تحت كل علم من الخلائق ما لا يحصيه الا الله سبحانه و تعالى على اختلاف اشخاصهم و اعيانهم و صورهم و هيئاتهم اياه لو كان لى قلب مجتمع خلى عن الاشتغال المانع من استقامة الحال لا خبرتك من هذا الاعلام و حملتها و الذين من الخلائق العظام بصور انواعها التي منها يعلم صور اشخاصها

«تنبيه» در بطلان دعاوى ميرزا على محمد

نگارنده اين مختصر گوید که سيد مذکور تا اين مقدار که نوشته است چندان دماغ بافندكى نداشته است اينجا گرم نوشتن شده بعد از اين آه و افسوس بر سر حالت آمده در کمال فراغت و استراحت مشغول ببافتن و نساجى گردیده هر کس طالب است خود رجوع به شرح قصیده نمايد. کلام در اينست که سيد کاظم مذکور علاوه بر اين جزاف گوئى که داشته بى اعتنائى به علماء از سابقين و معاصرین خود مى نموده و علانيه اظهار عداوت و تفسيق ايشان بلکه تکفير مى نموده خرابى کار ميرزا على محمد اينجا شد که خود قبل از ملاقات سيد کاظم دماغش عليل و مغزش خشک بود بواسطه آن رياضات و مشقاتيکه در بندر ابوشهر کشيده بود و سيد کاظم علاوه بر جميع اين امور مذکوره مردم را تهيج مينموده و نميگذارد که اشخاصى که اطراف وى هستند آسوده باشند و گوشه گيرى اختيار نمايند مکرراً مى گفته است تا کى چنين و چنان مقيد بکذا و کذا هستيد و مکرراً ملامت ميکرده است اشخاصى را که خمود و گوشه گيرى داشته باشند و در بعض عباراتش چنين مى نويسد: «فاتانى النداء من جانب قلبى الاعلى الذى هو وادى طور سينان شجره نار المحبة و حرارة المودة التى تو قد فى الافئدة بان الكثره مالها الوحده پس مى بافد تا اينکه مينويسد: «فيا ايها الغافل المبتلى بملاحظه الحدود و الذاهلى عن مقامات الشهود المقيد بوثق القيود الى م نظرك الى الاغيار و حتى م سقط عنك الاعتبار بالاخره تراکم امورى چند از قبيل خشكى دماغ و اعراض كلئى نفس از علما

به سبب رسوخ تفسیق و تکفیر در محاورات غالبی استاد و انس ذهن بمثل اتانی النداء من جانب قلبی الاعلی اه و تهیج به امثال ایها الغافل المبتلی بملاحظه الحدود الی اخره «میرزا علی محمد را از جای کند و به دعاوی جزاف و گزاف تحریک نمود آن قدس خشک وی مبدل به بی دینی و آن کج کردن کردن در مقابل ضرائح ائمه از دور و نزدیک متبدل بطغیان و سرکشی گردید مادامی که سید کاظم در حیات بود کلمات او را می شنود پس از وفات وی چند صباحی در نجف اشرف سکونت اختیار نمود در آن هوای خشک نجف اشرف و تردد بمسجد سهله و کوفه آغاز دعوی نمود و من باب موانست با مجاورین آن مشاهده شریفه که مدتها در حضور ایشان اظهار رعیتی نسبت بائمه طاهرین - سلام الله علیهم اجمعین - نموده بود و با گردن کج برابر ضرایح مقدسه ایشان ایستاده بود نتوانست یکمرتبه دعوی برتری از ایشان نماید لهذا دعوی خود را مقصور به چهارم مرتبه از مراتب ریاست الهیه بر مذهب شیخ احمد احسائی نمود چنانکه سید کاظم در شرح همان شعر سابق که شملتکم معه العبا بحیوته برای ایمان چهار رکن قرار داد نموده اول مرتبه لا اله الا الله که مقام توحید است دوم مقام محمد رسول الله که مقام نبوت است سوم مرتبه و اله و صحبه اولیاء الله و خلفائه که مرتبه امامت است چهارم مرتبه خلیفه و خلیفه حجّه و نور المحجّه و الرکن الرابع و النور الساطع و البدر الامع یعنی مقام الشیخ الکامل و المرشد الواصل و الدلیل علی تلك المعاهد و المراحل الموصل الفانی فیہ اشرف المقاصد و هو الحجاب الاکبر و الباب الارشد و الطریق الاقصد و العالم المسدد ماوی الفحار و مثنوی الحکم تا آخر آنچه سید مذکور در این مقام بافته است و از همین جای عبارت سید کاظم تلمیذ دیگر وی حاجی محمد کریم خان مضمون رکن رابع را اخذ کرد میرزا علی محمد نیز باب ارشد را برای خود لقب نمود و غرضش دعوی مقام خلیفه الخلیفه و نائب الامام علیه السلام بود پس چون از مشاهده شریفه به سفر مکه معظمه مشرف گردید و در مراجعت از میان اعراب بطحاً و یثرب که اگر کلمه از مقولات وی را می شنیدند هر آینه خون او را بعوض قهوه نوش جان می کردند بیرون آمد آفتاب مأمّن اطمینان بند را بوشهر که بر سر وی تابید آنچه در مغز او بود حرکت نمود باب را از معنی اولش گردانید و دعاوی دیگر بمناسبت هر مقام اضافه نمود یکجا گفت من نقطه اولی هستم یکجا گفت من ذکر اکبر هستم، یکجا گفت: اننی انا القائم الذی کلّ تنتظرون یومه و کلّ به توعدون، یکجا گفت: و لعمری اول من سجدنی محمد ثمّ علی ثمّ الذین هم شهداء من بعده ثمّ ابواب الهدی اولئک

الذین سبقوا الی امر ربهم و اولئک هم الفائزون

گاهی گفت: لا اله الا انا احد الاحید لا اله الا انا الصّمد الصّمد لا اله الا انا السّراج
 السّریح لا اله الا انا القدّام القدیم گاهی گفت که من شیخ احمد و سید کاظم را پیش از
 خود فرستادم و خلاصه الکلام تا آنکه کسی معارضه با وی نمی نمود هر کس به نزد او
 تردّد و آمد و شد می نمود اظهار میداشت که من برتر از همه انبیا و رسل و مقدّم بر ایشان
 می باشم و بیان و کلمات من افصح از قرانست و عن قریب تمام دنیار را مسخر خواهم
 نمود و هر کس اظهار ارادت به او می نمود وعده ریاست و سلطنت مملکتی از ممالک
 روی زمین را به وی می داد و او را تطمیع به زاید از حدّ خیالات وی می نمود و به این
 طمع خام او را مطیع خود می نمود و حال از آنجائیکه مردم دنیا بالمشاهده و العیان
 محسوس است که اکثر از باب غرور بلکه جمیع ایشان هر جا احتمال عزّت و ثروت و
 برتری بر عباد خدا دهند دین را از کف می نهند و خرده خرده لابد میشوند که از جان
 شیرین نیز در آن راه بگذرند و همین قضیه عار و لابیّه است که جمیع مشرکین از بدو
 خلقت تا کنون را پس از اتمام حجج الهیه بدار البوار النار لا العار رسانیده و منشاء مفاسد
 کلیّه که از جمله در هر زمان بروز نموده همین حمیت جاهلیت و مرعات عار و ننگ بوده
 و بالجمله اگر کسی معارضه با او مینمود پس از اینکه بواسطه بی اطلاعی وی از مطالب
 علمیّه عاجز از گفت و شنود میشد دعوی مهدویت مینمود و میگفت من آن قائم موعود
 و مهدی منتظر میباشم پس فی الجمله زمانی نگذشت که ذکر دعاوی وی برالسنه و افواه
 منتشره گوش زد خواص و عوام بندر ابوشهر گردید و امناء دولت سرگذشت او را از مقر
 حکومت بندر بوشهر بعنوان مخابره دولتی بدارالعلم شیراز ابلاغ نمودند و در آن زمان
 ایالت فارسی به ید اقتدار و کفایت نظام الدوله حسین خان اجودان باشی مفوض بود پس
 او را تحت المحافظه از بندر ابوشهر شیراز طلب نمود و پس از ورود وی نظام الدوله در
 خلوت من باب مراعات مرتبه سیادت بنرمی و ملاطفت با وی سخن نمود و او چون
 ملایمت از ایالت مشاهده نمود بالمره ابا و امتناع از مقالات خویش نمود بلکه چنانچه
 صاحب ناسخ التّواریخ متعروض است حسین خان نظام الدوله را باعتقاد خود تطمیع
 نمود و گفت چون من ممالک روی زمین را مسخر نمودم سلطنت روم را بتو مفوض
 خواهم نمود و از آنجائیکه نظام الدوله مردی مسلمان بود و بر خود هموار نمی نمود که
 بدون اذن شرعی دست بخون کسی از زراری حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله بیالاید امر به

حبس وی نمود و مجلسی ترتیب داد و علماء اعلام بلده شیراز را در آن مجلس حاضر نمود و میرزا علی محمد را نیز در آن مجلس حاضر ساخت و در امر آن طلب فتوی از علمای اعلام - رحمهم الله - نمود پس چون فقهاء گرامی - رضوان الله علیهم - از وی سؤال فرمودند چه می گوئی و دعوی چه داری او اعتماد بر اینکه نظام الدوله بطمع سلطنت روم حمایت از وی خواهد کرد بی باکانه دعوی دین جدید و شریعت تازه نمود و سخنان بسیار گفت که من جمله آنست که :

بیان من افصح از قرآن شماست! پس بعضی از علماء عظام حکم به ارتداد او فرمودند مرحمت پناه خلداشیان حاجی شیخ مهدی کجوری - رحمة الله علیه - فرمود: که من تقرّب بجدّ وی می جویم بکشتن او چیزیکه باعث بر این شد که نظام الدوله مسامحه در امر بقتل او نمود کلماتی چند در ضمن سخنان وی بر سبیل پریشان گوئی بود که از کلمات مشعر بر خفت عقل بلکه مظهر جنون وی میبود و باین سبب بعضی از علماء عظام در آن مجلس تأمل در وجوب قتل او فرمودند و بهمین مقدار اکتفا نمودند که در مسجد وکیل شیراز بر بالای منبر رود و در حضور عامه ناس تبرّی از گفتار خویش نماید پس بامر نظام الدوله مردم شیراز را در یوم جمعه بمسجد وکیل شیراز دعوت نمودند و در آن روز پس از فراغ از نماز جماعت و احضار میرزا علی محمد باب مرحمت پناه خلداشیان حاجی شیخ ابوتراب امام و جماعت شیراز رحمة الله علیه بر منبر صعود فرمود و مردم را بر عادت همیشگی خویش موعظه نمود و در ضمن مواعظ فرمود:

که ایّها الناس این سید مجنونى که نسبت به او می دهند که دعوی دین تازه یا دعوی مهدویّت کرده حاضر است و اباء و امتناع از آنچه نسبت به او می دهند می نماید پس بهمان قسمیکه بر عرشه منبر تشریف داشت به میرزا علی محمد باب فرمود که بر خیر و بر خیز/ و بر منبر برای و با مردم تکلم نمای، میرزا علی محمد باب برخاست و در کمال خوف و دهشت بر پله اول نشست مرحمت پناه شیخ فرمود: بالاتر آئی! برخاست بر پله دوّم قرار گرفت فرمود: بالاتر بیا! بر پله سیّم نشست پس به نطق درآمد و گفت:

ایّها الناس اینکه مردم می گویند که من ادّعاء دین تازه نموده ام یا آنکه دعوی مهدویّت کرده ام به دروغ و کذب نسبت به من داده اند زیرا که من به هیچ وجه من الوجوه دعوی تازه ندارم و ادّعائی ننموده ام

«اشهد ان لا اله الا الله و انّ محمّداً رسول الله و انّ علیاً ولی الله و انّ الائمة من ولده حجج

الله اولیاء الله». امام دوازدهم حضرت صاحب الزمان حجّة بن الحسن است و آن بزرگوار است مهدی موعود و قائم آل محمد علیهم السلام است و از زمان وفات پدر بزرگوارش تا کنون غائب از انظار است و هر وقت مشیت الهی قرار گیرد ظهور خواهد فرمود خدا لعنت کند کسی را که بغیر از این متدین بدینی و مذهبی بوده باشد پس ساکت گردید مرحمت پناه شیخ از عرشه تکلم نمود فرمود سید خفت عقل دارد و مجنونست اگر چیزی گفته باشد از روی جنون از او ظاهر گردیده است پس به میرزا علی محمد خطاب کرده فرمود اکنون استغفار نما بگو: «استغفر الله الذی لا اله الا هو»

میرزا علی محمد شروع نمود و صیغه استغفار طولانی به زبان جاری نمود و از منبر به زیر آمد پس نظام الدوله امر نمود که برود در خانه بنشیند و ارحام و اقارب او را ضامن گرفت که ابد از خانه بیرون نیاید

قضیه نظام الدوله و میرزا علی محمد در شیراز و منبر رفتن باب در مسجد وکیل شیراز

تنبیه مخفی نماند که قضیه مسجد وکیل امریست که اگر هیچ دلیلی بر بطلان میرزا علی محمد باب نبود سوای همین یک مطلب برای بطلان او و ظهور و بروز کذب او کفایت می نمود! ملاحظه فرما که همیشه انبیای مرسلین و اولیای کاملین و روسای الهیین هر کس از جانب خداوند خلق را دعوت مینموده طالب این بوده است که وفنی واقع شود که در محضری که عامه خلق حاضر باشند متکلم گردد تا آنکه دعوی خویش را در محضر جمیع خلایق بنماید و حجّة خدا را بر عامه انام از خواص و عوام ظاهر سازد و تمام نماید و از این جهة است که وقتیکه فرعون طلب میعاد از حضرت موسی نمود برای مخاصمه نمودن با سحره حضرت موسی موعود و میعاد خویش را روز عید در وقت بلندی آفتاب و کثرت و ازدحام و جمعیت مردم در عید گاه قرار داد تا چون آیات بیّنات نماید بر هر وضع و شریف حقیقت وی ظاهر و آشکار گردد قال الله تعالی:

« قال موعود کم یوم الزینة و ان یحشر الناس ضحی »

و سبب این مدعی ظاهر است که هرگاه داعی حق معدود قلیلی را از خلق ارشاد فرماید فراعنه زمان ایشان قدرت دارند بر اینکه به سهل و آسانی بر مؤمنین به ایشان قهر و غلبه نمایند و اما اگر این ارشاد و دعوت در میان عامه ناس بوده باشد بچند کلمه که در ملاء عام تنطق نماید امر الهی را چنان به وضع و شریف ابلاغ نمایند که عموم خلاق از جلیل و حقیر کلمات حق را شنیده ارباب هدایت به ارشاد ایشان مهتدی گردند آن وقت به سهلی و

آسانی ممکن نیست که اعداء بر ایشان قهر و غلبه نمایند به خلاف کسی که بخواهد مطلب باطلی را در میان مردم افشا نماید چنین کسی از بطلان مطلب خویش و اهمه دارد و هیمنه و سطوت ازدحام خلایق او را در میان جمعیت فرامی گیرد پس لابد در میان ازدحام و جمعیت انکار گفتار خویش مینماید و چون در خلوت معدودی از اصحاب خویش اجتماع نماید عذر از انکار می طلبد و ایشانرا امر می نماید که کلمات او را در میان مردم انتشار دهند اینست میزانیکه به آن تمیز داده می شود حق از باطل، پس بنا بر آنچه ذکر شد این امری است محال که وقتی داعی حق بر منبر صعود نماید مادامیکه حق را ظاهر و آشکار ننموده و قسمی نفرماید که بر حاضرین اتمام حجة خدا بشود از منبر فرود آید و به همین میزان جمیع انبیا در میان ازدحام و جمعیت تنطق میفرمودند و خلق را به سوی خدا می خواندند.

حضرت خاتم النبیین محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله در ابتداء دعوت در موسم و قتیکه اعراب از اطراف به جهت طواف به مکه می آمدند در میان صفا و مروه که محل ازدحام و جمعیت هر قریب و بعید بود صدای مبارک را به «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» بلند می فرمود بلکه در میان آن خلق کثیر من باب اینکه تمام بشنوند بر کوه صفا و هم چنین بر بلندی مروه صعود مینمود و صدای مبارک را باین کلمه شریفه بلند می فرمود و با اینکه خویشان و اقرباء و اهل بلد آنجناب در همان بین، اذیت و آزار می رسانیدند و از عقب آنجناب را سنگ بر بدن نازنینش می زدند و صدا را به تکذیب آنجناب بلند می نمودند مع ذلک کلمه در هنگام موسم دعوت را ترک نمی فرمود.

در اخبار ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه گذشت که آنجناب بین الرکن و المقام به نداء بلند دعوت فرماید به قسمی که هر کوچک و بزرگ ندای آنجناب را بشنود و الحاصل آنکه صعود بر منبر با مخفی داشتن حق کمال، مباینت دارد داعی حق یا بر منبر صعود نمی نماید یا آنکه اگر تشریف فرمای بر منبر شد اگر او را به شمشیرها ریزه ریزه و قطعه قطعه نمایند حق را اعلان می فرماید

قضیه تشریف بردن حضرت سید سجاد بر منبر در مسجد شام

آیا نشیدی که حضرت امام همام زین العابدین و سید الساجدین علی بن الحسین با اینکه تبعه یزید پدر بزرگوار عالی مقدار او را بایاران و برادران و اصحاب و اولاد حتی اطفال کوچک ایشان را بالب تشنه شهید کرده بودند و خواهران و دختران و زوجات ایشان

را اسیر و دستگیر کرده شهر به شهر و دیار به دیار گردانیده بودند تا وارد به شهر شام نموده و در نزد یزید و تبعه آن عنید قتل حضرت سید الساجدین هیچ مطلب مشکلی نبود اگر یزید فی الجملة اشارتی می نمود و به هر یک از اعوانش که امر می نمود به زودی و در کمال سهولت و آسانی اطاعتش می نمود و در نزد اهالی شام نیز ملامتی نداشت زیرا که اهل بیت را مستوجب اینگونه عقوبت می دانستند زیرا که ایشان را خارجی می پنداشتند با وصف این همه موانع از اظهار حق و قتیکه در شام بر منبر صعود فرمود مادامی که حق را در کمال وضوح ظاهر و آشکارا فرمود به قسمی که دیده‌ها یا حضار گریان و سینه‌ها بریان شد و مردم زبان طعن بر یزید گشودند و صدا را به هلکنا بلند نمودند. از منبر فرود نیامد و از آثار کلمات معجز بیّناتی که بر زبان جاری فرمود این بود که: دستگاه سلطنت یزید بر هم نخورد و اساس سلطنتش بهم پیچیده شد با اینکه غرضش از آوردن حضرت سید الساجدین را به مسجد نبود مگر آنکه اقل قلبی از مردم که در نفس خویش اعتراض بر یزید دارند دفع اعتراض ایشانرا در ضمن خطبه خطیب بنماید

کتاب مقتل ابی مخنف را مطالعه فرمائید به، بینید می نویسد:

«و امر رجلا یصعد المنبر و یسبّ الحسین علیه السلام ففعل ذلك اللعین فقال علی بن الحسین علیه السلام للرجل بالله علیک الا ما اذنت لی ان اصعد المنبر و اتکلم بکلام فیه رضی الله تعالی و رسوله صلی الله علیه و آله فقال له اصعد المنبر یا غلام و قل ما بذالك و اعتذر الرجل الیه قال فصعد علیه السلام فجعل یتکلم بکلام الانبیاء بعدوثة لسان و فصاحة و بلاغة فاقبل الیه الناس من کل مکان» ملتفت باش! اینست شان دعای الی الله که با اینکه یک نفر دوست در آن جمعیت نداشت و تمام حضار دشمن بودند بلکه شمشیرها برای جان نازینش حاضر بود و بنجز اشارت از یزید متوقف بر امر دیگر نبود و قتیکه بر منبر صعود فرمود صاحب خبر می نویسد پس شروع نمود و تکلم فرمود به کلام انبیا با عذوبت و گوارائی زبان و فصاحت و بلاغت پس مردم اقبال نمودند و توجه کردند به سوی آنجناب از هر مکانی

«و قال ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا اعرفه بنفسی فانابن علی بن الحسین بن علی المرتضی علیه السلام انا ابن من حجّ و لبی انا بن من طاف و سعی انا بن زمزم و الصفا انا بن فاطمة الزهراء انا بن المذبوح من القفا انا بن العطشان حتی قضی انا بن من منعوه من الماء و احلّوا علی سائر الوری انا بن محمّد المصطفی صلی الله علیه و آله انا بن صریح کربلا انا بن من راحت انصاره تحت الثری انا بن من غدت حریمه اسری انا بن من ذبحت اطفاله من غیر

سوءی انا بن من اصرم الاعداء فی خیمته لظی انا بن من اضحی صریعاً بالثری انا بن من لا غسل له و لا کفن یری انا بن من رفعوا راسه علی القنا انا بن من هتک حریمه بارض کربلا انا بن من جسمه بارض و راسه باخری انا بن من لا یری حوله غیر الاعداء انا بن من سبیت حریمه الی الشام تهتدی انا بن من لاناصر له و لاحمی ثم ان انتخب و بکی ثم قال ایها الناس قد فضلنا الله بخمس خصال فینا و الله مختلف الملائکه و معدن الرّسالة و فینا نزلت الایات و نحن قد نا العالمین للهدی و فینا الشّجاعه فلم نخف باساً و البراعة و الفصاحة اذا افتخر الفصحاء و نینا الهدی الی سبیل السّواء و العلم لمن اراد ان یتفید علما و المحبّة فی قلوب المؤمنین من الوری و لنا الشّان الاعلی فی الارض و السّماء و لولا نا ما خلق الله الدّنیاء و کلّ فخر دون فخرنا یهوی و محبّزنا یسقی و باغضنا یوم القیمة یشقی»

ابی مخنف می نویسد پس چون شنیدند مردم کلام آن جناب را صداها را به گریه و ناله بلند نمودند و بلند شد صداها ی مردم در مسجد جامع پس خائف شد یزید و ترسید از اینکه میل نماید قلوب مردم بسوی آنجناب پس امر نمود مؤذن را که قطع نماید خطبه آنجناب را پس مؤذن بجهت نماز عصر روز جمعه بالای مأذنه بر آمد و گفت: الله اکبر! حضرت به همان قسمی که بر منبر تشریف داشت. فرمود: کبرّت کبیراً و عظمت عظیماً و قلت حقاً پس مؤذن گفت: «اشهد ان لا اله الا الله» پس حضرت فرمود: «اشهد بها مع کلّ شاهد و اتحلّها و اقربها عن کلّ جاحد» پس مؤذن گفت: «اشهد انّ محمّد رسول الله» پس حضرت گریه نمود و صدای صیحه آنجناب به گریه بلند شد و فرمود: سؤال مینمایم از تو و بخدا قسم میدهم تو را ای یزید! آیا محمّد جدّ منست یا جدّ تو؟! پس یزید گفت جدّ تو است پس فرمود آنجناب پس چرا کشتی اهل بیت او را و پدر مرا کشتی و مراد در این صغر و کمی سنّ یتیم نمودی پس یزید جوابی به آنجناب نداد برخاست و گفت من حاجتی به نماز ندارم و داخل خانه خود گردید. پس ابی مخنف در این مقام تفصیل میدهد که پس از اینکه یزید بخانه رفت منهل برخاست و احوال پرسی از آنجناب نمود و آنجناب شمه از مصائب و مفاخر و مناقب و مقداری از شکوه و شکایت از آنچه از لشکر یزید بر اهل بیت رسالت علیهم السلام رسیده بود بیان فرمود تا اینکه می رساند کلام رابه این مقام که صدای مردم از اطراف وجوانب مسجد به گریه و ناله بلند شد به سبب آن کلامی که آن جناب فرمود و نطق به حق نمود پس یزید ترسید به علت اینکه تمام مردم سخن آن جناب را شنیدند و محبت آن جناب را در دل جای دادند.

پس می نویسد ابی مخنف که طلب نمود یزید خطیب را و مؤاخذه نمود از او که چرا گزاردی آن جناب بر منبر برآید و کیفیت جواب و سؤال یزید را با وی ذکر می نماید تا آنکه خطیب ملامت نمود یزید را از کشتن پدر بزرگوار عالیمقدار آنجناب و یزید خطیب را بقتل رسانید آنگاه می نویسد که اهل شام گویا خواب بودند بیدار شدند پس بازارها را بستند و مشغول به عزاداری گردیدند و اظهار مصیبت برای آل عبا نمودند و گفتند والله ما نمی دانستیم اینکه آن سر، سر حسین است این است و جز این نیست که بما می گفتند سر شخص خارجی است که در عراق خروج نموده است پس چون شنید یزید این مطالب را برای ساکت نمودن مردم قرآن را سی جز نمود و اجزاء آن را متفرق در مسجد کرد و اشخاصی مقرر که چون مردم از نماز فارغ می شوند جزوی از قرآن در پیش هر کس گذارند تا مشغول بخواندن قرآن کردند و از گفت و شنود قضیه حضرت سیدالشهدا با زمانند هیچ ثمری نبخشید و مردم بهمان قسم با یکدیگر گفت و شنود مینمودند پس یزید چاره ندید بجز اینکه اهل شام را طلبید پس چون حاضر گردیدند برخاست و با ایشان مخاطبه نمود و گفت یا اهل الشام شما میگوئید که من کشتم حسین را یا امر نمودم بکشتن آن، چنین نیست و اینست و جز این نیست که پسر مرجانه او را کشته است پس در حضور مردم طلب نمود اشخاصی را که در کربلا حاضر بوده اند و اسرا را به شام آورده بودند پس چون حاضر شدند و در حضور وی ایستادند نظر نمود بسوی شبت بن ربعی و گفت وای بر تو! آیا تو خود کشتی حسین را یا من امر بقتل او نمودم؟ جواب گفت: و بخدا قسم من نکشتم حسین را و خدا لعنت کند آن آنکس که وی را کشت پس یزید گفت که او را کشت جواب داد مضائب بن وهیب او را کشت پس نظر بسوی مضائب نمود و گفت باو تو خود کشتی حسین را یا من امر بکشتن او نمودم جواب گفت نه والله من نکشتم او را و خدا لعنت کند آن کس را که وی را کشت یزید گفت پس که او را کشت گفت شمر بن ذوی الجوشن ضبائی او را کشت پس رو را بشمر بن ذی الجوشن نمود و گفت وای بر تو تو خود کشتی حسین را با آنکه من تو را امر بکشتن او نمودم شمر گفت نه والله نکشتم او را و خدا لعنت آن کسی که او را کشت.

یزید دید که بر مردم ظاهر است که همین اشخاص قتله آن بزرگوار هستند که برای جائزه آمده اند و این سخنان را من باب مزاج گوئی یزید می گویند گفت وای بر شما می بینم بعض از شما نگاه ببعض دیگر می کنید وای بر شما وای بر شما هر کدام قتل

حسین را حواله به دیگری می‌نمائید بینم کی کشت او را پس بقیس بن ربیع گفت تو کشتی حسین را جواب داد من نکشتم او را یزید گفت وای بر شما که کشت حسین را؟ قیس جواب داد که من می‌گویم کی کشت او را! اگر بگویم در امانم؟ گفت بگو در امان هستی! گفت بخدا قسم نکشت حسین و اهل بیت او را مگر آنکسی که علم‌ها برپانمود و اموال بسیار بر نطعها ریخت و لشکرها روانه نمود لشکری به عقب لشکری یزید گفت کیست آن شخص جواب داد تو خودت هستی به خدا قسم ای یزید! پس یزید به غضب در آمد و برخاست و داخل در خانه خود شد و سر مطهر حسین علیه السلام را گذارد در طشتی و پوشانید او را به دستمالی دیبقی و گذارد او را در دامان خود و پیوسته سیلی بر صورت خود می‌زد و میگفت مرا چه کار بود به کشتن حسین و بیرون آمد و طلب نمود حرم محترم را و در نزد ایشان معذرت طلب نمود و به ایشان گفت کدام را بهتر دوست میدارد مانند در نزد خود مرا و جائزه بسیار دادن بشما یا رفتن به مدینه را فرمودند میل داریم که اولاً چند روز گریه و عزاداری کنیم و بعد از آن به مدینه مراجعت نمائیم انتهى کلام.

ابی مخنف نگارنده این اوراق گوید که هر چند بذکر کلام ابی مخنف از وضع این مختصر خارج گردیدم و لکن غرض از نقل این کلام طولانی این بود که تو فی الجملة هشیار کردی و قوه تمیز ما بین حق و باطل پیدا کنی و بدانی که ناطق بکلام حق وقتی بر منبر قرار گیرد حق بمرکز خویش قرار گرفته یعنی داعی آن بمقام بیان اظهار حق و ابطال باطل رسیده پس باید بقسمی تنطق بکلمات الهیه نماید که آیات بینات خدا گوش زد هر خرد و بزرگ گردد و نور کلمات الهیه بر تمامی اهل مجلس احاطه نماید و به قسمی حق بر مردم ظاهر و آشکار گردد و رسوخ در قلوب نماید که ثمره آن تا سالهای دراز و قرنهای بیشمار باقی ماند پس از خواب غفلت بیدار شود نظر شود نظر بعقل خود نما کسی که میگوید من نقطه اولی هستم و صاحب ولایه مطلقه می‌باشم و از جانب خدا مامور بر این هستم که کلمات خدا را بر خلق القا نمایم و بیانی از جانب قلم اعلائی الهی آورده‌ام که اعلائی از بیان حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله می‌باشد و من باید به کلمات خویش به اندک زمانی شرق و غرب عالم را مسخر نمایم و تمام ادیان را یکی نموده منحصر در شریعت خود گردانم زیرا که کلام من کلامی است مانند سیف قاطع که مدائن قلوب را مسخر خواهد نمود پس اسبابی فراهم آید که به امر ایالت مردم شهری را از خواص و عوام برای شنیدن کلمات او به مسجد اعظم بلد دعوت نمایند پس هزاران خلق از وضع و شریف و پیر و برنا در چنین

مسجدی از دحام و جمعیت نموده و در پای منبر در کمال آرامی جلوس نموده و تماما برای استماع سخن وی سر تا پا گوش و هوش شده تا ببینند از وی چه بروز مینماید آیا میشود چنین کسی راست گو باشد در این دعاوی خود ولکن در چنین محضر عظیمی چون بمنبر برآید تکذیب خود نماید و بگوید که دروغ گفتند اشخاصیکه نسبت دعوی تازه بمن دادند و سب و لعن بر کسی نماید که مدعی امر جدیدی بوده باشد.

انصاف دهید آیا نه چنین است که اگر به این شخص راست گو می بود باید الاقل این مقدار حوصله داشته باشد که اگر بالفرض و التقدير در این محضر هزاران شمشیر برای ریختن خون وی کشیده شده بتواند بگوید: ایها الناس یک کلمه حق از من بشنوید آنوقت مرا قطعه قطعه و ریزه ریزه نمائید و حال آنکه در آن ساعت که میرزا علی محمد بر منبر بالا شد احدی قصد قتل وی نداشت و اگر تکلم بچنین کلمه مینمود تمامی مردمی که پای منبر بودند میگفتند بگذارید به بینیم چه میگوید پس گردنها کشیده و چشم ها گشاده می شد که سخنان وی را بشنوند و مهیا می شدند که هزار کلمه حق از او بشنوند و اگر کسی او را از سخن گفتن منع مینمود هر آینه زبانها بطعن او گشوده میگردید بلکه شمشیرها بسوی او کشیده می شد و او را از دست ملازمین حکومت استنقاذ مینمودند و باز دحام و جمعیت او را از مسجد بیرون برده پس مجالس عدیده و منابر کبیره متعدده برای شنیدن کلمات وی بر پا مینمودند آنوقت ایالت و حکومت با میل مردم شهری چه مینمود بلکه تعرض بر ایشان متوقف بر امر جدید از دارالخلافة طهران می بود.

و الحاصل آنکه افکار میرزا علی محمد باب از گفتار خویش و سب بر قائل بمقاله خود در بالا منبر مسجد وکیل دلیلی است کافی و برهانی است وافی بر بطلان مدعای وی و اکنون که راقم اینحروف این مختصر را می نگارد اشخاص کثیره از معمرین شیراز باقی می باشد که آنچه از گفتار وی بر بالا منبر در این اوراق نسبت باو داده شده بسمع خویش از لسان وی استماع نموده اند و در هر مجلس و محفل که مذاکره از آن قضیه میشود نقل مینمایند رجم پس از اینکه بمیزان سابق دانستی که داعی حق چون صعود بر منبر نماید محالست تا حق را ظاهر و آشکارا نفرماید از منبر فرود آید پس بدان که همچنین محالست که در چنین محضر عظیمی حق تعالی جل جلاله کاذب و مفتری را فرصت دهد که مدعای باطل خویش را بصورت حق جلوه دهد و خلق کثیری را بضلالت و گمراهی اندازد و این مدعا نیز از فروع همان میزان سابقست پس بطائفه بابیه و اشخاصی که به شکوک و شبهات

کلمات ایشان گرفتار شده‌اند گفته میشود که از در انصاف درائید و فی الجمله تاملی در کلمات و مطالب موضوعه خویش نمائید آیا نه چنین است که شما خود اخبار کثیره را که مشتملست بر اینکه چون حضرت قائم آل محمد - عجل الله تعالی فرجه - ظهور فرماید با آن جناب شمشیری است که مشارق ارض و مغارب آنرا مسخر و مفتوح می فرماید در کتب خودتان آن خبر را ذکر و تصحیح نموده‌اید و شمشیر او را تاویل به بیان نموده‌اید حتی آنکه این مدعا را یکی از اصول مذهب خویش قرار داده‌اید که در هر جا که اسمی از سیف حضرت حجة‌اید فوراً که می‌گویید مراد از سیف قطاع آنجناب بیان اوست که مدائن قلوب را به آن بیان مسخر نموده اشهدکم بالله! از انصاف نگذرید آیا مورد بیانی بهتر از این متصور است که بچند کلمه اهل مدینه را مسخر نماید و شهری چون شیراز را بقدرت نطق و سطوت کلمات الهیه در زیر بار اطاعت در آورد چه شد میرزا علی محمد باب را که شما او را مهدی موعود و قائم می‌پندارید که در چنین محضری که در تمام عالم برای اظهار حق عدیل و نظیر نداشته در اظهار مدعای خویش زبانش بند آمده و شمشیر بیانش چوبین گردیده به قسمی عملش منعکس گردیده که بجایی اظهار مطالب خویش انکار صریح نموده بلکه به صراحت سب و لعن بر کسی که قائل بمقاله جدیدی باشد کرده و خود را چون دیگران در زیر بار شریعت حضرت سید المرسلین (ص) و تحت رعیتی حضرات ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین و اطاعت ایشان خصوصاً حضرت خلیفة الله تعالی فی الارضین حجة بن الحسن علیه السلام و اقرار بقائمیّت و مهدویّت آنجناب منسلک نموده تا آنکه چون مروّجین طریقه بایه در این مقام برسند قدرت بر بافتن و فریب دادن عوام نداشته باشند پس مانند سیاح بابی که کتاب خود را در ترویج باب علی سبیل التاریخ نوشته در این مقام که می‌رسد چون بداهت و صراحت بطلان عمل میرزا علی محمد را مشاهده مینماید زیرا که انکار او را در بالای منبر از گفتار خویش نمیتواند انکار نماید پس من باب لابدیة در صفحه دهم از کتاب خویش عذریکه عین اعتراف بگناه و حقیقت بیان تقصیر است می‌آوردمی نویسد روزی او را در مسجد احضار و اصرار و اجبار بر انکار نمودند بر سر منبر بنوعی تکلم نمود که سبب سکوت و سکون حاضران و ثبوت و رسوخ تابعان گردید انتهی را قم گوید اگر انصاف را شعار خود نمائید باندک تاملی میدانید که کسیرا که گفتند بر منبر صعود نمای چون بمنبر قرار گرفت ممکن نیست که او را اجبار بر کلمات نمایند و اگر در اول نطق بگوید ایها الناس اینقدر مرا مهلت دهید که چند کلمه که

رضای خدا در او باشد بگویم آن وقت هر چه خواهید با من بنمائید ممکن نبود که حضار بگذارند کسی او را مانع از نطق گردد.

پس آنچه سیاح در این عباراتش نوشته که او را اجبار بر انکار نمودند درست ننوشته بلکه انکارش بالای منبر از روی اختیار بوده و کسی که بر بالای منبر در حضور عامه خلایق انکار دعاوی خویش را نمود نفس انکارش چنانکه ذکر شد دلیلی است واضح بر اینکه این شخص کسی نیست که از جانب خداوند قادر متعال مؤید باشد و کلامی خداوند باو داده باشد و او را مامور فرموده باشد که القاء بر خلق نماید پس آنچه را که در غیر این محضر عظیم دعوی مینموده حقیقتی و حقیقتی نداشته و تمام بر باطل و مجرد دعوی بوده و از اینجا معلوم شد که آنچه را که شما در توجیه سیف حضرت قائم عجل الله فرجه گفتید و سیف آنجناب را تاویل بسیف بیان نمودید و جهی نداشته بلکه مراد از سیف چنانچه در فصل سوم از باب اول همین مقصد سبقت یافت همان شمشیر ظاهری است که حضرت حجة الله تعالی بان شمشیر در زمان ظهورش انتقام از قتله ائمه طاهریین سلام الله علیهم و اصحاب و یاران ایشان خواهد کشید پس درست دقت نمائید تا حق بر شما ظاهر گردد

قال الله تعالی: « و من جاهد فانما یجاهد لنفسه ان الله لغنی عن العالمین »

در بطلان دعاوی میرزا علی محمد باب و کلمات وی و کلمات سیاح بابی در کتاب تاریخش

تتمیم اگر کسی از در بی انصافی در آید و مطلبی را که بچنین روشنی واضح و آشکار گردید انکار نماید باین بیان که بگوید میرزا علی محمد در بالای منبر تقیه نموده است و بسبب تقیه جان خویش را از مهلکه نجات داده است ارباب بصیرت و انصاف باید در اعتساف او را بروی بیندد و بگویند که تقیه مقامی دارد و اظهار حق مقامی و اگر کسی ادنی شعوری داشته باشد تمیز هر یک از این دو مقام را از یکدیگر میتواند دهد در مقامی که اگر صاحب حق بیک کلام تنطق نماید هزاران نفوس بیکمرتبه حمایتش مینمایند و در ظرف چند ساعت اهالی یک شهری متابعت وی مینمایند جای تقیه نیست و احتمال هلاکت ندارد بلکه اینچنین مقام موضعی است که حق را بقسمی آشکار نماید که هیچ سلطانی از عهده منازعه با او نتواند برآید چنانکه از منبر تشریف بردن حضرت سیدالسادین سلام الله علیه السلام دانستی و اگر فی المثل میرزا علی محمد را شعور و ادراکی بود باید در مجلس خلوت بانظام الدوله تقیه نماید و هم چنین در مجلس خاصیکه با علماء اعلام رضوان الله علیهم ملاقات نموده تقیه نماید تا آنکه بالکلیه او را

رها نمایند آنگاه در میان ازدحام خلائق آید و بر بالای بلندی یا منبری برآید و به کلمات خویش مردم را دعوت نماید و آنچه در پنهانی دارد آشکار نماید نه آنکه در خلوت با مثل نظام الدوله جهان دیده ریاست نموده و از اوضاع عسگر و لشکر با خبری از در تدلیس و تلبیس برآید و بر حسب آنچه ناسخ التواریخ و دیگران نوشته اند بگوید من چون جهانرا مسخر نمودم تو را سلطنت روم خواهم داد و از خفت عقل خود چنین گمان کند که نظام الدوله که می داند تسخیر یک قریه چه مقدار زحمت و تهیه اسباب می خواهد بیک کلمه که از وی شنیده بطمع افتاده لهذا او را حمایت خواهد نمود و بسبب اعتماد بر حمایت نظام الدوله ایضاً در محضر علماء اعلام دعوی جزاف و گزاف نموده حتی آنکه بگوید بیان من افصح از قرآن شماسست و بهتر از اوست آنگاه در محضر هزاران نفوس از خواص و عوام بر منبر برآید و انکار گفتار خویش نماید و به قسمی سب و لعن بر کسی که دعوی تازه داشته باشد بنماید که پس از شصت سال و چیزی که از آن قضیه میگذرد هنوز مردم از عوام و خواص اخبار مینمایند که بگوش خود انکار و لعن از میرزا علی محمد استماع نمودیم.

و علاوه بر این بلکه عمده مقصد آنست که تقیه برای کسی است که غرض وی نسخ ادیان و شرایع سابقه نبوده باشد بلکه رئیس ملت بخواهد بر همان مذهب و ائین سابق ترویج شریعت نماید و چون فراعنه زمان ایشان خائف باشند از اینکه مبادا ریاستش عموم پیدا نماید و غلبه بر ریاست ایشان نماید باین سبب متعرض وی کردند لهذا وی در حضور ایشان و تابعین ایشان تقیه نماید و در ضمن همان تقیه آن شریعتی را که پیغمبر سابق بدون تقیه در میان مردم گذارده ترویج می نماید اما کسی که می خواهد ائین جدید و شریعت تازه احداث نماید و مردم را از آنچه متدین برانند بگرداند بر چنین کسی تقیه روانیست بردارید کتب قصص انبیا را مطالعه نمائید ببینید از اول خلقت تا کنون آیا چنین شده که صاحب شریعتی پس از اظهار در میان ازدحام خلائق انکار از گفتار خویش نموده باشد پس این طریقه از خفت عقل و جنون میرزا علی محمد باب بود که در پنهانی دعوت مینمود و در ملاء عام انکار میکرد چنانکه در این مدتی که در بندر ابوشهر در مراجعت از سفر مکه معظمه ساکن بود در خفا و پنهانی دعوت می نمود و با خلد اشیاں شیخ حسن ال عصفور که امام جمعه و جماعت بندر ابوشهر و مردی بود از علماء و بر طریقه اخباریین بود و در دین و مذهب حقه کمال ثبات قدم می داشت و بر حسب علم و آداب شریعت سر آمد جمیع علماء اخباریین عصر خود میبود جرات اظهار مطلب خویش ننمود و لکن چون

کارش از صفهان گذشت و به آذربایجان کشید بملاحظه اینکه شیخ در چند مسئله از مسائل فروع مخالفت با علماء اصول مینمود از خفت عقل خویش ندانست که این مخالفت شیخ بر حسب نظری در ادله احکام است و این از کمال ثبات قدم اوست در دین حقه خود پس بخیال اینکه هر کسب مخالفت با علماء اصول نماید در دین خود ثبات قدم ندارد جنون او را بر این داشت که چنین ثابت قدمی در دین را بتوسط قره العین دعوت بدین اختراعی خود نماید آن هم به این عبارت که یا قره العین دعوت به دین اختراعی خود نماید آن هم باین عبارت که یا قره العین قل للشیخ الكبير الحسن العربی من ال عصفور الذی سکنه فی جزیره البحر انک لعلی الحق من مواکیل الحق فانصر کلمتنا فانصر کلمتنا و کتابه الحق و ادعو الناس الی دین الحاضر انتهى. بالله علیکم! ملاحظه فرمائید که خبل و جنون از صدر و ذیل این عبارت طراوش مینماید ای عزیز فی الجملة تأملی در الفاظ و مضامین این عبارت بنما و اگر خود اهل عربیت نیستی و گرفتار شکوک و شبهات طائفه بابیه شده ای فریب اشخاصی را که مانند خودت عامیند و اهل عربیت نیستند بلکه چهار کلمه از رطب و یابس طائفه بابیه که بهم بافته و در دستهای عوام بیچاره انداخته اند مخور پس هم چنانیکه اگر در امر دنیای خود تلگرافی انگلیسی در امور متعلقه بامر خانه و منزل شخصی خودت بیاید لابد سعی و کوشش مینمائی و شخص امین انگلیسی فهمی بدست می آوری و تفتیش درست از مطلب آن مینمائی تا آنکه اطمینان بمضمون آن پیدا کنی هم چنین در امر دینت بسخن اهل غرض کوش مده تفتیش نما تا آنکه بی غرض عربی فهم را پیدا نمائی پس این عبارت را بدست او بده و از او سؤال نما اگر گفت که این عبارت عربی بالکلیه از حلیه سلاست و فصاحت و بلاغت عری و بری است و لفظ مذکر به جای مؤنث و لفظ جمع به جای مفرد و کلمه غیر موضوعه به جای کلمه موضوعه و ضمیر غیبت به جای متکلم و نکره به جای معرفه در آن استعمال شده است پس بهر قسم که اطمینان پیدا کنی او به دین و ایمانش قسم بده و سؤال نما که آیا ممکنست که این عبارت را کسی از اولیای خدا که بوحی یا الهام ربّانی کلام الهی به زبان یا قلم وی جاری شود نوشته باشد پس اگر جواب تو را با تاکید بقسم قسمی که اطمینان پیدا کنی داد که قائل و نویسنده این کلمات اصلا و مطلقا لایق این گونه مطالب نیست بلکه این کلماتی است جاهلانه که به اسلوب عربی نوشته شده انوقت تکلیف خود را بدان که انسان دشمن خویش نمی باشد و پس تمام بدبختیهای مردم در اینست که در ظلمات جهل و نادانی به کلمات اشخاصی که بر حسب صورت و لباس از

امثال خودشان میباشد و در معنی گرگان گرسنه و دزدان ایمان مردمند فریب میخورند و بسبب آن فریبی که میخورند رجوع امر خود را به اهل بصیرت بی غرض نمی نماید و اما بصیر عاقل هرگز فریب شیاطین انسیه را نمی خورد و بمجرد اینکه کسی او را فریب دهد که فلان عاقل و فلان بصیر عالم از ما طائفه میباشد قبول نمی نماید و علاوه بر آنچه ذکر شد تصور این معنی را بفرما که چه مقدار خفت عقل و جنون میخواهد که بمثل مرحوم شیخ حسن آل عصفور شخصی که مردی بود متصلب در دین خود و راضی نمی شد که مانند میرزا علی محمد کسی که از این قبیل دعاوی باطله مینماید زنده باشد و به روی زمینی راه برود بچنین شخصی بنویسد که تو بر حقی و از وکلاء حقی پس یاری نما کلمه ما را و یاری کن کتاب حق را و مرد مرا بسوی دین خالص بخوان دیگر ملتفت این معنی نشود که چنین شخصی بان عبارات عربیه سخیفه نه باین ترجمه که راقم این حروف نموده دست از دین خود نخواهد برداشت و متابعت کسی را که به جهالت او را می شناسد و چنین عبارات جاهلانه نوشته است نخواهد نمود علاوه بر تمام این مطالب نفس این کلماتی که میرزا علی محمد باب بقلم خویش بالصرّاحه تصحیح دین و صحّت ائین مرحوم شیخ حسن و حقیقت مذهب او را نموده بلکه تصریح نموده که از وکلاء حق می باشی بر سبیل حقیقت کفایت اثبات کفر میرزا علی محمد را مینماید زیرا که مرحوم شیخ حسن از اول اشباب تا آخر عمرش ترویج شریعت حقّه و ائین محقّه اثنی عشریه مینموده است و بندای بلند حکم باینکه میرزا علی محمد مرتد است مینمود پس همین تصدیق میرزا علی محمد بر اینکه شیخ حسن آل عصفور مردی است بر حق و از وکلاء حق تمام مطالب را کفایت مینماید پس عقیده و کلمات شیخ حسن را میزان قرار بده زیرا که مسلمانان تصدیق بر حقیقت دین و ائین شیخ حسن مینمایند و میرزا علی محمد نیز تصدیق بر حقیقت او دارد پس از کسانی که مطلع بحال آن مرحوم بوده اند و در خلوات و جلوات با او همراه بوده اند و از نوشجاتی که از آن مرحوم در کتابخانه او باقی مانده و از اشخاصی که محرم اسرار او بوده اند استعلام نما اگر این امور متفقا شهادت بر این دادند که آن مرحوم میرزا علی محمد را تکفیر مینموده و علانیه حکم به ارتداد و وجوب قتل می نموده و اشخاص کثیره در بندر ابوشهر در همین زمان هستند که این حکم را از آن مرحوم شنیده اند حجّه خدا بر حضرات بابی تمام بدان اکنون ما رجوع می نمائیم به سوی اصل مدّعا آن خفت عقل و جنونی که در میرزا علی محمد باب بوده که در هر مجلس و محفل که کسی اظهار ارادت بر حسب استهزاء بر سبیل

امتحان یا بر وجه حقیقت باو مینمود و عده سلطنت مملکتی از ممالک روی زمین باو میداد سبب گردید که اعیان دولت ابد مدت تا مدت هفت سال کشتن او را به تاخیر انداختند و لکن از آنجائیکه وی اصلاً و مطلقاً آسوده نمیبود و در هر جا که بود حتی المقدور نوشتجات و مراسلات باطراف میفرستاد و مرد مرا تهیج مینمود و اشخاصی را که بطمع خام افتاده بودند امر بدعوت میکرد امناء دولت غالب اوقات او را محبوس می داشتند و در هر مجلس که او را بجهة امتحان حاضر میساختند بواضح ترین وجهی کذب وی ظاهر میگردد باز بملاحظه خفت عقل و سیادت دست از سیاست وی برمی داشتند چنانکه خواهد آمد که در دارالسلطنه اصفهان بحکم معتمدالدوله منوچهرخان او را در مجلسی با مرحمت پناهان آقا محمد مهدی و آقا محمد حسن نوری رحمة الله علیهما حاضر ساختند ایشان از مطالب اصول و علم معقول از وی سؤال نمودند جواب گفت که من درس حکمت نخوانده ام و پریشان گوئیها نمود و از جمله مجالسی که برای امتحان وی اراستند و جهالت و نادانی و عاری بودن او را از هر علمی کالشمس فی وسط السماء یافتند.

قضیه مجلس شاه شهید (ره) در تبریز و مکالمات با میرزا علی محمد باب و کلمات سیاح

بابی در تاریخ خودش در این مقام

مجلس شاه شهید سعید رحمة الله تعالی علیه در تبریز بود که در زمان ولیعهدی خود آن غریق ابحر رحمت ربّ و دود او را امتحان فرمود سیاح بابی در این باب اینمقدار اعتراف مینماید که در آن مجلس غلط نحوی گرفتند و این اعتراف رانیز سیاح من باب لابدیه نمود و سبب لابدیه آنکه غلط مذکور بسیار فاحش بود و شاه شهید سعید نورالله مرقدہ بنفش نفیس او را رد فرمود و استشهاد بشعر الفیه ابن مالک نموده باین شعر ترنم فرمود که و مابتا والفاء قد جمعاً یکسر فی الجبرّ و فی النصب معاً و از آنجائیکه کلام الملوک ملوک الکلام مطابق با واقع است بر حسب طبع کلام ملوکانه این استشهاد بمثابه شهرت نمود که هیچ دوست و دشمن انکار او را نتوان نمود و الا در آن مجلس از هر علمی سخنی در میان آوردند و در جمیع علوم اظهار عجز نمود از علم طب سؤال نمودند جواب گفت من طب نخوانده ام از علم صرف سؤال کردند گفت علم صرف را در کودکی تلمذ نموده ام و اکنون فراموش کرده ام از کیفیت استدلال حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا علیه السلام در مجلس مامون الرشید هنگامیکه وی از آنجناب طلب دلیل بر خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام نمود و آنحضرت بانفسنا از قران حمید مجید استدلال

فرمود و مامون الرشید به کلمه لولانسائنا جواب نموده انحضرت به لولا ابناثنا از جواب جواب فرمود از او سؤال نمودند اولاً چنانکه در ناسخ التواریخ مسطور است گفت که این حدیث نیست پس چون حضار گفتند که حدیث است و اگر حدیث هم نباشد از کلمات عرب است در جواب مهلت طلب نمود از معنی کلام علامه رحمه الله علیه که میفرماید اذا دخل الرجل على الخنثى و الخنثى على الانثى و جب الغسل على الخنثى دون الرجل و الانثى سؤال نمودند نیز مهلت طلب نمود گفتند شاهنشاه غازی محمدشاه و جعی صعب در پای دارد میخواهم ان و جع را علاج نمائی گفت نمیتوانم شاه شهید سعید نورالله مضجعه فرمود که نظام العلماء پیره مردی شده است و ضعف پیری او را گرفته است اگر توانی او را جوان کن تا همه وقت در رکاب ما باشد جواب داد نمی توانم گفتند تو که از همه علوم بی بهره هستی و هیچ کرامتی نداری پس چه داری گفت خطبه را خوب انشاء می نمایم گفتند بخوان خواند الحمد لله الذی خلق السموات و الارض و بفتح تاء سموات و کسر ضاء الارض خواند اهل مجلس چون این غلط فاحش را شنیدند همه نمودند شاهنشاه شهید سعید قدس سرّه آن شعر الفیه را که سبقت یافت تقریر فرمود پس گفتندش که انشاء خطبه هم معلوم شد چه ادعا داری گفت من آن کسی هستم که هزار سال است که انتظار او را دارید نظام العلماء گفت تو صاحب الامر علیه السلام هستی گفت بلی همان صاحب الامر هستم نظام العلماء سؤال نمود که صاحب الامر نوعی یا شخصی میرزا علی محمد ندانست در جواب چه بگویند گفت صاحب الامر شخصی نظام العلماء گفت نام تو چیست گفت میرزا علی محمد سؤال کرد اسم پدرت گفت میرزا رضا سؤال کرد اسم مادرت گفت خدیجه نظام العلماء فرمود صاحب الامر شخصی نام نامی و اسم گرامیش محمد است و فرزند صلبی حضرت امام حسن عسگری - سلام الله علیه - است و مادرش حضرت نرجس خاتون است میرزا علی محمد ساکت گردید سیاح بابی در هر مورد از کتابش بر سبیل صورت سازی چیزی می نویسد چون به این مقام می رسد عجز فوق العاده میرزا علی محمد را که می بینید چاره برای خود جز این نمی بیند که بنویسد هیمنه و سطوت تشریح میرزا علی محمد را فرا گرفته بود این است عبارت کتاب او در صفحه ۲۹ از آن کتاب نوشته است و چون باب به تبریز وارد بعد از چند روز در مجلس حکومت حاضر نمودند از علمای اعلام نظام العلماء و ملا محمد مامقانی و میرزا احمد امام جمعه و میرزا علی اصغر شیخ الاسلام و بعضی از مجتهدین دیگر حاضر بودند سؤال از ادعای باب

نمودند دعاوی مهدویت اظهار کرد که هیجان عظیمی برپا شد اجله علما به قوه قاهره از هر طرف احاطه کردند و سطوت تشریح چنان بود که شخص جوان سهلست کوه البرز مقاومت نمینمود برهان طلبیدند بدون تأمل تلاوت عبارات نمود که این برهان باقی اعظم است نکته نحوی گرفتند احتجاج بقرآن نمود و ایتان بمثل منافی قواعد نجواز بیان کرد مجلس متفرق شد بعد از آن مینویسد که میرزا علی اصغر شیخ الاسلام باب را چوب کاری نمود انتهی کلام سیاح را قم این حروف گوید این شخص بابی که مینخواهد بنوشتن کتاب خود اثبات حقیقت میرزا علی محمد را نماید ملاحظه فرمائید که بچه پاکیزگی و بچه واضحی اثبات عجز و نادانی و جهالت میرزا علی محمد را مینماید با اینکه هر عاقلی میداند که چنین مجلس باین معتبری به این دو کلمه نگذشته مطالب همانست که ارباب تواریخ مثل ناسخ التواریخ نوشته اند لکن همین را هم که نوشته است کفایت مطلب را مینماید بدانکه کلام این شخص سیاح مشتملست بر سه مطلب یکی آنکه سطوت تشریح چنان بود که شخص جوان که سهل است کوه البرز مقاومت نمینمود دوّم آنکه نکته نحوی گرفتند احتجاج بقرآن نمود و بمثل منافی قواعد نجوازان بیان نمود سیم آنکه میرزا علی اصغر شیخ الاسلام باب را چوب کاری نمود اما مطلب اولش راست است تشریح چنان تاثیر دارد که کوه البرز مقاومت نمی تواند نماید لکن این سطوت تشریح از جانب صاحب شریعت است و هیمنه ایست از اولیاء الهیه و نواب ایشان که اگر بالفرض و التقدير امناء خدا بروی خاک نشینند و در لباس و ذی افقر فقراء مکتسی شوند و هر چند در کمال نرمی و نهایت ملاحظت و منتهای مدارات با مردم سخن گویند حقتعالی چنان سطوت و رعبی از ایشان در قلوب خلایق از مخالف و مؤالف اندازد که در تمام حالات بزرگواری ایشان بر هر وضع و شریف ظاهر بوده باشد چنانکه اینمطلب را ارباب سیر و تواریخ و نقله اخبار از هر یک از اولیای الهی در مقام خودش متعرض شده اند از آن جمله است قضیه جواب ضرار بن ضمیره بمعویه هنگامیکه معویه ویرا مخاطب ساخته گفت صف لی علیاً و هم چننی صعصعه بن سوحان در قضیه دیگر چنانکه ابن ابی الحدید می نویسد به معاویه گفت که علی بن ابیطالب که در میان ما بود مثل یکی از رفقا با ما می گفت و با ما می شنید و با ما می خورد و می آشامید و بهر طرف که او را می خواندیم اجابت می فرمود در کمال تواضع و فروتنی بود و مع ذلک کله می ترسیدیم از او مانند ترسیدن اسیری که جلاد با شمشیر برهنه بر سرش ایستاده باشد و ایضاً ابن ابی الحدید می نویسد روزی معاویه بقیس بن سعید

گفت خدا رحمت کند ابالحسن را که بسیار خندان و شکفته و خوش طبع بود قبس گفت بلی چنین بود و رسول خدا به اصحاب هم چنین بود ای معاویه! تو به ظاهر چنین نمودی که مدح او کنی اما قصد ذمّش نمودی والله که او با این شگفتگی و خندانی هیبتش از همه کس بیشتر بود و آن هیبت تقوی و پرهیزکاریست نه هیبتی که اراذل و لثام شام از تو دارند و آن هیبت تا امروز در میان دوستان و اولیای او مانده است انتهی و حاصل کلام انست که این سطوت اختصاص بیکنفر دو نفر از اولیای الهی ندارد و از آثار حقانیت و احاطه ایشانست وقتیکه صاحب حق متکلم بکلام الهی میشود چون کلامش مطابق با واقع است در قلوب رسوخ مینماید و باین سبب موجب رعب در دلها میگردد که آن لک حق حقیقه و علی کل صواب نورا نورانیت کلام چنانی که موجب انبساط و شکفتگی قلب سامع و محبت او است بالنسبه به متکلم هم چنین موجب رعب سامع است از متکلم و هرگز صاحب شریعت و عالم به کتب سماوی از کسی از علما رعب و بیم ندارد اگر چه در یک مجلس هزار نفر از ایشان باشند زیار که ولی مطلق خدا علمش فوق علوم علماء اهل زمان خود است و جمیع علماء زمانش نزد او به منزله طفل ابجد خوان می باشند پس چه اعتنای بعلوم ایشان دارد که موجب سطوت و رعب گردد این خوف و رعب شان کسی است که خود را در محضر علمائی بیند که میدانند از عهده جواب سؤالات ایشان بر نمی آید پس دست و پای خود را گم می کند اگر بخواهد خطبه بخواند مانند میرزا علی محمد خلق السموات و الارض را بفتح تاء سموات و کس ضاد و الارض میخواند چه گونه سطوت تشریح نگیرد جوانی را که هیچ بهره و نصیبی از علوم ندارد و بجز خبث طنیت و خفت عقل و تهیج و نساجی استاد چیز دیگر باعث دعاوی کاذبه او نمی باشد کسیکه میدانند انعقاد مجلس برای امتحان است و از مجلس بر نخواهد خواست مگر پس از اینکه کذب او ظاهر گردد البتّه سطوت تشریح او را می کرد و اما کسیکه احاطه خود را به علم جمیع علما میدانند و در مجلس امتحان اطمینان بخود دارد اگر چه در سن طفولیت باشد در کمال سکون نفس تکلم فرماید و از مجلس امتحان برنخیزد مگر پس از اینکه جمیع علماء مجلس زبان بعجز خودشان از جواب او بگشایند و تسلیم اعلمیت و افضلیت او نمایند چنانکه در قضیه امتحان حضرت امام همان تاسع ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین واقع گردید در کتاب احتجاج از ریّان بن شیبب روایت نموده است که چون مامون خواست دختر خود رام الفضل را بحضرت محمد بن علی الرضا علیه السلام تزویج نماید بزرگان بنی عباس وی را انکار

نمودند و جمعیت نموده در خلوت به نزد او شدند و گفتند: یا امیرالمؤمنین! تو را بخدا قسم میدهم که از این امر در گذری می ترسیم این دولت خدا داد از دست ما بدر رود و خلفاء را شدین که پیش از شما بودند با اولاد ابیطالب رفتاری داشته‌اند تخلف از رفتار ایشان صلاح نیست با وجود اینکه محمد بن الرضا علیه السلام طفل است و فضیلتی و علی ندارد و از این سخنان بسیار گفتند مامون گفت خلفاء پیش از من خوب نکردند که قطع رحم کردند و این کودکی که میبینید از اهل بیت رسالت است و علم اولدنی است نه کسی و ایشان از مادر که متولد میشوند با علم و فضلند اگر خواهید امتحان کنید او را بنی عباس اینمطلب را قبول نمودند که امتحان نمایند آنجناب را پس مامون مجلس برای امتحان آنحضرت منعقد گردانید و بمشاورت و رضایت بنی عباس یحیی بن اکثم را که قاضی بلد و در علم و فضل اعجوبه زمان خود بود بان مجلس دعوت فرمود بنی عباس در خفا به نزد یحیی بن اکثم رفتند و وعده اموال خطیره به او دادند که در مناظرت محمد بن علی الرضا علیه السلام را خجل نماید و براو غلبه کند به قسمی که بر مامون الرشید عجز آنجناب ظاهر گردد پس چون مجلس را آراستند و حضرت امام محمد تقی - سلام الله علیه - را در آن سن طفولیت حاضر ساختند و مامون الرشید نیز حاضر گردید و مجلس خاص رؤسا و بزرگان بنی عباس گردید یحیی بن اکثم از جای برخاست و به مامون الرشید عرض کرد یا امیرالمؤمنین اذن میدهمی که از ابو جعفر علیه السلام سوالی نمایم مامون گفت از خودش اذن بگیر! پس رو به آنجناب نمود و گفت فدای تو شوم اذن میدهمی حضرت فرمود: هر چه خواهی سوال نما! عرض کرد چه می فرمائی درباره شخصی که احرام حج یا عمره بسته باشد و صیدی را بکشد فرمود در حرم کشته یا خارج حرم آن شخص عالم به مسئله بوده یا جاهل عمداً کشته یا خطاءً حر بوده یا عبد صغیر بوده یا کبیر قتل اول او بوده یا مکرر از او بعمل آمده صید از طیور بوده یا غیر طیور جوجه بوده یا بزرگ آن شخص اصرار داشته یا پشیمان شده در شب صید را کشته یا در روز احرام بحج بسته بوده یا عمره یحیی بن اکثم حیران شد بقسمیکه زبان او لکنت به هم رسانید به مرتبه که بر همه حضار مجلس عجزا و ظاهر گردید را قم اینحروف گوید سبحان الله العظیم! یا میشود و هیچ عاقلی باور مینماید که در چنین مجلسی که بندگان خدا برای امتحان بلکه نه برای امتحان فقط برای خجل و عاجز نمودن ولی مطلق خدا مجلس آراسته‌اند و جمیع ارباب غرض و علماء ملت را حاضر کرده‌اند خداوند عالم بگذارد که عباد او از ولی کامل او نکته بگیرند و از وی بخندند و بگویند غلط گفت و

نتوانست بقاعده سخن بگوید تا آنکه کار بجایی برسد که دوست چاره نداشته باشد بجز آنکه من باب رفع عیب و عار بگوید سطوت تشریح چنان بود که جوان که سهلست کوه البرز مقاومت نمینمود اگر چنین است پس تایید روح و القدس و تکلم انبیا در مهدود در سن طفولیت چه معنی دارد و الحاصل آنکه مامون الرشید در آن مجلس گفت الحمد لله که خداوند صحت رای مرا بر همه ظاهر ساخت و مرا توفیق ادراک این نعمت عظمی عطا فرمود پس نگاه کرد بهمان اشخاصیکه او را ملامت مینمودند گفت حال فهمیدید آنچه را که انکار میکردید پس رو را بانحضرت نمود عرض کرد خطبه میکنی یا ابا جعفر علیه السلام فرمود بلی عرض کرد بسم الله آنجناب شروع فرمود و در نهایت فصاحت و بلاغت ام الفضل را خطبه نمود مامون عرض کرد راضی شدم و دادم بتو دختر خود ام الفضل را هر چند دماغ جمعی بخاک مالیده شود پس آنحضرت خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت انشاء فرمود و عقد کرد بمهر السنه پس مامون امر کرد بوی خوش در مجلس حاضر ساختند و مرد مرا خوشبو نمودند و جایزه و انعام بسیار بحضار دادند و مردم متفرق شدند مگر یحیی بن اکثم که با چند نفر از خواص باقی ماندند پس مامون عرض کرد یا بن رسول الله اگر صلاح دانی شقوقیکه از یحیی پرسیدی بیان فرما تا مستفید شویم فرمود هر گاه محرم صید را در خارج کشد و از طیور بزرگ باشد باید گوسفندی به کفاره بدهد و هر گاه در حرم کشته باشد باید دو برابر اول بدهد و هر گاه جوجه طیور را کشته باشد در خارج حرم بزه تازہ از شیر باز گرفته شده بدهد و اگر در حرم کشته باشد قیمت آنرا با بزه از شیر باز گرفته بدهد و اگر صید حیوان و حشی صحرائی بوده است باید کوره خریرا ماده کاوی بکفاره بدهد و اگر شتر مرغی کشته باشد شتری بدهد و اگر آهوئی کشته باشد گوسفندی بدهد و اگر اینها را در حرم کشته باشد باید دو برابر آنچه ذکر شد بدهد پس اگر محرم با حرام حج بوده باید کفاره که بر او لازم شده در منی ذبح کند و اگر محرم با محرم عمره بوده باید در مکه بکشد عالم و جاهل در جزای صید یک حال دارند و لکن عالم اثم و گناه کار است و جاهل را گناهی نیست و در قتل خطا نیز معذور است آزاد کفاره بر خودش لازم است و عبد بر مولایش لازم است هر گاه باذن آقای خود احرام بسته و طفل صغیر که بحد بلوغ نرسیده باشد کفاره ندارد و بر بالغ واجب است و نادم و پشیمان عقاب ندارد و خدا از او عفو میکند و مضر و غیر نادم معاقبت مامون گفت احسنت یا ابا جعفر علیه السلام احسن الله الیکه حال اگر صلاح دانید شما مسئله از یحیی بن اکثم به پرسید پس حضرت فرمود از تو سؤال میکنم ای یحیی

عرض کرد اختیار با شماست اگر دانستم میگویم و اگر ندانستم از شما مستفید می‌شوم فرمود مرا خبر ده از مردی که اول روز نظر کرد بزنی که حرام بود بر او و چون آفتاب بلند شد حلال شد بر او و بعد از زوال شمس باز حرام شد و چون عصر شد حلال شد و چون آفتاب غروب کرد باز حرام شد و چون عشا شد باز حلال شد و چون نصف شب شد باز حرام شد و چون طلوع صبح شد باز حلال شد این چه زنی است چرا حلال باشد و بچه سبب حرام شد یحیی گفت بخدا قسم نمی‌دانم! و هرگز چنین مسئله به گوشم نرسیده بود اگر بفرمائید مستفید می‌شوم فرمود این زن کنیز کسی بود که شخص اجنبی در اول روز نظر حرام بر او کرد پس بعد از اینکه آفتاب بلند شد خرید او را بر او حلال شد و در ظهر او را آزاد کرد حرام شد و در عصر عقد کرد او را باز حلال شد و در مغرب ظهار کرد حرام شد و اعضا کفاره داد و حلال شد و در نصف شب طلاق داد او را به یک طلاق حرام شد و چون صبح شد رجوع کرد و حلال شد مامون رورا بحضار مجلس کرد و گفت در میان شما کسی هست که چنین مسئله به گوشش خورده باشد یا جواب او را فهمیده باشد گفتند نه والله امیرالمؤمنین بهتر میدانست و رای او صحیح و صواب بود مامون گفت وای بر شما اهل بیت پیغمبر امتیاز یافته‌اند از سایر خلق باین فضیلتها که میبینید و کمی سن مانع نمیشود ایشانرا از کمالات ایشان مگر نمی‌دانید که پیغمبر اول کسی را که به دین اسلام دعوت کرد علی بود و در آنوقت ده سال بیش نداشت و قبول کرد اسلام و ایمان او را در این سن و هیچ کس دیگر چون او نبود و حسنین شش ساله بودند که بیعت کردند و بیعت هیچ طفیلی بغیر ایشان قبول نبود الی آخر آن خبر. راقم این حروف گوید در اینجا دو نکته است

نکته اولی در تحقیق بطلان دعاوی میرزا علی محمد باب و خواهش بیجای میرزا حسین

علی از دربار سلطانی

نکته اولی: آنکه بسیار تعجب دارم و در حقیقت نمی‌دانم روسای این طایفه بایه را بچه تشبیه نمایم کانه این اشخاص بهیچ وجه من الوجوه التفات به نیک و بد او و نمینمایند و از مطالب بسیار واضحه که هر کس ادنی شعوری داشته باشد میفهمد غفلت میورزند ملاحظه فرمائید که میرزا علی محمد باب در مجلس شاهنشاه سعید شهید نورالله مرقدہ باین بداهت حالش معلوم گردید بی بهره بودن وی از هر علمی نهایت واضح شد و بعوض اینکه اظهار کرامت نمایداتیان به غلطی چنین فاحش نمود که هر طفیکه الفیه ابن مالک یا کمتر از آنرا بخواند چنین غلیطی نگوید کمالی جز عجز و جهالت و نادانی از وی بروز

نکرد و برهانی بغیر خفت عقل و جنون اظهار ننمود و بالجمله در آن محضر امری باقی نماند که بر احدی از اهالی مجلس مخفی پنهان بوده باشد مع ذلک رؤسای این طائفه در هر مقام و هر مجلس اظهار می نمایند که تمنا آنست که علماء عصر در محضری حاضر شوند و براهین و حجج ما را بشنوند تا حتی و باطل از یکدیگر ممتاز گردد میرزا حسینعلی دران عریضه که بدربار شاهنشاه سعید شهید - نورالله مرقده - عرض نمود همین خواهش و استدعا نموده است به این عبادت که ای کاش رای جهان دارای پادشاهی بر آن قرار میگرفت که این عبد با علمای عصر مجتمع می شد و در حضور حضرت سلطان ایتان حجة و برهان می نمود این عبد حاضر و از حق امل که چنین مجلسی فراهم آید تا حقیقت امر در ساحت حضرت سلطان واضح و لائح گردد و بعد الامر بیدک و انا حاضر تلقاء سریر سلطنتک فاحکم لی او علی انتهی انصاف دهید اگر ایشان ملتفت به نیک و بد امور بودند هر آینه جواب خود را از این استدعا که نمودند از جانب دربار معدلت شعار شاهنشاهی نورالله مرقده میدانستند پس چنین استدعای بیجا نمی نمودند و حاصل جواب خود را که باید بدانند آنست که ما شخص اول و نقطه اولی در دوره اولی و سی حلقه اولی شما را که میرزا علی محمد بود ملاقات نمودیم و بالیقین و القطع بل بالمشاهده و العیان دیدیم که در او حقیقتی نبود و به جز جنون چیزی از او در حضور ما بروز ننمود این خواهش از شما در وقتی بجاست که رشته شما غیر رشته وی بوده و اما باوصفی که همان رشته اوست و مترتب بر اوست حال شما ایضاً معلوم و بدیهی خواهد بود خطبه که او انشا نموده هنوز در گوش ما است و شعر الفیه ابن مالک که در جواب او گفته شده در نظر ما است پس استدعا بیجا و بی موقع خواهد بود

نکته ثانیه در بیان کلمات سیاح بابی در تاریخی که بالطبع رسانیده

نکته ثانیه: آنکه سیاح مذکور کتاب خود را بر سبیل تاریخ حالات میرزا علی محمد باب نوشته و غرضش آنست که باین کتاب ترویج دین باب نماید پس بر حسب نظر خویش آنچه توانسته است در این کتاب از وی بتمجید نموده و در هر موردی از موارد حالات وی عبارات ساخته و پرداخته و مجالس امتحانات او را با علماء شیراز و اصفهان و تبریز متعرض گردیده هر مجلسی را که ذکر مینماید طعن بر علماء میزند و در بعض از عبارات مینویسد که بواسطه عدم تجربه و مهارت ایشان در فنون سیاسیّه تعرض بیاب نمودند و تعرض بیاب و لوله و اشوب در ایران انداخت و سبب ازدیاد و اشتعال محبتان و

اقبال متوفقان گردید و از اطراف ایران بعضی از عباد به او گرویدند. اشهدکم بالله! ملاحظه فرمائید که در جمیع این حالاتیکه متعرض گردیده و کیفیت مجالسیکه ذکر نموده یک کمالی که موجب این شود که میرزا علی محمد باب از اواسط خلق امتیاز داشته باشد سراغ نداشته است که بنویسد یا اگر بر حسب علم و قدرت که از آثار و لوازم ولایتست در این مجالس چیزی از باب بروز نموده بود سیاح از نوشتن آن اغماض مینمود یا آنکه میشود گفت که کسیکه از اواسط ناس ممتاز نباشد دارای ولایت مطلقه باشد حاشا و کلاً نمیدانم کدام عقل است که حکم نماید بر اینکه بر اشخاصیکه عالم بعلوم اصول و فروع میباشد از جانب خداوند واجب شود که اطاعت نمایند کسی را که بهره از علم نداشته باشد کسی که در مجلس امتحان در اصفهان به مرحوم و آقا محمد علی و آقا میرزا حسن نوری رحمهما الله هنگامیکه از او مسئله از علم اصول دین خودش سؤال نمودند جواب بگوید من درس حکمت نخوانده قابل براینست که متبحرین در علوم و فنون علمیه دست او را ببوسند سیاح چنانکه سابقاً نیز ذکر شد در قضیه این مجلس که در اصفهان واقع گردید نوشته است علامه فهامه آقا محمد علی و فاضل اشراقیین میرزا حسن نوری مجلسی سؤال بعض مسائل از فن اصول و توضیح و تشریح اقوال ملاً صدر منتهی شد چون نتیجه از این مجلس بجهت حاکم حاصل نشد حکم شدید و فتوای قوی علماء اعلام مجری نگشت انتهی ملاحظه فرما اگر در این مجلس میرزا علی محمد باب به یک کلمه از مطالب معقول سخن گفته بود هر آینه این طائفه چه پیرایه‌بان می‌بستند و چنین اظهار میداشتند که چه بسیار راز در مکنونه و لالی مخرونه که در اصداف بحار حکم الهیه مسطور بود در آن مجلس اظهار داشت که عقلها حیران گردید بالجمله کمالیکه اینطائفه از میرزا علی محمد باب دائم الاوقات گوش زد عوام بیچاره مینماید کتاب بیان میرزا علی محمد است و مخفی نماند که اینقدر مزخرف و اباطیل در آن مندرج است که عقلاء خود طائفه بایه مصلحت در اظهار آن کتاب ندانسته‌اند بلی اگر یک نفر یا دو نفری از عوام بدست بیاورند یا آنکه مجلسی باشد که تمام اهل آن مجلس عامی باشند که در مجاورت عربیه قوی را از غوی و محرم را از مجرم تمیز ندهند کتاب بیان را برای ایشان میخوانند و بر هر عبارت او هزاران تمجید و های و هو مینمایند جناب حاجی حسینقلی مقداری از آنرا بدست آورده است و عین عبارات آنرا در منهاج الطالبین متعرض گردیده رجوع نمائید تا بدانید که میرزا علی محمد بچه اندازه چرند بافی و مزخرف نویسی نموده است پس ای عزیز دین و ایمان جوهره ایست نفیس و

معلوم است که اینقدر بی قابلیت نیست که انسان او را به زودی از کف بدهد و از اینکه یکنفر یا دو نفر عامی من باب اینکه تو را برهنه نمایند چند قدمی با تو همراه شوند و بنرمی و ملایمت با تو سخن گویند تو سرمایه و سبب حیوة ابدی خود را که در آخرت خداوند خریدار اوست از کف مده و از اینکه شخص عامی بگوید کتاب بیان چنان تفسیر سوره یوسف چنین تفسیر سوره کوثر چه قسم فریب مخور زیرا که این بیچاره که اینکلمات را برای تو می گوید خود یک عامی بی معرفت است که گمراه شده است و بسا باشد که میگوید فلان عالم و فلان عالم از ما طایفه بایه است قبول منما در جواب ایشان بگو اولاً آنکه آنچه بکار امثال من عامی میخورد و خداوند عالم آنرا سبب هدایت عامه خلق قرار داده است و میزان و محک صدق و کذب در نزد عقل سلیم می باشد معجزه است که شما آنرا انکار مینمائید از اول خلقت تا کنون هر پیغمبری و مخبری که از جانب خداوند عالم آمد خود معجزه نمود و اخبار از معجزات انبیاء علیهم السلام نمود بیابرویم در نزد حشرات مجوس سؤال نمائیم که آیا بر حسب کتب معتبر شما پیغمبر شما علاوه بر این کلماتیکه بر خلق القاء نمود معجزه و خارق عادی نمود که مردمان عامی آنرا به چشم ببینند یا ننمود و هم چنین همین سؤال را از یهود و کذا از نصاری می نمائیم پس اگر جمیع ائمتها خبر دادند و با ما مسلمین اتفاق دادند که انبیاء علیهم السلام علاوه بر کلمات معجزه و خارق عادت مینموده اند پس تو هم که بابی هستی از خواب غفلت بیدار شو و بدان که انکار معجزات و خارق عادات ازین طائفه بایه من باب آنست که چون رؤسای ایشان صادق نبودند و معجزه نداشتند لهذا چاره جز این نداشتند که انکار معجزات از جمیع انبیا نمایند و ثانیاً آنکه من و تو هیچیک اهل خبرت نمی باشیم که بفهمیم کتاب بیان و تفسیر سوره یوسف و سروه کوثر و سوره عصر کلماتی است عاقلانه یا آنکه الفاظی است که بر سبیل جنون ضم و ترکیب بهم نموده و اگر تو خود را اهل خبرت بدانی من اعتماد بتو ندارم پس اگر تو از علماء مسلمین کسی را قبول داری این کلمات را به نزد او می بریم و او را به دین و ایمان او قسم می دهیم که آنچه ازین کلمات می فهمد بما بگوید و اگر هیچ کس از علماء مسلمین را قبول نداری در هر بلد از نصاری علما و کشیشها هستند که تحصیل علم عربیت نموده اند و اهل تمیز هستند و در نزد ایشان مسلمان و بابی یکسانست و در مذهب ایشان فرقی ما بین اینکه کلمات باب عاقلانه باشد یا سفیهانه نمی نماید بیان باب را به نزد ایشان می بریم و ایشان را به حضرت مسیح قسم میدهیم که آنچه از این کلمات می فهمند بما بگویند پس اگر با تاکید بقسم جواب دادند که

صاحب این کلمات خفیف العقل و مجنون بوده است باز تو که در مقام ارشاد من آمده ای از گمراهی خودت مراجعت نما و به شاهراه هدایت دین حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله سلوک فرما

اشاره بدانکه بدرستی که حضرات بابیه چون دیدند که از اول زمانی که بنای دعوی گذارد هر کس او را امتحان نمود یا چند کلمه از کلمات او را شنید تصدیق بر خفت عقل و جنون وی نمود حضرات بابیه، ملتفت بر این معنی شدند که خلق ایران اتفاق بر جنون وی دارند پس من باب اینکه چنین امری را که به این وضوح مردم دانسته اند بر مردم مخفی و پوشیده نمایند در جمیع کتبی که نوشتند پیوسته اظهار داشته اند که مردم بجمیع انبیاء عظام نسبت جنون داده اند لکن بر شما مخفی نماند که بسیار فرقت فیما بین اینکه مردمانی از عوام که گمان می کردند واسطه ما بین خداوند عالم و خلق باید از سنخ ملائکه باشد یا اینکه باید پیغمبر صاحب کنوز و خدم و حشم باشد چنین اشخاص بگویند که این اشخاص با اینکه از سنخ ما بشر می باشند مانند ما طعام میخورد و در بازار راه می روند و مانند ما نکاح می نمایند کنز و کنجی ندارند اینها دیوانه اند که دعوی نبوت و وساطت می نمایند یا آنکه کسی ایشان را سحر کرده که خودشان نمی دانند که چه دعوی بلندی می نمایند قال الله تعالی: «و قالوا مال هذا الرسول یا کل الطعام و یمشی فی الاسواق لولا انزل الیه ملک فیکون معه نذیرا و یلقى الیه کنزا و تکون له جنّة یا کل منها و قال الظالمون و یمشی فی الاسواق لولا انزل الیه ملک فیکون معه نذیرا و یلقى الیه کنزا و تکون له جنّة یا کل منها و قال الظالمون ان تبشعون الا رجلاً مسحوراً»^(۱) و فیما بین اینکه مسلمین مشاهده می نمایند می گویند از اینکه منشاء کلمات بی شعورانه بیان میرزا علی محمد باب سفاخت و جنون وی میباشد و حاصل فرق به اینست که پس از گذشتن قرون سالفه هر کلمه از کلمات انبیا را که به میزان عقد بسنجی میبینی که حکمتی است که ابلاغ و تبلیغ آن از جانب خداوند عالم بسوی بندگان الهی لازم بسوده پس نفس کلمات ایشان خود شهادت می دهد که قائل به آن به حکمت تکلم نموده کلمات باب که به اینکه شما بابیه معجزات و کمالات را مقصور بر همین کلمات می نمائید این کلمات را چون به دست عاقل بی غرض سخن فهم دهند بالبداهه حکم به سفاخت و جنون قائل و نویسنده آن مینماید یا هیچ عاقل تجویز مینماید که عقلاً متابعت نمایند کلمات سفیهانه و سخنانی را که

مبنی بر جنون است حاشا ثم حاشا! پس هوشمند باش تا فریب نخوری!

اما مطلب دوم سیاح، که از کیفیت امتحان در مجلس شاهنشاه سعید شهید - نورالله مضجعه - نوشته است عبارات نمود غلط نحوی گرفتند پس حال میرزا علی محمد باب در آنچه گذشت معلوم و ظاهر گردید و در اینجا یک نکته است که اشاره به آن میشود و میگذریم انصاف دهید اگر کسی دارای مرتبه ولایت باشد بر فرض اینکه اعتنا به قواعد نحو نداشته باشد آیا میشود که در مجلسی که به جهت امتحان تنطق می نماید اینقدر قدرت نداشته باشد که عباراتی بگوید که موجب خندیدن مردم بر متکلم به آن نبوده باشد آیا نمیدانی که نفس خندیدن از متکلم باعث سستی وی می باشد آن هم غلطی چنین فاحش پس اگر گوئید که نمی توانست عبارتی که اصلاً منافی با قواعد نحو نباشد بگوید چنین کسی که احاطه علمیه وی از طلبه نحو خوانی کمتر باشد چگونه می شود دارای مرتبه ولایت باشد و اگر گوئید می توانست و لکن تعمد به اعراب منافی به قواعد نحو نمود این عین اعتراف بسفاهت و جنون وی است زیرا که در مجلس امتحان باید تکلم به کلامی شود که در نزد سامعین محکم و متین باشد بعد اگر اعتنا بقواعد علمیه متعارفه ندارد در غیر مجلس امتحان اظهار بی اعتنائی خود را بنماید.

اکنون راقم این حروف آنچه را که در فصل دوم مقدمه کتاب معذرت طلب نمود تکرار می نماید و حاصل معذرت آنست که اگر اطناب یا تکرار در کلام مشاهده فرمائید نگارنده را معذور فرمائید زیرا که وضع این حروف برای فهمیدن عوام بیچاره ایست که بدام شکوک و شبهات این طائفه گرفتار شده اند پس باید بقسمی مطلب را تلقین نمود که فائده بحال ایشان نماید و اما خواص بحمدالله تعالی خود فارغ از این فتنه میباشند

قضیه کشته شدن باب در تبریز

اما مطلب سوم سیاح، نوشته است در آن وقت حکمران آذربایجان ولیعهد گردون

مهد بودند در حق باب حکمی فرمودند و تعرض نخواستند علما مصلحت چنین دانستند که لا اقل تعزیر شدید یابد قرار بر ضرب شد فراشها قبول نمودند که اسباب اجراء این سیاست شوند میرزا علی اصغر شیخ الاسلام که از اجله سادات بود بخانه برده و بدست خویش چوبکاری نمود انتهى

راقم این حروف گوید که ملاحظه فرمائید که مخالفت این کلمات با قواعد سیاسیّه بچه اندازه است آیا می شود که مجلس امتحان آراسته شود و بزرگان واعیان از علماء در

حضور ولیعهد مهدگردون بنشینند و در امر دین سخن گویند و بدون ظهور بطلان دعوی کسی بنای بر اذیت و ایذاء وی گذارند و اما چوبکاری بدون اجازت حضرت ولیعهد تا آخر آنچه نوشته است از جهات عدیده ظاهر، بطلانست! یکجا، مخالفت ولیعهد گردون مهد در امر دین با علماء و یکجا، اباء و امتناع فراشها پس از صدور امر بضرر یکجا! استبداد علما بچوبکاری بدون ملاحظه موافقت با رای شاهنشاه سعید شهید - قدس الله و روحه اللطیف - پس کلام حق همانست که صاحب ناسخ التواریخ متعرض گردیده که در همان محضر باب را چوبکاری نمودند و این چوبکاری دلیلی است واضح برد و مدعا یکی آنکه بر جمیع حاضرین در آن محضر بطلان دعاوی وی ظاهر گردیده و الا ممکن نیست که با احتمال صدق و راستی کسی را برنجانند دوّم آنکه منشأ کلمات باطله او را خفت عقل و جنون یافته‌اند و الا کسیکه دعوی مهدویت شخصیّه بدروغ نماید و قوم را بضلالت و گمراهی اندازد اگر عاقل باشد حدّ او قتل است نه چوبکاری پس چون یافتند که مجنونست من باب فرو نشانیدن آتش فتنه‌اش او را تعزیر نمودند و دلیل بر صدق این جزء اخیر آنست که صاحب ناسخ التواریخ نوشته است که در حین چوبکاری فریاد مینمود و بتلقین ملازمین نظام العلماء امام جمعه میگفت فضله سگ خوردم که دعوی بیجا نمودم برگردیم بسوی بیان اصل مدعا، از آنجائیکه در هر زمانی از ازمنه طالب ریاست و برتری بر عباد خداوند بسیار میباشد چه بسیار از آقا زاده‌ها که در زمان پدر خویش تحصیل کمالات علمیه نمودند پس وقتیکه ملتفت بیچارگی خویش میشوند که بجز ندامت ثمری بحال ایشان ندارد و طاقت این رانیز ندارند که عنوان حجة الاسلامی و لا اقل مجتهد الزمانی را از خود مسلوب ببینند و چه بسیار اشخاص که بر حسب فطرت کردند و لکن بر حسب مصلحت چون لباس امنی بهتر از لباس پیغمبر صلی الله علیه و آله نیابند لهذا متلبس به لباس اهل علم میگردند تمیز این قسم اشخاص از غیر ایشان یعنی از علماء حقّه الهیه موكول بنظر ارباب خبرت و بصیرت میباشد و نظر عوام در این باب اصلا و مطلقا اعتبار ندارد و بعضی دیگر از طالبین ریاست که متلبس سایر اصناف خلقند میشود که دعاوی نفسانیه ایشان به مراتب زیاده از فرعون و هامان بوده باشد و معلوم است که این چنین اشخاص که طالب علوّ و علوّ بر عبادند و اسباب ریاستی برای خود فراهم نمی‌بینند پیوسته منتظرند که صدائی از جانبی بلند شود که آنرا متابعت نموده و در متابعت آن نیل مقصود نمایند و از این جهة است که در هر زمان هر کس هر

دعوی نموده باندک زمانی خلقی باطراف وی جمع شده‌اند پس مانند سید یحیی ولد سید جعفر کشفی که پدرش خود را نائب امام علیه السلام می دانست و مصنقات بسیار در میان مردم متفرق گردانید خود سید یحیی که از حلیه علم عری و بری بود و طالب ریاست چنین کسی چه کند؟ هکذا ارباب غرور و صاحبان سرهای پر شرّ و شور وقتی که بشنوند که کسی دعوی مهدویت نموده چگونه آرام نشینند و الحاصل آنکه ملاحظه جنون باب و تاخیر در قتل وی سبب زیادتی طغیان ارباب اغراض گردید بسیار از مردم مانند قرّة العین و امثال آن ماده شور و شرور ایشان بحرکت آمد بنای فساد و خونریزی گذاردند و ماده تمام مفسد خود میرزا علی محمد باب بود که از خیال تسخیر تمام ممالک روی زمین بیرون نمیرفت و چون بسهولت و آسانی بدست آورده بود بهر کس یک مملکت و دو مملکت بخشش مینمود در جهریق محبوس بود در همان حبس بهر قسم ممکن بود رسل و رسائل باطراف میفرستاد و هر جا که می شنید شخصی متمکن از قتال و نزاع است به او می نوشت که یاری ما را بنما و مشرکین را به قتل رسان که به تو چنین و چنان سلطنت و ریاست خواهیم بخشید عقلا و متدینین می خندیدند و ارباب طمع خام و ضعفاء العقول به هیجان افتادند میرزا یحیی در تبریز و ملاحسین بشروئی در مازندران و ملا محمد علی در زنجان بنای فتنه و فساد گذاردند چون کار بدینجا کشید اعیان دولت علیه عالیّه کشتن باب را اهم مقاصد سیاسیّه شمردند پس از دارالخلافه امر شد که وی را از جهریق به تبریز جلب نمایند و او را آسوده از خیالات نمایند پس در روز بیست و هشتم شعبان المعظم سنه هزار دویست و شصت و شش علانیه باب را در میدان تبریز هدف شلیک نمودند و ریسمان بر او بسته جسد او را در خندق انداختند و چون برالسنه و افواه چنین جاری بوده است که باب گفته است هر کس به متابعت من کشته شود تا چهل روز بعد از کشته شدن زنده میگردد لهذا قراول بر جسد باب گماشتند که تا چهل روز و زیاده کسی جسد او را دفن ننماید تا مردم نظاره نمایند و از این خیال فاسد آسوده گردند پس جسد باب تا چهل روز در خندق افتاده بود و سگها و مردار خوارها از او میخوردند و بعد چون بابها آمدند جسد باب را از خندق برداشتند. سیاح در کتاب خود چنین مینویسد که بعد از قتل آن دو جسم را یعنی میرزا علی محمد باب و محمد علی نامی که با او کشته شده بود از میدان بخارج شهر بکنار خندق نقل نمودند آنشب در کنار خندق ماند روز ثانی قونسل روس بانقاش حاضر شد و نقش آن دو جسد را بوضعی که در کنار خندق افتاده بودند برداشت شب ثانی نیمه شب با بیان آن دو

جسد را در بردند و روز ثالث مردم چون جسد را نیافتند بعضی گمان کردند که جانوران خورده‌اند حتی برؤس منابر علما اعلان کردند که جسم طاهر امام معصوم و شیعه خالص از تعرض سباع و حشرات و جوارح محفوظ است و جسد این شخص را درندگان دریدند لکن بعد از تحقیق و تدقیق تام تحقیق یافت که چون باب جمیع نوشتجات و مایحتاج خویش را متفرق ساخت و از قرائن واضح و مشهود بود که عن قریب این وقایع وقوع خواهد یافت لهذا روز ثانی این وقوعات حاجی سلیمان خان پسر یحیی خان که از فدائیان باب و خوانین آذربایجان بود حاضر و یکسر در خانه کلانتر تبریز وارد و چون کلانتر دوست قدیم و یار دیرین او بود و گذشته شخصی عارف مشرب و با هیچ طائفه کره و ملالی نداشت حاجی سلیمان خان این سر را پیش او فاش نمود که امشب با چند نفر با انواع وسائل و تدبیر در استخلاص جسد می کوشیم و اگر چنانچه ممکن نشد هرچه با داد باد هجوم مینمائیم تا به مقصود میرسیم یا جان رایگان در این را می افشائیم کلانتر گفت هیچ این گونه مشقات لازم نیست حاجی الله یار نامی از خواص خویش را فرستاد بهر وسیله و اسبابی بود جسد را آورد به حاجی سلیمان خان تسلیم کرد چون صبح شد قراولان بجهة عذر خویش گفتند که درندگان خوردند و آن شب این جسد را در کارخانه شخص میلابی بابی محفوظ نموده روز دیگر صندوق ساخته در صندوق نهاده امانت گذاشتند بعد بموجب تعلیمات که از طهران رسید از آذربایجان حرکت داده بکلی این قضیه مسطور ماند انتهى کلام سیاح .

راقم این مختصر گوید که آثار کذب از جهات عدیده ازین عبارت واضح است اولاً آنکه زمانی که باب را کشتند امر محکم شدید از جانب دولت علیه عالیہ صادر بود که در جمیع بلاد ایران کار گزاران دولت هر جا یکی از ایشان را بیابند بزودی کار او را بسازند و اگر کسی از خوانین به این مطلب معروف می شد یا جمعیتی از ایشان در جائی مجتمع بودند بفرستادن عسگر و لشکر ایشان را از روی زمین برمی انداختند باوجود این امر سخت شدید چگونه از کلانتر تبریز خیانت به این واضحی که اشخاص کثیره باید در این کار آمد و شد نمایند نسبت به دولت صادر می شود و دیگر آنکه باوجود آن شدت و سختی بر طائفه بابیه چگونه شخص میلابی بابی، به این استراحت در تبریز بود که جنازه باب که به واسطه ثقل گلوله هایی که در او بود و نفروسه نفر او را حرکت نتواند داد ! جماعتی شب هنگام جنازه را به کارخانه او حمل نمایند و روز بعد صندوق بسازد و

جنازه را در صندوق امانت گذارد! این چه عقلی است که این قبیل اکاذیب را قبول نماید! آیا بلد تبریز شب گرد نداشت یا آنکه امریکه لا اقل بیست نفر از آن اطلاع باید بیابند از عسس و شب گردان و حمله جنازه چنین مخفی و پنهان می ماند که قراولان بگویند جنازه را درندگان خوردند و کسی متعرض شخص میلایی نگردد و دیگر آنکه درندگان استخوان های مردار را با گوشت نمی خورند؟! پس چگونه قراولان صبح بسر کردگان خود این دروغ را گفتند و چگونه ایشان از آن قراولان قبول نمودند و دیگر آنکه قراول خبر داد که خصوص جنازه باب را درندگان خوردند و محمد علی نام با او در خندق افتاده بود بحال خود گذاردند این مطلب به عقل راست نیاید مگر آنکه گفته شود که قراولان و سرکردگان ایشان و عسس و شب گردان تبریز و کلانتر و ملازمین آن جمیعاً بابی بودند و اتفاق برستراین مدعی نمود آنهم کذبی است واضح حاجی عبدالرحیم تاجر جهرمی که مردی بود از موثقین تجار و امانت و دیانت او در نزد خواص و عوام معروف بود و غالب از اوقات عمر خود را در شیراز می گذرانید و بعضی از اوقات برای شغل تجارت بجانب طهران و تبریز می رفت حکایت مینمود و نگارنده این مختصر او را به صداقت و راست گوئی می شناختم مکرر برای کثیری از اهالی شیراز نقل نموده است که زمانی که میرزا علی محمد باب را در تبریز کشتند من برای تجارت به تبریز رفته بودم و در تبریز حاضر بودم چون در میان مردم شهرت تامی داشت که میرزا علی محمد گفته است که من تا چهل روز دیگر زنده میشوم لهذا جنازه وی را تا چهل روز و زیاده در خندق انداختند و همه روزه خلق کثیری از تبریز میرفتند و جسد او را تماشا میکردند و از جمله اشخاصیکه غالب روزها برای تماشای آن جسد میرفتند من با چند نفر از رفقای خود بودیم و هر روز که می رفتیم به رای العین مشاهده میکردیم که مقداری از گوشت بدن او را سگ و حیوانات خورده اند و رفقا بیکدیگر نشان میدادیم تا آنکه در اواخر اوقات چنان شده بود که تمامی استخوانهای وی مجرد و مکشوف بود و هیچ گوشتی باقی نمانده بود و ایضاً کثیری از اهالی تبریز هستند که تا بحال حیوة دارند و این قضیه باب را بهمان وضعی که از حاجی عبدالرحیم نقل شد برا یالعین مشاهده نموده اند و آنچه سیاح نوشته است که بر رؤس منابر علما اعلان کردند که جسم طاهر امام معصوم و شیعه خالص از تعرض سباع و حشرات و جوارح محضوظ است و جسد این شخص را درندگان دریدند در همین مدت چهل روز بوده است که جسد در خندق افتاده بوده است

قضیه «قره العین»

تذیل: بدانکه جمیع ارباب ملل و ادیان در پی حقیقت می گردند و هر ذی شعوری که توجه به کسی برای فیض نماید لابد در او حقیقتی و حقیقت و واقعیتی تصور نموده است که توجه به او می نماید پس اینهمه اختلافات که از زمان حضرت آدم ابی البشر تا کنون در میان اصناف بنی آدم پیدا شده تمام من باب اختلاف در موضوع است و بدیهی است که زد و خورد انبیا و اولیا و صدیقین با فراعنه و طواغیت را با لسنه زمان خود نبوده و نخواهد بود مگر برای برکندن بیخ و بن شکوک و شبهاتی که شیاطین بذر افشانی آنها را در قلوب عباد خدا نموده اند و باطل را به صورت حق جلوه داده اند پس ای عزیز! ملتفت حال خود باش مبدا قسمی شود که امر بر تو مشتبه گردد طالب حق و سالک سبیل حقیقت کسی است که این جوهره لطیفه عقل را که رسول باطل اوست و خداوند عالم برای تمیز حق از باطل او را حاکم و فرمانفرمای وجود او قرار داده از کار نیندازد و بنورانیت و روشنائی او از ظلمات حیرت و جهالت و تیه گمراهی و ضلالت بیرون رود و بدان که هوای نفس و میل طبع ابداً کسی را بحقیقت نمی رساند نظر فرما بین که همیشه امناء حضرت اقدس الهی و کارگزاران پیشگاه معبود سبحانی مردمانی بوده اند عقیف النفس جمیل الشیم کریم الاخلاق اشخاصیکه مواظب نفس خود بودند که از ایشان ترک اولی صادر نگردد و دایم الاوقات به مواعظ و نصایح تربیت نفوس و تزکیه اخلاق مردم می نمودند و اگر من باب مصلحت وقتی لب را از مواعظه می بستند و خاموش می نشستند و تکلم بحکم الهیه و نصایح ربانیه نمودند همان مجرد اداب و حرکات و سکونات ایشان برای هدایت یافتن خلق و توجه به خدا و خوف از روز جزا کفایت مینموده پس ملتفت این معنی باش که اگر کسی دعوی ریاست و بزرگی از جانب رب العزّه نماید و ببینی یا بشنوی بنحویکه یقین نمائی که فی الجمله مخالف با حکم قطعی عقل سلیم رفتار نموده و از سنن مرسلین و آداب رؤسای الهیین منحرف گردیده بدان و بفهم که حقیقتی و حقیقتی ندارد مثلاً اگر صد هزار کلمه حقه بر زبان جاری سازد و یک کلمه به هوای نفس تفوه نماید همان یک کلمه باطله دلالت بر بطلان اصل دعوی وی دارد و از همان معلوم میشود که تمام آن کلمات حقه را دام تزویر خود قرار داده آیا نشنیدی که امیرالمؤمنین و سید الوصیین سلام الله علیه چون میدانست که معاویه قابل ریاست و خلافت نیست راضی نشد که ساعتی امارت و حکومت بر عباد خدا داشته

باشد با اینکه خدمت آنجناب عرض کردند که اگر ابتداءً او را امارت شام ندهید هر آینه فساد می نماید و اگر ابتداءً او را امارت مرحمت فرمائی من باب حفظ دنیای خود بیعت برای شما از اهل شام خواهد گرفت پس چون بیعت گرفت انوقت او را معزول فرمائید چون معاویه لایق ریاست الهیه قبول نفرمود و به تکلیف الهی رفتار فرمود و به وی مرقوم نمود و علم انک من الطلقاء الذین لا یحلّ لهم الخلافه و قد ارسلت الیک جریر بن عبد الله الجبلی و هو من اهل الایمان و الهجرة فبايع و لا قوّة الا بالله و چنین است حال جمیع اولیاء الهی که به امری که غیر مرضی عند الله است اقدام نفرمایند اگر چه بر حسب ظاهر فوائد عظیمه بر آن مترتب بوده باشد اکنون دیده بصیرت بگشا و حق را از باطل تمیز ده بین که از جمله شیران جنگی و رؤسای لشکر میرزا علی محمد باب قرّة العین دختر حاجی ملا صالح قزوینی بوده است آیا عقل سلیم تجویز مینماید که زن جوان جمیله ملیحه ظریفه لطیفه شیرین زبانی خوش زبانی خوش مقالی را تحریص و ترغیب بجمع آوری لشکر و عسگر نمایند آیا از سنن و آداب مرسلین و اولیاء کاملین آنست که اگر اطلاع یابند از حال زن غزل خوانی قصیده سرائی که به هر شعری صبر و آرام از اهل مملکتی می رباید و به حرکات و سکنات خود تهیج نفوس شریره مینماید او را امر تستر و نشستن در خانه و ملازمت بیت مینمایند بلکه کمال مواظبت فرمایند و آرام و قرار از خود سلب نمایند تا آنکه چنین زنی در عقب حجاب عفت مستور و و از خواطر و اوهام ناس مغفول بوده باشد یا آنکه باو حرّص المؤمنین علی القتال نویسند ملاحظه تعلیمات حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بفرما بین که نسوان را چنین تعلیم داده است که در وقت سخن گفتن به نرمی که موجب طمع ارباب غرض و مرض می شود سخن میگویند بلکه بخشونت و زبری تکلم کنید که کسی در شما طمع نکند و سخن معروف بگویند مزاح و خوشمزگی در سخنان خود استعمال ننمایند در خانه های خود ثابت مانید از خانه بیرون نیائید مواضع زینت خود را به بیگانگان اظهار مدارید. قال الله تعالی: «فلا تحضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض و قلن قولا معروفا و قرن بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولى و اقمن الصلوة و اتین الزکوة» تا آخر آیه (۱)

آیا آداب و شریعتی که برای تکمیل نفوس خلائق خدا قرار داد اینچنین است یا آنکه به

غمزه و عشوه و ناز و کرشمه زنان و غزل خوانی ایشان بانامحرمان دین خدارامی شود رواج داد؟! چه کنم دل می سوزد و اشک می ریزد پس از اینهمه زحماتی که انبیاء عظام گرام کشیدند تا آنکه خلق را از حال بهیمیّت به مقام انسانیت رسانیدند تا اینکه مکارم اخلاق را تعلیم ایشان فرمودند و ملتزم باحکام و حدود الهیّه و طاعت و اعمال جوارحیّه ساختند یا سزاوار است که در میان بنی ادم طائفه پیدا شوند که پشت پا باین حدود و احکام و صفات حمیده و اخلاق محموده زنند پس زن شوخ و شنگی را تهیج نمایند که در مجالس و محافل بر کرسی نشیند و مرد مرا تحریص و ترغیب بجنگ نماید گاهی در میانه ملاء عام بر سبیل غزل خوانی من مسّه جسمی لا یمسّه نار بگوید و گاهی به عنوان تصنیف انکحت و زوّجت قد فرّمن الميدان سرآید خدای داند که آیا در حال خواندن این تضییف اندامش متحرک بوده است یا آرام؟! سبحان الله العظیم! آیانی دانی که اثر این امور عالمی راپراز شهوت و شور می نماید؟! اما غافل از اینکه چه بسیار سینه سوخته ها از اطراف به هوای صحبت با چنین جادو و فریبی در بلد سکونت این شیدا جمع می شوند ببین چه مقدار بی حیائی ازین زن ظاهر گردیده که سیّاح بابی که غرضش تمجید از وی بوده در کتابش نوشته است که سر پر شوری داشت و فکر و ولوله و آشوبی انصاف ده آیا زنی که سرش پر شور باشد و خود را مطلق العنان یابد دین خدا رواج میدهد یا آنکه پیچ و خم مو و اشارتهای ابروی وی عالمی را خراب می نماید و ولوله و آشوب وی ولوله و آشوب در میان خلق خدا می اندازد بقسمی که آخر کارش لابد به خانه کلانتر طهران میکشد تا آنکه پس از مدّتی که بگذرد او را آسوده نمایند تعجب اینست!! که گاهی از لسان او قلم این طائفه تلقی میشود که چون در هر دوری بعد از دوری تربیت مردم زیاد و کمالات خلق اتم و اکمل میگردد لهذا باید مظاهر اسماء و صفات الهیّه که مربی عبادند در هر قرن بعدی اکمل از قرون سابقه بوده باشند پس باید ازین طائفه سؤال نمود که آیا نه چنین است که در زمان حضرت زکریا خیرانساء آن زمان حضرت مریم از محراب عبادت بیرون نمی آمد و بر حسب اخبار قرآن که خود شما تصدیق بر صحّت او دارید «کَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^(۱) و هم چنین است این معجزه که از سیده زنان عالمیان در زمان حضرت خاتم الانبیاء ﷺ فاطمه زهراء سلام

الله علیها بظهور رسید که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گرسنه بودند و به خانه صدیقه طاهره تشریف فرما شدند و آن مقرّبه در گاه اله خود و فرزندان گرسنه بودند پس فاطمه طاهره برخاسته در محراب عبادت تشریف برده با خداوند عالم راز و نیاز نمود و از خداوند عالم طلب مائده فرمود خداوند عالم مسئلت او را مقرون به اجابت فرموده کاسه ترید بهشتی مائده به جهت ایشان فرستاد آیا رجوع به اخبار حالات آن بضعه احمدی صلی الله علیه و آله ننموده‌اید که عفت و پرده نشینیش بمثابه بوده که بعد از وفات سید انبیاء صلی الله علیه و آله با اینکه مدفن آنجناب در حجره مطهره خودش بوده و از خانه امیر مؤمنان تا حجره مدفن آن نور خدا هیچ بعدی نداشت مع ذلک صدیقه طاهره بدون اذن امیر مؤمنان علیه السلام بر سر قبر پدر عالی‌مقدار خود نمی‌رفت چه شد که دوره اینقدر ترقی کرد و مردم به این اندازه تربیت و تکمیل یافتند که مریم عصر و فاطمه زمان میرزا علی محمد باب امیر جیش و لشکر کش گردید مگر نه شما طائفه بابیه نوشتجاتی را که میرزا علی محمد به «قرّة العین» نوشته است مسمی به الواح فاطمیّه نموده‌اید!! آیا این مطالب از شئون فواطم است و اعمال آنها سبب تربیت و تکمیل نفوس است یا کاشف از بی‌خردی و جنون که میرزا علی محمد بکرات و قرأت به «قرّة العین» نوشته است که مردم را تحریض به جنگ نما بلکه در یک نوشته چند مرتبه تاکید بر این مدّعا می‌نماید اینست عبارت او: «یا قرّة العین قل للمؤمنین الم اوح الیکم فی کتاب الذکر انّی لا اعلم من الله فی حق الذکر الا کبر و کلمتنا ما لا یعلم شیء و ان الله قد کان علی کلّ شیء قدیر» اما آنکه مینویسد یا ایها الحیب حرّض المؤمنین علی القتال ان یکون منکم عشر رجال صابرون یغلبون باذن الله الفاوا ان الله قد یوبقهم بدعائنا قوّة علی الحق الحیوة بالحقّ من لدی الباب عظیمما اولئک الذین قد خلق الله قلوبهم من زبر الحدید و ما من نفس الا وقد جعل الله فی قوّة اربعین رجلا الذین کانوا علی الارض شجاعا و علی الحق قویاتا آنکه می‌کشاند کلام را به این عبارت: «فاقتلوا المشرکین فی سبیل الله حیث اذن الله لکم من لسان الباب» و در آخر عبارتش می‌نویسد: «یا ایها الذین امنوا ان الله قد کتب علیکم القتال فی سبیل هذا الذکر یا ایها الذین امنوا اذا القیتم فئمة من الکفار تبثتوا افندتکم» و در احسن القصص و سوره نور از بیان پس از انی که قرّة العین را تحریض و ترغیب مینماید بر اینکه مردم را به قتال بدارد نوشته است و لا تقبلوا من الکفار الجزیة فانّ الذین الله فی ام کتاب الله الحقّ قد کان علی الحقّ مکتوبا

ای عزیز! درست تصوّر نما، زنی که آن همه مقتضیات در او موجود باشد و بهیچ وجه

من الوجوه مانعی از آنچه بنماید و بگوید و بشنود نداشته باشد چنین زنیرا باین عبارات که شنیدی تهیج نمایند و او در میان ملاء عام بی پرده و حجاب چنانچه صاحب ناسخ التواریخ نوشته است بگوید: ای اصحاب! این روز کار ما ایام فترت شمرده می شود احکام شرعیّه تماماً ساقط است هر کس هر چه بنماید عقابی بر او نخواهد بود گاهی تغنی باینکلام شنیع نماید که من مسّه جسمی لا یمسّه نار یعنی کسیکه بدن من باو برسد آتش جهنم باو نمیرسد آیا اینچنین زن از فواطم است که حضرات بایّه نوشتجاتی را که میرزا علی محمد بوی نوشته است الواح فاطمیّه نامیده اند؟! و آن کسی که این نوشتجات را به این زن نوشته و او را بر این برانگیخته است که ندای بر این مینماید که اکنون تکلیفی نیست احکام بالکلیّه برداشته شده و اعمال بالکلیّه ثمری ندارد و کسیرا بر آنچه نماید عقابی نخواهد بود آیا این چنین کسی داعی حق میباشد که از جانب خداوند عالم تربیت نفوس و تکمیل خلائق مینماید یا آنکه داعی شیطانست که مردمرا از زیر بار شریعت بیرون آورد و بانواع ملامتی و مناهی و ارتکاب اقسام منکرات ترغیب نماید و خلق کثیری را به این واسطه طعمه شمشیر و توپ و تفنگ گرداند توقع داری که خداوند عالم واضح تر از این حجة خود را بر تو تمام فرماید! آیا عقل و شعور و ادراک عطا نفرموده آیا عقل سلیم بنحو قطع و یقین حکم به فساد رأی کسیکه اینچنین زنی واسطه در اجتماع خلق قرار داده نمینماید پس مطیع عقل باش و دست از متابعت هوای نفس و چند نفر عوام که خود گمراه شده اند بردارد و بالجمله چون بعضی از کلمات نسبت به صاحب ناسخ التواریخ داده شده بود لهذا آنسب آنست که بعضی عبارات آن به الفاظ نقل شود نوشته است همانا این زن زرین تاج نام داشت و او دختر حاجی ملا صالح قزوینی است پدرش یک تن از اجله فقهاء بود و شوهرش ملا محمد پسر ملا محمد تقی عم زاده وی است و او نیز فضلی بکمال داشت و عمش ملا محمد تقی مجتهدی است که صیت فضل و تقوای او در همه بلدان و امصار پراکنده است و این دختر نیز با اینکه روئی چون قمر و زلفی چون مشک از برداشت در علوم عربیّه و حفظ احادیث و تاویل آیات فرقانی باحظی وافر بود از سوء قضا شیفته کمالات میرزا علی محمد باب گشت و از جمله اصحاب او شد و اندک اندک طریقت او را که بتستر ناسخ شریعت بود بدانست حجاب زنان را از مردان موجب عقاب شمرد اصحاب میرزا علی محمد باب که از زن و فرزند و خویش و پیوند آواره بودند و از کمال شق هر تپیاره را ماه پاره می دانستند به ارادتی عاشقانه شمع او را پروانه گشتند گاهی او

را بدرالدّجی و وقتی الشّمس الضّحی نام نهادند و عاقبت به قرّة العین لقب یافت مجلس خود را چون حجله عروس پیراسته می‌کرد و تن را چون طاوس بهشت آراسته میداشت و پیروان باب را حاضر کرده بی پرده برایشان در می‌آمد و نخست بر فراز تختی جلوس کرده چون واعظان متقی از بهشت و دوزخ یاد می‌کرد و از احادیث و روایات شرحی به کمال می‌راند آنگاه می‌گفت هر که مرا مست کند صورت آتش دوزخ بروی چیره نگردد و مستمعین بر پای می‌شدند و به پای سریر او می‌رفتند و لبهای او را که بر یاقوت رمانی افسوس می‌کرد بوس می‌زدند و پستانهای او را که بر نارستان دریغ می‌خورد چهره می‌سودند!! ملا محمد تقی عمّ او چون کردار ناهنجا او را تفرّس کرد از در طرد و منع بیرون شد قرّة العین که همه مجتهدین و علماء دین را واجب القتل میدانست بر قتل عمّ خویش نیز فتوی راند و اصحاب او هنگام سپیده دم بر او تاختند و در مسجد میان نماز و نیاز مقتولش ساختند و از کمال زهد و تقوی که او را بود در میان جماعتی از مردم بشهید ثالث ملقب گشت انتهی

و ایضاً در ناسخ التّواریخ در اول حالات ملاحسین بشروئی چنین مینویسد که آن هنگام که کار ملاحسین در خراسان آشفته شد آهنگ عراق کرد که حاجی محمد علی از پیش وی روانه گشت و از آن سو قرّة العین که شرح حالش از پیش بشرح رفت بعد از اراقت دم و قتل عمّ و مخالفت پدر و بی فرمانی شوهر از قزوین با فوجی عاشق و دل باخته به آهنگ خراسان بیرون تاخت چون در منزل بدشت که یک فرسنگی بسطامست مقام کرد حاجی محمد علی هم از خراسان بر سید و باقرّة العین یکدیگر را دیدار کردند و چند کزّت مجلس را ز بیگانه پرداخته به مشاورت به نشستند و در رواج دین میرزا علی محمد باب رای زدند و عاقبت پرده از کار گرفتند و قرّة العین منبری در انجمن اصحاب نصب کرد بی پرده بر منبر صعود کرد و برق از رخ برکشید و چهره تابنده را که مهر درخشنده بود با مردمان بنمود و گفت: هان ای اصحاب! این روز کار ما از ایام فترت شمرده میشود و امروز تکالیف شرعیّه یکباره ساقط است و این صوم و صلوة و ثنا و صلوات کاری بیهوده است آنگاه که میرزا علی محمد باب اقالیم سبعة را فرو گیرد و این ادیان مختلفه را یکی کند به تازه شریعتی خواهد آورد و قران خویش را در میان امت و دیعتی خواهد نهاد و هر تکلیف که از نو بیاورد بر خلق رواتی روی زمین واجب خواهد گشت پس امروز زحمت بیهوده بر خویش روا مدارید و زمان خویش در مضاجعت طریق

مشارکت بسپارید و در اموال یکدیگر شریک و سهیم باشید که در این امور شما را عقابی و نکالی نخواهد بود چون این سخن بی‌پای برد مردمی که در کرد منبر انجمن بودند سر به گریبان در بردند و جماعتی که در شریعت محمدیه ﷺ و طریقت اثنی عشریه عقیدتی و ثباتی داشتند از ارادت باب روی برکاستند و یک‌یک بیرون شده سرخویش گرفتند و طریق مساکن خویش پیش داشتند و جماعتی که بی دین و بدکیش بودند و مالی و ثروتی و عیالی و عدتی نیز نداشتند ازین سخنان شاد خاطر شدند یکباره سر به بی دینی برآوردند و حمل شرایع را از گردن فرو نهادند آنگاه حاجی محمد علی باتفاق قره العین راه مازندران برگرفت چون با راضی هزار جریب رسید اندک‌اندک دل در قره العین بست او را نیز هزیمتی نبود عاقبت کار بدانجا پیوست که این دو تن در یک محمد مینشستند و آن سار باینکه مهار اشتر داشت شعری چند انشامی کردیدن شرح که اجتماع شمسین و اقتران قمرین است و این اشعار را باهنگ هدی تغنی میکرد و طی مسافت مینمود و در یکی از قراء هزار جریب به اتفاق قره العین به حمام رفت و با او هم بستر شد و طریق مضاجعت سپرد مردم هزار جریب چون بدانستند و از عقیدت و کیش ایشان آگهی یافتند جماعتی ساخته کار شده برایشان تاخت بردند و اموال و ائقال ایشانرا بنهب و غارت برگرفتند بعد ازین واقعه میان حاجی محمد علی و قره العین جدائی افتاد حاجی محمد علی طریق بار فروش گرفت و قره العین در اراضی مازندران با جمعی از دل باختگان خویش، دیه به دیه، همی عبور کرد و در اغوای مردم چنانکه توانست همی رنج برد. انتهى کلام ناسخ التواریخ

«فاعتبروا یا اولی الابصار»

باب سوم

در بیان اموری که این طائفه بر سبیل استدلال تمسک به آنها جستند.

و این باب مبنی بر چهار فصل است.

فصل اول

بدانکه پس از ایقاق میرزا حسینعلی کتابی به اتقان فراند ابوالفضل گلپایگانی در این طائفه نوشته نشده الحق مشارالیه کمال بذل جهد را در اثبات مطالب ایشان نموده و آنچه این طائفه در نظر عوام بیچاره به صورت استدلال جلوه می دهند به خوشتریبانی ایراد نموده و کتاب مذکور را مشتمل بر دو مقاله قرار داده، مقاله اولی در بیان ادله ایشان بر حقیقت این طریقه مخترعه و مقاله ثانیه در بیان شبهاتی است که مشارالیه بر سبیل اعتراض بر کلمات جناب ناصرالملّه و الاسلام شیخ عبدالسلام شیخ الاسلام تفلیس نوشته و نگارنده این مختصر هر یک هر یک از مطالب مندرجه در مقاله اولی را که تمام اساس دین و مذهب ایشان بر آنست به عین عبارت فراند متعرض می گردد و پس از ذکر هر مطلبی فساد و بطلان آنرا ایراد می نماید تا آنکه بر هر ذی شعوری کالشمس فی رابعه النهار واضح و منکشف گردد که آنچه حضرات به آن تمسک جسته اند تماماً بیجا و بی معنی و مجرد عوام فریبی است و ایضاً ظاهر گردد که در تمام آنچه از آیات و اخبار و سیر و تواریخ مستمسک خود قرار داده اند یک کلمه دلالت بر مدعای ایشان ندارد بلکه غالب از همان آیات و اخبار صراحت بر بطلان خود ایشان دارد و مخفی نماند که آنچه در این مختصر از فراند می نگارد بر حسب نسخه ایست از فراند که در هندیه بطبع رسیده و تمام کتاب در ۷۳۱ صفحه با تمام رسیده است و بالجمله ابوالفضل قبل از شروع در مقاله اولی که مقام استدلال اوست عقیدت بایمان را بیان می نماید به این عبارت که اهل بهارا عقیدت آنست که جمیع صحف الهیه و کتب سماویّه که در عالم موجود است بر این بشارات عظیمه ناطق و متفق است که در آخر الزمان بسبب طلوع دو نیر اعظم که در سماء امرالله رتبه بلوغ یابد دوره اوهام و خرافات طی شود و ظلمت اختلافات دینیّه و مذهبیه از عالم زایل گردد و جهان بر کلمه واحده و دین واحد استقرار یابد ضغائن کامنه در صدور محو شود و عداوت و بیگانگی امم بمحبت تبدیل یابد جنگ و جدال برافتد بلکه آلات حرب به ادوات کسب مبدل گردد حقایق مودعه در کتب ظهور یابد و مقاصد اصلیه مستوره در بطون آیات مکشوف گردد معارف و علوم تقدّم پذیرد و انوار تمدن حقیقیّه که به لسان انبیا به دیانت معبر است جمیع اقطار را منور فرماید نسیم رحمت بوزد و غمام عدل سایه گستر و امطار فضل بیارد و غبار ظلم و قتل ستم در جمیع اقطار عالم فرو نشیند و خلاصه القول سموات ادیان مختلفه منظوی گردد و جهان آرایشی نو گیرد و عظام رمیمه دین نشأه جدیده و حیات بدیعه پذیرد

و معنی و ترای الارض غیر الارض آشکار شود و حقیقت و اشرققت الارض بنور ربها هویدا گردد و تفسیر و الارض یومئذ لله ظاهر آید و در تورات مقدس از این یوم عظیم و قرن فحیم یوم الرّب و یوم الله و ازین دو ظهور کریم بنزول اپلیای بنی یعنی الیاس و ظهور الله تعبیر یافته و در انجیل جلیل یوم الرّب و یوم الملكوت وارد و ظهور بر جمعیت یحیی و نزول ثانی حضرت روح الله از سما و در قران مجید یوم الله و یوم الجزاء و یوم الحسرة و یوم التّلاق و قیامت و ساعت و امثالها و در احادیث نبویّه که مبین آیات قرانیّه است از ظهور اول ظهور مهدی و از ظهور ثانی قیام روح الله و در احادیث ائمّه هدی از ظهور اول ظهور قائم و از ظهور ثانی ظهور حسینی معبر گشته چنانچه مشروح و حامبین و مبرهن خواهد گشت مقصود کل اخبار از ورود یوم عظیم است و دو ظهور کریم عباراتنا شتی و حسنک واحد و اگر چه بشواهد کثیره توان دریافت که در این لیل مدلهم طویل مجهول الابتداء پیوسته مردان طلاب هدی را بشارات مذکوره خوشدل و امیدوار می داشتند و بلوغ عالم را به رتبه کمال مبین مبرهن می فرمودند و عقل منور نیز بر صدق این و عود و لزوم تحقق ظهور موعود تصدیق می فرمودند و اگر چه عالم تا رتبه بلوغ نیابد کتاب تکوین دفتر ابتر باشد و شجره خلقت شاخ بی بر و اتفاق ملل بر حشر اعظم و زوال اختلاف و دیانت از عالم بر این مسئله شاهی است امین و برهانی متین و لکن بر حسب کتب موجوده نخست کسی که صفحات الواح را باین بشارت مزین فرمود و ورود یوم الله را مؤکد نمود سید عظیم حضرت کلیم بود پس از وی هر یک از انبیاء بنی اسرائیل در مدت یکهزار و پانصد سال قوم را قرناً بعد قرن به بشارت مذکوره مستبشر می داشتند و به محتوم بودن زوال ظلمت از عالم قوی دل و مستظهر می فرمودند تا اینکه بارقه روح القدس از اراضی مقدسه بدرخشید و شمس جمال عیسوی از افق بیت المقدس تالع گردید و ندای توبوا فقد اقترب ملکوت الله ارتفاع یافت و قلوب موحدین بر قرب انقضای این لیله لیلی و طلوع شمس هدی امیدوار گشت و ارض معارف بر این محور ۶۲۲ سال همی گردید تا آنکه روشنی فلق از جانب یثرب بدمید و نخست اشراط یوم جزا خاتم انبیاء و سید اوصیاء علیه و اله قیام فرمود و ندای اتی امر الله فلا تستعجلوا افراقاً احاطه نمود و صیحه «قد اقترب للناس حسابهم و هم فی غفلة معرضون جهان را فرو گرفت و حدیث شریف انا علی نسمة السّاعة قلوب طلاب هدی را به قرب ورود ساعت و انقضاء ورود ارباب ظلم و شرارت مطمئن و مستبشر ساخت و کتب و الواح از بشارات و علامت یوم الله مملو و

مدون کشت و دلها بر این امید هزار دویست و شصت سال همی ارמיד تا آنکه آن نجم دری الهی از افق فارس بتابید و شعله نورانیّه نار حقیقت از شیراز بر افروخت و علامت صبح صادق آشکار گشت و صیحه ظهور قائم موعود از جمیع بلاد ارتفاع یافت و ندای جان فزای بشری بشری صبح الهدی تنفس افقرا الحاطه و برونق اصح و اکثر احادیث در مدّت هفت سال که زمان دعوت آنحضرت بود با ابتلای بنفی و حبس و مصادمت احوال شدید و احاطه مصائب کثیره به نشر الواح مقدّسه عالمیان را به ورود یوم الله و قرب ظهور موعود باسم من یظهره الله مستحضر و مستبشر داشت و خصوصاً در باب سیّم از واحد ششم کتاب مستطاب بیان بر یک واحد یعنی نوزده سال تخصیص و تصریح فرموده و پس از انقضای هفت سال ایام قیام بروفق حدیث مشهور و لابد لنا من آذربایجان در مدینه تبریز رتبه شهادت یافت و برفیق اعلی صعود فرمود و بالجمله پس از شهادت آنحضرت ورود میعاد منصوص یوم الله و یوم الملکوت فرا رسید و آفتاب حقیقت طالع شد و نیر اعظم مشرق گشت و جمال اقدس ابهی جلّ اسمه الاعز الاعلی بر امر الله قیام فرمود و وعود جمیع انبیا و مرسلین و بشارات اولیا و مقربین به قیام مقدّسش تحقّق پذیرفت و پس از ورود مصائب کثیره و حدوث حوادث خطیره که شرح و تفصیل آن موکول بکتاب تاریخیّه است نه رسائل استدلالیه انجام منفای آن وجود اقدس بحکم اولیای دولتین علّیتین عثمانی و ایران مدینه منوره عکّاشد و به این حکم بشارتهای انبیا و ائمّه علیهم السّلام با راضی مقدّسه تکمیل و نبوتها تمام آمد و اخبار کاملاً متحقق گشت و در مدّت بیست و چهار سال که در این مدینه منوره متوقف بود با وجود احاطه عواصف مصائب و هیجان زوابع شدائد ندای الهی را به توسط الواح مقدّسه به ملوک ارض و رؤسای ملل ابلاغ فرمود و صیحه قد ظهر الموعود و تمّ الوعد مسموع صغیر و کبیر و جلیل و حقیر گشت پس مقداری تمجید از میرزا حسینعلی مینماید تا آنکه کلام را به این مقام میرساند که معتقد اهل بها اینست که ظهور حضرت باب اعظم نقطه اولی و ظهور جمال اقدس ابهی جلّ ذکرهما و عزّ اسمهما و ظهوری است که جمیع انبیا علیهم الاف التّحیه و الثنا بدان اشارت داده اند و وقایع و علامات آنرا در کمال ظهور و صراحت در کتب سماویّه ثبت فرموده اند و چون اصلاح عالم و وفاق امم منوط باین ظهور اعظم بود علی هذا آن دامن حیث الزّمان و المكان مورّخاً معیناً در کتب اخذ نموده و به اصطلاح اهل اسلام که اکنون روی کلام بایشان است ظهور اول ظهور قائم موعود است و ظهور ثانی ظهور حسینی به لسان اهل تشیّع و ظهور مهدی و

نزول روح الله به اصطلاح اهل تسنن و چون مناط دعوی منقح گشت و مدعای اهل بها معلوم شد زمام قلم را در بیان ادله و براهین آن معطوف می داریم انتهى کلام فرائد

بیان محل کلام و گفتگوی طائفه بایه بامسلمین

راقم این حروف گوید که تمام مطالب ایشان بر حسب آنچه در ضمن عبارات مسطوره مندرج می باشد منحصر در سه مدعاست اول آنکه آن قائم و مهدی موعود که بشارت بقیام او در احادیث نبویه و اخبار علویه و آمار ائمه هدی - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - وارد شده و گوشزد خواص و عوام گردیده اهل سنت و جماعت کتب خود را به نقل بشارت آن، از رسول خدا (ص) مزین و مشحون نموده اند و طائفه شیعه اثنی عشریه زیاده از هزار سالست که انتظار ظهور آنجناب را می کشند. میرزا علی محمد باب است که در سنه هزار دویست و شصت هجری آغاز دعوت نمود این همان ایللیایی است که ملاکی نبی در باب چهارم کتاب خود ذکر او را نموده و بشارت بامدن او داده است و در کثیری از کتب عهد عتیق و عهد جدید بشارت به قیام او داده شده و یهود و سایر امم سالفه بر حسب اخبار کتب سماویه خود منتظر قدوم او می باشند.

مدعای ثانی آنکه آن روح تسلی دهنده که در انجیل نصاری است و عیسی بشارت به آمدن او داده و آن عیسی که در اخبار نبوی (ص) بشارت به نزول او وارد شده و آن حسین که در اخبار رجعت اخبار به ظهور او داده شده در تمام این تعبیرات مراد میرزا حسینعلی است که پس از کشته شدن باب از طهران منفی گردید، و مقارب یازده سال در بغداد بود و از آنجا نقل به اسلامبول شد و از آنجا به اردنه و آخر الامر بیست و چهار سال در عکا ساکن بود و در آنجا وفات نمود این همان ربی است که در آیه شریفه قرآنیه میفرماید «**يقوم الناس لرب العالمین**» و در آیه دیگر میفرماید: «**وجاء ربک**» و هم چنین آیات دیگر مدعای ثالث آنکه مراد از آن روز عظیمیکه در جمیع کتب سماویه اخبار از آن داده شده و در قرآن و احادیث و اخبار تعبیر از آن به روز قیامت و ساعت و روز جزا و روز حشر و روز معاد و عقبی و یوم الحسره و یوم الطامه و یوم یقوم لرب العالمین و یوم العبوس و یوم التلاق و یوم الجمع و یوم البعث و یوم النشور و یوم عسیر علی الکافرین و یوم یکون مقداره خمسين الف سنه و یوم یقوم الروح و الملائکه صفًا و غیر ذلک از اسامی آن روز بزرگ که به هر مناسبتی تعبیر از آن به اسمی شده آن همان روزی است که میرزا حسینعلی قیام به دعوت نمود پس بر حسب مضمون عبارات فرائد حاصل مدعای ثانی و ثالث ایشان

چنانکه در جای دیگر نیز میرزا حسینعلی تصریح به آن نموده آنست که به وجود میرزا حسینعلی و قیام آن به دعوت عیسی از آسمان نزول نمود و روح و ملائکه به امر الهی صف در صف قیام نمود و قیامت قائم شد و ناس قائم لرب العالمین شدند و محشر و بعث و نشور و سایر اوضاع قیامت از کشیده شدن صراط و بر پا شدن میزان تماماً واقع گردید و خلق سزا و جزا داده شدند اهل بهشت در بهشت داخل شدند زیرا که بهشت محبت و اعتراف بانست که میرزا حسینعلی مظهر ربوبیت و الوهیت حقست و اهل جهنم وارد به جهنم گردیدند زیرا که جهنم انکار و بی اعتنائی به میرزا حسینعلی است و بالجمله اشخاصیکه این مطالب به سمعشان نرسیده یا رسیده و اعتنا نکرده اند قیامت و حشر و نشر بر ایشان واقع شده و حساب و کتاب جاری بر ایشان گردیده و ملتفت بانها نشده اند مورد عقاب و شدند و عذاب الیم را چشیدند و نفهمیدند سزا و جزای خویش را به نحو کافی وافی یافتند و شاعر بر آن نشدند بجهنم رفتند و سوختند و لکن خبردار نگردیدند این بود تمام مطالب این طائفه بر حسب اعتقاداتشان .

راقم این حروف گوید که از آنجائی که کلام در مدّعی ثانی و ثالث ایشان در مقصد ثالث این مختصر انشاء الله تعالی خواهد آمد لهذا ایراد آن در این مورد موجب تکرار خواهد بود و اما مدّعی اول ایشان که قائمیت و مهدویت میرزا علی محمد باب است پس من باب المقدمه عرض میشود که این طائفه در کثیری از اوقات یا از جهة آنکه خود جاهلند و یا آنکه من باب المغالطه مهدویت شخصیه را به نوعیه مشتبه می نمایند چنانکه مکرر از لسان ایشان شنیده شده که گفته اند یا نه چنین است که بر حسب اخبار رسول خدا و ائمه هدی - سلام الله علیهم اجمعین - شما زیاده از هزار سالست که منتظر مهدی موعود و صاحب الزمان و قائم ال محمد (ص) میباشید اینک میرزا علی محمد باب همان مهدی موعود بود که عالمرا بنور جمال خود منور فرمود و مدّت هفت سال بکتاب بیان خلق را به سوی خالق زمین و آسمان دعوت نمود اگر قبول دارید فنعم المراد و الا ما بر حسب اخبار مذکوره در کتب معتبره مسلمین از شیعه و سنی بشارت بظهور مهدی موعود را اثبات خواهم نمود این طائفه غافلند از اینکه محلّ نزاع آمدن مهدی موعود نیست تا آنکه کسی در قبال ایشان تمسک باخبار لابدیه آنجناب نماید بلکه بر سبیل قطع و یقین میدانند که آنجناب ظهور خواهد فرمود پس استدلال بایبان باخبار داله بر ظهور حضرت مهدی استدلالی است بی معنی و بیجا کلام در اینست که اعتقاد طائفه حقه و فرقه محقه اثنی

عشریه آنست که بر حسب اخبار متواتره بلکه به مراتب زیاده از حدّ تواتر چنانکه بعضی از آن در پنج فصل از باب اول این مقصد گذشت که حسب نسب و شمائل و کیفیت سیر و سلوک و غیبت صغری و غیبت کبری آنجناب و اینکه آنجناب فرزند بلا واسطه حضرت امام حسن عسگری (ع) می باشد تعیین یافته و در سال دویست و پنجاه و پنج یا دویست و پنجاه هفت از هجرة آنجناب عالم را بنور قدوم خویش منور فرموده و آنجناب هم نام و هم کنیه جدش محمد بن عبدالله (ص) میباشد و فعلاً در میان مردم است و غائب از انظار است و در همین زمان غیبت به امر الهی شکست و بست دین جد بزرگوارش محمد بن عبدالله (ص) را مینماید شخص آنجناب مهدی و قائم موعود است و بنفسه ظهور خواهد فرمود پس محلّ نزاع طائفه بابیه با مسلمین تعیین شخص قائم و مهدی است که بر حسب اعتقاد شیعه اثنی عشریه حضرت حجة بن الحسن العسگری (ع) و بر حسب اعتقاد با بیان میرزا علی محمد بابست پس اگر اینطائفه دلیلی بر بطلان اعتقادات شیعه و منشاء اعتقاد ایشان که کتب کثیره مشحون از اخبار است دارند اقامه نمایند.

استدلال ابوالفضل مذکور به چهار دلیل در مقاله اولی از فرائد

ابوالفضل در عنوان مقاله اولی از فرائد نوشته است لهذا مادر اثبات این امر عظیم استدلال را بر چهار برهان که اقوی و اظهر از سایر براهین است مقصور میداریم و بدلیلت آیات کتاب و بشارات قبل و دلیل تقریر و معجزات اکتفا می نمائیم و چگونگی استدلال را در ضمن چهار فصل به انجام میریم نگارنده این مختصر گوید که ما آنچه را که در ذیل هر فصلی نوشته است اول بعین عبارات او ذکر می نمائیم و پس از بیان هر مطلبی که در هر فصل نوشته به جواب آن می پردازیم نوشته است

فصل اول در چگونگی احتجاج به آیات «اعلم ایها الشیخ الشهم الفاضل الیدکم الله و ایانا باتباع الحق و مجانبة الباطل که اعظم ادله و اقوی براهین که از انبیا و مرسلین باقی مانده است و خود به آنها تحدی فرموده و بر معاندین و مکابرین به آن احتجاج نموده اند کلام ربانی است و وحی آسمانی و حق جلّ جلاله در قرآن مجید این دلیل را دلیل کافی و حجة بالغه و آیات الهیه و بیّنه و صحف سماویّه خوانده است و نفوذ و غلبه امر الله بهمین حجة و حدها موکول و مخصوص فرموده است و مکابر و مکذب آن را بعداب الیم و سخط عظیم و عده داده است یرید الله ان یحقّ و یقطع دابر الکافرین و آن عبارت از معانی حقایقی است که به توسط روح الامین بر قلب مبارک کلمه الهیه نازل شود و بر هیئت کلمات تجلی

کند و در قالب الفاظ بر لسان مبارکش ظاهر گردد و از ظهور و صدور و نزول انتشاران عالم پیر جوانی یابد و ربیع روحانی فرارسد و شرایع و عوائد و سنن و آداب متجدد گردد حقیقت امطار سماویّه از غمام هیاکل طیبه نازل شود و حقایق انسانیّه را که اشجار الهیّه اند نظرت و طراوت بخشد و اشعه شمس ظهور است که بحکم الله نور السّموات و الارض بطلوع نیر اعظم بر عالم اشراق نماید و ظلمت اوهام و خرافات از قلوب و نفوس مستعدّه زایل فرماید کلام الهی اعظم حجّتی است که حقّ جلّ جلاله بر حقیّت رسالت خاتم انبیاء (ض) به آن استدلال فرموده و به کافی بودن آن، دون سایر معجزات تصریح نموده و عقل منور نیز به چندین وجه بر اعظمت آن حکم می فرماید و دلّیلت آن را بر سائر معجزات ترجیح میدهد

وجه اول آنکه کتاب اثر آن باقی دائم است و سائر معجزات آثار زائله غیر باقیه زیرا که هر کسی از حاضرین و غائبین و موجودین زمان ظهور و غیر موجودین در هر قرن و زمان همه نتوانند کتاب را به دست آورد و از اثر پی به مؤثر برد و از آن انتفاع یافت و لکن مرده زنده کردن و به آسمان صعود نمودن و حجر و شجر را به تکلم آوردن و امثالها باقی نمی ماند و بدست هر کس نمیرسد و امکان وصول ببلادنائیه و اقطار شاسعه ندارد اینست که قرآن را اعظم آیات و اکبر معجزات دانسته اند

وجه دوم آنکه علم و کتاب اشرف از جمیع اشیاء است که حجّه اشرف مخلوقات گردد و برهان سید موجودات شود و اگر منصف بعقل خود رجوع کند شهادت میدهد که هیچ شیئی از اشیاء عالم شرافت علم و کتاب را ندارد و هیچ چیز با آن در علو رتبه برابری نمیکند و چون علم و کتاب چیزی در جهان برای ترقی نوع انسانی مثمر و مفید نباشد وجه سیم در آنکه کتاب شریعت و آداب و موعظت و انذار که موجب تحصیل ترقیات روحانیّه و مدنیّه است ثبت توان داشت و به آن اهل عالم مؤدّب و متمدّن نتوانند شد و لکن از مرده زنده کردن و سوسمار تکلم کردن و نخل خرما بر پشت شتر رویانیدن و غیرها من المنقولات این فوائد حاصل نشود و ثمری بر آن مترتب نگردد

وجه چهارم آنکه آیات کتابیّه موجب حیوة و هدایت و تذکره و رحمت است به خلاف آیات افتراحیّه یعنی معجزاتی که قوم از نبیّ خود بطلبند و ایمان خود را موقوف به ظهور آن معجزه گردانند چنانکه مفضلاً انشاء الله تعالی در فصل معجزات بایات قرآنیّه استدلال خواهد شد که به صراحت میفرماید آیات کتاب سبب اطمینان و هدایت است و

آیات مقرر چه موجب ازدیاد شک و سخط و هلاکت و خلاصه القول اینمقدار که عرض شد کفایت میکند در اثبات اشرفیت و اعظمیت آیات کتاب نگارند این مختصر گوید انصاف دهید و بعین بصیرت ملاحظه فرمائید که این مرد اینهمه غوغا و های و هو نمود که اعتقاد طائفه بهابری این است که دو ظهور و طلوع دو نیر اعظم یکی قائم و مهدی موعود و یکی روح الله واقع شده که به قیام او حشر کبری و قیامت عظمی بر پا گردیده پس نوشت که ما اثبات این امر عظیم را بچهار دلیل مینمائیم اول بدلیلت آیات پس در دلیلت آیات تفصیل کلام داد بر اینکه آیات کتاب انبیا اشرف و اعظم از سایر معجزات ایشانست اشهدکم بالله از انصاف نگذرید آیا از اینکه کلمات انبیا و آیات کتب نازل بر مرسلین اتم و اکمل و اشرف از معجزات ایشان باشد اثبات مهدویت میرزا علی محمد باب میشود اینجاست که بیچاره عامی فریب می خورد و این فقیر هم که به این قسم عامیانه می نویسم برای اینست که خود عامی درک مطلب نماید و بداند که تمام این شیرین زبانیها و خوش بیانیها که در این چند برگ نموده محض خاطر در اینست که عوام سرگرم عبارت شوند و چنین گمان کنند که اصل مدعا نیز درست است و الحاصل آنکه کذب مستدل اینجا ظاهر میگردد که میخواهد اثبات حقیقت اعتقاد اهل بهار نماید مینویسد که آیات کتب انبیا اعظم معجزات ایشان است که حضرات انبیا علیهم السلام تحدی مینموده اند اینمطلب از صاحب فرائد نظیران مثل معروفست که کسی بخواهد اثبات شجاعت خود کند بگوید من همان هستم که آقا محمدخان قلعه شیشه را گرفت پس بر ارباب بصیرت پوشیده نماند که اینکه نوشت که اینمقدار که عرض شد منصف را کفایتست کذب محض است زیرا که استدلال صحیح بدلیلت آیات آنست که در این مقام صاحب فرائد پس از این شیرین زبانی ها یک آیه از آیات کلمات میرزا علی محمد باب را ذکر نماید و بنماید که به بینید در این آیه فلان اشکال و فلان شبهه که سابقین بر اصل توحید وارد آورده اند رفع و دفع نموده پس بنویسید این معجزه ایست باقیه و اعظم از معجزاتست لکن از کجا صاحب فرائد چنین آیه بیاورد میرزا علی محمد باب که خود در هر مجلس از مجالس امتحان زبان بعجز میگشود و آنچه از وی سؤال می نمودند در جواب اعتراف می نمود و می گفت که از این علم درسی نخوانده ام چگونه در کلمات او چنین مطلبی پیدا نمایند و اما ایقان میرزا حسینعلی پس در مقصد ثالث از این مختصر انشاء الله تعالی خواهد آمد که تمام آن من البد و الی الختم در ترویج صبح ازل میرزا یحیی نوشته شده و میرزا حسینعلی در آن زمان که ایقان را مینوشته خود را

عبدی از عبید اومی پنداشته پس عظمت آیات انبیا از سایر معجزات ایشان چه نفعی بحال این دو نفر و چه دلالتی اینکه کلمات الله ایشان از جانب خداوند است خواهد داشت و بالجمله صاحب فرائد بعد از آن عبارات نوشته است اکنون در قرآن شریف که دلیل متین و سراج منیر و فارق بین الحق والباطل است قدری نظر کنیم و ببینیم که حضرت خاتم الانبیا علیه الاف التحیه و الثناء در اثبات رسالت خود چگونه استدلال فرموده و کدام حجة را اعظم حجج مقرر داشته است و چون انسان بصیر در جمیع آیات قرآنیّه من البد و الی الختم بدقت تفحص و تفصح نماید ملاحظه خواهد نمود که حق جلّ جلاله در اثبات حقیقت رسول خود جز به قرآن مجید احتجاج فرموده و ابدأً جز کتاب حجّتی و برهانی مقرر نداشته است و به صراحت فرموده است که جنّ و انس از اتیان سوره ای چون او عاجزند و جمیع من علی الارض از آوردن شبه آن قاصر مقابله با او نتواند و قدرت الهیه مفتری علی الله و مختلق شبه آیات الله را مهلت ندهد آنگاه آیه شریفه: «وقالوا لولا انزل علیه آیات من ربه» تا آخر آیه و آیه مبارکه: «وقالوا لولا یاتینا بآیه من ربه» تا آخر آیه و آیه وافی هدایه و ان کنتم فی ریب مما انزلنا علی عبدنا تا آخر آیه و آیه کریمه: «وما کان هذا القرآن ان یفتری من دون الله» تا آخر آیه و آیه: «قل لئن اجتمعت الانس و الجنّ علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن» تا آخر آیه جمیع این آیات را با ترجمه بر حجیت قرآن حمید مجید سبحانی و اینکه حضرت خاتم الانبیا (ص) تحدی به قرآن به این آیات فرموده ایراد نموده است انتهى

نگارنده این حروف گوید بدیهی است که قرآن حمید مجید بر سبیل اعجاز نازل شده و اعظم معجزات حضرت خاتم النبیین محمد بن عبدالله (ص) می باشد و از آنجائی که بر سبیل اعجاز نازل شده تا بحال که هزار و سیصد و بیست و چهار سال از هجرة میگذرد آنچه از مشرکین و دشمنان دین اسلام سعی و کوشش نموده‌اند و فصحاء حجاز فکر کرده‌اند و ارباب ثروت از نصاری اموال صرف کرده‌اند که یک سوره بتوانند مثل آن بیاورند و نتوانسته‌اند و تا قیامت نتوانند آورد و لکن در هیچ آیه از آیات قرآن وارد نشده که معجزه آن جناب یا معجزات انبیاء سلف منحصر در کتاب بوده بلکه حضرت خاتم الانبیا معجزات باهرات و آیات بینات دیگر نیز بسیار اظهار فرموده چنانکه کتب معتبره فریقین از مسلمین بتفصیل آنها مشحون است و هم چنین بر حسب اخبار تورات و انجیل و زبور و قرآن حمید مجید سایر انبیا هر یک معجزاتی داشته‌اند که تحدی به آن می فرموده‌اند چنانکه قرآن شریف با توراة مطابق است در اینکه حضرت موسی عصا و ید و

بیضا و سایر معجزات تسع داشته و با فرعون تحدی به عصا و ید و بیضا فرمود به اینکه فرمایش داد: «اولو جنتک بشیء مبین قال فأت به ان کنت من الصادقین فالقی عصاه فاذا هی ثعبان مبین و نزع یده فاذا هی بیضاء للناظرین» و در سوره مبارکه اعراف حقتعالی خبر میدهد از اینکه موسی با فرعون و فرعونیان تحدی به عصا و ید بیضا نمود و فرمودند: «جنتکم به بیته من ربکم فارسل معی نبی اسرائیل قال ان کنت بایه فأت بها ان کنت من الصادقین فالقی عصاه فاذا هی ثعبان مبین و نزع یده فاذا هی بیضاء للناظرین» و هم چنین حقتعالی در سوره قصص از وقتی که در وادی المقدس حضرت موسی را مخلع بخلعت نبوت فرمود و معجزه عصا و آیه ید بیضا را به او مرحمت و اراء فرمود اخبار می فرماید بقوله تعالی:

«وان الق عصاک فلما راها تهتز کانهما جان ولی مدبراً ولم یعقب یا موسی اقبل و لا تخف انک من الامنین اسلک یدک فی جیبک تخرج بیضاء من غیر سوء واضمم الیک جناحک من الزهب فذ انک برهانان من ربک الی فرعون و ملائنه انهم کانوا قوماً فاسقین^(۱)» می بینی که حقتعالی اعظم معجزات انجناب را عصا و ید و بیضا قرار ده و اینکه میرزا حسینعلی در اوائل ایقان من باب اینکه دست خودش از هر معجزه و کرامتی خالی بود انکار معجزات انبیا - علیهم السلام - کرد و عصای حضرت موسی بامر تاویل نموده و ید بیضا را به معرفت تاویلی است بسیار رکیک و بی معنی زیرا که در جمیع این آیات که خداوند عالم اخبار از عصای موسی او را مقرون بالقاء فرموده است و اگر کلام تشبیه با استعاره بود اینکه از عصا اراده امر و از ید بیضا اراده معرفت شده بود باید بر سبیل ترشیح ملائمی از ملائحات یا مناسبتی از مناسبات طرف آخر از تشبیه ذکر شود تا قرینه بر تشبیه و استعاره بود باشد و مخاطب القاء به خطاء نشود و الحاصل اینکه بدیهی است که تشبیه بدون ذکر قرینه قبیح و القاء مخاطب به خلاف واقعست آیا می شود که این همه ذکر عصا و ید بیضا بشود و در هیچ مورد یک قرینه بر اراده خلاف ظاهر ذکر نگردد در باب چهارم از سفر خروج تورات نوشته است که پس خداوند بوی گفت یعنی بموسی آن چیست در دست تو گفت عصا گفت آنرا بر زمین بیند از و چون آنرا بر زمین انداخت ماری گردید و موسی از نزدش گریخت پس خداوند به موسی گفت دست خود را دراز کن و دمش را بگیر پس دست خود را دراز کرده آنرا بگرفت که در دستش عصا شد و از باب هفتم همین سفر خروج تورات الی باب دهم بکرات و

مرآت از عصا و معجزاتی که حضرت هارون بامر حضرت موسی به آن عصا اظهار می داشته اخبار می نماید تمام مقرون به قراین حامیه و مقالیه ایست که هیچیک از آنها بالمره مناسبتی به غیر عصای متعارف ظاهری ندارد هر کس خواهد رجوع نماید و ایضاً بعد از حضرت موسی هر یک از انبیا که آمدند خبر از همین عصای ظاهری دادند و علاوه بر اینها طائفه بابیه خود اعتراف بولایت ائمه طاهریین تا حضرت امام حسن عسگری (ع) دارند ملاحظه فرمائید که اینهمه معصومین که اخبار از قضیه موسی دادند خبر از همین عصا دادند و کافه مخاطبین ایشان از عصای در کلمات معصومین همین عصای متعارف ظاهری می فهمیدند. اشرهدکم بالله! انصاف دهید آیا ممکنست که جمیع انبیا و اولیاء الهی عصا بگویند و چند هزار سال جمیع امم از کلمات رؤسای دین خود از عصا همین عصای متعارف ظاهری بفهمند و مراد خلاف ظاهر آن باشد و هیچیک اشاره حقیقت بر خود مدعا ننمایند و بالجمله باید کلمات انبیا و اولیاء علیهم السلام را در این چند هزار سال جمیعاً حمل بر چشم بندی و آراء خلاف واقع که در حقیقت کذبست بنمائیم تا آنکه میرزا علی محمد و میرزا حسینعلی که از خود هیچ معجزه و کرامتی سراغ نداشته دعوی الوهیت و زبونیت نمایند اگر این خرافت نیست پس خرافت چیست و دیگر آنکه حق تعالی بحضرت عیسی معجزاتی کرامت فرمود که آنجناب مکرراً اتحدی بان میفرمود و خدای تعالی در سوره آل عمران اخبار از آن میفرماید بقوله: «انی قد جئتکم بایة من ربکم انی اخلق لکم من الطین کهیئة الطیر فانفخ فیه فیکون طیرا باذن الله و ابریء الا کمه و الابرص و احی الموتی باذن الله و انبئکم بما تا کلون و ما تدخرون فی بیوتکم ان فی ذلک لایة لکم ان کنتم مؤمنین»^(۱) و کذلک آیات دیگر از قرآن حمید مجید که اخبار از معجزات حضرت عیسی میفرماید و هم چنین از معجزات سایر انبیا عظام گرام که ذکر آنها موجب تطویل کلاماست و دو فصل معجزات نیز انشاء الله تعالی خواهد آمد و تمام اناجیل اربعه نصاری مشحونست براینکه حضرت عیسی در فلان موضع مبروص را و در فلان موضع مفلوج را و بخواهش رئیس کهنه معجزه اقتراحیه فرمود و دختر او را که مرده بود زنده نمود و در قضیه ایلعازر بعد از چهار روز که مرده بود خواهرش مریم نام خدمت حضرت عیسی عرض کرد که اکنون متعفن شده حضرت عیسی امر فرمود سنگ از قبرش برداشتند پس او را ندا فرمود فوراً ایلعازر برخاست با کفن

پس امر نمود که دستمالی که بر سر و صورتش بسته بودند باز نمودند و کفن او را گشودند و در انجیل نوشته‌اند که اینها تمام در پیش چشم گروهی از خلائق بود که می دیدند و برای یکدیگر این معجزات را نقل مینمودند و حضرات یهود چون آن معجزات را مشاهده می نمودند با یکدیگر می گفتند آیا کیست این شخص که این چنین معجزات می نماید و بالجمله معجزه و خارق عادت داشتن انبیا (ع) علاوه بر آیات کتاب ایشان از آفتاب روشن تر است و انکار آن مساوق با انکار نبوت جمیع انبیا است و انکار نبوت انکار خداست. **سبحان الله العظيم!** آیا میشود که تمام آنچه بنی اسرائیل از آتیت عصای موسی و آیات مفضلات از دم و قمل و ضفادع و خشک شدن رود نیل و انفجار عیون از حجر برای العین مشاهده نمودند و سالهای سال به دوایت عظیمه من و سلوی معیشت و زندگانی کردند تمام اینها را تکذیب نمائیم همگی دروغ گفتند و دروغ نوشتند کسی ندید و در قرآن نیز دروغ خبر داده که بدون قرینه ذکر فرموده و مسلمین بر خلاف واقع باین سبب افتاده‌اند و معجزات عیسی را نیز حمل کنیم بر اینکه مراد از شفا دادن مرضی و زنده کردن مردگان که در پیش چشم مردم بود شفای ایمانی و حیات ایمانی بود نه شفا دادن ظاهری و الحاصل آنه جمیع معجزات را که کرور کرور خلائق دیدند و پیغمبران و ائمه هدی اخبار بصحت و وقوع آن دادند انکار نمائیم تا آنکه میرزا علی محمد باب که عاجز از همه قدرتی بود نقطه اولی شود و میرزا حسینعلی مظهر ربّ اعلی و صاحب مرتبه الوهیت حضرت اقدس اله گردد خداوند عالم شیاطین انسیه را هدایت فرماید صاحب فرائد پس از ذکر آن آیات سابقه نوشته است و در صحف الهیه وارد است که اگر نفسی کلامی را خود مفتر باشد و به خداوند بندد و بافتر او جلت عظمته نسبت دهد حق جلّ جلاله به یمین قدرت او را اخذ فرماید و هلاک کند و مهلت ندهد او را و کلامش را زایل نماید چنانکه در سوره مبارکه حاقه فرموده است «ولو تقول علينا بعض الاقاویل الاخذ نامنه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنه حاجزین و انه لتذکره المتقین» و مقصود حق جلّ جلاله از این آیه مبارکه اینست که اگر کلامی را به ما بندد به یمین قدرت او را اخذ فرمائیم و عرق حیات او را قطع نمائیم و احدی از شما مانع نتواند شد و نفسی حاجز این سخط نتواند گشت و این آیه صریحست در اینکه هرگز خداوند تبارک و تعالی مهلت نخواهد داد نفسی را که کلامی را به کذب نسبت دهد و کتابی را که خود تصنیف نموده باشد نام او را وحی آسمانی نهد و آیات الهیه خواند تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کیراً انتهى کلام فرائد

نگارنده این مختصر گوید که اگر چه مضمون این آیه شریفه همان مضمون دلیل تقریر و نفوذی است که بعد از این آنرا به عنوان دلیل به راسه می نویسد و جواب صاحب فرائد از آن در دلیل تقریر انشاء الله تعالی مفصلاً خواهد رسید. لکن علی نحو الاجمال در این مقام چند کلمه متعرض میگردد بسیار واضح است که معنی قطع و تین کسی که دعوی ولایت مطلقه و وساطت بین خدا و عباد او نماید و کلامی به دورغ نسبت به خالق دهد آنست که حقتعالی کذب او را بخواص و عوام ظاهر فرماید آیا این قطع و تین میرزا علی محمد باب نیست که بر سر منبر مسجد وکیل شیراز تکذیب خود نمود و صراحت لعن بر قائل به مقاله خویش کرد و در کلمات او یک سطر نیست که خالی از آثار جنون و خبل بوده باشد آیا این قطع و تین وی نیست که صاحب فرائد که فی الجملة علم عربیت داشته و حسن و قبح کلمات عرب را می فهمیده در فرائد از هر کتابی مطلبی نوشته و در تمام این مطالبی که ذکر نموده است نتوانسته است پنج سطر عبارت بیان را بنویسد پس خداوند عالم قطع و تین میرزا علی محمد باب را به نفس کلمات خودش قولا و کتبا فرموده است و بعد از آن اگر مردم دنیا پرست با اینکه فساد دعوی او را میدانند دنباله مطالب او را بگیرند و مردم را اغوا نمایند منافات با قطع و تین و ظهور و بروز فساد عمل او ندارد پس بصاحب فرائد گفته میشود که شما را چه شده است که به چند کلمه از کلمات بیان میرزا علی محمد باب کتاب خود را مزین فرمودی شما که این همه های و هو از اعظمت و اشرفیت آیات کتاب از سایر معجزات نمودی می خواستی چند کلمه از آیات بیّنات بیان رازیب و زینت کلمات خود قرار بدهی آیا ابا و امتناع داشتی از آنکه مردم اعجاز میرزا علی محمد نقطه اولی را به بینند و عظمت قدر او را از کلماتش ملتفت شوند یا آنکه خائف بودی از اینکه بر مردم ظاهر گردد که حقتعالی قطع و تین او را به کلمات خودش فرموده اکنون نگارنده این اوراق چند فقره از فقرات بیان را بر حسب آنچه در منهاج الطالبین نقل نموده در این مختصر متعرض می گردد در بعض از فقرات تهلیلات بیانست: «قل کلّ ليقولون انه لا اله الا الذي امننت به كلّ الفتاقين قل كلّ ليقولون انه لا اله الا الذي امننت به كلّ السباقين قل كلّ ليقولون انه لا اله الا الذي امننت به كلّ الرناحين قل كلّ ليقولون انه لا اله الا الذي امننت به كلّ الالساقيين» و این تهلیلات قریب یکصد و پنجاه فقره آن را در منهاج الطالبین جناب حاجی حسینقلی ذکر مینماید از آنجمله است قل كلّ ليقولون انه لا اله الا الذي امننت به كلّ السكانيين قل كلّ ليقولون انه لا اله الا الذي امننت به البنائين قل كلّ ليقولون انه لا اله الا

الذی امنت به کلّ الضرابیین و در فصل دیگر از مناجاتش نقل می نماید و من جمله آن چنین است که: «سبحانک اللهم ان لا اله الا ایاک و انک انت الکشف ذوالکشافیین سبحانک اللهم ان لا اله الا ایاک و انک انت العذاب ذوالعذابین الکلم ذوالکلامین سبحانک اللهم ان لا اله الا ایاک و انک انت الحشر ذوالحشریین سبحانک اللهم ان لا اله الا ایاک و انک انت النشر ذوانشاریین سبحانک اللهم ان لا اله الا ایاک و انک انت البعث ذوالبعثین سبحانک اللهم ان لا اله الا ایاک و انک انت الختم ذوالختامین و این مناجات ایضاً مقارب یکصد و پنجاه فقره دارد و من جمله آن فقرات اینست که سبحانک اللهم ان لا اله الا ایاک و انک انت السقط ذوالسقاطین و من جمله سبحانک اللهم ان لا اله الا ایاک و انک انت الحفف ذوالحفافیین».

و در تفسیر سوره یوسف که مسمی باحسن القصص است نوشته است انا النحن عصبته فیما اراد الله فی شان یوسف النبی محمد العربی حول السطر مسطوراً و ان الله قد فضل ابانا لفضل نفسه و قدر الله ستر المستنصر من سر امره بما فی اید العالمین بالکشف المبین علی اهل النار من سر الباء ضلالاً و در فقره دیگر از همین تفسیر سوره یوسف نوشته است افتؤمنون ببعض الكتاب و تکفرون ببعضه هذا الله اذن لکم ام تفترون علی الله کذب من حیث انکم قد کتمت بعلم الشیطان من غیر الحق بالحق معروفاً و ایضاً در فقره دیگرش نوشته است و ان الله قد اوحی الی ان کتمت تحبون الله فاتبعونی فی هذه الملة بالحق علی الحق من الحق الی الخلق ضعيفاً و ان ربکم الله قال بالحق انی علی عبادی المؤمنین من اهل الباب قد کنت علی الحق بالحق رحیماً و در دلایل العرفان شخص بهائی کلماتی از بیان ایضاً نقل مینماید که معلوم است که از کلمات صاحب همین کلماتست و در باب پنجم این مختصر انشاء الله تعالی خواهد آمد سبحان الله العظیم! آیای عزیز! از پستی و رذلی دنیا عبرت بگیر و مشاهده فرما که چنین شخصی که این قسم اراجیف و مزخرفات را بهم بافته دنیا پرستان عقب کار او را گرفته اند بعضی برای ریاست چهار روزه دنیا بر چند نفری از کیپای و سبزی فروش و عوام و کلانتر دهاقین که بالمره از نیک و بد عبارات عربیه اطلاعی ندارند و بعضی برای اخذ شهریه و گذرانیدن چهار صباح دنیا این کلمات را در گوشه و کنار در مقابل قرآن حمید مجید سبحانی بخرج عوام همج رعاع می دهند و به تمجید و مدح از این عبارات مینمایند و ایشانرا بباد صرصر گمراهی و ضلال میدهند و بعضی دیگر که میدانند که غیر از جنون و خفت عقل

چیزی از این عبارات ظاهر نمیشود عین عبارات را از نظرها پنهان نموده و لکن بشیرین بیانی خود کتاب نوشتند و در کتاب خود مدح و ثنای صاحب این کلمات را نمودند و نوشتند که کتاب شریف بیان زیاده از چندین هزار بیت است که حضرت باب اعظم نقطه اولی در ظرف مدّت هفت سال بقلم وحی الهی و الهام ربّانی از سمّاء امرالله نازل فرموده است و این عوام بیچاره که باین دام بلا افتادند هرگز بخیال نیفتادند که حال که علماء اسلام با ما طرف می‌باشند و سخن ایشان در صحّت و سقم این عبارات مقبول در نزد ما نیست یهود و نصاری عرب زبان و عربی فهم بسیارند و عبارات بیان که در نزد خود ما موجود است تا من باب امتحان در نزد یهود و نصاری ببریم و چون ایشان از حال ما بیخبرند لابد از روی انصاف تصدیق خواهند نمود از ایشان سؤال می‌نمائیم که آیا این عبارات بر وجه عقلائی گفته شده است یا بوجه سخافت اراجیف و اباطیل را ضمّ بابات قرآنیّه نموده‌اند اگر گفتند اینها از قبیل هزلیات و چرند و پرند است پس ما دین خود را بی سبب بسخن چند نفری از باب غرض از کف ندهیم و خود را طعمه گرگان و بسته دزدان دین مبین نگردانیم و بالجمله صاحب فرائد پس از اینکه نوشت که حق تعالی قطع و تین کسیرا که کلامی را افتراء علی الله نسبت بخدا دهد چنانیکه تمام کلمات آن ذکر شد آنوقت نوشته است و چون بر عظمت و آیات کتاب و علوّ مقام کلام حضرت ربّ الارباب اطلاع حاصل شد و قلوب منوره بر بزرگی این برهان قویم و دلیل متین و حجّه باقیه و وسیله وحیده اذعان نمود معروض میدارم که بر صغیر و کبیر و امیر و حقیر معلوم و واضح است که حضرت باب نقطه اولی در مدّت هفت سال و جمال اقدس ابهی تقریباً چهل سال است به همین برهان متمسک بودند و به همین دلیل بر اعلاء امرالله قیام فرمودند و خصوصاً حضرت بهاءالله پس از خروج از دارالسلام بغداد الی یوم صعوده در الواح کثیره که عدد آنها بعضی از مورّخین زیاده از ده هزار نوشته‌اند تصریح فرمودند که این کلمات الهیه است و این صحف آیات سماویّه از خود نمی‌فرمایند و بغیر ما اذن الله تکلم نمیکنند از آنجمله در لوح حضرت شاهنشاه مبرور که در سوره هیکل نازل شده است میفرماید: «كنت نائما على مضجعي مرّت على نفحات ربّي الرحمن و ايقظني من النوم و امرني بالنداء بين الارض و السماء ليس هذا من عندی بل من عنده يشهد بذلك سكان جبروته و ملكوته و هل لمدائن عزّه فو نفسه الحق لا اجزع من البلايا في سبيله ولا عن الرزايافي حبه و رضائه قد جعل الله البلايا غاديه لهذه الدسكرة الخضراء و زباله المصباحه الذي به اشرقت الارض

و السَّمَاءِ و فاتحه لوح امپراطور اعظم ممالک روسیه به این آیه مبارکه مزین است
یا ملک الروس استمع نداء الملك القدوس ثم اقبل الى الفردوس المقر الذي فيه استقر
من سمى بالاسماء الحسينى بين ملاء الاعلى و من ملكوت الانشاء باسم البهى الابهى اياك
ان يجحک هو یک عن التوجه الى ربك الرحمن الرحيم» انتهى کلام فرائد
راقم این حروف گوید این بود تمام مطالب این فصلی که در آن اقوی ادله و اعظم
براهین اینطائفه که استدلال به دلیلیت آیاتست ذکر نموده اند پس از اول این فصل تا باخر
را مطالعه فرمائید به بینید که تمام مطالب آن که اینهمه تفصیل داده شده و شیرین زبانیها
که در ضمن آن شده چند کلمه بیش نیست چه ابتداء بیان این مطلب نموده که کتاب اعظم
معجزات و اقوی براهین و اکمل حجج الله است پس در مقام این برآمده که قرآن اعظم
معجزات حضرت خاتم النبیین محمد بن عبدالله (ص) می باشد و آیات کثیره از قرآن
حمید مجید سبحانی براینکه حضرت خاتم الانبیاء (ص) تحدی به قرآن می فرموده ذکره
نموده است پس از آن آیه شریفه و لو تقول علينا بعض الاقویل تا آخر آیه که حاصل
مضمونش همان دلیل تقریر و نفوذی است که در فصل ثالث آنرا دلیل علیحدّه قرار داده
ذکر نموده است و اگر از روی تأمل تدبّر در کلمات وی فرمائی هر آینه می یابی که تمام
مطالب این فصل اول که استدلال بدلیلیت آیاتست و تمام مطالب فصل ثالث که استدلال
بدلیل تقریر و نفوذ است همین یک کلمه است که حقتعالی بمفاد آیه شریفه و لو
تقول علينا بعض الاقویل تا آخر وعده داده است بر اینکه مفتریرا بیمین قدرت اخذ نماید و
قیطع وتین او کند و میرزا علی محمد و میرزا حسینعلی هزاران هزار کلام نسبت بخدا
دادند و خداوند عالم قطع وتین ایشان ننمود بلی چیزیکه در فصل ثالث زیاد نموده این
کلمه است که کلمات ایشان در نفوس نفوذ نموده و جواب از آنچه ذکر نموده است
بحمدالله تعالی بواضح تر بیانی ذکر شد اما آنرا کلیه کلمات میرزا حسینعلی و خصوص
فقرات عریضه که بدربار شاهنشاه عرض نموده است تماماً مفصلاً در مقصد ثالث
انشاءالله تعالی خواهد آمد و اما اعظمیت آیات کتاب انبیا علیهم السّلم از سایر معجزات
معلوم است چه هرگاه آیات کتاب بر سبیل اعجاز نازل شده باشد چنانکه آیات قرآن
حمید مجید سبحانی چنین است معجزه ایتس باقیه و اعظم معجزات آورنده آن آیات
خواهد بود و لکن مقصود صاحب فرائد از این طول و تفصیل اینک ظاهر کلام اوست
نیست بلکه مقصود و منظور او انکار قدرت بر معجزات از انبیاء عظام مانند انکار

آفتابست در وقتیکه در وسط السّماء بوده باشد پس صاحب فرائد در تتمیم همین فصل
 نوشته و اگر نفسی در آثار انبیای سلف و آثار این دو ظهور معظم نیکو نظر نماید و بدقت
 موازنه کند بر اعظمت آثار این دو ظهور شهادت دهد و آیات سابقین را نسبت به آیات
 جدیده مانند قطره به بحر مشاهده نماید مثلاً در قرآن مجید که الحق نسبت به آثار سایر
 انبیا در سنّ چهل سالگی برسالت مبعوث گشت و از قریش که اعرف قبائل در عربیت و
 فصاحت ظهور فرمود مع ذلک در مدّت بیست و سه سال سی جزء قرآن متفرقاً و بخوماً بر
 حضرتش نازل شد و لکن باب اعظم نقطه اولی عزاسمه الاعلی جوانی فارسی اللسان بود
 ادا در مدارس علمیّه تعلّم فرمود چندانکه الدّاعیاء نسبت بی علمی در تواریخ خودباز
 وجود اقدس دادند و معرفت عرف قال يقول را که کودکان مکاتب به آن عالمند از آن
 حضرت نفی نمودند و آنحضرت در سنّ بیست و پنج سالگی به امرالله قیام فرمود و در
 مدّت هفت سال که تمام آن در سجن و نفی گذشت چندین برابر قرآن در تفسیر آیات
 کریمه و حلّ غوامض عقاید دینیّه و جواب مسائل علمیّه و غیرها از خطب و مناجات و
 شئون علمیّه و آیات از آثار مبارکش باقی ماند و بامنع شدید معارضین و مقاومت قویّه
 معاندین در جمیع اقطار انتشار یافت حتّی آنکه بسیاری از الواح آن وجود مبارک در
 محضر امراء و علماء بنخواستش ایشان بدون سکون قلم و تأمل و تفکر در جواب مسائل
 علمیّه مرقوم فرمود و عالمیرا از اظهار این آیه کبیره مفحم و مندهش نمود انتهی کلامه
 نگارنده این مختصر گوید که: اولاً آنکه بر ارباب سیر و تتبع در اخبار و آثار پوشیده
 نیست که علاوه بر قرآن حمید مجید سبحانی چه بسیار از احادیث قدسیّه و ادعیّه و اذکار و
 سنن و اداب و حکم و مصالح و نصائح کافیّه و مواعظ شافیّه حضرت خاتم الانبیاء محمّد
 بن عبدالله (ص) تلقین باصحاب فرموده که ارباب حدیث از مسلمین آن مقداریرا که ضبط
 نموده اند از حدّ احصاء خارج است و در امر تمدّن از کلیات گرفته تا برسد بجزئیات آنچه
 موجب تکمیل و تربیت نفوس و تخلّق به اخلاق حسنه و شیم حمیده و ملکات جمیله
 میگردد حتّی دخول و خروج در بیت الطّهاره چیزی از آنجناب فرو گذار نشده که پس از
 آنجناب دیگری تواند اظهار مصلحت آن نماید بلکه سوای اوصیاء طیبین طاهرین آنجناب
 سلام الله علیهم اجمعین نفسی تابه حال قدم به دائره وجود نگذارده که تواند احصاء جمیع
 حکم و مصالحی که از آنجناب باقی مانده نماید و ثانیاً آنکه مجرد زیاد گفتن موجب
 فضیلت نیست بلکه آنچه موجب تفضیل است حکمت علمیّه و عملیّه است که کشف
 وجود انسانی را کالشمس فی رابعه النهار منور فرماید آیاتمی بینی که مسخرگان که مسخر

سخریه و مزاح و استهزاء دارند در اندک زمانی زیاده از هزار مزخرف و اباطیل باسجع ضم و ترکیب مینماید و مع ذلک بر حسب مرتبه ارذل ارادل ناس شمرده میشوند و مجانبین در حرکات و سکنااتشان پیوسته بیهوده سخن میگویند کلام در اینست که آنچه از آثار میرزا علی محمد باب تا بحال بدست آمده سخنانیست بی مغز و بی معنی که بر طرز از باب جنون از روی بی ادراکی و شعور از وی صادر گردیده اما از دعوات و اذکار و مناجات و تفسیر سوره یوسف مقداری از منهاج الطالبین در این مختصر سبقت یافت و صدق قول راقم اینحروف ظاهر گردید و اما از خطب خطبه را که خود باب در ابتداء دلائل سبعه خود انشاء نموده و نسخه از آن در نزد غالب طائفه بایه موجود است و از خط خود ایشان استنساخ شده و مقداری از کلمات کتاب اسماء باب که میرزا حیدر علی بابی در نهایت مدح و ثنای باب آن کلمات را در دلائل العرفان خود نوشته است و به طبع رسانیده و افتخار بسیار در معجزه و آیت بودن آن کلمات نموده در باب پنجم (ص) از همین مقصد خواهد آمد و این دعاگو این معجزات را از باب من باب عبرت گرفتن ذوی الافئدة و البصائر در این مختصر نگاشته البتّه رجوع فرمائید آنچه که این طائفه معجزه باقیه میرزا علی محمد باب می دانند و بقلم خویش با سلام و صلوات نگاشته اند به رای العین مشاهده فرمائید و جنون و خفت عقل باب را چون ضوء و درخشندگی آفتاب ملاحظه نمائید و اما ثالثاً چه بسیار تعجب است از صاحب فرائد که نوشته است حلّ غوامض عقاید دینیّه و جواب مسائل علمیّه از آثار وی باقی مانده باید از ایشان سؤال نمود که آن مسئله علمیّه که میرزا علی محمد حلّ آن را نموده کدام است و چه مسئله از مسائل عقاید دینیّه غیر از انکار معجزات انبیا در دست شما هست که توانید نسبت بیان آن را به میرزا علی محمد باب دهید سبحان الله العظیم با اینکه اسباب طبع رسائل و مسائل در کمال سهولتست و شما خود فرائد خود را دو مرتبه به طبع رسانیده اید و در آن این مقدار که مشاهده میشود تمجید از بیان نموده اید و سابقین شما بصد هزار مرتبه زیاده از شما در نزد عوام بیچاره هیچ مدان تمجید از کتاب بیان نموده اند چه شده است شما و ایشانرا که یک مسئله از مسائل علمیّه را که اینهمه اعلان بوجود هزارها از آن می نمائید نتوانستید بطبع رسانید و لااقل بر یک صفحه کاغذ یک سؤال و جواب علمیّه که حلّ مشکلی از مشاکل عقاید دینیّه باشد مانند صفحات اعلانات بطبع رسانید تا آنکه مردم به کمالات میرزا علی محمد باب آگهی یابند فقط کاریکه دارید آنست که در گوشه و کنار بیچاره خان دهقانی که بجز از اسباب زراعت و ادوات فلاحت چیزی نمیداند و اگر بسیار با کمال باشد شاهنامه را خوب می خواند و آشپز و کپپائی و طفل مراهق شهری را به دست آورید و او را فریب دهید که فلان عالم و فلان فاضل از ماست و اگر

آخوند هیچ نخوانده بحسب اتفاق با شما هم آئین باشد او را با فضل الفضلانی اعلم العماء مجتهد الزمانی در نزد عوام جلوه دهید و کلمات غیر مربوط بیان را در محفل و مجمع عوام خوانده او را بر قرآن حمید مجید سبحانی تفضیل دهید عجب است که در حین نکاشتن این صفحه از فرائد به خاطر تان خطور ننمود که شاید نفسی گوید شما خوب بود از هزار مطلب علمی یک مطلب آن را در این فرائد بنگارید و اعجب از تمام آنها اینکه نوشته است بسیاری از الواح را این وجود مبارک در محضر امرا و علما بنخواستش ایشان بدون سکون قلم و تأمل و تفکر در جواب مسائل علمیّه مرقوم فرمود راقم این حروف گوید چه بسیار ممدوح است که انسان انصاف را پیشه و شعار خود نماید چنین نباشد که آنچه بلسان و قلم وی جاری گردد بگوید و بر صفحه کاغذ بنگارد و الا خود در نزد عقلا موهون میگردد تمام موالف و مخالف متفقند بر اینکه میرزا علی محمد باب در تمام عمر با یکنفر طلبه مباحثه علمیّه نمود و در این کتبیکه تابعین باب کیفیت حالات او را من البدایة الى النهایة متعرض شده اند در یک مجلسی یک کلمه از مطالب علمیّه اسناد باو نداده اند بلکه اظهار عجز او را هر چند اظهار نداشته اند لکن بالتضمن از کلمات ایشان در کمال ظهور و بروز اشکار است این کلام از صاحب فرائد با اینکه در صفحه ۲۵۲ و صفحه ۲۵۳ از فرائد مینویسد که اهل بها در نزد کافه ملل بصدقت موصوفند و در جمیع بلاد بنزاهت معروف کمال مباینت دارد رجوع بتاریخ سیاح بابی نمائید ببینید آنچه که از کیفیات مجالس امتحانات باب بر سبیل تاریخ نوشته پس به آنچه بالتضمن از کلمات او مستفاد میشود توجه و تأمل نمائید تا از نوشته خود نادم و شرمنده گردید

فصل دوم

از باب سوم از مقصد ثانی

بدانکه آنچه از احادیث نبویّه (ص) و اخبار مرویّه از ائمه طاهرین - سلام الله علیهم اجمعین - مستفاد می شود آنست که بر حسب مشیّه الهیه جلّ جلاله زمان ظهور و موفور السّرور حضرت حجّة الله تعالی فی ارضه قائم آل محمد (ص) و مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه باید مخفی بر عباد بوده باشد چنانکه در اخبار باب اول از همین مقصد دوم گذشت که ائمه طاهرین - علیهم السّلام - تلویحاً و تصریحاً نهی از تعیین وقت ظهور فرموده اند و مخصوصاً در خبر مفضل بن عمر که در فصل سوم از باب اول ذکر شد که حضرت صادق (ع) تاکید بسیار در نهی از تعیین وقت آن فرموده اند و در فصل چهارم از همین باب نیز پاره از اخبار مذکور خواهد گردید و از آنجائیکه قرآن حمید مجید سبحانی مشتملست بر علم جمیع ما کان و ما یکون الی یوم القیمة امام (ع) در خبر ابی لبید مخزومی اشاره می فرماید که قیام قائم عجل الله فرجه در حروف مقطعه اوائل سور مرموز میباشد و این خبر را مرحوم فیض - رحمة الله علیه - در تفسیر «الم» اول سورة البقره روایت میفرماید بافی الجملة اختلافیکه ظاهراً از قلم ناسخ باشد در کلمه الم آخر خبر و مرحوم مجلسی رضوان الله تعالی علیه خبر مذکور را در رد و موضع یکجا در غیبت بحار الانوار و دیگر در اربعین خود با توجیّهاتی چند از خود آنجناب مفضلاً نقل میفرماید و از آنجائیکه شیخ رجب برسی در کتاب مشارق الانوار دعوی علم اعداد نمود و مطالب کثیره در کلیّه علم حروف ذکر نمود و شیخ احمد احسائی که در مراتب غلو قدم بجای قدم وی نهاد از این علم چیزی از کتاب مذکور بر حسب فهم خویش استفاده نمود و تلمیذ وی سید کاظم رشتی نیز از شیخ احمد چیزی اخذ نمود و در خبر ابی لبید تکلم کرد و یک وجه از وجوهی که مرحوم مجلسی احتمال آنها را داده چنانکه ذکر آن خواهد آمد پسندید و گفت و استقرّ عند قوله «الم» پس چون میرزا علی محمد باب بنای دعوی گذرد خود که علمی و معرفتی نداشت که بر حسب علم اعداد حسابی بنویسد همین مقدار که از استاد خود شنیده بود که امام علیه السّلام در این خبر ذکر فرموده است که قیام قائم عجل الله تعالی فرجه در حروف مقطعه در نزد «الم» میباشد همین را ذکر نمود که فانظر الی خبر ابی ابید و استقرّ عند قوله الم پس طائفه بابیه عقب این سخنرا گرفتند تا آخر کار بانچه بعرض شریف خواهد رسید با زحمات بسیار از صاحب فرائد مطلب

انجامید و از انجائیکه تمام نظر نگارنده این حروف مقصور بر اینست که عوام بیچاره که بقید فریب و خدعه اینطائفه گرفتارند شاید انشاء الله تعالی از برکات کلمات ائمه طاهربین سلام الله علیهم اجمعین - ازین دام رهایی یابند لهذا بر خود لازم دانستم که خبر مذکور را با ترجمه و بعض توجیہات مجلسی رحمة الله علیه ابتداء بلسان عامیانه واضحی بیان نمایم و بعد متعرض کلمات این طائفه و آنچه بان استدلال نموده اند گردد تا آنکه عوامرا نیز در این باب بصیرتی حاصل آید و اینمطلب مخفی نماید که چون خبر مذکور از مشکلات اخبار است و هر کس بخواهد در معنی آن تکلم نماید لابد است که از باب توجیه و تاویل داخل گردد و ازین جهة است که مرحوم مجلسی متعرض توجیہاتی گردیده و دیگران که دعوی الوهیت نمودند چون علمی نداشتند نتوانستند یک کلمه بر توجیہات مرحوم مجلسی علاوه نمایند و بالجمله مرحوم مجلسی - نورالله مرقده - در حدیث بیست و هفتم از اربعین خود مطابق با آنچه در کتاب غیبت روایت فرموده مینویسد که محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر خود از والد خودش مسنداً از ابی لبید مخزومی روایت نموده است که حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه فرموده است انه یملک من ولد العباس اثنی عشر یقتل بعد الثامن منهم اربعة تصیب احدہم الذبحة فتذبحة ہم فئۃ قصیرة اعمارہم قليلة مدّتهم خبیثۃ سیرتہم منهم الفویسق الملقب بالہادی و الناطق والغاوی یا ابالبید ان لی فی حروف القرآن المقطعه علماً جمّاً ان الله تعالی انزل الم ذلک الکتاب فقام محمد حتی ظهر نوره و ثبتت کلمته ولد یوم ولد و قد مضی من الالف السّابع مائة سنة و ثلث سنین ثم قال و تبیانہ فی کتاب الله فی الحروف المقطعه اذ اعداد تها من غیر تکرار و لیس من حروف مقطعه حروف ینقضی الاوقیام قائم من بنی ہاشم عند انقضاء ثم قال الالف واحد و الام ثلثون و المیم اربعون و الصاد تسعون فذلک مائة واحد و ستون ثم کان بد و خروج الحسین لم الله فلما بلغت مدّته قام قائم ولد العباس عند المص و یقوم قائمنا عند انقضائها بالراقة فهم ذلک و عہ واکتمہ الخبر اینست تمام متن خبر بر حسب آنچه مرحوم مجلسی رحمة الله نقل روایت آنرا فرموده

ترجمه الفاظ: خبر آنست که بدرستی و بتحقیق که قصه چنین است که سلطنت نماید از اولاد عباس دوازده نفر کشته میشوند پس از هشتمین از ایشان چهار نفر میرسد به یکی از ایشان درد گلو پس او را میکشد ایشانند گروهی که کوتاه است عمرهای ایشان کمست زمان ایشان خبیث و ناهنجار است راه و روش ایشان از جمله ایشانست آن فاسق

بزرگی که ملقب بهادی است و صاحب نطق و گمراهی است ای پسر لبیدا! به درستی و به تحقیق که هر آینه مراست در حروف مقطعه قرانی علمی کثیر بدرستی که خدایعالی نازل فرمود «آلم ذلک الکتاب» را پس قیام فرمود محمد (ص) تا آنکه ظاهر و آشکار گردید نور او و ثابت گردید کلمه او و تولد یافت آنجناب روزی که تولد یافت و حال آنکه بتحقیق گذشته بود از هزار هفتم یکصد و سه سال پس فرمود و تبیان آن یعنی تاریخ تولد آنجناب در کتاب خدا در حروف مقطعه قرانی است زمانیکه بشماری حروف مقطعه را من غیر تکرار یعنی مکررات از حروف را بشماره نیآوری و نیست از حروف مقطعه حرفی که بگذرد ایام و زمان او مگر اینکه قیام قائمی از بنی هاشم در نزد انقضاء آن میباشد پس فرمود الف یکی و لام سی و میم چهل و صاد نود پس این مجموع یکصد و شصت و یکست پس بود ابتداء خروج حسین (ع) آلم الله یعنی در نزد انقضاء زمان الم در سوره آل عمران ابتداء خروج آنجنابست پس چون رسید مدت آنجناب یعنی بسر آمد زمان حسین (ع) بر پا خاست قیام نماینده اولاد عباس در نزد المص یعنی در نزد انقضاء عدد و حروف المص ابتداء خروج اولاد عباس است و قیام مینماید قائم ما آل محمد (ص) در نزد انقضاء مدت بالآر یعنی بر حسب عدد حروف آلر پس بفهم اینرا که گفتم و نگاه دار و پنهان دار اینست ترجمه الفاظ خبر

و اما تطبیق این رموز به این بیان که امام (ع) فرموده با تاریخ سالهائی که در کلام امام (ع) به آنها اشاره شده است پس معلومست که از خصوصیات علوم اولیاء الهیه است اشخاصی که معادن علم خدا و مخازن وحی او می باشند و به وحی یا الهام ربانی تعلّم یافته باشند لا غیر و اما اشخاصی که از علوم اهل بیت وحی الهی - علیهم السّلام - فی الجملة بهره و نصیبی یافته اند مانند مرحوم مجلسی - رضوان الله علیه - و امثال ایشان پس اگر در مقام تطبیق برابند لابد هستند که به توجیهاات و تاویلاتیکه در نظر ایشان جلوه نماید پنج رمز را با پنج سال تطبیق نمایند (۱) تعداد حروف مقطعه قرانی من غیر تکرار با تولد حضرت خاتم الانبیاء (ص) که سال یکصد و سه از هزار هفتم است (۲) آلم ذلک الکتاب با قیام حضرت خاتم الانبیاء (ص) و بعثت آن حضرت (۳) آلم در سوره آل عمران با خروج حضرت سید الشهدا علیه السّلام (۴) المص با قیام قائم و لد عباس که ابتداء سلطنت عباسیین است (۵) آلر با قیام قائم آل محمد (ص) و مرحوم مجلسی رحمه الله علیه در کتاب اربعین پس از اینکه اعتراف می فرماید بر اینکه این خبر از مشکلات اخبار و از مخفیّات

اسرار اهل بیت اطهار است در هر یک ازین تطبیقات توجیه با توجیہاتی فرموده از آنجمله در تطبیق اول با توضیح از راقم حروف فرمایش آن جناب را چنین می فرماید که چون عدد اسامی حروف مقطعه را به قسمی که در تلفظ بحروف آنها حرف شماری نمائی و مکررات آنرا بیندازی یکصد و سه می شود چنانکه آلم نه حرف شماره می شود زیرا که در تلفظ بهر یک از الف و لام و میم سه حرف تلفظ می کنی و المص دوازده حرف به همان منوال و الممر ده حرف شماره می شود زیرا که به هر یک از الف و لام و میم سه حرف تلفظ می شود و لکن را چون مد ندارد به یک حرف تلفظ می شود پس مجموع آن ده حرف شماره می شود و بهمین بیان الرهفت و طه سه حرف شماره می شود پس چون به این بیان حروف مقطعه قرآن را با حذف مکررات شماره نمائی یکصد و سه میشود و این اشاره است به سوی تاریخ ولادت حضرت رسالت پناه (ص) بسبب اینکه از هزار هفتم یکصد و سه سال که گذشته بود آنجناب عالم را به قدوم مبارک منور فرمود پس میفرماید به سوی همین بیان اشاره فرموده است امام (ع) باینکه فرموده و تبیان تاریخ ولادت آنجناب در کتاب الله در حروف مقطعه است و اما در تطبیق دوم میفرماید آلم در سورة البقرة اشاره است بسوی ظهور دولت رسول الله (ص) زیرا که اول دولتی که ظاهر شد از بنی هاشم دولت عبدالمطلب بود پس دولت عبدالمطلب مبدء این تاریخ است و از آن ظهور تا ظهور دولت حضرت رسالت پناه (ص) و بعثت آنجناب مقارب به هفتاد و یک سالست و اما در تطبیق سوم پس فرموده است و بعد از آن در نظم قرآن آلم در سورة آل عمران است پس آن اشاره است بسوی خروج حضرت امام حسین (ع) زیرا که خروج آنجناب در آخر سنه شصت از هجرة واقعه شده و سنه هجرة از زمان بعثت پیغمبر (ص) سیزده سال گذشته بود دو سال از آن امران پیغمبر عالی مقدار شیوعی پیدا نکرده بود و یازده سال دیگر که بر شصت از هجرة افرائی هفتاد و یک عدد آلم می شود پس مطابقه با زمان خروج حضرت سید الشهداء (ع) مینماید و اما در تطبیق چهارم فرموده است پس از آن در نظم قرآن المص است که ظاهراً بر حسب این خبر ابتداء دولت بنی العباس در نزد انقضائ مدت آنست و لکن مشکل میشود مطابقه آن به انیکه ظهور دولت ایشان که ابتداء بیعت ایشانست در سنه یکصد سی و دو از هجرت بوده است و از بعثت پیغمبر (ص) تا آن زمان یکصد چهل و پنج می شود پس مطابقه نمی نماید بانچه در خبر است پس از این سه توجیه برای مطابقه این جزء بیان می فرماید با مؤیدات چند که تفصیل آنها غیر مناسب است با وضع این مختصر.

و راقم این حروف من باب اینکه مبدا مطالعه کننده را ملال حاصل شود آن توجیهاات را ذکر ننمود هر کس خواهد رجوع به کتاب اربعین نماید و اما در تطبیق پنجم پس فرموده است و قول امام (ع) که فرموده است و قیام می فرماید قائم مادر نزد منقضی شدن زمان بالمر چند وجه احتمال دارد

وجه اول آنست که این خبر را که حضرت امام محمد باقر (ع) داده است از اخبار مشروطه بدائیه باشد و شرط آن متحقق نشده باشد پس آنجناب ظهور فرموده باشد راقم اینحروف گوید همچنانیکه اخبار کثیره دلالت دارد بر اینکه بعضی از امور را معصوم اخبار بحصول آن میفرماید و لکن حصول آن متوقف است فی علم الله تعالی بر اینکه امری دیگر که مربوط بانست حاصل شود پس چون آن امر دیگر حاصل نشود آن امریکه معصوم اخبار بان داده نیز متحقق نمیگردد و یا آنست که مانعی برای حصول آن امر اول حاصل میشود پس بسبب آن مانع امر ثانی حاصل نمیشود و اینرا در لسان اخبار اهل البیت بدامینامند مثلاً معصوم نظر بشخصی میفرماید می بیند که امروز باید از دنیا برود پس اخبار بموت او میفرماید پس آنشخص صدقه میدهد و خداوند عالم موت را از او میگرداند میگویند بدا واقع شد یعنی موتی که باید واقع شود واقع نشد و بتأخیر افتاد و الحاصل آنکه در این وجه اول مرحوم مجلسی احتمال میدهند که این جزء از خبر ازین قبیل اخبار بوده میباشد

وجه ثانی آنکه احتمال داده اند که شاید که نسخه اصل خبر المر بوده است و نویسند بغلط میم را از آن انداخته المر نوشته باشد پس اگر نسخه اصل المر بوده است و ابتداء تاریخ را از زمان شیوع و ظهور امر حضرت رسالت پناه (ص) که یازده سال قبل از هجرة باشد ایضاً قرار دهیم آنوقت مراد بقیام قائم (ع) قیام آنجنابست به امر امامت زیرا که وفات حضرت امام حسن عسگری (ع) در سنه دویست و شصت از هجرة واقع شد پس چون یازده سال قبل از هجرة را برآن بیفزائی دویست و هفتاد و یک مطابق با عدد المر میگردد.

وجه ثالث آنکه نسخه اصل همین که لفظ خبر است المر بوده و مراد از انقضاء زمان المر جمیع اعداد تمام المر که در قرآن است می باشد و در این وجه بامؤیدات آن تفصیلی میدهند که ذکر آن در این مختصر ایضاً موجب تطویل کلام میگردد و الحاصل آنکه المر وجه ثانی از جوهری است که مرحوم مجلسی احتمال آنرا

داده‌اند براینکه شاید اصل نسخه چنین بوده و الا آنچه در متن خبر مذکور است الر میباشد و چون سید کاظم رشتی این احتمال را از کلمات مرحوم مجلسی پسندید زیرا که مطابقه با زمان وفات حضرت امام حسن عسگری (ع) و قیام حضرت حجّة الله تعالی بامر امامت مینماید لهذا سید کاظم گفت وقف عند قوله المر و میرزا علی محمد باب این کلمه را از او برای خود اخذ کرد بدون ملاحظه تطبیق و طائفه بابیه شاعر بر این مطلب نشدند که این یک وجه از وجوهی است که مجلسی احتمال آنرا داده‌اند چنین گمان کردند که نسخه اصل المر بوده است و اگر خدای نخواسته از این نگارنده قبول نفرمائی مطالعه فرما هر یک از کتاب غیبت بحار و کتاب اربعین را که مرحوم مجلسی در دوست سال قبل از این مرقوم فرموده است زمانیکه نه از میرزا محمد علی باب خبری بوده است و نه از سید کاظم استاد او و نه از استاد وی شیخ احمد احسائی تا صدق کلام بر جناب شما واضح گردد و اما ابو الفضل در فرائد نوشته است فصل ثانی در کیفیت احتجاج با حدیث و بشارات اعلم ایها الخبر انبیل و السید الکبیر و فقک الله لحسن النظر فی هذا الامر الخطیر که احادیث کثیره و اخبار متظافره در بشارت ظهور مهدی موعود و نزول روح الله در کتب حدیثیه اهل تسنن و اهل تشیع وارد شده و علامات قبل از ظهور و وقایع بعد از ظهور مفصلاً در کتب مذکوره مندرج گشته است لکن کثرت اختلافات احادیث و تناقض روایات بحدی است که شیخ امجد اکبر شیخ احمد احسائی در کتاب شرح الزیاره و علامه مجلسی در غیبت بحار الانوار بر صعوبت جمع و توفیق آن تصریح فرموده پس صاحب فرائد مقداری اظهار فضیلت خود را می نماید و بر خود میبالد تا آنکه مینویسد و از جمله احادیث داله بر میعاد ظهور حدیث مشهور ابی لبید مخزومی است که مرحوم فیض در تفسیر صافی در تفسیر اول سوره بقره و هم مرحوم مجلسی در غیبت بحار الانوار روایت فرموده‌اند که من الحدیث ما رواه العیاشی پس تمام خبر را بالفاظه نقل مینماید تا میرسد بجزء اخیر ازان و جزء اخیر را عند انقضائها بالمر مینویسد و حال آنکه بر شما ظاهر گردید که هیچیک از این دو بزرگوار متن خبر را بالمر ننوشته‌اند اما فیض بر حسب بعض نسخ مطبوعه تفسیر المر نوشته و مرحوم مجلسی الر نوشته‌اند پس از آن ترجمه الفاظ خبر را از ابتداء آن نوشته است تا بجزء اخیر رسیده پس در ترجمه جزء اخیر تصحیف نموده نوشته است و قیام خواهد نمود قائم ما نزد انقضای اعداد حروفات مقطعه اوائل سوره به « المر » و شما میدانید که اینمعنی هیچ ربطی بقول امام (ع) که میفرماید: و یقوم قائمنا عند انقضائها بالر ندارد زیرا که مرجع ضمیر

انقضائها لفظ مدّت است که در سابق بر این فقره مذکوره در کلام می باشد پس معنی صحیح آنست که قیام میفرماید ما در نزد انقضاء مدّت بالر و اما اعداد حروفات مقطّعه اوائل سور اصلا در کلام نیست که مرجع ضمیر بوده باشد و نه سیاق کلام بر آنست که این تصحیف و تصرّفی است در معنی عبارت بی جا و بی معنی و با اینکه چنین تصرّف بیجائی در معنی خبر نموده است معنی خبر بر حسب حساب منطبق بر وفق مرام ایشان نخواهد گردید و اما در مقام تطبیق پس از روی تدبّر تأمل در کلمات وی بفرما تا درست ملتفت شوی که اگر مطلب باطلی را بهزار حلی و حلال تزیین نمایند باز از تحت الف حجاب عفونت بطلان از وی انتشار یابد در فرائد تطبیقات را چنین نوشته است که بر وفق حدیث شریف چون هفتاد و یک سال از قیام حضرت خاتم الانبیاء (ص) بگذشت حضرت سید الشهداء علیه التّحیّه و البهاء قیام فرمود و رتبه شهادت فائز گشت و چون صد و چهل و دو سال از قیام سید رسل منقضی شد قائم آل عبّاس عبدالله سفّاح بامر خلافت هاشمیّه قیام نمود و بقیامش خلافت امویّه زائل و منقرض گشت و چون بر وفق فرمان حضرت ابی جعفر (ع) حروف مقطّعه اوائل سور را از الم ذلک الكتاب تا المّ بشماری یکهزار و دویست و شصت و هفت می شود و این مطابق است با یوم طلوع نیر اعظم از فارس و این نکته پوشیده نماند که حضرت ابی جعفر (ع) تواریخ مذکوره در حدیث را از یوم قیام حضرت رسول (ص) بر اعلان دعوت اخذ فرموده و چنانکه در جمیع کتب سیر مذکور است آنحضرت هفت سال قبل از هجرة بالعلانیه بدعوت قریش قیام فرمود و قبل از قیام آنحضرت بر اعلان دعوت امر بعثت خود را مخفی و مکتوم میفرمود و چون این عدد بر سنین هجریه افزوده شود بالتّمام با سنه هزار و دویست و شصت که سنه ظهور نقطه اولی عزّاسمه الاعلی است مطابق گردد دانتهی کلام فرائد در تطبیقات مذکوره در خبر شریف

نگارنده این مختصر گوید که: **اولاً** آنکه چون در میان طائفه بابیه یک نفر از اهل حقیقت که واقع گو باشد یا اینکه بتواند حل مشکلی نماید نه از مرید و نه از مراد یافت نشده است از این جهت کسی از ایشان یافت نشده که در تطبیق اوّل و ثانی یک توجیه نماید پس بالمرّه متعرّض تاریخ تولّد و تاریخ بعثت خاتم الانبیاء (ص) که متن خبر متعرّض آنهاست نشده اند و اما در تطبیق سوّم همانرا که مرحوم مجلسی رضوان الله علیه متعرّض گردیده به عینه همان را نوشته است و شما میدانید و مرحوم مجلسی نیز تصریح فرمود بر اینکه آن تطبیق مبنی بر آنست که یازده سال از قبل از هجرة که زمان اعلان حضرت رسول (ص)

بدعوت بود بر سنه شصت خروج حضرت سید الشهداء افزوده شود تا مجموع هفتاد و یک و مطابق با آلم گردد زیرا که جمیع ارباب سیر و احادیث اتفاق دارند که خروج آنجناب از مکه در آخر سنه یعنی ذی الحجّة سنه شصت بود و احدی در این باب اختلاف نکرده و خود صاحب فرائد در صفحه ۲۰۴ از همین کتاب تصریح نموده بر اینکه معاویه در سنه ستین هجریه وفات نمود و حادثه هایله شهادت سیدالشهدا علیه طیب التّحیّة و الثّناء پیش آمد پس این مطلب را فراموش مفرما که بر حسب تطبیق سوّم چنین است که یازده سال باید بر سنین هجریه از سنین قبل از هجرة افزوده شود و این یازده سال زمانی است که آنجناب در مکه اعلان به دعوت فرمود. و ثانیاً آنکه در تطبیق چهارم نوشته است و چون صد و چهل و دو سال از قیام سید رسل منقضی شد قائم آل عباس عبدالله سفاح به امر خلافت هاشمیّه قیام نمود و به قیامش خلافت امویّه زائل و منقرض گشت و این مطلب منافات دارد با آنچه در تطبیق سوّم نوشته است زیرا که ارباب سیر و تواریخ متفقند بر اینکه ابتداء امر بیعت بنی العباس سنه یکصد و سی و دو هجریه بوده است و خود صاحب فرائد نیز در صفحه ۲۰۸ از همین کتاب نوشته است که صباح یوم جمعه دوازدهم سنه ۱۳۲ عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله عباس را که ملقب بسفاح است بر عرش خلافت هاشمیّه جالس نمودند پس بنا بر این باید ده سال از سنین قبل از هجرة بر این عدد افزوده شود تا مطابق با سنه چهل و دو از قیام سید رسل که نوشته است بشود و شما فراموش نکرده اید که در تطبیق سوم مطابق با فرمایش مرحوم مجلسی یازده سال از سنین قبل از هجرة علاوه نمود تا تطبیق حاصل گردید. و ثالثاً این زحمات برای این بود که قیام قائم آل عباس با عدد الّمصّ چنانکه در متن خبر است مطابق گردد و در عدد الّمصّ که خود صاحب فرائد در ترجمه خبر نوشت الف یکی لام سی و میم چهل و صاد نود این مجموع یکصد و شصت و یک میشود کجا این عبارتیکه در تطبیق نوشته است که چون صد و چهل دو سال از قیام سید رسل منقضی شد قائم آل عباس عبدالله سفاح به امر خلافت هاشمیّه قیام نمود کجا؟

راقم این حروف گوید چه کنم کلام را هر مقدار تنزل می دهم که سخن عامیانه نوشته شود شاید بیچاره عامی خود بدون احتیاج رجوع به عالمی تمیز ما بین حقّ و باطل دهد باز می بینم که آنچه منظور نظر است حاصل نمی گردد پس بصاحب فرائد عرض میشود که مگر نه شما در عنوانی که قبل از استدلال در باب معتقل اهل بها نوشتید درباره میرزا حسینعلی مرقوم داشتید که در مدّت بیست و چهار سال لازال حقایق از قلم مبارکش

جریان یافت و مائده سماویّه که جمیع ملل بران جمع نتوانند گشت بگسترده در تیمم فصل اول در باره میرزا علی محمد باب نوشتید که حلّ غوامض عقاید دینیّه و جواب مسائل علمیّه و غیرها از خطب و مناجات و شئون علمیّه و آیات از آثار مبارکش باقی مانده چه شد این این حقایق کور حقایق نویس و کسانیکه حلّ غوامض عقاید دینیّه باعتقاد شما مینمودند که در تطبیق یک جزئی از اخبار اهل البیت فرو ماندند و به گل نشستند آیا ندانستید که محک تجربه در کار خواهد آمد و خداوند عالم کاذبین و مفترین را مفتضح و رسوا نماید اینکه خبر ابی لبید مخزومی یکی از هزاران اخبار مشکله ایست که چون اصحاب ائمه هدی - سلام علیهم اجمعین - از این قبیل اخبار را به محضر ایشان عرضه میداشتند و خواهش حلّ مطالب آن مینمودند فوراً از حضرات ایشان جواب شافی کافی وافی می شنیدند چنانکه اشال و نظائر آن در کتب اخبار بسیار است پس اگر گوئید که این خبر بمرای و منظر میرزا علی محمد باب و میرزا حسینعلی نبوده از این جهت ایشان در مقام حلّ اشکال آن بر نیامدند این کذبی است ظاهر زیرا که باب، این خبر را دلیل بر حقیّت خود قرار داد و در بیان خود نوشت فانظر الی خبر ابی بسیل و استقر عند قوله المر و خبری را که باب دلیل بر حقیّت خود قرار دهد چگونه از نظر او و نظر میرزا حسینعلی که دائماً در مقام اقامه برهان بر حقیّت باب بوده محو می گردد و با وصف اینکه به مرای و منظر ایشان بوده چگونه حلّ غوامض علوم نمودند و حقایق لازال از قلمشان جاری شد و اما اینکه خود محتاج باستدلال بان بودند ندانستند و نتوانستند تا آنکه کار باینجا کشد که جناب شما که در حمایت ایشان استدلال مینمائید بنویسید که عدد حروف الّمص یکصد و شصت و یک می باشد و اشاره است بقیام آل عبّاس که در سنه یکصد و چهل و دو بر خلافت هاشمیّه قیام نمودند و اصلاً و ابداً التّفات به عدم مطابقه آن نفرمائید.

اما در تطبیق پنجم پس مخفی نماند که اولاً با وصف اینکه اصل خبر را از مرحوم فیض و از مرحوم مجلسی رحمهما الله نقل نموده است متن خبر را تصحیف کرده و الّمر بدل الّر نوشته و حال اینکه متن خبر در روایت هیچیک ازین دو بزرگوار الّمر نیست بلکه الّمر یک وجه از و جوهی است که مرحوم مجلسی در ضمن کلمات خود در مقام توجیه احتمال آن را داده اند و این مطلب دخلی به مضمون روایتی که ایشان نقل نموده اند ندارد و ثانیاً آنکه بر فرض اینکه متن خبر الّمر قرار داده شود معنی خبر را تصحیف نموده و تغییر فاحش داده زیرا که عبارت و یقوم قائمنا عند انقضائها بالّمر معنی صحیح آن چنین است که

قیام می نماید قائم ما در نزد انقضاءها مدت به المر به ملاحظه اینکه لفظ مدت در کلام قبل از این عبارت مذکور است و مرجع ضمیر بارز مذکور در انقضاءها می باشد خصوصاً بملاحظه فرمایش امام (ع) در متن خبر که میفرماید و لیس من حروف مقطعه حرف میقضی الا و قیام قائم من بنی هاشم عند انقضائه پس صاحب فرائد ازین معنای صحیح ظاهر مؤید به عبارت در متن خبر اعراض نموده یک معنای بی ربطی از نزد خود جعل نموده است نوشته است که ابتداء بالمر در سوره البقره نمایند و بشمارند حروف مقطعه را تا المر و بسیار واضح است که چنین بدو و ختمی از عند انقضائها اصلاً و مطلقاً استفاده نمیشود و در مقام تطبیق نوشته است و بر وفق فرمان ابی جعفر (ع) حروف مقطعه اوائل سوره را از المر ذلک الكتاب تا المر بشماری.

راقم گوید از انصاف نگذرید! آیا نه چنین است که معنی و انقضاء نسبت به زمان و زمانیات داده می شود خصوصاً در جائیکه مسبوق بلفظ مدت بوده باشد؟ آیا نه چنین است که معنی اختتام چیز دیگر است که عرب لفظاً انقضاء در مورد آن ذکر نمی نماید؟ پس در این تطبیق سه تصرّف بیجا نموده اول آنکه المر بدل المر نوشته است دوم آنکه عند انقضارابه معنی عند اختتام گرفته سوم آنکه مرجع ضمیر بارز مذکور در انقضائها را با اینکه مسبوق بلفظ مدتست در کلام راجع اعداد حروف مقطعه که در کلام نیست نموده و علاوه براین تصرّفات مراعات قرنیّه و لیس من حروف مقطعه حروف ینقضی الا و قیام قائم من بنی هاشم عند انقضائه را نموده است و باوصف تمام این تصرّفات بی معنی حسابش فاسد و غیر مطابق و کذب تطبیق دالست بر کذب دعوی میرزا علی محمد باب که گفت و استقر عند قوله المر زیرا که بر حسب اعتراف خودش چون از المر ذلک الكتاب تا المر بشماری یکهزار دویست و شصت و هفت میشود و این عدد نه دخلی به آغاز دعوت میرزا علی محمد دارد و نه به انجام آن پس ابوالفضل من باب اینکه دست و پائی برای تطبیق نماید نوشته است و این نکته پوشیده نماند که حضرت ابی جعفر (ع) تواریخ مذکوره در حدیث را از یوم قیام حضرت رسول (ص) براعلان بدعوت اخذ فرموده و چنانکه در جمیع کتب سیر مذکور است آنحضرت هفت سال قبل از هجرة بالعلانیه بدعوت قریش قیام فرمود و قبل از قیام آن حضرت براعلان بدعوت امر بعثت خود را مخفی و مکتوم می فرمود و چون این عدد بر سنین هجریّه افزوده شود بالتمام باسنه هزار و دویست و شصت که سنه ظهور نقطه اولی غراسمه الا علی است مطابق گردد انتهی کلام ابوالفضل

راقم این حروف گوید که بر حسب مثل مشهور جناب ابوالفضل اصلاً و ابداً حافظه نداشته است در همین یک خبر یکجا عدد (ص) سنین اعلان حضرت رسول را بدعوت قبل از هجرة بنا بر مصلحت وقت هفت سال قرار میدهد یکجا یازده سال و همین یازده سال است که بر سنه خروج حضرت سید الشهداء علیه التّحیه و الثّناء که سنه شصت از هجره است در همین خبر باتفاق جمیع و خود صاحب فرائد افزوده شد و مجموع هفتاد و یک و مطابق بآلم در سوره ال عمران گردید و این تطبیقی است تام و تمام که تصرّف در آن نشاید و در این تطبیق ابوالفضل با مرحوم مجلسی معیت و اتّفاق نمود در آنجا یک اعتراض از اعتراضها که بر صاحب فرائد بود اینست که شما چرا در تاریخ قیام قائم آل عباس سنین قبل از هجرة را ده سال گرفتید و نوشتید که چون یکصد و چهل و دو سال از قیام سید رسل بر اعلان به دعوت منقضی شد قائم آل عباس قیام نمود و در اینجا سخن اینست که پس بر حسب آنچه خود شما نسج فرمودی یازده سال که علاوه بر سنه هجریّه هزار و دویست و شصت زمان دعوت باب نمایی عدد هزار دویست و هفتاد و یک میشود و هیچ مطابقه با عدد حروف مقطعه از آلم تا المّر ندارد و بالجمله مطلب فاسد خراب آنچه زیاده در آن تکلم نمایند فساد و خرابیش بیشتر ظاهر می گردد اکنون که فساد این حساب و کذب تطبیق را دانستی ثانیاً رجوع نما بتوجیه مرحوم مجلسی رضوان الله علیه به بین که بدون احتیاج باین تصرّفات در کمال وضوح مطابقه می نماید یازده سال قبل از هجرة را علاوه نما بر سنه وفات حضرت امام حسن عسگری (ع) و قیام حضرت حجّة بن الحسن (ع) با امر امامت که سنه دویست و شصت هجریّه است دویست و هفتاد و یک مطابق با عدد المّر میگردد از لکلّ حق حقیقه و علی کلّ صواب نور او صلّی الله علی محمد و اله الطّاهرین پس از آن در فرائد نوشته است و همین است مقصود از عبارت حدیث مفضل بن عمر که از حضرت صادق (ع) روایت نمود که آنحضرت در میعاد این ظهور فرمود و فی سنه الستین یظهر امره و یعلو ذکره یعنی در سنه شصت امر آنحضرت ظاهر گردد و ذکر ظهورش انتشار و استعلا یابد انتهى.

راقم این حروف گوید که میان منست و خدا در رجوع به اخبار ائمه هدی - سلام الله علیهم اجمعین - بسیاری از طایفه شیعه تقصیر می ورزند خصوصاً اشخاصی از ایشان که بدام بلای طایفه بابیه گرفتار میباشند می شنوند که طائفه بابیه میگویند که حضرت صادق (ع) در خبر مفضل بن عمر چنین و چنان فرموده است پس در صدد تعیین صدق و کذب و

اینکه حقست یا افتراء به آنجنابست بر نمی آیند ای عزیز! کسی که شاعر و ملتفت بر این گردید که اخباری چند از رسول خدا و ائمه طاهرین و اوصیاء مرضیین آن حضرت صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین در باب حضرت وارد شده است و اشخاصی دعئی ثین جدید و شریعت تازه می نمایند متمسک به آن اخبار شده اند باید رجوع به اخبار آن باب بنمایند تا آنکه حقیقت امر بر او منکشف گردد اینک هزاران اخبار در باره حضرت مهدی قائم ال محمد (ص) از طرق شیعه و سنی روایت شده است که هر یک ازین دو فرقه در کتب معتبره خود ذکر نموده اند و نگارنده این مختصر در باب اول از همین مقصد دوم کثیری از آن اخبار را در ضمن پنج فصل ذکر نموده است و این اخبار کثیره نسبت بجمع اخبار باب اندکی است از بسیار بسا هست که بر یک مضمون بیست خبر از شیعه و سنی روایت شده و راقم اینحروف من باب اختصار یک خبر از آن را نقل نموده است و بسیاری از ابواب کتب اخبار این باب میباشد که یک خبر از آنها در این مختصر ایراد نشده و مع ذلک کله اگر رجوع به همین اخبار فرمائی هر آینه بنحو قطع و یقین از معالم دین خود اطلاع کامل یابی به قسمی که کانه حق را به رای العین مشاهده فرمائی پس بعد از آن به تشکیک و شبهات مضلین گمراه نشوی و از صراط دین قویم منحرف نکردی.

تمسک ابوالفضل در فرائد به خبر مفضل بن عمر و بیان طراری وی و دزدی میرزا حسین

علی از آن خبر و از حدیث لوح

از جمله آن اخباریکه متعرض شده ایم خبر مفضل بن عمر است که مجلسی رحمه الله علیه در مجلد غیبت بحار الانوار آنرا روایت نموده است و در فصل سوم از باب اول همین مقصد بعض فقرات آن نقل شده است و طائفه باییه این خبر را تصحیح نموده اند زیرا که در ایقان و فرائد در کثیری از مواضع متمسک به آن گردیده اند مراجعه باین خبر بنما به بین که مفضل در این خبر مفضل چه بسیار مبالغه و اصرار می نماید که حضرت صادق (ع) برای ظهور حضرت قائم تعیین وقت فرماید و آنجناب در مقابل اصرار مفضل بچه اندازه و چه صراحت نهی از تعیین میعاد ظهور آنجناب و اینکه این مطلب از اموری است که علم او مختص بخداست میفرماید تا آنکه کار بجائی میرسد که حضرت میفرماید کسیکه تعیین وقت ظهور آن جناب نماید بتحقیق مشارکت با خدا نموده است در علم او و ایضاً حضرت صادق (ع) در همین خبر مفضل تصریح میفرماید بر اینکه حضرت قائم (ع) فرزند بلا واسطه حضرت امام حسن عسگری (ع) میباشد و در

هشتم شعبان المعظم سنه دویست و پنجاه و هفت متولد خواهد گردید در شهری که نام او سر من رای است و او را متوکل در کنار دجله بنا می نهد و ایضاً تصریح میفرماید بر اینکه در روز وفات پدر بزرگوارش هشتم ربیع الاول که سنه دویست و شصت از هجرة است دو سال و هفت ماه از سن مبارکش گذشته پس در این خبر مطالب بسیار از کیفیات حال غیبت و حال ظهور و اینکه نام مبارک آنجناب موافق با نام جد بزرگوارش رسول خدا و کنیه و کنیه رسول خدا میباشد و اینکه آنجناب در یوم ظهور پشت بکعبه میدهد و چه می فرماید حضرت صادق (ع) نقل می فرماید ای عزیز! ملاحظه فرما که ائمه طاهرین به چه مقدار مراعات حال شما شیعه را فرموده و به چه وضوح معالم دین شما را بیان نموده اند برای اینکه شما از دین خدا خارج نشوید و بتیه ضلالت و گمراهی نیفتید و شما شیعه اینقدر مسامحه در دین خود می نمائید و سستی و تهاون در رجوع نمودن باخبار اهل البیت میورزید که همین خبری را که باین کیفیت امام (ع) تعیین حسب و نسب و نام و کنیت و شهر تولد و زمان تولد حضرت قائم را در آن بیان فرموده طائفه بایبه آنرا تصحیف کرده و دلیل بر حقیقت میرزا علی محمد شیرازی ولد میرزا رضای بزاز گرفته اند و شما را بهمان خبر فریب میدهند (ص) معروفست که چون قطاع الطریق در رؤس جبال و بطون اودیه لباس از تن عابریں بیرون کشند فوراً آن لباس را پوشیده بصاحب آن گویند کربگو مبارک باشد اندکی تأمل فرما تا بدانیکه حال رؤسای اینطائفه بایبه بعینه بدیشان ماند زیرا که در این خبر مذکور مفضل بن عمر چون بیند که حضرت صادق (ع) باین مبالغه ابا و امتناع از تعیین وقت ظهور میفرماید پس از مایوس شدن از تعیین وقت ظهور سؤال از کیفیت ابتداء ظهور نماید بدو ظهور آنجناب چگونه خواهد بود حضرت صادق در جواب میفرماید بهیئت مشتبھی ظاهر میگردد تا آنکه امر آنجناب بر مردم ظاهر گردد و سخن از او در میان مردم انتشار یابد آن وقت خروج فرماید.

عبارت خبر اینست که مفضل عرض میکند فکیف یا مولای فی ظهوره یعنی چگونه است آنجناب ای آقای من در ابتداء ظهور کردنش؟

حضرت میفرمایند فی شبهة لیستبین امر یعنی آنجناب در ظهورش به هیئت مشتبھی میباشد تا آنکه ظاهر گردد بر مردم امر او، رؤسای اینطایفه دیدند که فی شبهة لیستبین بر حسب نوشتن قریب است بفی سنة السّین پس میرزا حسینعلی در ایقان این عبارت را تصحیف نمود و در صفحه ۲۱۱، از نسخه ای که در شهر ذی القعدة سنه ۱۳۱ بطبع رسیده و

تمام کتاب در ۲۱۴ صفحه بانجام رسیده این عبارت را نوشت که فی حدیث المفضل سنن
 عن الصادق فكيف يا مولاي في ظهوره فقال (ع) في سنة الستين يظهر امره و يعلو ذكره
 پس از آن ابوالفضل در این مورد از فرائد عبارتی را که سبقت گرفت ذکر نموده است
 پس همانا بطائفه بابیه گفته میشود که این تقصیر از خود میرزا حسینعلی نیست کسیکه
 مظهر رب اعلی میباشد و روح الله است و از ابتداء کتاب ایقان تا به آخر در هر از چند
 صفحه تشنیع بسیار بعلماء وقت و زمان خود میزند و درباره ایشان مینویسد که ایشان شر
 فقهاء میباشند و بساهاست که صفحه صفحه از کتاب ایقان در مذمت ایشان مینویسد برای
 اینکه عوام رجوع بایشان ننماید البته خود مرتکب چنین امر شنیعی نمیشود و خبری را
 که در کتاب معروف مسطور است و در هر شهری زیاده از دو یست نسخه آن موجود در
 کتاب آسمانی خود تصحیف و تحریف نمی فرماید این قصور از آن کسی است که جبرئیل
 میرزا حسینعلی بوده است او چون سواد درستی نداشته است که بتواند در این نسخهایی که
 اینخبر در آن مذکور است نظر نماید و بخواند لهذا فی شبهه لیستین را فی سنه الستین
 خوانده و اشتباهاً لفظ يظهر در عقب الستین زیاده وحی نموده همانا در زمان میرزا
 حسینعلی جبرئیلی که از آسمان وحی به زمین می آورده است ازین قبیل اشتباه بسیار
 مینموده است چنانکه در حدیث لوح صدیقه طاهره که مرحوم ثقه الاسلام کلینی در کتاب
 کافی حدیث آنرا روایت می فرماید و ابوالفضل در صفحه ۱۲۹ از فرائد تمجید بسیار از
 مرحوم کلینی و اعتبار کافی و اینکه کافی رابه این حدیث مزین فرموده است نموده با اینکه
 در حدیث لوح تصریح به اسم حضرت قائم محمّد عجل الله فرجه شده و تصریح باینکه
 فرزند امام حسن عسگری (ع) است و نسخه اصول کافی در هر بلد از خطی و مطبوعی
 بسیار، مع ذلک جبرئیل میرزا حسینعلی در صفحه ۲۰۳ از ایقان اشتباها وحی را به خلاف
 آن آورده و فراموش نموده از اینکه در جمیع این نسخ نام آن بزرگوار و پدر عالی مقدارش
 مسطور است پس اوصاف حضرت محمّد بن الحسن العسگری -علیهما السلام- و
 اوصاف شیعیان آنجناب را برای میرزا علی محمّد باب و شیعیان او به غلط وحی آورده است.
 پس ای عزیز! قدری متنّب شو! و در امر دین خود به مقدار اندکی از آنچه در امر دنیای
 خود سعی و کوشش می نمائی دقت نما ملاحظه فرما که در امر دنیایت اگر در میان کسبه و
 تجار کسی را بیابی که حسابی را از روزنامه دیگری بدزدی در روزنامه خودش نقل نموده
 و تنخواهی که در آن روزنامه ثبت است که دیگری آورده به تردستی و کذب با اسم شریک و

جمع المال با خودش قلمداد نموده چه مقدار روزنامه چنین شخصی دزد در نزد شما بی اعتبار خواهد بود! پس به همین مقدار در امر دینت تأمل و تفکر بفرما، بین که اینطائفه جمیع معجزات انبیا را منکر گردیدند و جمیع خارق عادات را منحصر در کتب سماوی قرار دادند و پیوسته گفتند که اینک باب اعظم نقطه اولی در مدّت هفت سال در بیان چنین آیات بیّنات نمودند و جمال اقدس ابهی در کتاب ایقان والواح مقدّسه آسمانی ندای الهی را گوش زد هر حقیر و کبیر و وضع و شریف فرمودند می بینی که ایقان میرزا حسینعلی را کتاب آسمانی در مقابل قرآن حمید مجید سبحانی نام نهاده اند.

اکنون ملاحظه این کتاب آسمانی ایشان را بفرما و در آیات بیّنات ایشان مطالعه نما به بین میخواهد به اخباری که از رسول خدا در کتاب اصول کافی درباره حجّه ابن الحسن العسگری (ع) روایت شده است تمسک بر حقیّت میرزا علی محمد باب نماید بین اگر بعینه حال صاحب این کتاب ایقان حال همان کسی است که حسابی را از روزنامه دیگری که بسیار محکم است در روزنامه خود نقل نموده و تنخواهی که در آن روزنامه ثبت است که دیگری آورده بتردستی و کذب باسم شریک و جمع المال با خودش نوشته است پس حال این کتاب آسمانی ایشان را بدان و در امر دینت آنچه صلاح حال خویش دانی میان خود و خالق که تو را از کنم عدم بعرضه و جو دآورده معامله نما.

قال الله تعالى في سورة المائدة: «يا أيها الذين آمنوا عليكم انفسكم لا يضركم من ضلّ اذا اهتديتم الى الله مرجعكم جميعاً فينبئكم بما كنتم تعملون»

اینک اصول کافی در هر بلد بسیار و شروح ان از وافی فیض و شرح اخوند و شروح دیگر که بران نوشته شده بسیار و این حدیث لوح را بسیاری از اصول کافی چون شیخ احمد احسائی در شرح الزیارة در ذیل و ذریّه رسول الله و سیّد کشفی در اواخر اجابة المضطربین نقل نموده اند.

و این فقیر در همین مقصد در فصل اوّل نقل نموده و در این حدیث لوح پس از نام مبارک حضرت رسالت پناه (ص) نامهای مبارک دوازده امام (ع) را بترتیب دوره امامت ذکر فرموده چون بنام مبارک حضرت امام حسن عسگری میرسد می فرماید: «اخرج منه الدّاعی الى سبیلی و الخازن لعلمی الحسن و اکمل ذلک بابنه محمّد رحمة للعالمین علیه کمال موسی و بهاد عیسی و صبر ایوب فتدلّ اولیائی فی زمانه و تتهادی رؤسهم کما تتهادی رؤس ترک و الدّیلم فیقتلون و یحرّقون و یکونون خائفین مرعوبین و جلین تصبغ الارض

بدمائهم و یفشوا الویل و الرّنه، فی نسانهم اولنک اولیائی حقابهم اذفع کل فتنه عمینا
حنس و بهم اکشف الزلازل و اذفع الاصار و الاغلال اولنک علیهم صلوات من ربهم و
اولنک هم المهتدون»

پس از روی بصیرت مطالعه فرما! و اگر خود اهل عربیت نیستی به کسی که عالم به علم
عربیت باشد رجوع نما ببین این بزرگواری که پس از نام حضرت امام حسن امام یازدهم
حقتعالی در این حدیث نام او را به محمد میبرد و او را پسر حضرت امام حسن (ع) تعیین
میفرماید به اینکه می فرماید و اکمل ذلک بانه محمدرحمة للعالمین این رحمة للعالمین که
علماء اعلام من باب شبهه اینکه در زمان غیبت بردن نام مبارک آن بزرگوار حرام باشد
بحروف مقطعه محم د نام او را نوشته اند کیست؟ و این عالی مقداری که خداوند عالم در
این حدیث پس از نام مبارکش می فرماید بر اوست کمال موسی و بهاء و نورانیت عیسی و
صبر و شکیبائی ایوب کیست و بعد از آن می فرماید پس ذلیل می شوند اولیاء من در زمان
او و تا آخر حدیث بیان حالات اولیاء خود و شیعیان او را می فرماید کیست؟ پس اگر با تأمل
و بصیرت دانستی که این بزرگوار وصی دوازدهم حضرت خاتم الانبیاء می باشد که
حقتعالی به نام مبارک او تصریح فرموده و به اینکه پسر حضرت امام حسن وصی یازدهم
آنجنابست اعلان فرموده و اینکه پس از نام مبارکش به رحمة للعالمین و اینکه بر اوست
کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب او راستوده و حق تعالی اولیای خودش و شیعیان آن
بزرگوار را بر اینکه ذلیل میشوند در زمان آنجناب و سرهای ایشان بهدیه فرستاده می شود
هم چنانکه بهدیه فرستاده میشود سرهای ترک و دیلم پس تا آخر حدیث نعت و توصیف
ایشانرا فرموده همچنانی که واقعه شد که در زیاده از هزار سال شیعیان آنجناب را میکشند و
می سوزانیدند و تا قریب به همین عهد ایشان را به اسیری می بردند و در بخارا و غیران
چون اسراء ترک و دیلم می فروختند و در بسیاری از شهرها کثیری از ایشان را
میسوزانیدند پس چون این مطالب را بر وجه صحت یافتی آنوقت نظر بایقان که او را کتاب
آسمانی اسم گذارده اند بفرما ببین که در صفحه که سابقاً ذکر شد چه مینویسد و چگونه بر
عوام بیچاره که خبر و اطلاعی از احادیث ندارند مشتبه کاری می نماید نوشته آیا این حدیث
مذکور را بر چه حمل می نمایند که صریح بر ظهور مطالب غیبیه و امورات بدیعه جدیده
است در ایام آنحضرت و این امورات بدیعه سبب اختلاف ناس می شود به قسمی که جمیع
علما و فقها حکم بر قتل آنحضرت و اصحاب او کنند و همه اهل ارض به مخالفت قیام

نمایند چنانچه در کافی در حدیث جابر در لوح فاطمه در وصف قائم می فرماید علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب فیذل اولیائی فی زمانه و تتهادی رؤسهم کما تتهادی روس التّرك و الدّیلم فیقتلون و یحرّقون و یكونون خائفین مرعوبین و جلین تصبغ الارض بد مائهم و یفشو الویل و الرّنه فی نسائهم اولثک اولیایی حقاً

بعد از آن نوشته است حال ملاحظه فرمائید که حرفی ازین حدیث باقی نماند مگر آنکه ظاهر شد چنانچه در اکثر اماکن دم شریفشان ریخته شد و در هر بلدی ایشان را اسیر نموده و بولایات و شهرها گردانیدند و بعضی را سوختند و مع ذلک هیچ نفسی فکر نمود که اگر قائم موعود بشریعت و احکام قبل مبعوث و ظاهر شود دیگر ذکر این احادیث برای چه شد و چرا اینهمه اختلاف ظاهر میشود تا آنکه قتل این اصحاب را واجب دانند و اذیت این ارواح مقدّسه را سبب و صول به معارج قرب شمرند انتهى کلام ایقان

ببین به چه تردستی و دلیری و چابک زبانی حدیث لوح را از حضرت حجّة بن الحسن العسگری (ع) و شیعیان آنجناب دزدید و درباره میرزا علی محمد و اصحاب او ثبت نمود حال قدری تأمل فرما متن حدیث را که جابر راوی اوست از اصول کافی بگیر و مطالعه نما و این سخنانی که ذکر شد با یکدیگر موازنه فرما آنگاه عبارات فرائد که در صفحه ۱۲۹ سابقه الذکر نوشته است ملاحظه فرما تا بدانی که همین تردستی و دزدیرا با مقداری زیاده بر این نموده نوشته است و این حدیث لوح فاطمه از احادیث معتبره مقبوله قدسیه است که شیخ کلینی رحمه الله علیه کتاب کافی را بذکر این حدیث مزین داشته و حضرت خاتم الانبیاء علیه و اله اطیب التحیه و البهاء بشارات انرا بلسان حق جلّ جلاله بیان فرموده و بحضرت فاطمه - علیها سلام الله - منسوب داشته و ترجمه این حدیث شریف اینست که میفرماید وجود مبارک قائم موصوفست به کمال حضرت موسی و نورانیّت و جمال حضرت عیسی و تا آخر ترجمه حدیث را می نویسد پس از آن نوشته است و چون مضامین این حدیث شریف در کیفیت مصائب وارده بر قائم موعود و اولیاء آن طلعت معبود در کمال وضوح تطبیق در این ظهور اعظم تحقق یافت به نوعی که سرهای شهدا را در واقعه نیریز به هدیه فرستادند و اجساد مظلومین را در مازندران و اصفهان و یزد و تربت و خراسان و سایر بلدان ایران بعد از کشتن و قطعه قطعه کردن سوزانیدند چندان که زمین از خونشان رنگین شد و حنین و این عیال و اطفالشان ارتفاع یافت و مقام امینی از شدت هجوم و مراقبت اشرا بر اخیار و ابرار باقی نماند تا شهادتی باشد بر شرارت اعداء و

مظلومیّت و حقّیت اولیاء و صدق و عود ائمّه هدی، جمیع این حوادث در تواریخ داخله و خارجه ثبت گشت لذا این عبد بذكر تفصیل و بیان این حوادث عجیبه مدهشه نمی پردازد و رعایه للاختصار به این مقدار که عرض شد اکتفا مینماید انتهى کلامه

نگارنده این کلمات گوید که چه بسیار بموقع و بجاست که در این مقام ساعتی تفکر نمائی و بعقل خویش که خداوند عالم او را حجة باطنه تو قرار داده است رجوع فرمائید ببینی که آیا ممکنست که میرزا حسینعلی در آن زمان که این حدیث شریف لوح را از کتاب اصول کافی در ایقان نقل مینموده ملتفت بران نشده باشد که اسامی شریفه دوازده امام که اوصیاء پیغمبر (ص) از نسل صدیقه طاهره فاطمه زهرا میباشند در این حدیث شریف ذکر شده است

آیا می شود که این فقره از حدیث «اخرج منه الداعی الی سبیلی و الخازن لعلمی الحسن» را از این حدیث ندیده باشد؟! یا آنکه «واكمل ذلک بانه محمّد رحمة للعالمین» به نظر وی نرسیده باشد؟ یا آنکه حقتعالی این بزرگواری را که ابن الحسن است و مسمی باسم جدّ بزرگوارش رسول خداست و خداوند عالم او را بر حمة للعالمین و بر اینکه بر اوست کمال موسی و بها عیسی و صبر ایوب نعت و وصف فرموده از این حدیث ملتفت نگردیده باشد؟ پس اگر عقل حکم نماید که ممکنست که هیچ یک ازین مطالب را ملتفت نشده باشد و از روی بی ادراکی و بی شعوری اینمطلب را در باره میرزا علی محمد باب نوشته باشد پس چگونه میشود که این چنین کتابیرا آسمانی خوانند و حال آنکه از روی بی شعوری نوشته شده است و اگر عقل صحیح سلیم حکم مینماید که قطعاً این فقرات را دیده و به نحو قطع و یقین عمداً اینمطلب را از حضرت حجة بن الحسن (ع) دزدیده و نعوت آنجناب را قصداً عمداً من باب فریفتن عوام بیچاره درباره میرزا علی محمد باب نوشته پس همین مقدار تو را کافی است که شخص در حین نوشتن کتابی بداند که آنچه می نویسد باطل و کذب است و با قطع بر اینکه باطل و کذب است بنویسد و آنرا نسبت بخدا و رسول بدهد و آن کتاب را آسمانی نام نهد و در مقابل قرآن حمید و فرقان مجید سبحانی او را ذکر نمایند.

ای عزیز! این است معنی قطع و تین میرزا حسینعلی که خداوند عالم کذب او را از کتاب خودش ظاهر فرموده و حق تعالی به این مطلب حجة خود را بر جمیع اشخاصی که بشکوک و شبهات اینطائفه گرفتار شده‌اند تمام فرموده پس اگر خود را سالک سبیل حق و

شایق و وصول با علی مدارج حقیقت دانی بر تو لازم است که در این حدیث لوح فحوص و تفتیش نمائی بلکه اگر خود از اهل عربیت نیستی شهر به شهر و قریه به قریه گردش نمائی تا آنکه از اشخاصی که عربی فهمند به نحو دقیق مطلب را درست تحقیق فرمائی و حقیقت حال نگارنده کتاب ایقان و نگارنده کتاب فرائد را در کمال تنفیح بدست آورده تکلیف خود را میان خود و خدایدانی میان منست و خدا در آنچه ذکر شده حجة خداوند بر جمیع اهل این طائفه به مقدار کافی وافی تمام گردید و **صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ**

استدلال مصنف به فقرات شرح الزیارة بر اینکه شیخ احمد از شیعیان اثنی عشریه بوده به آنچه بابیان نسبت به او داده اند کذب محض و افترا بوده

تتمیم: از جمله طراری اینطائفه که عوام بیچاره را به آن فریب میدهند و به اینکه رؤسای اینطایفه خود میدانند که آنچه می نویسند کذب صریح است و لکن چون می بینند که عوام دستشان از تحقیق مدعا کوتاه است لهذا ایشان اصرار بسیار در فریب دادن ازین طریق دارند آنست که شیخ احمد احسائی که مردی بوده است از علماء شیعه اثنی عشریه شدید التمسک باذیال اولیاء حقّه الهیه خصوصاً حضرت حجة الله تعالی فی ارضه حجة الحسن العسگری (ع) و شیخ مذکور صاحب مصنفات کثیره بوده و در هر کتاب از مصنفات خود کرار امر تصریح به عقائد حقّه خود و اعتراف بر اینکه حضرت حجة الله امام العصر و صاحب الزمان و مهدی موعود حجة بن الحسن العسگری - سلام الله علیهما و علی آبائهما الطاهرین - است نموده و تصریح بر اینکه آن بزرگوار در زمان شیخ موجود بوده و غائب از انظار و شکست و بست دین جد بزرگوار خود بامر الله تعالی میفرماید نموده و نقل معجزات و کرامات بسیار و توقیعات کثیره و حلّ مشاکل غامضه و فیره از آنحضرت در زمان غیبت آنجناب می نماید و لکن چون طریقه شیخ با اینکه شیعه اثنی عشریه خالص بوده و رای طریقه سایر علماء اصولیین بوده است و ازین جهة شیخ مذکور در نزد علماء اصول موهون بوده لهذا رؤسای این طایفه بایته برای فریب عوام شیخ مذکور را نسبت بخودشان دادند و میرزا علی محمد و میرزا حسینعلی افتراء بر شیخ بستند و گفتند که او از جمله مبشرین به وجود میرزا علی محمد باب بوده است و حق آن است که این افتراء مذکور از کلمات منسوب به خود میرزا علی محمد باب بوده که به شیخ احمد و سید کاظم در ضمن کلماتیکه می گویند از میرزا علی محمد است بسته شده و اگر این سخن

راست باشد که اینکلمات از خود میرزا علی محمد باشد وی از روی جنون چنین افترائی را باین دو نفر بسته است زیرا که همچنانیکه در بیان نوشته شده است که *اول من سجذنی محمد ثم علی هم چنین نوشته شده است که من شیخ احمد و سید کاظم را پیش از خود فرستادم پس طائفه بابیه بعد از ظهور این کلمات منسوب به میرزا علی محمد دنباله این کلمات را گرفتند و آنچه توانستند باین دو نفر شیعه خالص بستند و عوام بیچاره را بان فریب دادند. و شما اگر میران تمیز صدق و کذب این مدعا را بخواهی اولاً ملاحظه فرما که شرح الزیاده شیخ احمد را این طائفه از میان مصنفات وی تلقی بقبول نموده‌اند و در کتب خود مکرراً از آن کتاب بخوبی نام می‌برند مخصوصاً در فرآند در فصل دوم از مقاله اولی از شیخ احمد و شرح الزیاره بخوبی نام می‌برد پس از آن آنچه شیخ در شرح الزیاره اظهار عقیدت خود نموده میزان صدق و کذب مطلب قرار ده در شرح الزیاره در شرح فقره و تولیت اخرکم بما تولیت به اولکم سخن از مهدی موعود که آخر ائمه است در میان آورده مینویسد و الحق ما دلت علیه الروایات من القریقین و اجماع اهل البيت علیهم السلام و شیعتهم و هو انه محمد بن الحسن العسگری عجل الله فرجه یعنی حق و صواب آن چیزی است که دلالت دارد بر آن روایاتی که وارده است از طرق شیعه و سنی در خصوص مهدی موعود و بر همان است اجماع اهل البيت و اجماع شیعیان ایشان در آن است که مهدی موعود محمد بن الحسن العسگری می‌باشد.*

پس می‌نویسد: «و انه حی الی ان ینخرج طالت الازمنة او قصرت» یعنی و بدرستی که آنجناب زنده است تا وقتی که خروج فرماید خواه طول کشد از منه غیبت او یا کوتاه باشد و در شرح فقره مصدق بر رجعتکم در ضمن اخباری چند که ذکر می‌نماید در باب رجعت و ظهور حضرت حجّة قبل از رجعت از حدیث مفضل بن عمر این فقره را روایت می‌نماید. فاذا طلعت الشمس فی ذلک و اضئت صاح صائح بالخلائق من عین الشمس بلسان عربی مبین یسمع من فی السموات والارضین یا معشر الخلائق هذا مهدی آل محمد (ص) و یسمیه باسم جدّه رسول الله و بکنیته و ینسبه الی ابیه الحسن الحادى عشر الی الحسین بن علی صلوات الله علیهم اجمعین بایعوه تهتدو و لاتخلفوا عنه فتضلوا و این فقره از حدیث مفضلست که در فصل سوم از باب اوژل این مختصر ذکر شد که حضرت صادق (ع) از کیفیت آن روزیکه حضرت حجّة الله در مکه ظهور می‌فرماید و پشت مبارک بکعبه میزند و بیعت از مردم می‌کرد حضرت صادق (ع) می‌فرماید:

فاذا طلعت الشمس في ذلك و اضاءت اه یعنی چون طلوع نماید آفتاب در آنروز و بلند شود و روشن گردد ندا کننده ندا کند بخلائق از عین شمس بزبان عربی و اضحی که میشوند هر کس که در آسمانها و زمین هاست که ای معشر خلائق اینست مهدی آل محمد (ص) و اسم آنجناب را ببرد باسم جدس رسول خدا (ص) و به کینه آنجناب و نسبت دهد آنجناب را به سوی پدرش امام حسن امام یازدهم یعنی بگوید که پسر امام حسن میباشد و هم چنین نام یک یک از اباء آنجناب را در ندایش ذکر نمایند تا برسد بحسین بن علی صلوات الله علیهم اجمعین و ندا کند که بیعت نمائید با او تا هدایت یابید و تخلف ننمائید از و پس بسبب اینکه اگر تخلف نمودید گمراه میشوید.

و ایضاً در شرح همین فقره مینویسد و غيبة الحجّة من اعظم البایا یا الطول المدّة و عدم التّوقیت مع شده الحاجة یعنی غیبت حضرت حجّة از بزرگترین بلیه است بعلّة طول کشیدن مدّتان و تعیین نشدن وقت ظهوران با شدّت حاجت مردم بامام زمان (ع) و در شرح فقره و یحشر فی زممر تکم آیه شریفه:

«لبيّن لهم الذی یختلفون» را از قرآن مجید ذکر می نماید پس تفسیر آنرا در شان حضرت مهدی (ع) چنین می نویسد که لیبّین لهم انه من صلب الحسن العسگری (ع) و انه الان موجود حیّ الی ان یخرج و یملأها قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً یعنی تا اینکه خداوند بیان فرماید برای عباد اینکه آن مهدی موعود از صلب حضرت امام حسن العسگری (ع) است و بدرستی که آن مهدی موعود الان هو موجود است و حیوه دارد تا اینکه خروج نماید و پر کند زمینرا از راستی و عدل هم چنانی که پر شده باشد از ظلم و جور

در شرح فقره «و حجج الله علی اهل الدنیا و الاخره و الاولی» می نویسد: «و القائم حیّ موجود» یعنی حضرت قائم حیات دارد و موجود می باشد و در شرح فقره «لیظهره علی الدین کلّه و لو کره المشرکون» می نویسد: آنحضرت رجوع می فرماید بعد از اینکه غائب میباشد و در شرح فقره و الرحمة الموصوله نام حضرت امام حسن عسگری (ع) را میبرد پس مینویسد علیه و علی ابائه و ابنه الحجّة السّلام و در شرح فقره و مفوض فی ذلک کلّه الیکم خبر کامل ابن ابرهیم را که در همین فصل پنجم مفصلاً ذکر شد که وی از حضرت حجّة عجل الله تعالی فرجه در زمان حضرت امام حسن عسگری (ع) شنیده است نقل مینماید و همچنین در مورد دیگر از همین کتاب شرح الزیارة به همین خبر کامل ابن

ابراهیم تمسک می جوید و زیاره از بیست مورد در شرح زیاره بفقرات دعاء شهر رجب که از حضرت حجة ما ثور است تمسک می جوید.

ایضاً در شرح همین فقره دعا اللهم انی اسئلك بحق المولود فی هذا الیوم الموعود را که مرحوم مجلسی در زاد المعاد از حضرت صاحب الامر نقل می نماید که در روز سیم شعبان وارد است استناد بحضرت حجة الله تعالی می‌دهد و در موارد عدیده بعد از این اشاره بهمین دعا مینماید من جمله در فقره مصدق بر جعتکم آه می‌باشد و در شرح مطیع لکم مینویسد که علی بن محمد بن علان خال کلینی (ره) استشاره از صاحب الزمان (ع) نمود در رفتن بسفر حج آن حضرت او را نهی فرمود و رفت و کشته شد و در شرح فقره محتجب بدمتکم مینویسد هر آینه بتحقیق روایت شده است از سید رضی الدین بن طاوس که گفت شنیدم از حضرت قائم (ع) در سرّ من رای از عقب دیوار که آنحضرت بدرگاه الهی ایندعا را میخواند ولکن آنجناب را نمیدیدم می‌گفت:

اللهم ان قلوب شیعتنا خلقوا من فاضل طینتنا تا آخر دعا

و ایضاً شیخ احمد در همین شرح زیاره توقیعات بسیار از حضرت حجة عجل الله فرجه ذکر مینماید از آنجمله در شرح والمظهرین لامرالله و نهیه از کتاب احتجاج توقیعی نقل مینماید که علی بن محمد را بان مخاطب فرموده و در آخر آن توقیع می‌فرماید:

و جعلت هذا التوقیع الذی فی هذا الكتاب امانة فی عنقک و عنق من سمعه ان لا یکتبه من موالی و شیعتی حتی یظهر علی هذا التوقیع الكل من الموالی

و بعد در چند جای دیگر از همین شرح زیاره بهمین توقیع تمسک مینماید به این مضمون که فهو با اشار الیه الحجة فی التوقیع المتقدم و آن توقیع شریف مبدؤ است بر اینکه ان الله خلق الاجسام و قسم الارزاق الی اخر.

بالجمله اگر نگارنده این مختصر تمام آنچه که شیخ در شرح زیاره از حضرت حجة بن الحسن (ع) ذکر نموده از تصریح باسم آنجناب و نام مبارک پدر بزرگوار آن جناب و اخبار و توقیعات و غیر ذلک از معینات و مشخصات آنجناب ذکر نماید هر آینه موجب ملال گردد و حال آنکه شرح زیاره یکی از مصنفات آن مرحوم است و چه بسیار از کتب مصنفه وی که باضعاف آنچه در شرح زیاره نوشته است پافشاری در تعیین آنجناب در حضرت حجة بن الحسن (ع) نموده است من جمله از آن رساله ایست که در اعتقادات نوشته است و او را مسمّاة بحیوة النفس نموده است و در آن رساله بعد از آن فصلیکه در

اثبات ولایت و خلافت بلا فصل امیر المؤمنین (ع) نوشته می نویسد.

فصل والعلة الموجبه لنصب علي بن طالب (ع) هي بعينها العلة الموجبة لنصب ابنه الحسن (ع) ثم الحسين (ع) ثم علي بن الحسين (ع) ثم محمد بن علي الباقر (ع) ثم جعفر بن محمد (ع) ثم موسى بن جعفر (ع) ثم علي بن موسى (ع) ثم محمد بن علي (ع) ثم علي بن محمد (ع) ثم الحسن بن علي (ع) ثم الخلف الصالح الحجّة القائم محمد بن الحسن صلوات الله عليهم اجمعين و جميع ما اعتبر في خلافة علي بن ابي طالب و قيامه مقام رسول الله و گونه حجة الله على خلقه الى غير ذلك مما اشرنا الى نوعه في حقه (ع) من الكمالات و الفضائل المعبرة في الوساطة بين الله سبحانه و بنى خلقه كله معتبر في كل واحد منهم صلوات الله عليهم اجمعين و كذلك خصوص النص على كل واحد منهم من الله كما هو صريح حديث اللوح الذي رواه جابر بن عبد الله الانصاري الى غير ذلك من القرآن و الاحاديث القدسيه و من رسول الله و من نص كل سابق على من بعده و كل ذلك بالتواتر الواجب القطع الا لمن سبقت له شبهة لان ذلك واجب على الله عز و جل و هو تعالى لم يخل بواجب لعموم علمه و قدرته و غناه المطلق

بعد از آن نوشته است فصل و يجب و عليه ان يعتقد بان القائم المنتظر حتى موجود اما عندنا فلا جماع الفرقة المحقه على انه حتى موجود الى ان يملأ الارض قسطا و عدلا كما ملئت جوراً و ظلماً و هو ابن الحسن العسگری (ع) الغائب لمفتقد و اجماعهم يكون تبعاً لاجماع ائمتهم اهل البيت عليهم السلام و اجماع اهل البيت حجة لان الله سبحانه و تعالى اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً فيكون قولهم حجة فيكون قولهم حجة لانهم لا يقولون الا الحق و اما اجماع شيعتهم فهو حجة لكشفه عن قول امامهم المعصوم و تا آخر فصل نقل بعض از اقوال عامه را می نماید و هر يك از آن اقوال را باخبار موجوده در كتب فريقين و بوجوب لطف بر خداوند عالم رد می نماید.

راقم این حروف گوید «اشهدكم بالله!» انصاف دهید که چه مقدار طراری و بی باکی می خواهد که به چنین شخصی که به این مقدار در صحت عقاید خود مطابق اعتقادات شیعیان اثنی عشریه ثبات قدم دارد و پافشاری در تعیین حضرت قائم (ع) در شخص حضرت محمد بن الحسن العسگری (ع) می نماید افتراء بدین وضوح به بندند و او را و سید کاظم رشتی که ایضاً از شیعیان خالص اثنی عشریه می باشند. چنانکه کلمات او نیز مذکور خواهد گردید متهم سازند بر اینکه این دو نفر مبشر به ظهور میرزا علی محمد و میرزا حسینعلی

بوده‌اند و من باب مشتبه کاری بر عوام بیچاره تا آنکه این کذب صریح و افتراء محض را از ایشان قبول نمایند گاهی از ایشان به جنتان مدهامتان تعبیر نمایند و بگویند مراد از آن جنتان مدهامتان که خدایتعالی در قرآن مجید ذکر نموده ایشانند چنانکه گلیایگانی در صفحه ۴۵۴ فرائد بشرح و بسطی زیاد این معنی را در نظر عوام جلوه داده مینویسد مقصود از جنتان مدهامتان که خداوند تبارک و تعالی وعده فرموده است که قبل از ظهور قائم موعود ظاهر شوند و جود مقدس نورین نیرین حضرت شیخ احمد احساسی و حضرت سید رشتی علیهما سلام الله بوده و حال آنکه ایندو نفر بر این سخن بیمعنی و افترای بخدای تعالی نیز راضی نبوده و نیستند بلکه شیخ احمد خود تصریح به خلاف آنها نموده و در مواضع عدیده از شرح الزیارة می نویسد که جنتان مدهامتان برای روح و راحت احوال برزخی ارواح مؤمنین در نزد مسجد کوفه ظاهر میشوند و ارواح مؤمنین قبل از قیامت در آن جنتان ساکن میباشند از آنجمله سه مرتبه متفرقه در شرح فقرات «مصدق بر جعتکم منتظر لامرکم مرتقب لدولتکم»

این معنی را تکرار می نماید و تصریح می نماید بر اینکه «و هذه الجنتان المدهامتان تظهران فی الرجعة» سبحان الله العظیم! از کجا عوام بیچاره ملتفت براینمعنی شوند که شیخ احمد احساسی خود بنفس خود تکذیب طائفه باییه را می نماید می گوید این جنتان مدهامتان بعد از شهادت حضرت قائم در رجعت در کوفه برای راحت ارواح مؤمنین قبل از قیامت ظاهر می شوند زمان رجعت کجا زمان قبل از ظهور قائم موعود کجا؟

او گاهی برای اینکه عوام را فریب دهند شیخ احمد و سید کاظم را به منزله یسحیای پیغمبر تنزیل می نمایند که بشارت به آمدن حضرت عیسی (ع) داده است و اگر کسی سؤال نماید که ایشان در کجا و در چه عبارت از کلماتشان بشارت به آمدن میرزا علی محمد داده‌اند گویند که اما حضرت شیخ زمانیکه سید از ایشان سؤال نمود که منتهی الیه امر چه زمان خواهد بود جواب گفتند که لابد لهذا الامر من مقر و لکل بناء من مستقر و لا یجوز الافصاح بالتعین و لتعلمن بناء بعد حین.

ابوالفضل در فرائد در صفحه ۵۷۲ این سؤال و جواب را متعرض گردیده است و حاصل سخنش آنست که پس از ذکر همین عبارتیکه اکنون ذکر شد نوشته است که این فرمایش از شیخ احمد اشاره است بما قبل آیه که میفرماید:

«آن قو الا ذکر للعالمین» و مقصود از این بیان نزد اهل علم و دانش مشهود است که

مراد مبارک شیخ از ذکر للعالمین حضرت اعلی روح ماسواه فداه و از کلمه بعد حین ظهور این امر اعظم بوده که در سنه ۱۲۶۹ هجری وقوع یافته انتهی عبارت ابوالفضل راقم این حروف گوید که: «اشهد کم بالله!» انصاف دهید و صدق و کذب هر کلام را از نفس خود سخن استفاده نمائید باقطع نظر از آنکه اعتقاد شیخ احمد از کتب آن ظاهر گردید که حضرت مهدی موعود و قائم منتظر را منحصر در شخص حضرت حجة بن الحسن العسگری می دانسته است نفس این کلماتی را که نوشته، ندای بلند به کذب نویسنده آن می نماید. اولاً آنکه در زمان شیخ احمد هنوز سخنی از میرزا علی محمد باب در بین نبود و به هیچ وجه خبری از ابتداء این مطالب نبود چگونه از منتهی الیه امر سؤال نمودند پس این خود افتراء محض است که بسید کاظم و شیخ احمد بستند.

ثانیاً آنکه نوشته و لسانانیز میگویند که از منتهی الیه امر سؤال نمودند و لکن هیچ تدبیر و تعقل نمی نمایند که منتهی الیه امر چه و امر که منتهی الیه امر بدون نسبت به چیزی یا به کسی که معنی ندارد اگر مراد منتهی الیه امر میرزا علی محمد است که او در بیست و هشتم شعبان المعظم سنه یکهزار و دویست و شصت و شش کشته شد این تاریخ مذکور با عدد شصت و هشت که عدد حین است مناسبتی ندارد و اگر مراد منتهی الیه امر میرزا حسینعلی است که شما خود می گوئید که ابتداء دعوت او سنه یکهزار دویست و شصت و نه است و این دخلی به منتهی الیه امر ندارد و حال آنکه این هم کذب است ابتداء دعوت میرزا حسینعلی پس از آن شد که وارد اردنه گردید و از خوف و خطر جانی آسوده شد و قبل از آن قریب به چهارده سال تحت الشعاع میرزا یحیای برادر خود ملقب به صبح ازل بود و ترویج امر نیابت او را از باب می نمود چنانچه تفصیل آن در مقصد ثالث انشاء الله تعالی خواهد آمد.

الحاصل تمام مطالب این طائفه از همین قبیل است که این همه، های و هوی بسیار می نمایند لکن چون از مدعای ایشان تفتیش می نمائی می بینی که امر سست ظاهر البطلانی را به لباس عوام فریبی در آورده اند و اسم آنرا دلیل و برهان گذارده اند.

و اما نسبت به سید کاظم رشتی مشتبه کاری ایشان اظهر از آنست که مذکور گردید زیرا که سید کاظم مذکور علاوه بر اینکه در موارد عدیده تصریح به اعتقاد خود بر قائمیت حضرت حجة ابن الحسن العسگری (ع) نموده در شرح قصیده اش که کتابی است مطبوع و دست هر وضع و شریف به آن می رسد مکرراً نام نامی و اسم گرامی آنحضرت را

میبرد و نظماً و نثراً صلوات بر آن جناب می فرستد و در چند موضع از آن، به این مصراع که محمد بن الحسن للمنتظر درود بر آنجناب میفرستد و در رساله که در سیر و سلوک نوشته در آداب خوابیدن شخص سالک تفصیلی میدهد و بیان اعتقادات را که باید در وقت خوابیدن بشود می نماید من جمله عباراتش آنست که مینویسد *یردالی الجانب لایمن و يجعل راسه الی المغرب و رجلیه الی المشرق و یراجع الاعتقادات و یتشهد الشهادتین ثم يجعل یده الیمنی تحت راسه ای و جهة الیمنی و یقول اللهم انی اشهدک انک افترضت علی طاعة امیر المؤمنین علی بن ابیطالب والحسن والحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد والحسن بن علی والحجة بن الحسن (ع) و یقرء الادعیة الماثورة انتهى* پس دیده حق بین بگشا و ملاحظه فرما که کسیکه در رساله سیر و سلوک تعلیم میدهد بر اینکه در وقت خوابیدن باید اول چنین بخوابد پس برگردد بسوی طرف راست قرار دهد سر خود را به جانب مغرب و پاهای خود را به سوی مشرق و بیان اعتقادات خود را بنماید و شهادتین بخواند پس قرار دهد دست راست خود را در زیر طرف راست صورت و بگوید این دعا را که معنایش اینست که خدایا بدرستی که من شاهد می گیرم تو را که بدرستی که تو واجب کردی بر من طاعة امیر المؤمنین علی بن ابیطالب را والحسن والحسین و تمام دوازده امام را هر یک هر یک به اسامی ایشان ذکر نماید تا برسد بحضرت حجة بن الحسن (ع) و آنجناب را به این لقب حجة و پسر حضرت امام حسن بودن در ائمه مفترض الطاعة و دوازدهمی ایشان ذکر نماید آیا میشود که چنین کسی مبشر به حجیه و قائمیت میرزا علی محمد باب بوده باشد؟! پس دیده بصیرت بگشا و بفهم که جمیع آنچه این طائفه نسبت به علما می دهند از همین قبیل است و ایضاً سید کاظم مذکور در جای دیگر از همین رساله سیرش تصریح به غیبت امام زمان (ع) می نماید و براینکه آنجناب در این زمان غیبت تائید و تسدید علما را مینماید و نمیگذارد در امر شریعت خبری که کذب باشد علما به آن عمل نمایند بلکه به هر قسمی باشد یا بقرنیه و اشاره و یا بمثال یا بسکوت یا بتکلم آنها بلحن الخطاب یا به فحوی الخطاب از اقسام تکلم و امثال این چیزهایی که موجب باشد که علما از عمل نمودن به آن خبر کذب منصرف گردند منصرفشان میفرماید اینست عبارت کتاب سیر او که در مقام اختلاف اخبار از ائمه - علیهم السلام - نوشته است: «بل ینظر فیهم فالحديث الذی لیس منهم یرده منهم به قرینه صارفة من اشارة او عبارة او مثال او سکوت او نطق

بلحن الخطاب او به فحوی الخطاب و امثالها لان الله سبحانه قد اكمل الدين و اوضح سبيل اليقين و الكفار قد يثسوا من ديننا لقوة حجتنا و عظم مستندنا الى ان قال و قال مولانا الحجة المنتظر عجل الله فرجه انا غير مهملين لمراعاتكم و لانا سين لذكر كم و لو لا ذلك لاصطلمتكم الاواه و احاطت بكم الاعداء و اذا غاب امامكم عنك فانت ما غبت عنه فارجع الى كلماتهم فان عليهم التمسديد (ص) و لا يدعونك تخبط خبط عشواه ان كنت قد انقطعت اليهم و صدقت في محبتهم «انتهى

ملاحظه فرمائید که از خود حضرت حجة ابن الحسن (ع) چنین خبر شریفی را که آنجناب در زمان غیبت شیعیان را در کمال مراقبت و جانب داری می فرماید روایت مینماید و از این قبیل تصریحات در کتب و کلمات سید کاظم و بیان اعتقادات آن بسیار است اکنون که حقیقت مذهب و عقاید او را دانستی ملتفت می شوی بر اینکه چه قدر طراری میخواهد که چنین کسیرا تمجید بسیار بنمانید به مطالبی که خودش اصلاً و ابداً به آنها راضی نبوده باینکه بگویند مراد خدایتعالی از جنتان مدهامتان که در قرآن مجید نر موده او و استادش می بوده و ایضاً بگویند که اینها مرتبه و مقام یحیای پیغمبر را داشته اند بلکه به صراحت گاهی از ایشان شنیده می شود که می گویند ایشان دو پیامبر بودند که مبعوث شدند برای بشارت دادن به میرزا علی محمد و میرزا حسینعلی پس چون از ایشان سؤال می نمائی که در چه مقام و چه کتاب سید کاظم رشتی بشارت داده است دو مقام برای بشارت وی ذکر مینماید که هر دو را ابو الفضل در فرائد نوشته است و چه بسیار نیکوست که شخص بصیر تاقل در این دو مقام نماید تا ملتفت گردد که نفوسی که مستعدند برای اغوا و گمراه نمودن عباد خدا بچه اندازه در مقام اضلال عوام بیچاره تردستی مینمایند کتاب مینویسند و در امر دین بیچارگان را به ریشخند در کتاب خود فریب میدهند و اگر کتاب فرائد ابو الفضل حاضر نبود که عین عبارت آن بالفاظه مذکور گردد هر آینه راقم اینحروف بالمره این مطلب را متعرض نمی گردید زیرا که مطالعه کنندگان هرگز قبول نمی نمودند بلکه چنین گمان میکردند که انسان بهر مقدار طراری داشته باشد این قسم ریشخند و چشم بندی در کتاب دینی مینویسد و لیکن چون کتاب فرائد حاضر است و عین عبارات آن مذکور میگردد لهذا این فقیر جرات بیان این مدعی را نمودم و انشاء الله مطالعه کنندگان خود حقرا از باطل امتیاز مینمایند یکی از آن دو مقام آنست که چون بدیهی است سید کاظم مذکور مروج طریقه شیخ احمد بود و در اوائل باب دوم از همین مقصد مقداری از حالات

سید مذکور سبقت یافت و مهارت وی در نساجی و بافندگی از مقالات وی که سبقت یافت بر شما معلوم گردید سید مذکور چون در مقابل اصولیین چنین ادعی می نمود که این طریقه شیخیه طریقه ایست واقعیّه که باطن اسرار و مخفیّات شریعت مقدّسه محمدیه (ص) را اظهار داشته است پس یک مقام از مقامات نساجی سید مذکور اینست که در نزد طایفه شیخیه بیان اینمدعی مینمود که این طریقه شیخیه بعد از این در ترقی است و حضرات شیخیه را دل گرم میکرد بر اینکه علمائی که بعد از این ترویج از دین احمدی (ص) مینمایند همگی به این طریقه شیخیه خواهند بود و جملگی همین طریقه را ترویج خواهند نمود لهذا به ملاحظه اینکه شیخ احمد هم نام با حضرت رسالت پناه (ص) بود نساجی را باین شکل و صورت نموده که چون حضرت رسالت پناه دو نام بوده یکی زمینی که محمد است و یکی نام آسمانی که احمد است پس نام زمینی آنجناب یکدوره هزار و دویست سال تربیت ظاهر شریعت آنجناب را نمود و در هر راس مائة ازین هزار دویست سال عالمی پیدا شد که تشیید احکام ظاهریه کرد پس آن دوره ظاهریه بسر رسید و نوبت دوره نام آسمانی آن جناب که باطن شریعت و مخفیّات اسرار شریعترا تربیت مینماید گردید و چون نوبت بنام آسمانی آنجناب که احمد باشد رسید و باید بعد ازین اینطریقه باطنیه ترویج یابد لهذا هر عالمیکه راس هر ماه بیاید بواطن اسرار را بیان خواهد نمود پس شیخ احمد که بیان بواطن نمود برای اینست که علماء بعد بهمین طریقه ترویج دین نمایند و من باب تطبیق در اسم مروج این طریقه شیخ احمد است که مسمی باسم آسمانی آنحضرت بوده باشد مختصر آنکه اینمطلب را سید مذکور بشرح و بسطی زیاد که طریقه سید بود با مدخلیه دوران شمس و قمر در بروج اثنی عشر و قوس نزول و صعود بیان نموده و طائفه بابیه این کلمات را از نوشتجات سید بدست آورده‌اند پس باطراف این کلمات های و هوی نمایند و میگویند سید کاظم رشتی به این کلمات بشارت بدین و آئین محدثه ماداده است پس ایزیز دیده بصیرت بگشا و در این کلمات که از سید مذکور نقل مینمایند تاّمل نما به بین که در تمام آنچه سید مذکور نوشته است آیا یک حرف از حروف می یابی ک دلالت بر مطالب طائفه بابیه نماید پس از اینکه دانستی که بهیچ وجه کلمات سید کاظم مدخلیتی بمطالب ایشان ندارد به بین که ابوالفضل به چه، های و هو و شیرین بیانی این کلمات را دلیل بر حقیّت دین بابیه قرار داده آن وقت ملتفت شو که در این شیرین زبانی و خوش عبارتی هیچ عرض نیست بجز اینکه تو و امثال تو را ریشخند نمایند و دین تو را

از کفت بیرون کنند اینست عبارت سید کاظم بر حسب آنچه در فرائد در صفحه ۵۷۵ مینویسد: ان له (ص) آسمان اسم فی الارض و هو محمد و اسم فی السماء و هو احمد الاسم هو الظهور یعنی ان له ظهور ان ظهور فی العوالم الظاهرية مما يتعلق بظواهر الابدان من احكامها و افعالها و صفاتها و کینوناتها و مظهر هذا الظهور و موقع هذا النور المسمى بمحمد و له ظهور و العوالم الباطنية و الاسرار العينية و مظهر ذلك الاسم هو المسمى باحمد و لما كان الخلق فی القوس الصعودی و كلما قرب من هذا القوس كان غليظا و كثيفا و كلما بعد و قرب الى المبدء كان رقيقاً لطيفاً و من عهد النبى (ص) و سلم فی راس كل مائة سنة كان يظهر من يروج الاحكام المناسبة لذلك المقام و لما كان مبدء القوس كانت التربية لظهور الاحكام بالظواهر و المروج فی كل مائة سنة كان يروج الشريعة على مقتضى ظواهر الرعية و لما كان للبدن الظاهري له مقامان مقام يتعلق بالاختلاف و عروض الاحوال و تغیر الموضوعات و مقام الا تقتضى ذلك و لما كان كل مقام انما يكمل فی ستة اطوار كما بينها سابقا كانت الاحكام الظاهريّة التي هي مقتضى ظهور اسم محمد انما يتم فی اثني عشر مائة و فی كل مائة من يروج الاحكام و يعين الحلال و الحرام و يظهر ما كان مخفياً و يفضل ما كان مجملاً فی المائة السابقة و يبين ما كان مبهما فيها و بالحمله فذلك العالم الكامل و الفاضل الفاصل يروى غصن الشريعة و تخضر عودها الى ان بلغ الكتاب اجله و تمّ تمام المائة الثانية عشر و اذا ظهر بعض الكاملين و اظهر بعض المواطنين للبالغين الواصلين مما كان مخفياً و تلك المطالب كانت مطوية كما فعله الشيخ الاكبر و جعل حقائق و خزنها تحت الالفاظ و العبارات و اودع تلك الدر المكنونة فی اصداق الاشارات حتى يكون عوناً لمن يروجها و ذخيرة لمن يبرزها و يتقوى بها فلما تمت المائة الثانية عشر و تمت الدورة الاولى المتعلقة بالظواهر لشمس النبوة و الاثنتا عشرة دورة لقمر الولاية من حيث التبعية فتتمت دوره و تمت مقتضياتها و الكرة الثانية و الدورة الاخرى لبيان احكام ظهور البواطن و الاسرار المخفيات و المخفيات تحت الحجب و الاستار و عبارة اخرى الدورة الاولى لشمس النبوة كانت لتربية الابدان و الارواح المتعلقة بها مثاله الجنين فی بطن الام و الكرة الثانية لتربيته الارواح القادسه و النفوس المجردة الغير المرتبطة بالاجسام مثاله تربية الارواح بالتكليف فی هذه الدنيا فلما تمت الدورة الاولى لشمس النبوة التي هي متعلقه بتربية الظواهر التي هي مقتضى ظهور اسم محمد اتت الدور الثانية لشمس النبوة لتربية البواطن و الظواهر فی هذه الدورة تابعه كما ان الدورة الاولى لتربية الظواهر و البواطن كانت تابعه فكانت هذه

الدَّوْرَةُ الثَّانِيَةَ فِيهَا اسْمُ رَسُولِ اللَّهِ الَّذِي فِي السَّمَاءِ وَهُوَ أَحْمَدُ فَكَانَ الْمَرْوَجُ وَالرَّئِيسُ (۱) فِي رَأْسِ هَذِهِ الْمَسْمَى بِأَحْمَدٍ وَ لَا يَبْدَأُ مِنْ أَعْدَابِ أَرْضٍ وَ أَحْسَنُ هُوَ آءِ أَنْتَهَى عِبَارَتِ سَيِّدِ كَاطِمٍ. پس ابوالفضل در ترجمه آن مینویسد و خلاصه ترجمه این نغمه ملکوتی که بسزعم انف جاحد مکابر مانند نفخه جنّت و نسیم رحمت قلوب اهل استعداد را روان بخش و فرح آنکیرابست اینست که هر آینه از برای حضرت رسول (ص) و سلّم است دو اسم اسمی در ارض و آن محمّد است و اسمی در سماء و آن احمد است و مقصود از اسم ظهور است یعنی از برای حضرت رسول (ص) دو ظهور است ظهور اوّل در عوامل ظاهر که متعلّق بظواهر بدنست از احکام و افعال و صفات و کینونات آن و مظهر این ظهور و موقع این نور مسمی بمحمّد است و ظهور ثانی آنحضرت در عوالم باطنیه و اسرار غیبیه و مظهر این ظهور و مسمی به احمد است و چون در قوس صعود واقعند و هر چه نزدیک باین قوس باشند غلیظتر و کثیفتر است و هر چه دورتر شود و به مبدء نزدیک آید رقیق و لطیفتر گردد و از عهد حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلّم - در سر هر صد سال ظاهر میشد نفسی که مروّج احکام مناسبه به این مقام باشد زیرا که مبدء قوس برای تربیت احکام ظاهریّه بود لهذا آن مروّج احکامرا مناسب ظاهر رعیت ترویج مینمود و چون بدن ظاهری دو مقام دارد مقامی که به عروض احوال و تغیر موضوعات مختلف گردد و مقامیکه مقتضی تغیر و اختلاف نباشد و چون هر مقامی چنانکه در سابق بیان نمودیم در شش اطوار تکمیل مییابد از احکام ظاهریّه که مقتضی ظهور اسم محمّد (ص) بود و آن ده ماه تکمیل یافت و در هر ماه مروّجی که احکام را ترویج دهد و حلال و حرام را بیان فرماید و مخفیّا ترا ظاهر کند و مجملات مأه سابقه را تفصیل دهد و مبهمات آن قرن را بیان نماید ظاهر شد و بالجمله این عالم عامل و فاضل فاضل غصن شریعت را سیراب می نمود و آنرا طراوت می بخشید تا آنکه اجل کتاب سرآمد و قرن دوازدهم تمام گردید در این حال بعض از کاملین ظهور نمودند و پاره از بواطن مخفیّه و مطالب مطویّه را از برای بالغین و واصلین ظاهر فرمودند چنانکه شیخ اکبر به این نکته عامل شد و حقایق مطالب راتحت الفاظ و عبارات مخزون داشت و درر مکنونه را در اصناف اشارات و دیعه گذاشت تا برای مروّجین آن معاونتی باشد و برای ظاهر کنندگان آن ذخیره و قوتی گردد

پس چون صد سال دوازدهمی سرآمد و دوره اولی که متعلق به ظواهر بود از برای شمس نبوت و دوازده دوره بالطبع از برای قمر ولایت به انجام رسید لهذا دوره اولی تمام شد و مقتضیات آن دوره نیز انقضا یافت و کرّه ثانویه و دوره اخیری برای ظهور بواطن و اسرار است و بروز حقایق مجنیه تحت حجب و استار است و به عبارت اخیری دوره اولی شمس نبوت از برای تربیت ابدان و ارواح متعلقه به آن بود و مثل آن جنین است در بطن ام و کرّه ثانیه از برای تربیت ارواح مقدسه است و نفوس مجرّده غیر مرتبطه به اجسام و مثل آن مثل تربیت ارواح است هنگام بلوغ بتکلیف در این دنیا پس چون دوره اولی شمس نبوت که متعلق بظواهر بود به اقتضای اسم محمد سرآمد دوره ثانیه شمس نبوت که متعلق است بتربیت بواطن فرارسید و ظواهر در ایندوره تابع بواطن است چنانچه در دوره اولی بواطن تابع ظواهر بود و در این دوره اسم رسول الله -صلی الله علیه و آله و سلم- همان اسم سماوی آنحضرت احمد خواهد بود چنانکه اسم مروّج اینماه اخیری نیز احمد بود و ناچار است که احمد مروّج این دوره از خوشترین ارض من حیث العدویه و بهترین هوایی بوده باشد انتهی ترجمه عبارت سید کاظم بر طبق آنچه در فرائد مذکور گردیده پس ای عزیز! در امر دین خود زیرک باش و سرمایه نفیسه ایمان را فی الجمله قدر بدان چشم دل خود را باز نما و از ابتداء تا انتهای عبارت سید کاظم و ترجمه آنرا مکرراً مطالعه نما و درست دقت بفرما تا بدانی که بالمرّه بشارتی و اشارتی بانچه اینطائفه ادّعاء آنرا می نمایند در آن نخواهی یافت پس چون صدق اینکلام را یافتی و درست فهمیدی آنوقت مراجعه بکتاب فرائد بنما به بین که ابوالفضل قبل از ذکر عبارت سید کاظم و بعد آن و قبل از ترجمه آن و بعد آن چه مقدار بر بشارت دادن سید کاظم در این عبارت بر این ائین جدید بایینه بخود بالیده یکجا میگوید این نغمه ملکوتی است که به زعم انف جاجد مکابر مانند نفخه جنّت و نسیم رحمت قلوب اهل استعداد را روان بخش و فرح انگیز است و بعد از ترجمه عبارات سید مینویسد که اکنون از ارباب انصاف و عدل رجا مینمایم که قدری در این بیانات عالیّه که بنفسها بر علو مقام قائل آن شهادت میدهد بدقت تأمل و تدبّر فرمائید که چگونه حضرت سید بانقضای اجل شریعت نبویه و انتهای دوره اسلامیّه بعد از تکمیل قرن دوازدهم از قرون هجریّه اخبار فرموده و قرن سیزدهم هجریّه را میعاد ظهور حضرت موعود و تغییر شریعت ظاهریّه مقرر داشته انتهی

اشهدکم بالله! انصاف دهید که اشخاصی که در کتب مطبوعه که به دست هر سخن

سَنج می‌افتد این مقدار طَرّاری مینمایند و حال آنکه میدانند که یاوه سرائی ایشان بر هر خرد و بزرگ آشکار خواهد گردید آیا در صحبت به اعوام بیچاره هیچ مدان بچه مقدار طَرّاری خواهند نمود آیا هیچ عاقل احتمال میدهد که کسی در کتاب خود چنین کذب واضح آشکار رابنویسد؟! ملاحظه فرمودید که سید کاظم رشتی به ملاحظه اینکه شنیده بود که در منقبت حضرت رسالت پناه (ص) فرموده‌اند المسمی فی الارض بمحمد و فی السّماء باحمد (ص) من باب اینکه تمجیدی از استاد خود شیخ احمد احساسی نماید در بافندگی خود نوشت که شیخ اکبر بواطن شریعت و اسرار مخفیّات آنرا اظهار نمود و این طریقه او که اظهار بواطن شریعت باشد بعد از این در ترویج دین احمدی باقی خواهد بود زیرا که مربّی شریعت رسول الله (ص) در این دوره نام آسمانی آنجنابست که احمد باشد و مروج آن هم احمد است آیا این سخن قابل اینست که کسی حمل بر این نماید که بیان انقضای اجل شریعت و انتهای دوره اسلامی را نموده است و قرن سیزدهم از قرون هجریّه را میعاد ظهور میرزا علی محمد باب و تغییر شریعت مقرر داشته است پس اشخاصیکه بدام شکوک و شبهات اینطائفه گرفتارند اگر چنین امر واضحی را ملتفت نشوند و این کذب باین صراحت را نفهمند و از این افتراء محض که با این قال و قیل و بالیدن بخود لباس صحّت بر او پوشانیده‌اند و بسبب این نغمه ملکوتی است که برغم انف جاحد مکابر مانند نفخه جنّت و نسیم رحمت قلوب اهل استعداد را فرج‌انگیز است طَرّاری نموده‌اند سایر مطالب اینقوم را استنباط ننماید دیگر بچه چیز تمیز مابین حق و باطل خواهند داد و الحاصل آنکه گمان نمیکنم که با این شرح و بسطی که راقب این حروف در این مطالب داده و هر مطلبی را چند کَرّت تکرار نموده و بلسان عامیان، بسیار واضح بدون مراعات عبارت‌پردازی نوشته دیگر امر بر احدی از عوام مشتبه باشد پس باوصف این اگر کسی هنوز دعوی اشتباه نماید من باب مکابره خواهد بود و معلوم است که وی اصلاً و ابداً در مقام مراعات دین حق نیست بلکه از روی اینکه اعتقاد بخدا و اصل دین نداشته است این طریقه را اختیار نموده و مینماید و بشارت دیگر که اینطائفه از سید کاظم رشتی نقل نموده‌اند آنست که در فرائد در صفحه ۵۷۳ نوشته است که مکرراً حضرت سید در مجالس ذکر فراق میفرمودند و از قرب زمان وفات و انقضای اینم حیوة خود اخبار می‌فرمودند و بعضی از دوستان ایشان از این خبر محزون اظهار حزن میکردند و انحضرت در جواب ایشان فرموده‌اند که آیا نمی‌خواهید من بروم و صاحب

حقیقی شما ظاهر گردد و به اصرح بیان به دوستان صادق و اصحاب خالص خود فرمودند که بعد از من ساکن نشوید بگردید و معدن علم را بجوئید چه او موجود است و البتّه ظاهر خواهد شد و لهذا نفوس موقنه مستقیمه قدسیّه پس از وفات حضرت سیّد قدس الله تربته الشریفه ساکن نشدند و در آفاق گردش کردند تا بمقصود فائز شدند و گوی سبقت را ربودند و آیات الهیّه را بچشم خود دیدند و تصدیق نمودند انتهی.

راقم این حروف گوید از کجا عامی بیچاره که چند نفر اطراف او را گرفته اند که او را گمراه نمایند ملتفت این نکته گردد که آثار کذب از خود این سخن ظاهر است زیرا که مگر وجود سیّد مانع از ظهور و صاحب حقیقی مردم بود که بگوید آیا نمی خواهید من بروم و صاحب حقیقی شما ظاهر گردد اگر شنیده اید که در انجیل نوشته شده است که حضرت عیسی فرمود رفتن من مفید است برای شما زیرا که تا من نروم تسلی دهنده شما نخواهد آمد مراد عیسویان از این سخن است چنانکه در انجیلشان صراحت دارد آنست که عیسی در همین باب فرموده است که من میروم نزد پدر و تسلی دهنده را میفرستم پس نوشته اند که عیسی فرمود تا من نروم تسلی دهنده شما نخواهد آمد اما حضرات بابیّه چنین ادعائی نمی نمایند که سید کاظم در نزد خدا رفت و میرزا علی محمد را فرستاد پس این چه سخن کذبی است که نسبت بسید داده اند و دیگر آنکه عامی بیچاره از کجا ملتفت اینمعنی شود که سید کاظم در نوشتجات خود مکرراً تصریح بمهدویت و قائمیت حضرت حجّه بن الحسن (ع) مینموده است و اظهار اشتیاق بفائز شدن خدمت آنحضرت مینموده است چنین اشخاص بسامیشود که چنین خیال کنند که در همین نزدیکی آنحضرت ظاهر خواهد گردید پس اگر چنین سخنی را بر زبان جاری ساخته باشد چه دلالت بر قائمیت میرزا علی محمد باب مینماید آیا دوستان خالص و اصحاب سرّ سید کاظم شیعه اثنی عشریّه نبودند؟! آیا ایشان نمیدانستند که حضرت حجّه بن الحسن - علیهما سلام الله تعالی - موجود است و ظهور خواهد نمود؟! پس چه ضرر دارد که کسی از ایشان پیدا شود که بگوید در همین نزدیکی آنحضرت ظاهر خواهد گردید و دیگر آنکه نوشته است که نفوس موقنه مستقیمه قدسیّه الهیّه آیات الهیّه را بچشم خود دیدند و تصدیق نمودند لابد مراد صاحب فراند از آیاتی که میگوید کلمات میرزا علی محمد باب است خوب بود مقداری از آیات او را در کتاب خود ذکر نماید تا دیگران نیز بچشم خود به بینند و بانچه باید تصدیق نمایند بنمایند اکنون که ایشان ذکر نکرده اند

راقم این حروف پاره‌ای از خطب آن را متعرض می‌گردد امید که برادران از مطالعه اینکلمات در امر میرزا علی محمد باب بصیرتی تازه حاصل نمایند ای عزیز من! بدان که از جمله نوشتجات میرزا علی محمد باب مختصری است که وی بعربی و فارسی آنرا نوشته و باعتقاد خود در آن هفت مطلب درج نموده و اثبات صدق دعوی خود را بان مطالب نموده و آنرا اینطائفه دلائل سبعة نامیده‌اند و اکنون که این عبارت را می‌نگارم دلائل سبعة در نزد راقم این کلمات موجود می‌باشد و خداوند احکم الحاکمین را شاهد بر صدق خود در این مکتوب می‌گیرم که عین عبارت که بر سبیل بسم الله و خطبه دیباچه نوشته یعنی از هر سه اکتفای به همین فقرات نموده بدون زیاده و نقیصه همین است که می‌نگارم و من باب اینکه کتاب خود را از اعتبار نیندازم اقتصار و اکتفای بهمین مقدار مینمایم هر کس بخواهد مطلع بر زیاده از این مقدار گردد رجوع به دلائل سبعة نماید:

خطبه میرزا علی محمد باب در اول دلائل سبعة اش:

بسم الله الفرد ذی الافراد بسم الله الفرد ذی الافرد بسم الله الفرد ذی الفرد بسم الله ذی الفوارد بسم الله ذی الفرادین بسم الله ذی المتفارد بسم ذی الفرداء بالله الله ذی الافرداء ایضاً ذی الفردات ذی الفردوت قل اللهم انک فراد السموات والارض وما بینهما لیؤتین الفردیه من یشاء ولینزعن الفردیه عمّن یشاء اه.

قل اللهم انک انت فردان السموات والارض انتک انت افرد الافردین قل اللهم انک انت فردان الفرادین قل الله افرد فوق کل ذی الافراد لن یقدر ان یمتنع عن فرید فردان افراده من احدانه کان فراد افرید و لله فرداء السموات والارض قد خلقت کل شیء بامری و ما جعلت لشیء من اول و لآخر جوداً من انا کنا علی ذلك لقادرین و انتهیت کلاً ما خلقت الی بدیع الاول امرامنعندنا انا کنا علی کل شیء المقتدیر ثم انتهینا ما قد خلقنا من بدیع الاول الی محمد رسول الله فضلا من لدنا ان کنا فاضلین و ربینا الذین اوتو الفرقان فی الف و مأتین ثم سبعین سنینالعلمهم یتبصرون فی دینهم لیوم ظهور ربهم و حین ما یعرفهم الله نفسه لیجیبون ربهم ثم لتنصرون و علمناهم فی الفرقان دلائل سبعة کل واحد منهن یکفی کل العالمین انتهى.

ای عزیز! در این عبارات نظر بفرما اگر خود از علوم عربیت با اطلاعی تو را کافی است پس میدانی که سبب چیست که صاحب فرائد از کلمات میرزا علی محمد باب در فرائد خود چیزی ذکر نموده و اگر اهل عربیت نیستی چه کنم چاره جز این نیست که

کلام را بقسمی تنزل بدهم و عامیانه بنویسم تا ملتفت شوی ای عزیز این کلمات را بنظر هر کس که اطمینان بانصاف آن داری برسان و اگر در میان علما و طلاب اهل بلد خود منصفی نیابی در میان اعراب از شهرستانی و بادیه نشینان اشخاصی هستند که اذهان ایشان از جمیع خیالات فارغ و خالی است و بی غرضند و شخص دین دار این مقدار دین خود را دوست میدارد که سعی نماید در تمام دنیا یک بی غرض را پیدا نماید هر چند که در ممالک بعیده باشد و اگر از عرب و عجم مسلمانان منصف دین داری سراغ نکردی از فرنگان اشخاصی هستند که برای محض کمال تحصیل علم عربیت نموده اند و با هیچ طائفه غرضی ندارند از ایشان انصاف طلب نما پس اگر سوای این چند نفری که تو را وسوسه می نمایند و ریشخند میکنند مابقی تمام اهل کرده ارض اتفاق نمودند بر صحت آنچه راقم این حروف عرض مینماید پس بشبهات و ریشخند این اشخاص که در حقیقت دزد دینند و لکن در ظاهر اظهار دینداری مینمایند فریب مخور و از این خوش بیانیها و شیرین کلامیها که می بینی و می شنوی ریشخند شو و از دین خدا بیرون مرو!

اینک راقم این حروف بر خلاف رسم ارباب تصانیف این مختصر را به طریق عامیانه به نحوی که کسی مکاتبه و مراسله برای دیگری نویسد نگاشتم و بیان حق را در این کلمات نمودم میرزا علی محمد باب که خداوند را ذی الافراد نوشته اگر اراده کرده است که خداوند را افرادی هست کافر است و اگر اراده کرده است که خداوند مالک و صاحب افراد مخلوقاتست کفر نیست و لکن کلامش عامیانه و سست و بی مغز است و اما اینکه خداوند را ذی الافرد نوشته این هذیان و چرند است چنانکه ذی الفرد خوانده است و هم چنانیکه خداوند را ذی المنفرد وصف نموده و همچنانیکه خداوند را ذی الافراد نعت نموده جمیع این کلمات مهمل و بی معنا است و از قبیل چرندی که مسخرگان میگویند فرقیکه هست در اینست که مسخرگان جرأت بر مخلوق می نمایند و بیهوده سخن میگویند این شخص جرأت بر خالق نموده است و اینکه خداوند را ذی الافراد و ذی الفردوت خوانده از آنها بیشتر مسخرگی دارد پس چون در حین نوشتن این کلمات آن مقدار مجنون نبوده است که از غیر شعور و ادراک نوشته باشد پس این کلمات قطعاً و یقیناً کفر است خصوص اینکه در نوشتن این هذیانات اراده تغییر دین خدا داده است و اما اینکه نوشته است:

« قل اللهم انک فردان » کفر محض است و شرک واضح چنانکه قل اللهم انک انت

فردان الفرادین کفر و شرک مخلوط بهذیان میباشد.

ای عزیز چه کنم؟! این مختصر را برای عامیان از عباد خدا می نویسم و در نزد ارباب بصیرت بسیار خجل و منفعل می باشم که چندی مهملات در کتاب بنویسم و خود می دانم که بخلاف رسم کتاب نویسی است و باین قبیل کلمات این مختصر از درجه اعتبار می افتد لکن چون محض رضای حضرت اقدس اله جل ذکره می باشد باک ندارم و می نویسم تا آنکه تو بر حقیقت حال آگاه شوی و لابد باید تو را به تنظیر و مقایسه متنبه و آگاه سازم مثلاً اگر کسی بگوید:

این قرآن رایجی که در بازار صرف میشود نقره است حقست و راست گفته است و اگر بعد بگوید قرآن نقوره است نقیره است نقنوره است نقناره است نقرنقور است نقرنقیر است نقرنراست نقرنه است و نقیزه است و هکذا از این قبیل الفاظ مهمله قریب یک صفحه کتاب بگوید و بنویسد لابد این کلمات را از او حمل به هذیان و چرند می نمائی و می گوئی اگر این کمالست از هر سخره در هر ساعت هزار گونه از این کمالات ظاهر میشود پس چه خواهی گفت درباره کسی که بعربی اینگونه اشتقاقات نماید و در فردانیت حضرت اقدس الهی جل جلاله جرأت نموده ذی الفردات و ذی افرودت بگوید و همچنین در کثیری از مواد لغت عرب از اسماء الله و غیرها بهمین و تیره هذیان گوئی کند سیاح بابی در صفحه ۵۹ از کتاب خود افتخار باین قبیل هدایانات جسته می نویسد سیصد و شصت اشتقاق از کلمه بهاء نموده ای عزیز مقداری به هوش بیاو ادراک و شعور خود را ضایع منما و تفتیش از حال گذشتگان کن تا بدانی که پیغمبران ابرار و چه مقدار زحمت کشیدند تا آنکه عباد خدا را بوحدانیت حقتعالی مقرر و مدعن کردند حضرت رسالت پناه (ص) بچه اندازه از مشرکین متحمل اذیت و آزار گردید تا آنکه خلق به گفتن کلمه توحید و خواندن سوره مبارکه توحید راضی شدند فرمود هر کس یک مرتبه سوره مبارکه قل هو الله احد را بخواند چنان است

که ثلث قرآن را تلاوت نموده است و هر کس دو مرتبه آن سوره مبارکه را بخواند چنان است که دو ثلث تمام قرآن را تلاوت نموده است و هر کس سه مرتبه آن سوره مبارکه را تلاوت نماید چنان است که تمام قرآن را تلاوت نموده باشد بین که دنیا بچه اندازه پست و رذل است که اگر کسی در مقابل قل هو الله احد بگوید قل اللهم انک فردان السموات والارض قل اللهم انک انت فردان الفرادین جماعتی دنیاپرست عقب کار او را میگیرند بعضی برای ریاست بر چند نفر عوام و بعضی برای چند پاره زخارف دنیا این کفریات را

عین ایمان شمرند و کلمات سخیفه او را آیات بیّنات نام می‌نهند و می‌گویند که نقطه اولی معجزات باقیه نمود و الواح مقدّسه الهیّه از قلم اعلی نازل فرمود و ارواح مقدّسه مستعدّه را فرحی تازه و انبساطی بی اندازه بخشود. و سيعلم الذين ظلموا ای منقلب ینقلبون.

فصل سوم

از باب سوم از مقصد ثانی

از جمله طراری رؤساء طائفه بایه که عوام را بدان فریب می دهند آنست که حدیث شریف نبوی (ص) را که فریقین از شیعه و سنی در ذیل حدیث منزله نقل و روایت نموده‌اند که پیغمبر (ص) اخبار به انقطاع مطلق نبوت داده است بقوله (ص) لانی بعدی یعنی بعد از من دیگر نبی و پیغمبری مبعوث نخواهد گردید این حدیث شریف را فریقین از مسلمین در ذیل حدیث شریف منزله روایت نموده‌اند و اصل حدیث شریف منزله آنست که پیغمبر (ص) بامیرالمؤمنین علی (ع) فرمود انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لانی بعدی یعنی تو نسبت بمن به منزله هارون می باشی نسبت به موسی یعنی چنانکه هارون ظهیر و وزیر حضرت موسی بود در امر نبوتش و خلیفه و جانشین او بود در امتش در زمان غیبت او همچنین می باشی تو نسبت بمن الا آنکه فرق ما بین تو و هرون به این است که هرون پیغمبر بود و بعد از بعثت من کسی نبوت مبعوث نخواهد گردید و این حدیث را طائفه بایه تلقی به قبول نموده‌اند و لکن در جواب میگویند که پیغمبر (ص) اخبار فرموده است براینکه پیغمبری بعد از من نخواهد آمد اما فرموده است که ظهوری بعد از من نخواهد بود و کتابی بعد از من نخواهد بود این جواب میرزا حیدر علی بابی در صفحه ۱۷۳ دلائل العرفان نوشته است و این سخن چه بسیار شباهت دارد بسخن آن کاذب دیگر که دعوی نبوت کرد گفتندش به این حدیث چه می کنی که فرموده است لانی بعدی؟ جواب گفت که بلی پیغمبر (ص) خبر از نبوت من به این حدیث شریف داده است زیرا که اسم من «لا» می باشد و پیغمبر فرموده است لانی بعدی یعنی «لا» بعد از من پیغمبر می باشد گوئیا صاحب دلائل العرفان چنین توهم نموده است که نبوت بمجرد اسم است و غفلت نموده است از اینکه امریست واقعی و به مجرد تغییر در اسم حقیقت آن تغییر نخواهد نمود میرزا حسینعلی در آن عریضه که بدر بارشاه شهید سعید نورالله مرقد عرض کرده است چنین نوشته است باسلطان «انی کنت کاحد من العباد و اقادا علی المهادت مرت علی نسائم السبحان و علمنی علم ماکان لیس هذا من عندی بل من لدن عزیز علیم و امرنی بالنداء بین الارض و السماء» انتهى.

و ایضاً در همان عریضه تکرار این مدعا را کرده است بقوله «کنت نائما علی مضجعی مرت علی نفحات الرحمن و ایقظنی من النوم و امرنی بالنداء بین الارض و السماء» انتهى.

و بر هر ذی شعوری این مطلب واضح است که حقیقت دعوی نبوت همین است که کسی بگوید من مانند یکی از عباد خدا بودم یعنی از جانب خداوند ندا شدم و بر بستر خویش خفته بودم نسّمات سبحانی بر من مرور نمود و مرا بیدار کرد و علم ماکان را به من آموخت و مامورم ساخت که میان زمین و آسمان ندانم! میرزا حسینعلی این قدر شعور نداشت که خود بفهمد چه می نویسد به این دو عبارت دعوی نبوت نمود و ندانست که این دعوی نبوت است و اما ابوالفضل گلپایگانی بابی، چون دانست که این عین دعوی نبوت است چاره جز این ندید که بافندگی دیگر نماید! در صفحه ۳۱۲ فرزند این حدیث شریف را متعرض شده و در صفحه ۵۶۴ نیز بوجه اجمال متن حدیث را که: «انت منی بمنزله هرون من موسی الا انه لا بنی بعدی» ذکر نموده و لکن در موضع اول نوشته است که مقصود آنحضرت از این کلمه «لا بنی بعدی» این بود که ترقی امت اسلام را مکشوف دارد و افضلیت ائمه هدی را از انبیای بنی اسرائیل معلوم و واضح فرماید زیرا که بر مطلعین بر کتب مقدسه و حالات امم مافیه واضح است که انبیای بنی اسرائیل از قبیل اشعیا و بر میا و دانیال و حزقیل و زکریا و امثالهم کل به توسط رؤیا از امور آتیه اخبار می فرمودند و رؤیای صادق خود را به الهام الهی تعبیر می نمودند چنانکه کتب این پیغمبران به رؤیای اشعیا و رؤیای دانیال و رؤیای بر میا و رؤیای حزقیال مرصوفست و هم چنین در امت نصاری الهامات یوحنا قدیس به رؤیای یوحنا معروف چندان که لفظ نبی بر بیننده رؤیا در میان قوم دائر و مصطلح گشت و در لغت عبریه حقیقت ثانویه یافت و در کتب عهد عتیق و عهد جدید در مواضع کثیره مذکور و شایع گشت پس چون فجر سعادت از افق بطحاطالع شد و هنگام رؤیا انقضا یافت و میعاد رؤیت و مشاهدت فرارسید لذا بوجود اقدس خاتم الانبیاء باب نبوت یعنی نزول الهام به رویا مختوم گشت و روح فواد در صدور ارباب سدادسمت احاطه و کلیت گرفت و حقایق روحانیّه که بر انبیای بنی اسرائیل به رؤیا افاضه میشد بر ائمه علیهم السلام بر رؤیت و مشاهدت مبذول گشت و معنی «لا بنی بعدی» و حدیث صحیح علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل واضح و مکشوف شد انتهی عبارت فرزند.

نگارنده این حروف گوید که مقداری تأمل فرما تا التفات نمائی که به چه اندازه بی ربط بافندگی نموده و به چه بی مزگی طرّاری نموده!

اولاً: آنکه متفق علیه بین مسلمین و یهود و نصاری است که نبوت هارون به خواب نبود بلکه خداوند در بعض تکلماتی که به حضرت موسی می فرمود او را شریک می نمود

چنانکه تورات مشحون به این قبیل عبارتست که خداوند به موسی و هارون خطاب فرمود در تمام تورات دید نشده است که هارون مطلبی را به سبب رؤیا به قوم اخبار نموده باشد و حدیث شریف متصدی بیان تنزیل حضرت امیرالمؤمنین (ع) است به منزله هارون اینمطلب چه ربط به نبوت اشعیا و برمیا و دانیال و امثال ایشان دارد که پیغمبر بفرماید الا آنکه نبوت بر رؤیا انقضا یافت آیا هیچ عاقل راضی میشود که چنین سخن بی ربطی را نسبت به او دهند که این مرد نسبت او را بر رسول خدا (ص) داده است

و ثانیاً: آنکه بر فرض قبول کردن این نامربوط باید نامربوط های دیگر نیز اضافه شود زیرا که لازم آید که پیغمبر اخبار بر سالت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام داده باشد چه مفاد حدیث شریف بنا بر این معنی نامربوط است که تو بمنزله هارون نسبت به موسی می باشی و به ملاحظه اینکه نوشته سبب مقصود بیان افضلیت ائمه هدی از انبیای بنی اسرائیل است معنی الا انه لا نبی بعدی آنست که مگر آنکه این نبواتی که به رؤیا بود بعد از من نیست بلکه به رؤیت و مشاهده خواهد بود معروف است که چون نامربوطی را هزار توجیه نمائی هزار و یک نامربوط گفته شده خصوص اینکه باقی ائمه هدی را به ملاحظه و آخر کلام صاحب فرائد اضافه نمائیم

و ثالثاً آنکه در کتب عهد عتیق و عهد جدید استعمال نبی در مطلق کسانی که مخبر عن الله بوده اند بسیار شده است در باب (۱۸) سفر تثئیه تورا از لسان حضرت موسی مینویسد و خداوند بمن گفت آنچه گفتند نیکو گفتند نبی را برای ایشان از میان برادران ایشان مثل تو مبعوث خواهم کرد و کلام خود را بدعانش خواهم گذاشت و در باب ششم انجیل مرقس حضرت عیسی در باره خود میفرماید نبی بی حرمت نباشد جز در وطن خود و در باب چهارم انجیل لوقا همین قضیه را به این مضمون می نویسد که هیچ نبی در وطن خود مقبول نباشد و در باب چهارم انجیل یوحنا ایضاً چنین مینویسد زیرا که عیسی خود شهادت داد که هیچ نبی را در وطن خود حرمت نباشد و استعمال نبی در مطلق فجر عن الله تعالی در عرف قرن و حدیث زیاده از مقداری است که قابل انکار بوده باشد در یک سوره از قرآن مکرر آنست به حضرت خاتم الانبیاء (ص) استعمال این کلمه مبارکه گردیده از آنجمله است:

«یا ایها النبی انا ارسلنا شاهداً و مبشراً و نذیراً یا ایها النبی انا احلنا لک ازواجک» و ایضاً میفرماید: «ان وهبت نفسها للنبی ان اراد انبی ان یستنکها لا تدخلو بیوت النبی ان ذلکم کان یوذی النبی ان الله و ملائکته یصلون علی انبی یا ایها النبی قل لازواجک» و با وصف این که در

عرف قرآن به این مقدار لفظ نبی درباره حضرت خاتم النبیین محمد بن عبدالله (ص) استعمال شده است چگونه می شود گفت که استعمال نبی من باب اینکه حقیقت ثانویه در انبیائی که اخبار ایشان مخصوص برؤیا بوده داشته است ازین جهت لا بنی بعدی معنیش انست که نبوتی که برؤیا باشد بعد از من نمیباشد پس نفی مطلق نبوت را نمی نماید یا سزاوار است که این مقدار مزخرف و نامربوط با یکدیگر ضم و تالیف نمود تا آنکه میرزا علی محمد باب و میرزا حسینعلی بتوانند دعوی وحی الهی درباره خود نمایند خداوند انصافی عطا فرماید که عباد از حق گفتاری تجاوز ننمایند

فصل چهارم

در بقیہ اموری کہ این طائفہ استدلال بہ آن جسته‌اند

ابوالفضل در فرائد پس از استدلال بہ خبرابی لبید و فقرہ مذکورہ از خبر مفضل در صفحہ ۳۴ کتاب مذکور استدلال جسته است براینکہ سید عبدالوہاب شعرانی از اسمہ اہل سنت و جماعت در کتاب الیواقیت و الجواهر کہ در سنہ ۹۵۵ھ جریہ تزییف فرمودہ است در مبحث شصت و پنجم این کتاب میفرماید المبحث الخامس و الستون فی بیان آن جمیع اشراف الساعہ حق لابدان تقع کلہا قبل قیام الساعہ و ذلک کخروج المہدی ثم الذجال ثم نزول عیسی و خروج الدابہ و طلوع الشمس من مغربہا و رفع القرآن و فتح سدّ یاجوج و ماجوج حتی لولم یق من الدنیا الا مقدار یوم واحد لوقع ذلک کلہ قال الشیخ تقی الدین بن المنصور فی عقیدتہ و کلہ ہذہ الایات تقع فی المآۃ الاخیرہ من الیوم الذی و عدبہ رسول اللہ (ص) امتہ بقولہ ان صلحت امتی فلہا یوم وان فسدت فلہانصف یوم یعنی من ایام الرب المشار الیہا بقولہ تعالی و ان یوماً عند ربک کالف سنۃ ممّا تعدّون انتہی پس ابوالفضل در ترجمہ ان مینویسد یعنی مبحث شصت و پنجم در بیان اینست کہ جمیع اشراف قیامت حق است و ناچار است از وقوع و تحقیق آن قبل از ساعت مانند خروج مہدی پس خروج دجال پس نزول حضرت عیسی و خروج دابۃ الارض و طلوع آفتاب از مغرب خود و برداشته شدن قرآن و فتح سدّ یاجوج و ماجوج حتی اگر باقی نماند از عالم جز یکروز ہر آینہ کلّ این حوادث واقع گردد و متحقق شود پس میفرماید کہ شیخ تقی الدین بن ابی المنصور در عقیدہ خود فرمودہ است کہ تمام این آیات وقوع می یابد در صد سال آخرین از یک یومیکہ حضرت رسول (ص) امت خود را بآن وعده دادہ است و آن اینحدیث شریفست کہ فرمود آن صلحت امتی فلہا یوم و ان فسدت فلہا نصف یوم و ان یوماً عند ربک کالف سنۃ ممّا تعدّون یعنی اگر امت من صالح و نیکوکار باشند یکروز مالک شوند و الا اگر فاسد و بدکار گردند نصف روز را و ہر روزی نزد پروردگار ہزار سالست از شمارہ شماہا و اینحدیث صلحت امتی فلہا یوم را مجلسی علیہ الرحمۃ نیز در مجلد غیب بحار الانوار روایت فرمودہ است و اینحدیث در وقتی وارد شد کہ آیہ مبارکہ لکلّ امۃ اجل فاذا جاء اجلہم لا یستأخرون ساعۃ و لا یستقدمون نازل گشت و چون این آیہ بصراحت دلالت مینماید کہ برای بقاء ہر امتی در عالم اجلی

محدود معین مقرر است که ساعتی زیاد و کم نشود و مقدم و مؤخر نگردد لهذا از حضرت رسول (ص) استفسار نمودند که اجل امت اسلام چیست و بقاء عزت این دین در عالم تا کی فرمود آن صلحت امتی فلها یوم و ان فسدت فلها نصف یوم و ان یوماً عند ربک کالف سنة مما تعدون و مصدر و ماخذ این احادیث که مبین میعاد ظهور موعود است دو آیه است در قرآن مجید چه نزد اولی الافئدة و اضحست که بحکم آیه فیه تبیان کل شیء و کریمه ما فرطنا فی الكتاب من شیء جمیع حقایق دینیّه در قرآن مجید نازل گشته و چیزی از بیان اشراط و علامات و حوادث و وقایع این یوم عظیم در این کتاب کریم ترک نشده و بهمین ملاحظه از ائمه هدی علیهم السلام وارد شده که آنچه از احادیث ما بشمار رسد بقرآن شریف عرضه دارید اگر ماخذ آن در قرآن هست قبول کنید و الأرد نمائید و بالجمله آیه اولی که مبین میعاد ظهور است این آیه کریمه است که در سوره سجده میفرماید یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سته مما تعدون ترجمه آیه مبارکه اینست که تدبیر میفرماید خداوند امر را از آسمان بزمین پس بسوی او عروج خواهد نمود در مدت یکروز که مقدار آن هزار سال است از آنچه شما می شمارید یعنی حق جلّ جلاله امر مبارک دین مبین را اولاً نازل خواهد فرمود و پس از کمال و نزول در مدت یکهزار سال انوار دیانت زائل خواهد شد و اندک اندک در مدت مزبوره ثانیاً باسما صعود خواهد نمود و این معلوم است که نزول انوار امر دین از آسمان بزمین معقول و متصور نیست الا بوحیهای نازل بر حضرت سید المرسلین و الهامات وارده بر ائمه طاهرین و این انوار در مدت دو بیست و شصت سال از هجرة خاتم الانبیاء تا انقطاع ایام ائمه هدی کاملاً از آسمان بزمین نازل شد و مائده سماویه بنزول قرآن و بیانات علیهم السلام که مبین کتاب بودند بر امت اسلامیّه تماماً مبذول شد و چون در سنه دو بیست و شصت هجریه حضرت حسن بن علی العسگری (ع) وفات فرمود و ایام غیبت فرارسید و امر دیانت باراء علما و انظار فقها منوط و محول گشت اندک اندک اختلاف آراء و تشتت اهواء در اقوال و افعال رؤسای بیضا ظاهر شد و یوماً فیوماً بسبب ظهور ظلمت بدع و اختلافات افق امرالله تاریکتر و مظلومتر گشت تا آنکه از اسلام بجز اسم باقی نماند عزت و غلبه امم اسلامیّه بذلت و مغلوبیت مبدل شد و پس از انقضای هزار سال تمام از غیبت در سنه ۱۲۶۰ هجریه شمس حق از افق فارس ظاهر گشت و بشارت قرآن حدیث کاملاً تماماً تحقق پذیرفت و ایضاً بروفق آیه مذکوره در سوره حج

فرموده است: «و ستعجلونک بالعذاب ولن یخلف الله وعده و ان یوماً عند ربک کالف سنه مما تعدون» ترجمه آیه مبارکه اینست که کافران از تو در انزال عذاب استعجال و شتاب می کنند و حق جل جلاله در وعده خود تخلف نمی فرماید و هر آینه یکروز نزد پروردگار برابر هزار سالست از آنچه محسوب می دارند یعنی خداوند تعالی نزول عذاب را در قیامت فرموده و تا یوم موعود یک یوم ربانی که هزار سالست باقی مانده و وعده اعدام اهل طغیان و انفراد ارباب شرک و کفران بور و دان یوم عظیم مهیب مقدر گشته و این آیه کریمه وقتی نازل شد که کفار از شدت تمسک به عقائد دینیّه خود امر مبارک حضرت رسول را واهی می شمردند در غایت جرأت و اعتماد بر دین خود اللهم ان کان هذا هو الحق فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب می گفتند و لهذا آیه مبارکه در جواب ایشان نازل شد و میعاد بقاء دین اسلام و ظهور قائم موعود و ورود یوم الله بر اهل فؤاد واضح و معلوم گشت و هم بر وفق آیه مذکوره در سوره مبارکه سبأ که می فرماید: «و یقولون متی هذا الوعدان کنتم صادقین قل لکم میعاد یوم لا تستأخرون عنه ساعة و لا تستقدمون» یعنی می گویند چه وقت است میعاد ظهور این وعدها اگر از راست گویایند یعنی کفار پیوسته باهل یامان ایراد و انتقاد مینمودند که اگر راست میگوئید معین کنید که چه وقت این همه وعدها که در قرآن است ظاهر خواهد شد لهذا در جواب به حضرت خاتم الانبیاء امر شد که بگو برای شما میعاد دیگر و زمانی است که احدی نتواند آنرا مقدم دارد و به تاخیر اندازد و خلاصه القول اینمقدار از آیات و احادیث که عرض شد کفایت می نماید در اثبات اینکه وقت ظهور موعود فرار سیده و وعود الهیه تحقق یافته اگر انسان اهل مکابرت نباشد و بهلاکت خود و قوم خود مانند مکابران گذشته سعی ننماید انتهی عبارت فرائد

را قم اینحروف تمام عبارت فرائد را در این مورد با طولیکه داده است به عین عبارت آن نقل نموده تا آنکه مطالعه کنندگان احاطه به جمیع مطالب آن بنمایند و به عین انصاف و بصیرت ملتفت گردند که هیچیک از مطالب مسطوره و آیات مذکوره دلالتی بر مدعای ایشان نیست بلکه اکثر آنها دلیل بر بطلان آئین ایشانست پس بر ناظر در این کلمات لازم است که هر مطلبی را به عنوان خودش ملاحظه فرمائید تاحق و باطل از یکدیگر ممتاز گردد

جواب ابوالفضل نسبت به کلمات سید عبدالوهاب و بیان بطلان آیین بابیه بر حسب حسابی

که ابوالفضل نمود

مطلب اول در بیان کلامیست از سید عبدالوهاب شعرانی نقل نموده است و حاصل نقلش آنست که جمیع اشراف قیامت از خروج مهدی و دجال و نزول عیسی و طلوع آفتاب از مغرب و رفع قرآن و فتح سد یاجوج و ماجوج جمیعاً باید قبل از قیام ساعت واقع شود حتی آنکه اگر از دنیا باقی نماند مگر مقدار یکروز هر آینه کل این حوادث در آنروز واقع خواهد گردید نگارنده این کلمات گوید در اینکه این امور باید قبل از قیام ساعت یعنی قیامت واقع گردد احدی از مسلمین خواه شیعه و خواه سنی اختلاف نکرده است و در این مطلب احتیاج به کلام سید مذکور نبود زیرا که اخبار فریقین بر این ناطق است محل کلام چنانکه سبقت یافت اینست که طائفه جدیده بابیه دعوی این نمودند که میرزا علی محمد باب مهدی موعود است و در کلام سید عبدالوهاب هیچ دلیلی بر مهدویت وی نیست پس اگر تمسک بکلام سید من باب آنست که او گفته است این حوادث قبل از ساعت باید واقع شود و قیام ساعت زمان میرزا حسینعلی است بطلان آن اوضح از بیانست زیرا که در هر کلام باید مراد متکلم را از سخن بدست آورد و حمل نمودن کلام بر معنائی که متکلم اراده از آن کلام ننموده است سفاهت و جنونست و این معنی معلوم است که سید عبدالوهاب صاحب این کلام از اهل سنت و جماعت است و اعتقاد وی همچنانیکه اعتقاد عامه مسلمین از شیعه و سنی بر آنست که قیام ساعت و قیامت پس از خراب این عالم کون و فساد و گذشتن این دار تکلیف در عالمی دیگر و نشاء آخری که در آن تناکح و تناسل نیست بلکه روزی است عظیم که در آن روز خلق اولین و آخرین مجتمع باشند و هر یک بسزا و جزای اعمال خود برسند یوم یجمع الله الجمع لیوم التغابن خواهد بود پس این کلام سید دلیل بر بطلان اعتقاد اینطائفه بابیه است که قیام قیامت را در همین عالم کون و فساد و همین عالم تناکح و تناسل و ازدواج میدانند و مخفی نماند که صاحب فرائد نیز از کلام سید مذکور همین اعتقاد صحیحی که دلیل بر بطلان اعتقاد طائفه بابیه است استفاده نموده زیرا که در ترجمه کلام سید مذکور دنیا را بعالم تعبیر نموده پس بر حسب ترجمه خود صاحب فرائد ساعت و قیامت که پس از دنیا است عالمی غیر ازین عالم دنیا خواهد بود

بیان بطلان آیین مخترعه بابیه به کلمه «یوم الرب» در جواب از استدلال ابوالفضل به حدیث مطلب دوم آنکه بر حسب آنچه سید عبدالوہاب از تقی الدین نقل نموده است که باید جمیع این حوادث در ماه اخیرہ از یوم الرب کہ ہزار سالست واقع شود و یوم الرب را بہ مقتضای مفاد «ان صلحت امتی فلہا یوم و ان فسدت فلہا نصف یوم» یوم امت حضرت رسالت پناہ (ص) گرفته اند عبارت شیخ تقی الدین را درست مطالعہ فرما تا بدانیکہ بر حسب ہمین حساب دعوی میرزا علی محمد باب و میرزا حسینعلی ہر دو بر باطل بودہ است زیرا کہ باعتراف خود ایشان باید ظہور مہدی و نزول عیسی و جمیع اشراط قیامت در ماہ اخیرہ از ہزار سال امت رسول اللہ (ص) واقع شود و ماہ اخیرہ امت رسول اللہ (ص) سنہ نہصد است تا برسد بہزار زیرا کہ ائمہ طاہرین سلام اللہ علیہم اجمعین داخل در امت حضرت رسول (ص) میباشند و خارج از امت نیستند غایۃ الامر آنست کہ کسی بگوید کہ یازدہ سال زمان ہجرت را نیز علاوہ بر این ہزار نمایند پس منتهی الیہ ماہ از یوم ہزار سال امت سنہ ہزار و یازدہ میشود پس ہر کس بعد از این تاریخ دعوی مہدویت یا عیسویت نماید بر حسب کلام سید عبدالوہاب و تقی الدین کاذب و مفتری خواہد بود زیرا کہ خارج از این حسابست و معلوم است کہ دعوی میرزا علی محمد باب دوہست و چہل و نہ سال بعد از این تاریخ یعنی ماہ اخیرہ بودہ است و اگر ازین سخن در گذریم و همان چیزی را کہ بابیہ میگویند و در فرائد نوشتہ است بگوئیم باز دعوی میرزا علی محمد باب و میرزا حسینعلی کذب و مخالف با کلام سید عبدالوہاب و تقی الدین خواہد بود معروف نزد علما است کہ ذاتیات تخلف بردار نیستند سخن کذب را ہر قدر پیرایہ بر آن بہ بندی متبادل بصدق و راستی نخواہد گردید توضیح مدعا آنست کہ اگر بر حسب خواہش و میل صاحب فرائد بدو تاریخ ہزار سال امت را سنہ دوہست و شصت کہ سنہ وفات حضرت امام حسن عسگری (ع) است قرار دہید ہر چند اینمطلب مخالف با مقصود تقی الدین است پس ابتداء ماہ اخیرہ از ہزار سال امت سنہ یکہزار و یکصد و شصت بلکہ یکہزار یکصد و پنجاہ و نہ میشود زیرا کہ از سنہ وفات حضرت امام حسن عسگری (ع) کہ ربیع الاولست دہ ماہ بہ جهت امت باقی بود پس نفس سنہ دوہست و شصت داخل در سنہ امت می باشد کہ باید خروج قائم و نزول عیسی و سایر اشراط قیامت جمیعاً در این صد سال اخیرہ تا برسد بہ سنہ یکہزار و دوہست و پنجاہ و نہ بشود پس اگر کسی پس ازین ماہ اخیرہ ہزار سال دعوی قائمیت و مہدویت یا عیسویت نماید دعوی او کذب و سخن وی باطل و

خارج از این حساب خواهد بود پس بر حسب کلام سید عبدالوہاب و تقی الدین و بحساب خود صاحب فرائد دعوی میرزا علی محمد بعد از انقضای هزار سال و دعوی میرزا حسینعلی نه سال بعد از هزار سال امت است و محمول بر بطلان است ای عزیز! چون فساد مدعای صاحب فرائد را بر حسب آنچه خودش به قلم خود از سید عبدالوہاب و شیخ تقی الدین نوشته است به واضح تر بیانی دانستی و ملتفت شدی که این کلمات از معادن وحی الهی نیست که مطابق با واقع بوده باشد بلکه خیالاتی است که بندگان خدا در پیش خود نموده اند که بچه طریق عباد خدا را ریشخند و فریب دهند پس بدان که چون مشیہ الہیہ جل جلالہ بر این قرار گیرد که کذب طائفہ ظاهر گردد و بظہور کذب ایشان حجۃ خود را بر سائر خلق تمام گرداند پس خود ایشانرا بر این می دارد که به نوک قلم خودشان قطع و تین خود را نمایند یعنی کذب خود را ظاهر سازند تا مفاد کریمہ لقطعنا منہ الوتین صادق آید چون طائفہ بابیہ اسم میرزا حسینعلی را مظهر ربوبیہ و الوہیت نهادند و در نظر عوام بیچاره به های وهوی بسیار چنین جلوه دادند که یوم دعوی میرزا حسینعلی یوم الرب و یوم نزول روح الله است و مراد خدایتعالی از یوم الرب که در قرآن اشاره به آن فرموده همین یوم دعوت اوست و به این سخن کثیری از عوام را فریب دادند ابوالفضل در صحفہ ۲۸۱ از فرائد تا چند برگ این مطلب را به شیرین زبانی و خوش بیانی در نظر عوام جلوه داده و آیات بسیار از قبیل اویاتی ربک او بعض آیات ربک و غیر آن در شأن وی در ضمن کلمات خود درج نموده خداوند عالم برای اینکه کذب ایشان بر هر کس ظاهر گردد و خواص و عوام بدانند که این سخنان افتراء بخداوند است نه میرزا حسینعلی مظهر رب اعلی است و نه زمان دعوت او یوم الرب است خود این طائفہ را بر این داشت که از سید عبدالوہاب و تقی الدین نقل نمایند که یوم الرب یوم امت حضرت رسالت پناه (ص) می باشد تا آنکه کذب ایشان در آنچه گفتند ظاهر گردد اما سید عبدالوہاب و تقی الدین که از اهل سنت و جماعت میباشند چونکہ خود عالم بحقایق امور نبودند و اخذ علم را به آن طریقکہ خداوند تبارک و تعالی به مفاد «فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون» قرار داده از معادن علم الهی نخواستند بنمایند پس اگر این سخنانی را کہ صاحب فرائد نسبت بایشان داده راست باشد ایشان در حدیث «ان صلحت امتی فلها یوم اہ» خواسته اند از خود چیزی بگویند لهذا بخطا افتادند و چنین یافتند کہ هزار سال مدت بقاء امت حضرت خیرالبشر (ص) می باشد و چون دین انحضرت تا قیامت باقیست و قیامت پس از خراب و انهدام این

عالم و فساد است پس تا هزار سال دیگر از زمان نزول آیه این عالم بیش باقی نخواهد ماند و هر آینه ظهور مهدی و نزول عیسی و خروج دجال و جمیع اشراط قیامت از سنه نهصد تا برسد بهزار که ماه اخیره از یوم الربّ بوده باشد واقع خواهد گردید و اکنون سیصد و بیست و چهار سال است که کذب اجتهاد ایشان در آنچه گفتند ظاهر گردیده است و اما حدیث «ان صلحت امتی فلها یوم و ان فسدت فلها نصف یوم» هیچ ربطی بانچه حضرات توجیه آنرا کرده‌اند ندارد مرحوم مجلسی رضوان الله علیه در مجلد غیبت بحارالانوار آنرا نقل فرموده و در این مختصر در باب پنجم از مقصد ثالث انشاء الله تعالی خواهد آمد. مطلب سوّم آنکه ابوالفضل نوشته است که این حدیث «ان صلحت امتی فلها یوم» در وقتی وارد شد که آیه مبارکه «لکل امة اجل فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون» نازل گشت و چون این آیه بصراحت دلالت مینماید که برای بقاء هر امتی در عالم اجلی محدود و مدّتی مقرر است که ساعتی زیاد و کم نگردد لهذا از حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلّم - استفسار نمودند که اجل امت اسلام چیست و بقاء عزّت این دین تا کی؟ فرمود: «ان صلحت امتی فلها یوم و ان فسدت فلها نصف یوم و ان یوما عند ربک کالف سنة ممّا تعدّون» انتهى را قم اینحروف گوید اولاً آنکه در هیچ حدیثی و خبری یا تفسیر یا کتابی دیده نشده است که کسی نوشته باشد مورد ورود این حدیث پس از نزول آیه شریفه لکل امة اجل و سؤال مردم از اجل اسلام می باشد پس این سخن افتراء است و اصلی و منشأ ندارد و ثانیاً آنکه امت در آیه شریفه به معنای لغوی آن استعمال شده است که مساوق با معنای قوم و اهل آنزمان است و معلوم است که این معنی غیر آن معنائیست که مراد عموم تابعین و پیروان در شریعت باشد و ثالثاً آنکه پس از اینکه اصل مدّعی اینطائفه ظاهر البطلان گردید چنانکه در مطلب اول و دوّم معلوم شد و گذشت که معنی «ان صلحت امتی فلها یوم و ان فسدت فلها نصف یوم» دخلی به بقاء شریعت ندارد کذب این سخنان اوضح از بیان خواهد بود و رابعاً با قطع نظر از آنکه از ضروریات دین اسلام است و بر احدی از مسلمین این معنی مخفی نبوده است که دین اسلام تا انقراض عالم باقیست و جای این سؤال در نزد مسلمین باقی نبوده است نفس سؤال اینکه اجل اسلام چیست و بقاء عزّت این دین تا کی کلامیست که خود شهادت بر کذب خود دارد زیرا که معنی اجل امت اسلام چیست؟ آنست که امت اسلام را چه چیز فانی می نماید و این سؤال از حقیقت آن چیست است که فانی کننده اهل اسلام بوده باشد هم چنانی که عزّت اسلام غیر بقاء امت آن

پس نفس کلمات و عطف تفسیر بی ربط و ظاهر البطلان است صاحب فرائد که بان خوش بیانی و بد خواست آیه را با حدیثی که با هم ربط ندارند مرتبط نماید لابد شد که چنین عبادت بی معنائی را نوشت آیانمی دانی که سؤال از اینکه اجل و فانی کننده امت اسلام چه چیز است کلام بی معنائی است؟! آیا نمی فهمی که سؤال از اینکه تا کی عزت اسلام باقیست و کی اسلام ذلیل می شود هیچ ربطی به مفاد آیه شریفه: «لکلّ امة» اجل ندارد آیا سائل نمی توانست سؤال نماید یا رسول الله! دین اسلام و شریعت شما تا کی باقی خواهد بود تا جواب بشنود تا انقراض عالم باقی است و نسخ شدنی نیست چنانکه از این قبیل اخبار متواتر از آنحضرت و از ائمه هدی - سلام الله علیهم اجمعین - روایت شده است و خامساً آنکه بحمدالله تعالی بقاء عزت و امت اسلام چنانکه تفصیل آن در مطلب پنجم عن قریب خواهد رسید دلالت بر این دارد که این سخن که اگر صالح باشند امت من تا هزار سال که یک یوم ربّانی باشد از لسان مبارک مهبط وحی الهی که حق تعالی در نعت او و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی نازل فرموده نیست و اگر آنجناب اخبار بچنین امری فرموده بود در این زمان ما احدی از مسلمین باقی نبود پس بقاء امت اسلام و عزت دین اسلام دلیل بر بطلان و بافندگی این سخنان از طائفه بایه میباشد و اگر کسی زنده باشد عن قریب خواهد دید که این طائفه مانند طوائف دیگر که سابق تر ایشان های و هوی بسیاری نمودند منقرض خواهند شد و بعد ازین نیز اشخاص متعدّد بر حسب اخبار مرویه عن الائمة علیهم السّلام بکذب دعوی مثل دعوی این طائفه خواهد نمود ایشان هم منقرض شوند و دین اسلام بجای خود باقی باشد دین خدائی غیر آنچه است که مردم بیافند در خبر وارد است که شصت نفر هر یک دعوی نبوت بکذب خواهند نمود و دوازده نفر از سادات هر یک دعوی مهدویت بکذب خواهند کرد پس از آن حضرت حجّة الله تعالی فی ارضه و بقیّة الله تعالی علی عباده صاحب الزّمان خروج فرمود این خبر را در شرح الزّیارة نیز روایت مینماید بنابراین میرزا علی محمد باب مصداق یکی از آن دوازده نفر و میرزا حسینعلی بر حسب آنچه خودش گفت کنت کاحد من العباد راقد علی المسهاد تا آخر آنچه گذشت مصداق یکی از آن سی نفر خواهد بود.

آیه شریفه «یدبر الامر من السماء» واستدلال ابوالفضل در جواب آن

مطلب چهارم آنکه در فرائد در ضمن عباراتی که سبقت یافت نوشته است که مصدر

و مأخذ این احادیث که مبین میعاد ظهور موعود است در آیه است در قرآن مجید که در نزد اولی الافئدة واضح است که بحکم آیه کریمه فیه تبیان کل شیء و کریمه ما فرطنا فی الكتاب من شیء جمیع حقایق دینیّه در قرآن نازل گشته و چیزی از بیان اشراط و علامات و حوادث و وقایع این یوم عظیم در این کتاب کریم ترک نشده و بهمین ملاحظه از ائمه هدی (ع) وارد شده که آنچه از احادیث ما بشمارسد بقرآن شریف عرضه دارید اگر مأخذ آن در قرآن هست قبول کنید و الّا رد کنید و بالجمله آیه اولی که مبین میعاد ظهور است این آیه کریمه است که در سوره سجده میفرماید

« یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة مما تعدّون » پس از آن ترجمه آیه شریفه را نوشته بعد نوشته است یعنی حق جلّ جلاله امر مبارک دین مبین را از آسمان بزمین نازل خواهد فرمود و پس از کمال و نزول در مدّت یکهزار سال انوار دیانت زائل خواهد شد و اندک اندک در مدّت مزبوره ثانیاً باسماں صعود خواهد نمود انتهى نگارند اینکلمات گوید اگر چه تمام این بافندگیها از صاحب فرائد مبتنی است بر صحّت کلام تقی الدّین در معنی حدیث آن صلحت امتی له و ظهور آن در تحدید بقاء شریعت احمدی (ص) الی مدّت هزار سال یوم ربوبی و پس از ظهور فساد اجتهاد تقی الدّین چنانکه سبقت یافت مجالی برای اینکلمات باقی نخواهد ماند لکن من باب اینکه بر عوام بطلان این بافندگیها نیز ظاهر گردد معروض می دارد که اولاً آنکه صاحب فرائد چنین گمان کرده است که احادیث نبویّه (ص) ما خود از آیات قرآنیّه است و آنجناب مانند علماء امت اجتهاد میفرموده و اخذ از قرآن مینموده است پس ازین جهة نوشته است که مصدر و مأخذ این احادیث که مبین میعاد ظهور موعود است در آیه در قرآن مجید است و بر هر ذی شعوری واضحست که نسبت اجتهاد و اخذ از آیات کتاب بمهبط وحی الهی (ص) خلاف واقعست و نیز همان اجتهاد را که نسبت به پیغمبر (ص) داده است در این عبارت ثانیاً بائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین داده است و افتراء بایشان بسته نوشته است که ایشان فرموده اند آنچه از احادیث ما بشمارسد بقرآن شریف عرضه دارید اگر مأخذ آن در قرآن هست قبول کنید و الّا رد نمائید و این افتراء ناشی از آنست که معرفت ائمه اطهار را نداشته است که ایشان خزنه علم الله و معادن حکمة الله بوده و میباشند و علوم ایشان کسی و اجتهادی نیست بلکه من لدن حکیم علیهم است بلی فرمایشات ایشان تماماً موافق باقر انست و مندرج در ظواهر یا بواطن

قرآنست و چون اعداء ایشان هنگامی که می خواستند افتراء به یکی از ائمه - علیهم السلام - ببندند آن چیزی را نسبت به ایشان می دادند که مخالف با قرآن باشد تا مردم از ایشان اعراض نمایند لهذا حضرات ائمه - سلام الله علیهم اجمعین - در مقامی که اخبار مرویه از ایشان تعارض داشته باشد یکی از علاج تعارض را موافقت با قرآن قرار داده فرموده اند و افق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فاطرحوه یعنی اخباری را که نسبت بما میدهند آنچه موافق کتاب الله است بگیریید و قبول نمائید و آنچه مخالف کتاب الله پس طرح کنید و رد نمائید که از مانیت و این فرمایش میزانی است از موازین کثیره که از ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین برای علماء امت قرار داده اند و بدست ایشان داده اند و معنای آن غیر این است که اگر ماخذ آن در قرآنست قبول کنید و الأرد نمائید و نیز آنکه نوشته است که احادیث مبین میعاد ظهور موعود است ایضاً خلاف واقعست زیرا که سابقاً مذکور گردید که آنچه از احادیث از رسول خدا و ائمه هدی - صلوات الله علیهم اجمعین - در باب ظهور مهدی موعود روایت شده است تعیین وقت ظهور را مخفی داشته اند و علاوه بر آنچه سبقت یافت مجلسی رحمه الله در مجلد غیبت بحار الانوار روایت فرموده است از فضیل که از حضرت امام محمد باقر (ع) سؤال نموده است قال سئلت ابا جعفر (ع) هل لهذا الامر وقت قال کذب الوقاتون کذب الوقاتون و در همان کتاب روایت می نماید که مهزم اسدی خدمت حضرت صادق (ع) عرض کرد که: جعلت فداک متی هذا الامر الذی تنتظرونه فقد طال فقال (ع) یا مهزم کذب الوقاتون و هلک المستعجلون و نجا المسلمون و الینایصیرون و به خبر مفضل بن عمر که در این مختصر مسطور است که اینطائفه او را تلقی به قبول نموده اند رجوع بفرما تا حقیقت حال معلوم گردد و ثانیاً آنکه نوشته است که آیه شریفه: «یدبر الامر من السما الى الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنه مما تعدون» مبین میعاد ظهور مهدی است نیز خلاف واقع و کذب محض است و آیه شریفه هیچ ربطی و مدخلیتی بظهور حضرت مهدی (عج) ندارد بلکه بر حسب تفسیر مفسرین در مقام بیان اینست که تدبیر امور دنیا بسبب اسباب سماویّه است که حقتعالی بواسطه ملائکه نازل بسوی زمین میفرماید و مقدار مسافتی که نزول ملک و عروج همان ملک با اعمال عباد میشود در یکروز بمقدار مسافت یکهزار سالست که بنی آدم طی مسافت نماید زیرا که از آسمان تا زمین پانصد سال راهست پس نزول و عروج آن بمقدار هزار سال میگردد مفسرین اسلام از شیعه و سنی بر این معنی اتفاق دارند

طبرسی - رحمه الله علیه در مجمع - البیان از ابن عباس که تعلّم علم قرآن و حدیث از امیر المؤمنین (ع) یافته است چنین نقل مینماید پس از ذکر آیه شریفه مینویسد و معناه آنه ينزل الملك بالتدبير والوحى و يصعد الى السماء فينقطع فى يوم واحد من ايام الدنيا مسافة الف سنة مما تعدونه انتم ولان ما بين السماء والارض مسيرة خمسمائة عام لابن ادم انتهى و هم چنین طبرسی ره از حسن و قتاده و ضحاک و جبائی که تماماً از علماء اهل سنت میباشند همین معنی را نقل نموده است و هم چنین بیضاری در تفسیر خود مینویسد لان مسافة نزوله و عروجه مسيرة الف سنة فان ما بين السماء والارض مسيرة خمسمائة سنة و هم چنین امام فخر رازی در تفسیر کبیر مینویسد لان نزول الامر و عروج العمل فى مسافة الف سنة مما تعدون و هو فى يوم فان بين السماء والارض مسيرة خمسمائة فينزل فى مسيرة خمسمائة ويعرج فى مسيرة خمسمائة فهو و مقدار الف سنة و ثالثاً آنکه در این معنای بی ربطی که از نزد خود برای آیه شریفه نموده است در معنی ثم يعرج اليه که ظاهر الفاظش آنست که پس عروج باسما مینماید گرفتار شده است ندانسته است چه بنویسد نوشته است پس از اكمال و نزول در مدت یکهزار سال انوار دیانت زائل خواهد شد و اندک اندک به آسمان صعود خواهد نمود ملاحظه فرما که سخن کذب و بی ربط چگونه نویسنده رامفتضح و رسوای نماید لفظ عروج را گرفته و دو معنی متنافی از آن تعبیر نموده است که بطلان هر دو مانند آفتاب روشن است یکی آنکه نوشته است در مدت یکهزار سال انوار دیانت زائل خواهد گشت .

ای عزیز! انسان هر قدر عامی باشد نمی فهمد که عروج بسوی آسمان مینماید معنائی است و زائل شدن معنای دیگر است از لفظ ثم يعرج اليه نمیشود اراده زائل شدن نمود پس خود ملتفت این رسوائی شده است تفسیر کلام خود را چنین نموده که اندک اندک در مدت مزبوره به آسمان صعود خواهد نمود

اولاً آنکه واضح است که تفسیر زائل خواهد شد بصعود خواهد نمود غلط است و ثانیاً آنکه انوار دیانت انوار معنویّه است و نسبت صعود باسما بانها غلطت کلام را عامیانه تر نویسم تا هر طفلی بفهمد از امور دیانت مثلاً محبت به مؤمنین است و تو هر چند عامی باشی بر خود قبیح نمیدانی که بگوئی نور محبت مؤمنین رفت به آسمان و زمین از نور محبت مؤمنین خالی و تاریک شد آیا نمی فهمی که نورانیت محبت به مؤمنین امر معنوی میباشد و اینمعنی بالا و پائین نمیرود و بالجمله از همین معنائی که برای ثم

يعرج نموده است بسیار واضح میشود که معنی آیه شریفه از اوّل تا به آخر غیر آن چیزی است که این مرد نوشته است مطلب پنجم آنکه صاحب فرائد نوشته است یعنی حق جلّ جلاله امر مبارک دین مبین را اوّل نازل خواهد فرمود و پس از اکمال و نزول مدّت یکهزار سال انوار دیانت زائل خواهد شد و اندک اندک در مدت مذکوره ثانیاً به آسمان صعود خواهد نمود تا آنکه کلام را بایجا میکشاند که و چون در سنه دویست و شصت هجریه حضرت حسن بن علی العسگری (ع) وفات فرمود و ایام غیبت فرارسید و امر به آراء و انظار فقها منوط و محوّل است گشت اندک اندک اختلاف آراء و تشتت اهواء در اقوال و افعال رؤساء ملت بیضا ظاهر شد و یوماً فیوماً بسبب ظهور ظلمت بدع و اختلافات افق امرالله تاریکتر و مظلّم تر گشت تا آنکه از اسلام بجز اسم باقی نماند عزّت و غلبه امم اسلامیّه بذلت و مغلوبیت مبدّل شد انتهى

راقم این حروف گوید که صاحب فرائد این مطالب را مقدمه قرار داده برای اینکه بنویسد پس از انقضاء هزار سال تمام از غیبت در سنه هزار دویست و شصت هجریه شمس حق از افق فارس طالع گردید ملاحظه فرما که دراین چند کلمه ای که نوشته است اعتراف به امامت حضرت امام حسن عسگری و بر این که زمان غیبت فرارسیده است نموده و معلوم است که اثبات امامت به نص خواهد بود پس باید ازاین طائفه سؤال نمود که این همه در اخبار رسول خدا و اهل بیت اختیار از آن سید ابرار بعد از امام حسن عسگری تصریح به امامت و مهدویت و قائمیت حضرت حجّة بن الحسن همان رسول خدا (ص) و تصریح بر آنکه آنجناب غیبت خواهد فرمود شده چنانکه پاره از آن اخبار درباب اول همین مقصد مسطور گردیده کفایت شما را ننمود که قائل بامامت و مهدویت آنجناب شوید با آنکه خود اعتراف بغیبت آنجناب نموده‌اید و چگونه ازین اخبار که نام ائمه اطهار در آنها مندرج است تا برسد بنام حضرت حجّة بن الحسن (ع) همه را قبول مینمائید پس چون به نام آنجناب رسیدی آن بزرگوار را انکار می نمائید با آنکه هر جا نام حضرت امام حسن عسگری (ع) برده شده است نام فرزند بزرگوار آنجناب نیز به امامت و قائمیت و مهدویت برده شده «افتومنون ببعض الكتاب و تکفرون ببعض» پس اگر آنجناب را امام و غائب از انظار دانید باید بر حسب اخبار مرویه از رسول خدا و ائمه هدی (ع) منتظر ظهور خود آنشخص غائب باشید زیرا که خود در فرائد اخباری را که زمین ساعتی خالی از حجّة نخواهد بود قبول نموده‌اید آیا میشود که امام غائب باشد و حی باشد و دیگری ظهور

نماید و بالجمله بر حسب آنچه خود شما در بین کلمات خودتان اعتراف بان می نمائید اگر تا ممل تام نمائید دعوی میرزا علی محمد باب ظاهر البطلان خواهد بود مع ذلک نسبت ظلمت و زوال و ارتفاع بدین مبین میدهید بلی چه کنم کسی که میخواست بکذب دین و شریعتی را در میان مردم رواج دهد در سنه هزار و دوست و شصت لابد است که به چنین اکاذیب قدح در دین صحیح سابق نماید و نسبت ظلمت و ارتفاع باو دهد و حال آنکه بر احدی پوشیده نیست که دین مبین متین حضرت خاتم النبیین محمد بن عبدالله (ص) روز بروز زائدالتور است و ظهور و بروزش آن بان در نظر ارباب ملل و ادیان خارجه زیادتر و گرمی بازار و رونق آن ساعت بساعت در ممالک خارجه از اسلام بیشتر و سطوع نور و ارتفاع لوایش یوماً فیوماً اعلی و ابسط در این اوقات در تمام سطح ارض از مشارق و مغارب آن بلدی نیست از بلاد عالم که از اهل خود آن بلد متدینین بدین اسلام نبوده باشند فی المثل اگر خفّاش در وقت ضحی در آن لنکنای مسکنش با جفت خود قدح و روشنی آفتاب نماید چیزی از پرتو آفتاب عالم اراکاسته نگردد پس به بدخواه باید گفت اندک چشم خود را بمال و از روز نامجرات این اوقات حکایت شیخ محمد سنوی و چند میلیون نفوس بت پرستان آفریقا که به دین اسلام در آمده اند و امر شیخ عبدالله کیلیام لیوزپول انگلیسی و نفوذ اسلام در آن سامان و غیر آن سوال نما از حالات جناب مستطاب و حیدالعصر و فرید الدهر مظهر صفات ربّانی و مظهر رموز آیات کتب سماوی آقای فخرالاسلام تفتیش نما تا آنکه بدانی که جناب ایشان در دین نصرانیّت چه زحمتها کشیده اند و تحصیل علوم مرسومه در میان نصاری در کمال تفقیح فرموده اند با آنکه ترسازاده بوده اند و کشیش یگانه گردیده اند دست از صلیب و ناقوس برداشته و پشت بدیر و کلیسا فرموده پس از سیر و سیاحت کثیری از بلاد معموره و فحوص و تفتیش و بحث از حقیقت کیش و آئین ارباب ادیان و ملل مختلفه متشسته حقیّت دین مبین متین احمدی و واقعیت آئین شریعت عزای محمدی (ص) بر جناب ایشان منکشف گردیده پس نور الهی عالم وجود اقدس ایشان را منور فرموده از روی بصیرت و حق بینی سبب افتخار اسلام و باعث تمامیت حجّة خداوند بر طوائف نصاری گردیده اند و در این اوقات در دارالخلافة طهران شرف استقامت دارند و بدلائل عقلیه و براهین نقلیه و آیات کتب سماویه و اخبار مرویه از رؤسای ادیان هر ملت و مذهب ترویج دین زرین اسلام میفرمایند و بمصنّفات کثیره که در حقیّت دین اسلام و ابطال سایر ادیان مرقوم فرموده و بطبع رسانیده اند در جمیع ممالک

روی زمین علماء هر ملت و دین را خصوصاً در فرنگستان و ارمنستان علماء نصاری را مفحم نموده‌اند و در جمیع بلاد خارجه بادلّه وافیه و براهین واضحه علم حقیقت دین اسلام را برافراشته‌اند و هم چنین جناب مستطاب حاجی حسینقلی که ایشان با اینکه ارمنی زاده بوده‌اند و نشو و نمای در ارمنستان فرموده‌اند نور ایمان سرتاپای ایشانرا فرا گرفته و بشرف اسلام مشرف گردیده و پس از تشرف باسلام بچه زحمتهای ترویج از دین اسلام مینماید و مزخرفات و اباطیل میرزا علی محمد را که در بیان مندرج است بدست آورده در کتب مصنّفه خود گوش زد خواص و عوام میگرداند خداوند جزای خیرش دهد که انسی خود را از حمایت دین مبین معاف و مسلم نماید و الحاصل آنکه بحمدالله تعالی علم اسلام روز بروز در اعتلا و دین اسلام آن بان در ترقی و سلطنته اسلامیه الحمدالله اقالیم سبعة را فرا گرفته و بقسمی دین اسلام رواج یافته که کثیری از ممالک هندوستان دارالاسلام گردیده و آمریکا که مسمی بدنیای نو میباشد با آنکه زیاده از دو بیست سال نیست که مردمان آن ممالک مؤدّب باداب مدنیّت شده‌اند کثیری از ایشان بدون اینکه کسی از دعوات اسلامیه تصمیم عزم بان حدود نماید بشرف اسلام مشرف شده‌اند از اینکه بدخواه اسلام بگوید عزّت و غلبه امم اسلامیه بذلت و مغلوبیت مبدل شده چیزی از اسلام کاسته نخواهد گردید و از اینکه چهار نفر یا پنج نفر الی ده نفر از عوام در هر گوشه و کنار از بلاد بر خود ببالند که دین اسلام در این زودی زوال باید و ائین مخترعه بابیه عالم را فرا گیرد کردی بر پرچم علم اسلام نرسد این قدح صاحب فرزند در اسلام در بداهت بطلان و ظهور کذب نظیران اکاذیبی است که در مدح و قوت و کثرت طائفه بابیه دائم الاوقات گفته‌اند و میگویند در هر بلدی که بیست نفر از ایشان باشند در گوشه و کنار باشخاصیکه عالم بحال نیستند اظهار میدارند که فعلاً در این بلد سه هزار نفر از اینطائفه موجود میباشند و اگر کسی سؤال نماید که از علما چه اشخاص در این ائین با شما معیت دارند کثیری از علما را نام میبرند و افتراء باهل دیانت از مسلمانان می‌بندند و ایشانرا از خود می‌شمارند و هم چنین نسبت بخوانین و اعیان هر بلد ازین قبیل سخنان بسیار میگویند.

آیه شریفه «و یستعجلونک بالعذاب ولن یخلف... و تمسک ابوالفضل به آن

مطلب ششم آنکه در فرزند نوشته است ایضاً بر وفق آیه مذکوره در سوره حج فرموده است «و یستعجلونک بالعذاب ولن یخلف الله و ان یوماً عند ربک کالف سنة مما تعدون» ترجمه آیه مبارکه اینست که کافران از تو در انزال عذاب استعجال و شتاب میکنند و حق

جلّ جلاله در وعده خود تخلف نمیفرماید و هر آینه یکروز در نزد پروردگار برابر هزار سالست از آنچه محسوب میدارند پس از آن نوشته است یعنی خداوند تعالی نزول عذاب را در قیامت فرموده و تا یوم موعود یک یوم ربّانی که هزار سالست باقی مانده تا آخر آنچه در سابق از کلام وی مذکور گردیده نگارنده این مختصر گوید که صاحب فرائد در این کذبیکه در شرح و تفسیر آیه شریفه درج نموده دلیل و علامت کذب خود را به همراه کلامش ذکر نموده زیرا که خداوند تعالی میفرماید و لن یخلف الله وعده یعنی هرگز خداوند تخلف نمی فرماید در وعده خود پس اگر این شرحی که نموده صدق میبود که از زمان سؤال کفار تا روز و قیامت را خداوند بهزار سال تحدید فرموده بود هر آینه باید در راس سنه هزار قیامت بر پا شده باشد زیرا که بدیهی است که اگر یکسال بلکه یکروز از هزار سال بگذرد که قیامت بر پا نشود هر آینه تخلف در وعده خدا بقدر همان یکروز از هزار سال بگذرد که قیامت بر پا نشود هر آینه تخلف در وعده خدا بقدر همان یکروز یا یکسال شده است و این مزخرفات و اباطیل طائفه بایّیه از سنه یکهزار و دویست و شصت از هجریّه کم کم و بتدریج بهم بافته شده است آیا نمیدانید که بنابراین حساب زیاده از دویست و شصت سال تخلف از وعده الهی شده است زیرا که آیه شریفه در مکه چند سال قبل از هجرة نازل گردیده است و با قطع نظر از تاخیر در این مدّت متمادی چه شد اصل مدّعی که وعده الهی بر حسب آنچه شما میگوئید در این عالم بر اعدام اهل کفر و عذاب اهل طغیانست آیا در زمان میرزا علی محمد باب و میرزا حسینعلی خداوند کفار را عذاب و اعدام فرموده است این عمارات عالیّه و بساتین و فروش و ظروف بلور و سریر و کوچ و اقسام گاریها و انواع کالسکه ها انجاء عذابست یا آن سلطنه و قوّه که در ساختن جهازات دریائی و ریلهای صحرای دارند اعدام ایشانست و حال آنکه از زمان آن سؤال و جواب تا بحال مقارب یکهزار و سیصد و سی سال میگذرد و روز بروز امور دنیوی تمام ایشان در ترقی و تمدّن اهل عالم از مسلمین و کفار در تزايد است پس بنابر آنچه شما گفتید کلام خداوند مهمل و بی معنی خواهد بود آیا چیست آن عذابیه که در زمان رسول خدا (ص) بر کفار نبوده است و در این ازمنه بر ایشان وارد آمده باشد تا مصداق ورود اعدام باشد پس مانند آفتاب کذب این بافندگی ها ظاهر و بدیهی است نهایت آنست که خود غافلید از آنچه مینویسید و بسیار واضح است که آیه شریفه بهیچ وجه من الوجوه ربط به این اکاذیب ندارد در هم چنین است حال بالنسبه به آیه کریمه

اخری که در سوره مبارکه سبا نازل شده است خداوند عالم بصیرتی بعباد عطا فرماید که حق و باطل را از یکدیگر تمیز دهند و بمجرّد اینکه سخنی از دهان صیّادی بشنوند مانند وحوش و طیور خود را بدام بلای ایشان نیفکنید و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین

تمسک ابوالفضل به اخباری که دلالت بر جوانی و حدّات سن حضرت قائم دارد و جواب آن
و از جمله اخباری که بر سبیل بشارت و علامت اینطائفه ذکر نموده‌اند آنست که در صفحه ۴۰ فرآید مینویسد و از احادیثی که دلالت بر حدّات سنّ مبارک و ظهور آنحضرت در حالت شباب و جوانی میکند مرحوم مجلسی (ره) در مجلّد غیبت از کتاب بحار در باب کیفیت ظهور قائم از ابی بصیر از ابی عبدالله (ع) روایت میفرماید که آنه لو خرج القائم لقد انکره الناس یرجع الیهم شاباً موفّقاً فلا یثبت علیه الا کلّ مؤمن اخذ الله میثاقه فی الذرّ الاول و قال ایضاً (ع) و من اعظم البلیّه انه ینخرج الیهم شاباً و یحسبونه شیخاً کبیراً پس ترجمه هر دو خبر را به های و هوی بسیار در انطباق آنها بر میرزا علی محمد باب مینماید انتهى

راقم اینحروف گوید که از انصاف نگذرید این دو خبر در مقام این وارد شده است که امام علیه السلام در مقام خبر دادن به امری است که خارج از متعارف و عادت و اعظم بلیّه و امتحان است و آن امر اینست که حضرت قائم (ع) که بر حسب انظار مردم باید پیر سال خورده باشد چون رجوع نماید بصورت جوانی بر مردم ظاهر گردد اینست رجوع بسوی مردم شاباً پس مضمون دو خبر صراحت در این دارد که حضرت حجّه بن الحسن العسگری (ع) که از انظار غائبست در زمان غیبت تصاریف لیل و نهار و تمادی ارمنه در آنحضرت تاثیر ننموده و آن جناب را پیر و شکسته نکرده پس چون رجوع و بازگشت بسوی مردم مینماید و خروج فرماید در حال جوانی است پس به این سبب مردم آن جناب را انکار نمایند مگر هر مؤمنی که اخذ میثاق او را خداوند ذرّ و زاول فرموده آیا میشود که این مطلب را منطبق ساخت بر میرزا علی محمد باب که مقتضی پیر شدن در او نبوده است؟! پس به چه انصاف و چه معنی به این خبر استدلال بر قائمیت میرزا علی محمد می نمایند الحق و الانصاف آنکه ذکر این اخبار در کتب بابیه نیست مگر برای اینکه خداوند عالم بلطف و مرحمتی که بعباد دارد خواهد کذب اینطایفه را ظاهر سازد پس قطع و تین ایشانرا در هر صفحه از کتاب خودشان بنوک قلم خودشان میفرماید پس ای عزیز در امر دین خود بصیر باش و آیات خدا را مشاهده فرما که چگونه بر نحو صراحت

و وضوح درخشندگی و تابش مینماید راه را کم منما تا هلاک نگردي و نیز صاحب فرائد در صفحه ۴۲ استدلال مینماید بر جوانی حضرت قائم بنخبر حکم بن ابی نعیم پس صاحب فرائد بعد از ذکر خبر ترجمه آنرا مینویسد تا باین جزء میرسد که راوی گوید گفتم آیا توئی آنکه اعداء الله را بقتل میرساند و اولیاء خدا را عزت میبخشد و دین خدا را ظاهر میگرداند فرمود یا حکم چگونه من اوباشم و حال آنکه سنّ چهل و پنجسالگی رسیده‌ام و صاحب این امر بعهد شیرخوارگی از من نزدیکتر باشد و بر پشت اسب سبکتر و چالاک‌تر پس مینویسد اکنون قدری در اینحدیث تدبیر و تأمل فرما که حضرت ابی جعفر بصراحت میفرماید که چون قائم ظاهر شود سنّ مبارکش از چهل و پنجسال کمتر باشد و در حین شباب دو بعان جوانی و قرب عهد بشیر خوارگی ظهور فرماید و باین سبب است که از آنحضرت در حین ظهور بسیاری از احادیث بلفظ صبیّ و یا لفظ غلام و یا لفظ شاب تعبیر شده است انتهی کلام صاحب فرائد

و در این خبر شریف چون یافته است که امام (ع) میفرماید: هو اقرب عهد امنی باللبن لهذا میخواهد خبر را منطبق سازد بر میرزا علی محمد دیگر ملتفت بر این نشده است که مراد آنست که بر حسب انظار مردم حضرت چنین مینماید هم چنانیکه صریح اخبار آینده است بلکه ملتفت هست که مراد چنین است و لکن من باب فریب دادن عوام تجاهل مینماید زیرا که در این روایت از آنحضرت اوصاف دیگر وارد است که بهیچ وجه مناسبت با حال وی ندارد آیا نباید ملاحظه باقی صفات حضرت مهدی (ع) که در همین روایت وارد شده است نموده شود مگر نمی‌بینی که راوی در سؤالش عرض میکند آیا توئی آنکه میکشد اعداء و دشمنان خدا را او اولیاء را عزت میبخشد پس حضرت او را تقریر می‌کند بر همین که حضرت قائم میکشد اعداء خدا را و اولیاء را عزت میبخشد چگونه ممکن خواهد بود که چنین خبری منطبق گردد بر حال شخصیکه در دنیا بدست خود شمشیر نگرفت و ایضاً آنکه حضرت در این خبر می‌فرماید سبکتر و چالاکتر است بر پشت اسب اشاره است بسوی اینکه حضرت قائم (ع) در زمان ظهورش جنگها و لشکرکشی و فتحها خواهد فرمود چنانکه در اخبار دیگر بیان اینچنین امور بسیار شده است پس چگونه ممکنست که تطبیق نموده آنها را بر کسی که هرگز بر پشت اسب سوار نشده است شیخ احمد احسائی در شرح الزیارة در شرح فقره « مرتقب لدولتکم » از جمله فقرات روایت ابی بصیر مینویسد که بیایعه الثلاث ماہ والثلثة عشر رجلا و قلیل من اهل

مکه حتی یکنون فی مثل الحلقه قلت و کم الحلقه قال عشرة الاف رجل جبرئیل عن بمینیه و میکائیل عن شماله ثم یهز الزایة الجلیه و ینشرها و هی رایة رسول الله (ص) السحاب و ینس درع رسول الله (ص) السابغة و یتقلد بسیف رسول الله ذی الفقار یعنی بیعت مینماید بانحضرت آن سیصد و سیزده نفر معهود و کمی از اهل مکه تا آنکه بیعت کننده مانند حلقه میشوند ابی بصیر گوید عرض کردم حلقه چند نفر است فرمود ده هزار مرد است جبرئیل از طرف راست آنحضرتست و میکائیل از طرف چپ آن بزرگوار است پس بحرکت می آورد و میگشاید علم جلیه را و آن علم سحاب رسول خدا (ص) میباشد و میپوشد آنحضرت زرده سابقه رسول خدا را و حمایل میفرماید ذی الفقار رسول خدا را انتهى پس اندکی تأمل نما و بهوش بیا و فریب مخور از انسان عاقل قبیح است که کسی مانند خودش او را در امر دین ریشخند نماید آیا بمجرد اینکه در خبری وارد شد باشد که صاحب الامر (ع) در سنّ شباب ظهور میفرماید هر جوانیکه در سنّ شباب گفت من صاحب الامر هستم از او شنیده میشود دیگر ملاحظه سایر صفات و حالات و افعالی که در اخبار صحیحه وارد شده است در کیفیت ظهور آن حضرت نمی نمایند و حال آنکه شما مراد و مقصود امام (ع) را از سنّ جوانین که در این قبیل اخبار و خبر ابی بصیر وارد است که فرموده اند و صاحبکم شاب حدث دانستی که مراد آنست که آنحضرت بر حسب منظر جوانست و او را کثرت طول عمر و مضی زمان پیر نکرده است چنانکه مجلسی رحمه الله در باب سیره و اخلاق حضرت قائم از حضرت رضا (ع) روایت میفرماید و انّ القائم هو الذی اذا خرج کان فی سنّ الشیوخ و منظر الشباب و هم چنین است اخبار کثیره دیگر که بر همین مضمون و مضمون انیکه بنظر مردم چنین مینماید که آنحضرت بسنّ چهل سالگی یا کمتر از آنست و در روایت عبدالله بن سنان از حضرت صادق (ع) که مجلسی (ره) در باب سیر و اخلاق حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه ذکر مینماید آنست که علم و رایت رسول خدا (ص) که نازل نمود بر آنحضرت جبرئیل در روز بدران علم را رسول خدا (ص) در آن روز باز نمود پس از آن پیچید آنرا و داد به امیرالمؤمنین (ع) پس در نزد امیرالمؤمنین (ع) بود تا روز جنگ بصره که آن علم را آنحضرت باز فرمود پس خداوند فتح داد بانحضرت پس پیچدان علم را امیرالمؤمنین (ع) و آن علم در نزد ماست و کسی آنرا باز نخواهد نمود تا آنکه قیام نماید قائم (ع) پس چون قیام نماید آن علم را باز میفرماید پس باقی نمیماند در مشرق و نه در مغرب احدی مگر آن که آن علم را می بیند و میگردد خوف و

رعب بقدر یکماه راه از جلو آن علم و یکماه راه از طرف راست و یکماه راه از طرف چپ آن علم دو در همین خبر روایت مینماید که آنحضرت وقتیکه ظهور فرماید پیراهن رسول خدا (ص) که روز احد در بر آنحضرت بوده است در بردارد و عامه سحاب رسول خدا بر سر و زره سابقه آنحضرت را در بر و شمشیر ذی الفقار را کشیده تا ششماه آنحضرت بر دوش گذارد و میکشد پس اول ابتداء میفرماید به بنی شیبه پس قطع میفرماید دستهای ایشانرا و می اویزد بر کعبه و منادی آنحضرت ندای میکند که اینها دزدان خدا میباشند اشهدکم بالله انصاف دهید یا سزاوار است که این علامتها را تمام تاویل بمزخرفاتی بیمعنی نمائیم بگوئیم مراد از علم فلانست و مراد از اینکه پیغمبر آنها باز کرد فلانست و مراد از پیراهن رسول خدا این پیراهنی که در ظاهر در بر می نمایند نیست بلکه فلان مزخرفست و هم چنین هر یک از عمامه و زره رسول خدا (ص) و ذی الفقار آنحضرترا چون مسخرگان تاویل نمائیم تا آنکه بتوانیم بگوئیم میرزا علی محمد باب حضرت قائم بوده فقط چیزیکه سالم از تاویل و توجیه باشد همانست که حضرت قائم در سنّ شباب خواهد بود و حاصل کلام آنکه در فصل سیم از باب اول این مختصر اخبار بسیار از خروج بشمشیر و همین سیف ظاهری بودن حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه علاوه بر آنچه در فصل اول و ثانی نوشته شده بود مسطور گردیده رجوع نمائید تا بر شما معلوم گردد که خروج بسیف و شمشیر نمودن آنحضرت از متواتر است و ابدا قابل توجیه و تاویل بسیف بیان نمیشد و اگر از اهل تتبع باشی در باب سیر و اخلاق حضرت قائم از مجلد غیبت بحار الانوار نظری بفرما تا معلوم شود که اخبار باب در این خصوص به مراتب زائد از حدّ تواتر است مجلسی (ره) در آن باب مذکور روایت مینماید از حضرت امام محمد باقر (ع) که اگر مردم بدانند آنچه را که مینماید حضرت قائم وقتی که خروج میفرماید هر آینه دوست دارند اکثر مردم که آنجناب را نه بینند از آنچه بقتل میرساند آگاه باشید که بد رستی که آنجناب ابتداء نمی فرماید مگر بقریش نمی ستاند از ایشان مگر شمشیر و نمی دهد مگر شمشیر یعنی کار آنجناب زد و خورد با شمشیر است حتی اینکه کثیری از مردم گویند این ازال محمد نیست اگر ازال محمد بود هر آینه رحم مینمود و ابن مسکان در تفسیر آیه شریفه :

«اذن للذین یقاتلون بانهم ظلمو وان الله علی نصرهم لقدیر» روایت می نماید که آنما هو القائم اذا خرج یطلبُ بدم الحسین (ع) و هو قوله (ع) نحن اولیاء الدّم و طلاب الثرة انتهى

بیان تردستی های ابوالفضل و طراری آن در تغییر معانی اخبار

مرحبا به صاحب فرائد الحق دستیها و طراویها در باب تقطیع اخبار از وی مشاهده میشود که چنین توهم می رود که مهتر نسیم عیار باید شصت او را ببوسد و سالها خدمت این مرشد کامل نماید چه جای عامی بیچاره هیچ مدان که بالمره اطلاع از اخبار ندارد از آنجمله بروایتی را که می بیند صریح است در بطلان و کذب دعوی میرزا علی محمد باب و بر حسب عادت جای آن دارد که طائفه بایته آن روایت را کتمان نمایند این مرشد کامل و استاد ماهر روایت را تعیین میکند که در کجا ذکر شده و از کدام معصوم روایت گردیده و همان روایت را چیزی از اولش می اندازد و چیزی از آخرش کم می نماید پس در ترویج از میرزا علی محمد ذکر مینماید از آنجمله در کتاب غیبت بحار الانوار از ابی حمزه ثمالی (ره) از حضرت امام محمد باقر (ع) روایت نموده است که فرمود چون خروج نماید قائم آل محمد (ص) هر آینه یاری می نماید خداوند او را به ملائکه مسومین و مردفین و منزلین و کزوبین میباشد جبرئیل در جلو آن حضرت و میکائیل از طرف راست آنحضرت و اسرافیل از طرف چپ آنحضرت و رعب به قدر یک ماه، راه از جلو و عقب و طرف راست و طرف چپ آنحضرت یعنی هر جا آنجناب باشد مردم تا یک ماه، راه از اطراف از آنحضرت میترسند ملائکه مقربون در مقابل روی آنحضرت باشند اول کسی که بیعت می نماید بانجناب از بشر محمد نام وی است پس کسیکه بیعت نماید نام وی علی است و با آنجناب میباشد شمشیری که خرط و صاف کننده است یعنی زمین را از خارهای وجود کفار و منافقین صاف و پاک مینماید شمشیر آنجناب و خداوند میکشاید و فتح میفرماید برای آنحضرت روم و چین و ترکستان و دیلم و سند و هند و کابل شاه و خزر را یا ابا حمزه قیام مینماید قائم (ع) مگر به حالی که خوف شدید و تزلزل و فتنه و بلاء رسیده باشید بمردم و طاعون هم پیش از آن بمردم رسیده باشد و شمشیر برنده در میانه عرب و اختلاف شدید بین الناس باشد و متفرق باشند مردم در دینشان و متغیر باشند در حال خودشان حتی ارزو و تمنای نمایند مرگ را در صبح و عصر از سختی هائی که می بینند از سگ صفتان و خوردن مردم بعضی بعض دیگر را و خروج حضرت قائم وقتی است که مردم مایوس و ناامید شده باشند از خروج و ظهور آنجناب پس خوشحال کسی که ادراک بنماید آنجناب را او از انصار آنحضرت بوده باشد و بدی تمام بدی بحال کسی که مخالفت نماید آنجناب را و مخالفت امر آنجناب کند و از دشمنان آنجناب بوده باشد پس فرمود که قائم میشود آنجناب

به یک امر تازه و سنت و حکم تازه که آن امر و سنت و حکم تازه بر عرب بسیار دشوار خواهد شد یعنی حکم میفرماید بر اینکه منافقین از اعراب و غیر از شیعیان خالص خود آنجناب هر کس باشد بقتل رسانند باز بابی حمزه میفرماید نیست کار آنجناب بجر کشتن و کسیرا بعوض خود در امور نائب خود قرار نخواهد داد یعنی متحمل تمام مشقات خود بنفس شریف خواهد گردید و ملامت ملامت کننده آنحضرت را نمیگیرد یعنی از اینکه کسی او را ملامت کند که چرا اینقدر میکشی اثری نسبت بان جناب نخواهد نمود و اعتنائی باین قبیل سخنان نخواهد فرمود نگارنده این حروف گوید اشهدکم بالله انصاف دهید که آیا ممکنست بر حسب ذهن صاف که کسی از این روایت فقره را در ترویج میرزا علی محمد باب ذکر نماید با اینکه وی در تمام عمرش یک معرکه قتال ندید بلکه ممکنست که گفته شود یک نفر کشته را بچشم ندید چه جای آنکه کارش بجز کشتن نباشد این استاد ماهر از ابتداء روایت آنچه را که حضرت امام محمد باقر (ع) در باب یاری کردن خدایتعالی حضرت قائم را بملائکه مسومین و مردفین و منزلین و کروبین فرموده و اینکه جبرئیل در جلو آنحضرت و میکائیل از طرف راست و اسرافیل از طرف چپ و رعب بمقدار مسافت یکماه راه از جلو و طرف راست و طرف چپ آنحضرت خواهد بود تمام انداخته است و ایضاً از وسط خبر علاماتی که حضرت بیان فرموده است برای ظهور حضرت قائم (ع) از اینکه قیام نمی نماید قائم (ع) مگر به حالی که خوف شدید و تزلزل و فتنه و بلاء رسیده باشد به مردم تا آخر آنچه ذکر شد از خبر انداخته فقط نوشته است که حضرت امام محمد باقر (ع) فرموده اند که با آنحضرت شمشیری است که میگشاید خداوند بان روم و چین و ترکو دیلم و سند و هند و کابل آنگاه بنای طراری گذارده نوشته است که گمان نرود که مراد سیف معهود نزد خلق است زیرا که یک شمشیر هر قدر قطاع و برنده باشد ممکن و معقول نیست که اینهمه ممالک و اسعه را بان تواند مفتوح نماید بلی مقصود سیف کلام الهی و حجة الهیه و وحی سماوی است که لازال باین سیف قطاع جل جلاله مدائن قلوب را مفتوح فرموده و کلمة الله را بر شرق و غرب عالم غالب و نافذ داشته است پس بعد از این تردستی و طراری از آخر خبر چند فقره دیگر که مشتمل بر اینست که آنجناب قائم میشود بامر تازه و سنت تازه و حکم تازه تا آخر آنچه از خبر شریف سبقت یافت الفاظ خبر را با ترجمه آن به قسمی که گویا این خبر دیگر غیر آن خبر اول است نوشته است آنگاه بسینه از این قبیل امور که حضرت قائم باید دین جدید و آئین و شریعت تازه داشته باشد

اکاذیب و جعلیات درج نموده است و حال آنکه در اخبار کثیره امر تازه و سنت جدیده و حکم تازه را تفسیر به قتل فرموده‌اند و در بعض اخبار امام (ع) اشاره بحلق نازنین فرموده یعنی ذبح و کشتن اینست آن یچزیکه بر عرب شدید و دشوار است و اما دین تازه آوردن هیچ مناسبتی با شدۀ داشتن بر عرب ندارد و در بعض اخبار پس از ذکر حکم تازه میفرماید فویل للعرب منشر قداقترب یعنی پس وای بر عرب از آن شری یعنی شمشیری که نزدیک بر ایشان میگردد و در کثیری از اخبار که بعض از آن سبقت یافت آنحضرت را در تسخیر نمودن ممالک تشبیه بشهاب ثاقب فرموده‌اند آیا نمیدانی که در لسان عرب من باب عدم مناسبت کلام و بیان تشبیه بشهاب ثاقب نمیشود بلکه همین شمشیر برنده معهود است که غالباً تشبیه و تنظیر بشهاب ثاقب میگردد ای عزیز هر چند عامیehستی باز دیده بصیرت بگشا مطلب را بسیار واضح نوشته‌ام تا بفهمی اگر کلام حضرت امام محمد باقر (ع) را بتمامه چنانکه در بحار الانوار است ذکر نمایند هر آینه واضح میگردد که بزرگواری که اینهمه طوائف ملائکه او را یاری نمایند و خداوند چنان خوف و رعبی از او در دل‌های مردم اندازد که از یک ماه راه از اطراف او مردم از شمشیر او بترسند هیچ استبعاد ندارد که باندک زمانی تمام دنیا را بشمشیر مسخر فرماید و لکن صاحب فرائد چون خواست که بگوید مقصود از قائم که در این خبر مذکور است میرزا علی محمد است و بر هر کس معلوم بود که میرزا علی محمد همسایه خود را هم بشمشیر مسخر نکرده بود از این جهة یاری کردن طوائف ملائکه و القاء کردن خداوند رعب او را در دل‌های مردم از ابتداء خبر انداخت تا بنظرها مستبعد که چگونه بیک شمشیر تمام روم و چین و ترکستان و دیلم و سند و هند و کابل را میشود مسخر نمود پس بذهن عوام داد که مراد این شمشیر ظاهری نیست بلکه مراد کلام الهی است اکنون که فی الجملة بصیرتی پیدا کردی می فهمی که چگونه میشود که عوام بیچاره دست از دین مبین و آئین متین رزین حضرت خاتم النبیین (ص) برداشته یکباره این تاویلات رکیکه را قبول می نمایند شخص عامی که بالمره کتاب اخبار بچشم ندیده می شنود که مراد از سیف سیف کلام الهی و وحی سماوی و سیف بیانست که در اندک زمانی منتشر در آفاق میگردد و الا چگونه میشود به یک شمشیر اینهمه ممالک فتح نمایند پس مراجعه بعقل خود مینماید می بیند که بر حسب عادت چنین است که به شمشیر واحد و سلطان واحد در قلیلی از زمان ممکن نیست که این ممالک فتح شود آنگاه که بعقل ناقص خود اینخلاف واقع را قبول نمود چهار نفر عوام را بدور خود جمع می نماید و

اطراف این کلام جعلی کذب، های و هو، می نماید بیچاره خود گمراه میشود و هم جماعتی را گمراه مینماید و هم چنین است حال بالنسبه بسیار مطالب اینطائفه و لکن میان منست و خدا تقصیر این عوام دهقانی و شهرستانی آنست که پس از اینکه بدام این شکوک و شبهات صاحب فرائد و امثال آن گرفتار شدند چرا رجوع به عملا ننمودند و سؤال از ایشان چنانیکه خداوند فرموده است فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون نکردند هم چنانیکه اگر در امر دنیای ایشان مطلبی بود که محتاج بفحص و تفتیش بود رجوع میگردند تا آنکه علما برای ایشان مطلب را واضح نمایند و به ایشان بنمایند که در خود این خبر ابی حمزه و هم چنین روایت ابی بصیر رحمه الله و روایت حسن ابی عبّاس و روایت ابان بن تغلب و روایت ابن یکر و روایت عبدالاعلی و روایت ابن اعین از صادقین - علیهما السلام - وارد است که آنجناب را طوائف کثیره از ملائکه یاری می نمایند و چنانی که امیرالمؤمنین (ع) در خبر حارث الاعور در بالای منبر فرمود که جهاد می نماید به همراه ایشان عصابه که به همراه رسول خدا (ص) جهاد نمودند در روز بدر نه کشته شده اند و نه مرده اند و هم چنین روایات که از سید سجّاد علیه السلام و دیگر از ائمه اطهار وارد و در فصل سیم سبقت یافته است آیا فرمایش حضرت صادق (ع) که به یحی ابن علای رازی میفرماید که یقتل حتّی یقول الجاهل لو کان هذا من ذریّه محمّد لرحم یعنی اینقدر آنجناب می کشد تا آنکه جاهل بحال حضرت میگوید اگر این از ذریّه محمّد بود هر آینه رحم مینمود میتوان حمل نمود بر اینکه مراد از سیف آنحضرت سیف بیانست یا اخباریکه صریحاست در اینکه انتقام خون جدّش حسین را از ذرای و قتله آنجناب میکشد پس چون اینمطالب را بواضح تر بیانی دانستی بدان که هم چنین است حال نسبت به خبری که بعد از آن از حضرت امام محمّد باقر سلام الله علیه روایت نموده است که فرموده اند آن صاحب هذا الامر اصغرنا سنا و اجملنا شخصاً قلت متی یكون قال اذا سارت الרכبان به بیعة الغلام فعند ذلک یرفع کلّذی صیصلوآء یعنی به درستی که صاحب این امر کوچکتر است از ما بر حسب سنّ در نظر مردم و خوش صورت تر است از ما بر حسب شخصیه عرض کردم در چه زمان میباشد خروج آنحضرت فرمود زمانیکه سیر و حرکت در آیند شتر سوارها از برای اینکه بیعت نمایند با آن جوان پس در نزد آن زمان بلند مینماید هر صاحب قوه و قدرتی یک علمی را زیرا که در زمان حیوة میرزا علی محمّد باب یکنفر شتر سوار یافت نشد که بسیر و حرکت در آید برای بیعت نمودن به جوانی! تعجب اینست که این قبیل اخبار را دلیل بر مهدویت

میرزا علی محمد قرار می دهند!

تمسک ابوالفضل به فقره مولود فی آخر الزمان از خبر امّ هانی ثقفیه و جواب آن

و از جمله روایاتی که تمسک به آنها جسته است در فرائد روایت امّ هانی ثقفیه است که آنها قالت غدوت علی سیدی محمد بن علی الباقر (ع) فقلت له یا سیدی آیه فی کتاب الله عزّوجلّ عرضت بقلبی اقلقتینی و اسهرتینی فقال فاسالک یا امّ هانی قلت قول الله عزّوجلّ فلا اقسام بالخنّس الجوار الكنّس قال نعمت المسئلة سئلتنی یا امّ هانی هذا مولود فی آخر الزّمان هو المهدی من هذه العترة تكون له حيرة و غيبة یضلّ فیها اقوام و یهتدی فیها اقوام فیا طوبی لک ان ادركته و یا طوبی لمن ادركه یعنی امّ هانی گفت که بامدادی خدمت حضرت باقر (ع) مشرف شدم و عرض کردم یا سیدی ایه از کتاب الله بر قلب من وارد شده است و مرا مضطرب کرده و از جواب باز داشته فرمود بپرس آنرا یا امّ هانی گفتم قول خداوند عزّوجلّ که فرموده است فلا اقسام بالخنّس الجوار الكنّس فرمود نیکو مسئله سؤال نمودی یا امّ هانی این کسی است که در آخر الزّمان متولد شود و او مهدی این عتر است او را حیرت و غیبتی است که در آن گروهی گمراه شوند و گروهی هدایت یابند پس خوشبحال تو اگر او را دریابی و خوشبحال کسی که او را در یابد انتهی را قم این کلمات گوید که خنّس و کنّس هر دو بمعنی اختفاء و پنهانی است و امام (ع) در روایت مذکوره تفسیر فرموده است آنها را بر اینکه از برای حضرت مهدی حیرت و وقوفی و غیبتی است و میفرماید که در آن غیبت قومهایی گمراه میشوند و قومهایی هدایت مییابند و در خبر دیگر که مجلسی عقب اینخبر بفاصله یک روایت متعرض گردیده ایضاً حضرت امام محمد باقر (ع) میفرماید امام یخنس نفسه حتی ینقطع عن الناس علمه سته سّین و ماتین یعنی خنّس امامی است که مخفی و پنهان میفرماید نفس مبارک خود را تا اینکه علم مردم از آنجناب منقطع و زائل گردد در سنه دویست و شصت ملاحظه فرما که به چه صراحت حضرت امام محمد باقر (ع) بر سبیل معجزه و غیب گوئی بیان حالت حضرت حجّة عجل الله فرجه را میفرماید حتی اینکه سال پنهان شدن و غیبت نمودن آنحضرت را که سنه وفات حضرت امام حسن عسگری (ع) است ذکر فرموده است با وصف این وضوح صاحب فرائد فقط خبر اول را ذکر نموده و از ترجمه نمودن آن هم فرار نموده زیرا که مصلحت برای او نبوده که ترجمه فرمایش آنحضرت را در باب غیبت حضرت قائم بنویسد لکن مبالغی های و هوی مینماید بر اینکه حضرت امام محمد باقر

فرموده است مولود فی آخر الزّمان یعنی در آخر الزّمان تولّد می یابد و حال آنکه اینمطلب معلوم است که حضرت حجة بن الحسن العسگری (ع) در آخر زمان معصومین (ع) تولّد یافته است هم چنانکه حضرت رسالت پناه را پیغمبر آخر الزّمان میگویند به ملاحظه آنکه زمان دعوت آنجناب در آخر دعوت انبیاء (ع) بوده است آیا بمجرّد اینکه فرموده است که در آخر الزّمان تولّد می یابد روایت منطبق بر میرزا علی محمد باب می گردد و حال اینکه مورد سوال و جواب در روایت خنّس و کنّس است و حضرت باقر (ع) معنی خنّس را بغیت آنحضرت تفسیر میفرماید و بنا بر خبر بعد سال وفات حضرت امام حسن عسگری را که زمان غیبت آنجناب است تعیین میفرماید پس چشم حق بین بگشاتا نورانیت آیات خدا را به بینی و بفهمیکه این طائفه بایّیه که بسبب غیبت حضرت حجة بن الحسن العسگری (ع) گمراه شدند و حق را با این وضوح ندیدند و قائل بدین و ائین دیگر گردیدند یکی از آن قومهایی هستند که حضرت امام محمد باقر (ع) در همین خبر شریف میفرماید یضّل فیها اقوام یعنی گمراه میشوند در غیبت آنجناب قومهایی و بداننی که امام چنین کسی است که فرمایش وی باین وضوح و ظهور حق را جلوه دهد و باطل را مفتضح و رسوا نماید و ایضاً لطف و مرحمت خداوند را در باره خودت مشاهده فرما که این طائفه را بر این داشته که این اخباری را که باین قسم دلالت بر بطلان خودشان دارد قبول نمایند و در کتب خود ثبت و درج نمایند.

تمسک ابوالفضل به فقره ای از خطبه امیر مومنان که حضرت مهدی از بلاد شرقی است و جواب آن
و از جمله مطالبی که صاحب فرائد استدلال بر آنها بسته چند فقره از فقرات خطبه امیرالمؤمنین (ع) است که یکی از آن فقرات آنست که آنجناب از بلاد شرقی ظاهر میشود پس اینرا دلیل قرار داده است باین بیان که شیراز از بلاد شرقی است و حال آنکه بسیار واضحست که طالع المشرق که لفظ خبر است منتسب الیه میخواهد یعنی شرقیّه و غربیّه از امور متضایفه است و چون طرف نسبت در کلام نیست محامل کثیره دارد پس اگر مراد تعیین محلّ تولّد باشد چنانکه ابوالفضل این احتمال را گرفته است سامره شرقی است بالنسبه بکوفه که محلّ فرمایش امیرالمؤمنین (ع) است و هم چنین سامره و عراق عرب بالنسبه بمکه که محلّ انظار مسلمین است از بلاد شرقی است الحاصل از اینکه امیرالمؤمنین (ع) فرموده اند از بلاد مشرق طلوع میفرماید دلالتی بر قائمیت میرزا علی محمد ندارد عجب اینست که در همین فقراتی که ابوالفضل نقل آن مینماید امیرالمؤمنین

(ع) میفرماید و سلک بکم منهاج رسول الله (ص) یعنی سلوک میفرماید حضرت مهدی با شما به طریقه رسول خدا (ص) و راه و روش آنحضرت صاحب فرائد بعد از اینکه اینفقره را ترجمه نموده است نوشته است مقصود این اینست که آنحضرت بشریعت اسلامیّه عامل خواهد شد سبحان الله العظیم به بینید در دنیا بچه اندازه هرج و مرج رواج دارد اینهمه اخبار و احادیث که وارد است که حضرت قائم بر طریقه و اداب و سنت پیغمبر رفتار می نماید و در بعض از اخبار است که تحظی از راه و روش آنحضرت نمی نماید حتی آنکه در اخبار کثیره گذشت که حضرت عیسی وقتی نازل میشود بسنت پیغمبر با ایشان نماز جماعت مینماید ذلک نفسی پیدا میشود که در کتاب خود مینویسد که اینک امیرالمؤمنین (ع) فرموده است و ساوک می نماید با شما به منهاج و طریقه رسول خدا مراد و مقصود آنحضرت این نیست که بشریعت اسلامیّه عامل خواهد شد و بعضی از جهال از وی قبول مینمایند و بهمین سخن وی دست از طریقه و منهاج رسول خدا از نماز و روزه و جماعت بر مدارند و طریقه دیگری و ائین غیریکه نماز در آن غیر منهاج رسول خدا و روزه آن غیر طریقه که رسول خدا قرار داده طریقه و ائینی را که نماز جماعت در آن طریقه حرام شده است اختیار می نمایند نوشته است چونکه جمیع ائمه هدی به شریعت حضرت خاتم الانبیاء (ص) عامل بودند و بقدر ذره از ظاهر شرع اسلامی تجاوز نمی فرمودند این تخصیص مقصود از آن بدعوت جدیده و تشریح بشریعت تازه است اشهدکم الله! انصاف دهید آیا اگر کسی درباره یکی از معصوم بگوید بطریقه و منهاج رسول خدا رفتار فرمود یا در زمان خود ایشان میگفت و به منهاج و طریقه انجناب رفتار میفرماید مردم چنین می فهمیدند که چون تمام ائمه بان طریقه رفتار می نمودند پس مقصود ازین تخصیص آنست که دین تازه در میان مردم قرار داده است خداوند بصیرتی به مردم عطا فرماید که حق و باطل را از یکدیگر تمیز دهند.

نقل نمودن مصنف من باب المقدمه کلمات شیخ محی الدین عربی را در باره ظهور مهدی

و از جمله غرائب امور استدلال اینطائفه بکلام سید عبدالوهاب است بر حسب آنچه در فتوحات محیی الدین عربی نقل نموده است و تفصیل آن چنانست که وی در مجلد سوم فتوحات در صفحه ۳۶۴ بر حسب نسخه که در مصر قاهره بطبع رسیده است تفصیلی از خروج حضرت مهدی (ع) و جنگ و کشتار آن بزرگوار و برخی از حالات و

گزارشات آنجناب را ذکر مینماید ابتداءً مطابق اخبار می نویسد یواظبی اسمہ اسم رسول
 الله (ص) یبایع الناس بین الرّکن و المقام یعنی موافقت دارد نام حضرت مهدی با نام
 رسول خدا (ص) و مبايعت مینماید با مردم در میان رکن و مقام و بعد مینویسد و هو
 اجلی الجبهه اقنى الانف اسعد الناس به اهل الکوفه یقسم المال بالسّویة و یعدل فی
 الرّعیة یتیه الرّجل و یقول یا مهدی اعطنی و بین یدیه المال فیجثی له فی ثوبه ما استطاع
 ان یحمله ینخرج علی فتره من الدّین ینزع الله به ما لا ینزع بالقران یمسی الرّجل جاهلاً
 و جبانا و بخيلاً فیصبح عالماً شجاعاً کریماً یعنی آنجناب گشاده پیشانی بلند بینی است
 مساعدترین مردم بانجناب اهل کوفه اند یعنی ایشان بیش از همه مردمان پاس خاطر
 آنجناب را دارند آنجناب تقسیم بیت المال را میان مردم بالمساوات مینماید و بعدالت
 در رعیت حکمرانی میفرماید سخای آنجناب چنانست که می آید نزد آن جناب مرد و
 میگوید یا مهدی بمن عطا بفرما و در حضور آنجناب مال موجود است پس میریزد برای
 او مال در جامه او باندازه که آن مرد قدرت بر حمل آن داشته باشد خروج مینماید
 آنجناب در زمان سستی دین و خداوند نهی و منع از معاصی و سیئات مینماید بسبب
 آنجناب زیاده از آنچه نهی و منع به قرآن فرموده است یعنی آن کلام الله ناطق منکرات را
 زیاده از آنچه کلام الله صامت برداشته است از میان مردم برمیدارد از برکات انفس
 آنجناب مردم چنان در امر دین ترقی مینمایند که شخص در پسین جاهل است و ترسنده
 و بخیل است چون صبح نماید عالمست و شجاع است و کریم میباشد پس از آن
 مینویسد یمشی النصرین یدیه یعیش خمساً او سبعاً او تسعاً یقفوا اثر رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلّم و لا یخطی له ملک یسدّه من حیث لایراه یحمل الكلّ و یقوی
 الضعیف فی الحقّ و یقری الضیف و یعین علی نوائب الحقّ یفعل ما یقول و یقول ما یعلم
 و یعلم ما یشهد یصلحه الله فی لیلۃ بفتح المدینة الرّومیة بالتکبیر فی سبعین الفاً من
 المسلمین من ولد اسحق یعنی راه میرود فتح و فیروزی در جلو آنحضرت یعنی هر جا که
 تشریف فرما شود فتح و فیروزی در پیش روی آنجنابست زندگانی میفرماید در سال طاق
 پنج یا هفت یا نه متابعت و پی روی می نماید بر اثر رسول خدا (ص) بهمان طریقیکه
 رسول خدا رفتار فرمود و تخطی نمی فرماید برای آنجناب ملکی هست که آنجناب را
 تسدید می نماید به نحوی که آنحضرت او را نمی بیند متحمل می گردد آنجناب کار سخت
 را اعانت میفرماید آنجناب ضعیف را که بر حق باشد و مهربانی میکند آنجناب مهمانرا

یعنی کسی را از درب خانه خود نمیراند و اعانت مینماید ضعیف را که بر حق باشد و مهربانی میکند آنجناب مهمان را یعنی کسی را از درب خانه خود نمیراند و اعانت مینماید آنجناب بر مصائب و نوائب حق بجای آورد آنچه را که میگوید و میگوید آنچه را که می داند و میداند آنچه را که شهادت میدهد اصلاح می فرماید خداوند تعالی امر او را در یکشب باینکه فتح مینماید مدینه رومیّه یعنی قسطنطنیه را بتکبیر باهفتاد هزار نفر از مسلمین از اولاد یعقوب پس از آن نوشته است یشهد الملحمة العظمی مأدبة الله بمرحج عکایبید الظلم و اهله و یقیم الدین و ینفخ الروح فی الاسلام یعز الله به الاسلام بعد ذلّة و یحییه بعد موته یعنی حاضر می شود آنجناب در آن جنگ گوشت های بدن کشته های در آن جنگ، طعام خداوندی است برای طیور و سباع صحرا در چراگاه عکا یعنی اینقدر در آن جنگ از کفار در صحرائیکه چراگاه عکاست کشته میشود که بدنهای ایشان بدفن نمیرسد پس خوان طعام خداوندی برای سباع و طیور و جانوران میگردد نابود و فانی میگرداند ظلم و اهل ظلم را و بر پا میدارد دین را و میدمد روح را در اسلام و عزت میدهد خداوند بسبب ان اسلام را بعد از ذلت آن وزنده میفرماید خداوند اسلام را بعد ازین بعد از آن نوشته است یضع الجزیه و یدعو الی الله بالسیف ما کان فمّن ابی قتل و من نازعه خذل یظهر من الدین ما هو الدین علیه فی نفسه ما لو کان رسول الله صلی الله علیه و اله و سلّم الحکم به یرفع المذاهب من الارض فلا یبقی الا الدین الخالص یعنی انجناب بر یهود و نصاری و اهل کتاب جزیه قرار میدهد دعوت مینماید بسوی خداوند با آن شمشیری که بود یعنی به شمشیر رسول خدا (ص) پس هر کس ابا کند کشته شود و هر کس با او منازغه کند مخذول میشود ظاهر میکند از دین آن حقّ واقعیکه دین بر اوست به قسمی که اگر رسول خدا (ص) باشد هر آینه حکم بان میفرماید بر میدارد جمیع مذاهب را از زمین پس باقی نمی ماند مگر دین خالص پس از آن محی الدین تفصیلی از گزارشات آنحضرت و گزارشات اعداء آنجناب میدهد تا آنکه مینویسد نازل میشود برانجناب عیسی بن مریم و نزولش بر مناره سفیدی که در طرف شرقی دمشق شام خرابست در حالیکه تکیه نموده است عیسی بر دو ملک ملکی از طرف راست و ملکی در طرف چپ آنحضرت میریزد عرق از سر حضرت عیسی مانند مروارید فرود می آید مانند چشمه آب در حالتی میرسد بانجناب که مردم در نماز عصر باشند پس عقب میروند امام از برای عیسی از مقام خودش در نماز و عیسی مقدم می ایستد و بسنت رسول خدا (ص) امامت نماز جماعت با مردم مینماید میشکند عیسی

صلیب را و میکشد خنزیر را و قبض روح مینماید خداوند در زمان عیسی مهدی (ع) را در حالتیکه طاهر و مطهر باشد و در زمان حضرت مهدی (ع) میکشد سفیانی و در پیش یگه درختی که در شهر شام است و لشکر سفیانی فرو میرود در صحرای بیداد که واقع میان مکه و مدینه است تمام لشکر سفیانی حتی آنکه باقی نمیماند از آن لشکر مگر یک نفر مردی از قبیله جهنیه، قتل و غارت نمایند این لشکر سفیانی مدینه پیغمبر (ص) را سه روز پس از آن از مدینه طیبه بقصد مکه حرکت مینمایند پس بزمین فرو میرود خداوند آن لشکر را در زمین بیدا پس کسیکه مجبوراً در آن لشکر بوده باشد در حالتیکه بروجه اکراه داخل در ایشان شده باشد محشور میشود بر حسب نیت خودش و در زمان حضرت مهدی (ع) قرآن حاکم و شمشیر هلاک نماینده است یعنی آنچه آنجناب حکم نماید مطابق باقرآنست و هر کس از حکم آن تخلّف نماید بشمشیر هلاکتش فرماید پس نوشته است که از این جهة است که در خبر وارد است که خداوند عالم منع از منکرات مینماید به سلطان آن مقداری که منع به قرآن نمی نماید

تمسک ابوالفضل به فقره مآدبةالله به مرج عکا از فتوحات مکيه

و نیز محیی الدین در صفحه ۳۶۶ از فتوحات در ضمن تحقیقات خودش بعد از اینکه فراغ از نقل کلمات سید عبدالوهاب شعرانی حاصل نموده در حالات و تمجید اصحاب حضرت مهدی (ع) مینویسد الاتراهم بالتکبیر یفتحون مدینه الروم فیکبرون التکبیره الاولى فیسقط اثلث سورها و یکبرون الثانیه فیسقط الثلث الثانی من السور و یکبرون الثالثه فیسقط الثلث الثالث یعنی آیا نمی بینی لشکر مهدی را که تکبیر گفتن فتح مینمایند مدینه روم یعنی قسطنطنیه را پس تکبیر اول را میگویند ثلث از قلعه قسطنطنیه می افتد و تکبیر دوّم را میگویند و ثلث دوّم قلعه می افتد و تکبیر سوّم را میگویند ثلث سوّم قلعه می افتد پس محیی الدین در باره وزراء حضرت مهدی (ع) در صفحه ۳۶۷ فتوحات مینویسد فما هم اقلّ من خمسة و لا اکثر من تسعه و یقتلون کلهم الا واحد منهم فی مرج عکافی المآدبة الالهیه التي جعلها الله مآدبه للسباع و الطیور و الهوام یعنی وزراء آنحضرت کمتر از پنج نفر و زیاده از نه نفر نیستند و تمام ایشان کشته میشوند مگر یک نفر از ایشان در چراگاه عکا، در آن کشتگانی که خوان طعام خداوندی است که قرار داده است برای درندگان و طیور و جانوران پس نوشته است و یکون فتح مدینه الروم و هی القسطنطنیه العظمی و الملحّه الکبری التي هی المآدبة بمرج عکا و خروج الدجال فی سبعة اشهر و

یکون بین فتح القسطنطنیه و خروج الدجال ثمانیه عشر يوماً یعنی می باشد فتح قسطنطنیه و آن جنگ و کشتار بزرگ آنچنانی که خوان طعام سباع و طیور و جانوران خواهد بود در چراگاه عکا و خروج دجال تماماً در هفت ماه و می باشد فاصله میان فتح قسطنطنیه و خروج دجال هیجده روز اینست مقداری از آنچه محیی الدین متفرقه در دو باب از فتوحات ذکر نموده است پس ملاحظه فرمائید در این عبارات و عباراتی که بعد از این از فتوحات نقل میشود به بینید آیا کلمه از کلمات شیخ محیی الدین و سید عبدالوهاب شعرانی دلالت بر مهدویت میرزا علی محمد باب دارد آیا شباهت یا مناسبتی ولو فی الجملة با حالات و گزارشات وی دارد صاحب فرائد بهمین مقدار که دیده است که در این کتاب در حالات و گزارشات حضرت مهدی (عج) اسمی از عکا که در این زمان مجمع بایانست در میان آمده در خیال این افتاده است که مطالب مندرجه در این عبارات را تنزیل در شأن میرزا علی محمد باب نماید و از مهارت و غروری که در فن طرّاری دارد اصلاً و مطلقاً پروا از این نموده که میرزا علی محمد باب در تمام عمر خود عکار را بچشم ندیده و نیز در تمام عمر خود جنگی و قتالی و کشتاری مشاهده نموده است و بالجمله آنچه در این عبارات نوشته شده است جزء فجزء دلیل صریح بر بطلان دعوی میرزا علی محمد است لکن این استاد از ابتداء کلام مذکور موافقت داشتن نام حضرت مهدی (عج) با نام رسول خدا (ص) و متابعت نمودن او بر اثر رسول خدا و تخطی نکردن از سنت رسول خدا و کثیری از مطالب را از قبیل مهمان نوازی و فتح و فیروزی در پیش روی آنجناب بودن و فتح نمودن قسطنطنیه را در یک شب بتکبیر در میانه هفتاد هزار نفر از مسلمین انداخته است سبحان الله العظیم تحریف و تغییر در معنی عبارت بچه اندازه که ملحمه و جنگ عظیمی که بدنهای کشتگان در آن جنگ بدون دفن در چراگاه عکا می افتد و خوان طعام خداوندی برای سباع و طیور و هوام ارض میگردد تبدیل به این معنی داده است که عکا، مهمان خانه خداست نوشته است که در مرجع عکا مهمانخانه که خداوند تبارک و تعالی مقرر فرموده و برای سباع و طیور و هوام یعنی جمیع اصناف خلق از قوی و ضعیف و صغیر و کبیر مهیا داشته پس از آن جمیع آن مطالبی که هر یک کمال منافات با حال میرزا علی محمد باب داشته است از وسط کلام و آخر آن انداخته است فقط نوشته است: «هو اجلی الجبهه اقنی الانف اسعد الناس به اهل الکوفه یقسّم المال بالسویّه و یعدل فی الرّعیه یاتیه الرّجل و یقول یا مهدی اعطنی و بین یدیه المال فیجشی له فی ثوبه ما استطاع ان یحمله یخرج علی فتره من الدّین

یزع الله به لا یزع بالقران یمسی الرّجل جاهلاً و جباناً و نجیلاً فیصبح عالماً شجاعاً کریماً الی ان قال یشهد الملحمة العظمی مادبة الله بمرج عکاء ببید الظلم و اهله و یقیم الدّین و ینفخ الروح فی الاسلام یعزّ الله به الاسلام بعد ذلّة و یحییّه بعد موته»

ای عزیز! مقداری به هوش بیا و متنّب شو. اوّلاً آنکه عامی هیچ نخوانده از کجا فتوحات مکیّه به دست آورد و بخواند که این مغشوش کاریها را بفهمد؟! و از کجا ملتفت شود که در همین عبارتی که نوشته است بر نحو صریح بطلان میرزا علی محمّد را ثابت می نماید زیرا که نوشته است اسعد ناس به حضرت مهدی اهل کوفه میباشند و احدی از اهل کوفه مساعده با میرزا علی محمّد ننموده است و نوشته است یقسّم المال بالسّویّه میرزا علی محمّد نه بیت المال بدست وی بود و نه تقسیم نمود تا اینکه بمساوات یا غیر مساوات بوده باشد نوشته است حکم بعدل مینماید در رعیت میرزا علی محمّد در خانه خود هم حکمی ننمود نوشته که مردی آید و میگوید یا مهدی! به من عطا بفرما پس اینقدر مال بر او میریزد که بتواند حمل آنرا نماید میرزا علی محمّد چنین مطلبی را از خود سراغ ننمود نوشته است یشهد الملحمة العظمی یعنی حاضر میشود در آن جنگ و کشتار عظیم میرزا علی محمّد چنین چیزی بخواب ندید نوشته بمرج عکاء میرزا علی محمّد عبور ننمود نوشته است که ینفخ الرّوح فی الاسلام و یعزّ الله به الاسلام و یحییّه بعد موته یعنی میدمد در اسلام روح را و عزّت می بخشد خداوند بسبب او اسلام را ورزنده میکند اسلام را بعد از مردن آن میرزا علی محمّد فتنه در اسلام نمود و باعث تزییع اسلام گردید خواست بیضه اسلام را بالمرّه از بین براند از پس بچه چیز از این عبارت که در فرائد نوشته است تطبیق بر حقیّت میرزا علی محمّد نموده است حال که قدری ملتفت شدی و دانستی که آنچه در فرائد نوشته است بجز فریب عوام و ریشخند بایشان چیز دیگر درج در آن ننموده پس قدری تأمل نما تا سرّ اینمعنی را بفهمی که سبب چیست که با اینکه در این کتاب بجز خلاف واقع درج ننموده مردم عوام سخنان ویرا قبول نموده اند و گمراه شدند و نفهمیدند سرّ این مدّعا همانست که مکرّر ذکر شده است که طائفه بابیه کسی را که میخواستند صید نمایند اوّل مصیبتی که بر سر او می آورند آنست که از آمد و شد نزد علما او را منع مینمایند و می ترسانند پس مطالب خود را به شیرین زبانی و خوش بیانی بر او القاء مینمایند بیچاره عامی غفلت مینماید از اینکه هر متاعی نقدادی و اهل خبرتی دارد و اهل خبرت اخبار و مطالب دینیّه علما بیغرضند و باید قبل از قبول و ردّ مطلب را بر عالم بی غرضی، عرضه بدارد و حق و باطل را

از او سؤال نماید بعد از اینکه دو نفر یا سه نفر از اهل خبرت تصدیق بر حقیقت مطلبی نمودند آنوقت قبول نماید بیچاره بسبب این غفلت اکاذیب و جعلیات ایشان را قبول میکند و این فقیر مکرراً در این مختصر عرض کرده‌ام که شخص عاقل زمام امر دین خود را بدست چند نفر عامی با غرض نمیدهد پس اگر باین قبیل تسویلات که عالم بیغرض در دنیا نیست بخواهند تو را فریب دهن باز فریب مخور مطلبی را که از این طائفه می شنوی رجوع به علما و اهل عربیت از غیر اهل اسلام نما تا آنکه حق و باطل آنرا بر تو القانمایند علماء نصاری و یهود هم اینقد و میدانند که یشهد الملحمة العظمی و مرج عکا که در عبارت فرائد نوشته شده است معنی اینست که حاضر میشود در آن جنگ و کشتار عظیم که در صحرا و چراگاه عکا واقع میشود و میفهمند که مادبة الله للسباع و الطیور و الهوا باقرینیت الملحمة العظمی معنی اینست که بدنهای کشتگان خوان خداوندی است برای سباع و طیور و جانوران صحرا و اعجب از تمام مطالب آنست که این طرار بی بدل و استاد ماهر در فن خود چنان و جهة کلام را تغییر داده که عین عبارت شیخ محیی الدین را که مشتملست بر تمجید از اصحاب حضرت قائم (ع) که خداوند تعالی ایشانرا ذخیره و پنهان نموده است در مکنون غیب خود برای آنحضرت و ایشان مردمانی هستند که معصیت خدا را نموده‌اند تماماً عجم هستند و تکلم نمی نمایند مگر بعربی و همگی در چراگاه عکا کشته میشوند مگر یا نفر از ایشان و حضرت مهدی بنفس نفیس در مرج عکا نزول میفرماید در آن چراگاهی که بدنهای کشتگان خوان خداوندی برای سباع و طیور و هواماست جمیع اینمطالب را در عبارت کتاب خود بعد از آن عبارتیکه نقل شد نوشته است و قسمی تغییر معنی آنرا داده است که غیر عالم به مواقع کلام عرب ملتفت نمی شود که این مطالب اصلا و مطلقاً مدخلیتی بحال میرزا علی محمد باب ندارد زیرا که میرزا علی محمد بسا هست که در تمام عمر خود اسم عکا را بگوش استماع نکرده باشد چه جای اینکه برای جنگ نزول بمرج آن نماید و وزراء آن در آن جنگ کشته شوند نوشته است: «قال الشیخ و قد استوزر الله تعالی طائفه خباهم الله تعالی فی مکنون غیبه اطلعم کشفاً و شهوداً علی الحقائق و ما هو امر الله علیه فی عباده و هم علی اقدام رجال من الصّحاب الذین صدقوا ما عاهدوا الله علیه و هم من الاعاجم لیس فیهم عربی لا یتکلمون الا بالعیبه لهم حافظ من غیر جنسهم ما عصی الله قط و هم اخص الوزراء الی ان قال و یقتلون کلهم الا واحد ینزل فی مرج عکا فی المادبة الالهیه الّتی جعلها الله مائده للسباع و الطیور و الهوام» انتهى. باید به صاحب فرائد گفت اگر

جناب شما بخواب دیده‌اید که وزرآء میرزا علی محمد جمیعاً در چراگاه عکا چنانیکه شیخ محیی‌الدین عربی در چند جای عبارتش تصریح بر این نموده است و کشته شدند مگر یکنفر و نیز در رؤیا دیده‌اید که میرزا علی محمدنازل در چراگاه عکا که خوان خداوندی است که قرار داده است او را مائده برای سباع و طیور و هوام خیر باشد چرا جناب شما معنی مرج را که چراگاه است ننمودید و چرا مقصود از مائده برای سباع و طیور و جانور آنرا بیان نکردید یا مائده سباع غیر از ابدان کشتگان چیز دیگر باشد آیا این مطالب مناسبتی با حال میرزا علی محمد دارد و بالجمله چون ظملم بسیار واضح گردیده است بهمین مقدار اکتفا نمودیم و از جمله اموری که صاحب فرائد تمسک بانها جسته در صفحه ۵۴ نوشته است صعصعه بن سوحان از امیرالمومنین (ع) از میعاد خروج رجال سؤال نمود آنحضرت پس از ذکر علامات و حوادث میفرماید که بهترین اماکن در آنزمان بیت‌المقدس است هر آینه خواهد آمد زمانی بر مردم که آرزو مینماید هر کسیکه از ساکنین آن اراضی بوده باشد و نیز ذکر مینماید که حضرت ابی جعفر (ع) فرمود در روز ظهور مهدی موعود مراقب باشید که صدائی بغته از طرف شام بشما میرسد انتهى راقم اینحروف گوید که از زمان دعوت میرزا علی محمد تاکنون شصت و چهار سال میگذرد آیا کسی شنیده است که در اینمدت یا قبل از آن هیچ امتیاز و مزیتی برای ساکنین بیت‌المقدس از سایر بلاد پیدا شده باشد یا آنکه کسی باین خیال افتد که ساکن آن بلد گردد پس این فرمایش از امیر مؤمنان (ع) صراحت دارد بر اینکه دعوت مهدی (ع) غیر از دعوت میرزا علی محمد و امثال آنست و هم چنین است فرمایش حضرت ابی جعفر، امام محمد باقر (ع) که در روز ظهور مهدی موعود باید صدائی بغته، یعنی بدون مقدمه از شما برسد. از ایشان باید سؤال نمود که آیا روز معینی برای دعوت میرزا علی محمد شما تشخیص نمودید و آن صدا را که تمام اهل عالم باید ناگهان و بغته، از شام بشنوند در آن روز شنیدید؟! آیا در صبح آن روز شنیدید یا عصر آنروز آیا مضمون آن صدا چه بود؟ آیا از اهالی بیت‌المقدس و شام کسی در آن روز صدائی شنیدند یا آنکه احدی از اهل شام و بیت‌المقدس بیعت با میرزا علی محمد نمودند آیا میرزا علی محمد بچشم خود شام یا بیت‌المقدس را دیده است یا آنکه کسی از اهل شام بنزد وی آمده است و حال آنکه در اخبار مستفیضه وارد است که حضرت مهدی (ع) چون در شام تشریف فرما شود اهالی شام بدون قتال و نزاع بانجناب بحدی کروش نمایند و متابعت نمایند آنجناب را که قوت و شوکت آنجناب در شام زیاد شود و نماز جماعت در

دمشق شام فرماید و حضرت عیسی در شام در دمشق بر حضرت مهدی (ع) وارد گردد و در آن بلد در نماز جماعت با ایشان شریک در جماعت گردد اینست آنکه امیر المؤمنین (ع) میفرماید در آن زمان بهترین اماکن بیت المقدس بوده باشد و مردم تمنا و آرزو نمایند که سالکن آن اماکن باشند پس چشم خود را بمال تا ملتفت شوی که اینها را که نوشتی خداوند من باب لطفیکه بر عباد دارد بقلمت جاری نموده است تا آنکه جمیع اهل عالم بدانند که میرزا علی محمد باب مهدی موعود نیست زیرا که آن دعوت موعود دعوتی است که آنرا آیات و علاماتی است که بان آیات و علامات اهل شرق و غرب توجه بصاحب آن دعوت مینمایند و از جمله آن آیات اینست که در روز ظهور آن بغته صدائی از شام بلند خواهد گردید و از جمله اخباریکه اینطائفه و صاحب فراند استدلال بان جسته اند فقراتی است که فرمایشات حضرت ممتحن امام حسن (ع) که آن جناب خطاب به حضرت مهدی (ع) می فرماید و تمجید و توصیف می فرماید از متابعت نمودن اهل شام و قوت گرفتن امر حضرت مهدی در زمانیکه در شام تشریف دارد و مردم آن حدود تا برسد به اردن که حوالی دریاچه طبریّه است طوعاً بیعت به آنجناب می نمایند من جمله آن فقرات که محلّ استشهاد این طائفه است آنست که میفرماید: (فاذا اثتدت ارکانهم و تقومت اعمادهم بمکائفتهم طبقات الامم اذ تبعتک فی ظلال شجرة بسقت افنان غصونها علی حافات بجيرة الطبریة فعندها يتللا صبح الحق و ینجلی ظلام الباطل و یقضم الله بک ظهر الطغیان) یعنی پس از اینکه محکم گردد ارکان لشکریان جناب تو و قوه گیرد و بر پا شود عمودهای ایشان بسبب ازدحام و جمعیت و پی در پی و روی یکدیگر آمدن طبقات طوائف مردم زمانی که متابعت نمایند تو را در سایه یکدرختی که شاخه های آن بر اطراف دریاچه طبریّه سرکشد پس در نزد دریاچه طبریّه صبح حق درخشندگی نماید و سیاهی باطل بر طرف شود و بشکند خداوند عالم بواسطه جناب تو پشت اهل طغیانرا و مقصود حضرت امام حسن (ع) بسیار ظاهر است که در شام بدون جنگ و جدال بحدی مردم از اطراف و جوانب پی در پی، طائفه و طائفه، روی یکدیگر بیعت به آنجناب می نمایند تا اینکه در اردن که حوالی دریاچه طبریّه است باندازه لشکر آنجناب زیاد گردد که نور حق غالب گردد و ظلمات باطل زایل گردد که احدی از اهل طغیان بعد از آن تاب مقاومت با حضرت مهدی (ع) نیاورد اکنون ملاحظه فرما که میرزا علی محمد شیرازی که انصفحات را ندیده بلکه ممکنست که گفته شود یک نفر از اهل اردن و طبریّه را ندیده کجا بلاد شام کجا چه مقدار چالاکی و بی پروائی میخواهد که این

فرمایشات حضرت امام حسن (ع) را درباره چنین کسی که ندانست این اماکن در چه سمت دنیا واقع است تنزیل نماید آنهم باین بیان که طبریّه را که بمقدار مسافت یکماه راه از عکا دور است قریب به هم، شمارد و میرزا علی محمد باب که دعوی مهدویت نمود و در سنه دویست و شصت و شش بعد از هزار کشته شد بمیرزا حسینعلی که دعوی الوهیت و ربوبیت نمود و قریب بسنه نود وارد عکا شد تبدیل نماید و بگوید هر دو یکی هستند و آن تراکم طبقات و طوائف امتهای که در شام بیعت با حضرت مهدی (ع) مینمایند به این چند نفر قلیلی که در عکا معیت با میرزا حسینعلی نمودند تاویل نماید و بالجمله در سه برگ از کتاب خود ازین قبیل اکاذیب و جعلیات بهم بیافد تا آنکه نتیجه دهد که بر حسب فرمایش حضرت امام حسن (ع) آن مهدی موعود میرزا علی محمد باب بوده است اشهدکم بالله از انصاف نگذرد این طریقه استدلال باخبر است یا بازیچه و چشم بندی اطفال پس مراعات جال خود را در امر دین خود بفرماید تا در بحر ظلمانی ضلالت و گمراهی غرق نگردد و از جمله اخباری که این طایفه استدلال بان جسته اند روایتی است که از حضرت صادق (ع) روایت شده است که اول کسیکه با قائم علیه السلام بیعت نماید جبرئیل (ع) است که بصورت مرغی سفید نازل شود و با آنحضرت بیعت نماید پس یک پای خود را بر بیت الله الحرام و پای دیگر را بر بیت المقدس نهد و به صوت فصیح که همه خلق بشنوند ندا کند که آتی امرالله فلا تستعجلوه راقم اینحروف گوید که ابوالفضل در فرائد این خبر را در آخر فصل دوم از مقاله اولی نوشته است و معلوم است که در مقام استدلال باخبر کسی بی جهت این چنین خبری را نمی نویسند و استدلال بی معنی نمی نماید لابد در آن روز در مکه معظمه در آن وقتیکه میرزا علی محمد باب پشت خود را بکعبه داد و بندای بلند که جمیع مردم شنیدند طلب بیعت از مردم نمود خود ایشان آن مرغ سفید را دیده اند که بروی دست میرزا علی محمد باب در بیت الحرام نشسته است والا کس دیگر هیچیک ازین امور را ندید و چنین مینماید که آن جبرئیلی که با میرزا علی محمد بیعت کرده است فراموش نموده است که آیه شریفه را بخواند زیرا که عبارت خبر شریف اینست که بصوت فصیح که همه خلق بشنود آیه شریفه مخصوصه را تلاوت می نماید و معلومست که اینمطلب از علامات عظیمه ایست که اختصاص به یوم اول ظهور حضرت قائم - عجل الله فرجه - دارد که حقتعالی باین علامت ظهور آنجناب را بر جمیع اهل آفاق ظاهر خواهد فرمود به قسمیکه هر کس باید خصوص این آیه را از جبرئیل بشنود و مردم برای یکدیگر نقل

نمایند که این چه صدا بود؟ و تلاوت کننده این آیه شریفه که بود؟ اینکه کسی از اهل مکه و نه کسی از اهل بیت المقدس و نه کسی از سابر اهل آفاق این صدا را شنیده است! دلیل بر اینست که تمام علامتها که در باب اخبار می باشد مطابق واقع شده مگر همین یکی که آن هم جبرئیل میرزا علی محمد فراموش کرده است خوبست انسان هر چند عامی باشد خجالت از گفت و شنود این مطالب کشد! چه جای اینکه در کتاب بنویسد!

ای عزیز من! این فقیر جمیع آنچه را که صاحب فرائد از ابتداء مقاله اولی بلکه از عنوان قبل از آن مقاله در فرائد نوشته است تا این روایت که آخر روایتی بود که در فصل دوم از آن نوشته برای تنبه و تذکر شما در این مختصر درج نموده پس از روی بصیرت دقت و مکرراً رجوع نموده ببین که در تمام این آیات و روایات یک کلمه نیست که به نحو صراحت یا اشاره یا کنایه دلالت بر مطالب این قوم داشته باشد! بیهوده سخن به این درازی و به این خوش بیانی و شیرین زبانی کسی ندیده! الحق بسیار تعجب دارم که این مقدار طراری در اخبار اهل بیت رسالت پناهی (ص) برای چه جرات بر خداوند قهار السموات و الارض به چه اندازه انسان عاقل تمام این امور را برای چند پاره از زخارف دنیویّه مرتکب نمی گردد! و خود را قرین شیطان مضلّ و در حزب او قرار نمی دهد مگر آنکه کسی باشد که اعتقاد به اصل اول از اصول دین نداشته باشد در باطن دهری باشد و بر حسب ظاهراظهار این اعتقادات را برای گذشتن امر دنیای خود بنماید

«وسيعلم الذين ظلموا اني منقلب ينقلبون»

فصل پنجم

از باب سوم از مقصد ثانی

در بیان استدلال طائفه بابیه به معجزات و سبب آن که راقم این حروف، استدلال به معجزات را بر خلاف ترتیب فرائد مقدم بر استدلال به دلیل تقریر و نفوذ داشت آن است که : چون این طائفه عمدتاً دلیل خود را تقریر و نفوذ قرار داده اند لذا نگارنده این کلمات باب چهارم را منفرداً برای ابطال سخنان این طائفه در آنچه او را دلیل تقریر و نفوذ نامیده‌اند مخصوص گردانید تا مجال واسعی برای تحقیق مدّعی بوده باشد و در این فصل آنچه را که در استدلال به معجزات ذکر می‌نمایند بیان می‌نمائید

بدانکه صاحب فرائد در عنوان استدلال خود نوشت که ما در اثبات این امر اعظم استدلال را به چهار برهان که اقوی و اظهر سایر براهین است مقصور می‌داریم و به دلیلیت آیات کتاب و بشارات قبل و دلیل تقریر و معجزات اکتفاء می‌نمائیم و چگونگی استدلال را در ضمن چهار فصل بانجام می‌بریم و در عنوان فصل چهارم از مقاله او نیز نوشته است که در کیفیت استدلال به معجزات و بسیار غریب است که در مقام استدلال بمعجزات انکار ظهور معجزات از جمیع انبیا و اولیاء الهی مینماید و مینویسد : «معجزات انبیاء (ع) منحصر است در کتاب ایشان که بر حسب وحی یا الهام از جانب خداوند بر ایشان القاء شده باشد اما غیر از آن بر حسب خواهش و استدعای امت بهیچ وجه من الوجوه خارق عادات از هیچیک از انبیا و اوصیاء ایشان بحضور نرسیده است این عزیز دعوی مهدویّت و مظهر الوهیت با کف صفر و خالی از علم و قدرت که اعظم علام مرتبه ولایت است لابد شرمندگی بار می‌آورد پس برای رفع خجالت لابد باید متمسک به ترهات و اباطیلی چند از قبیل انکار معجزات جمیع انبیا گردید هر چند بطلان آنها کالشمس فی وسط السماء بر هر بصیری ظاهر و آشکار بوده باشد فی المثل شخصی که قدرت بر دفع ادنی ضعیفی از خود نداشته باشد اگر دعوی سلطنت و پادشاهی نماید چاره بجز این ندارد که قدرت و شوکت جمیع سلاطین را انکار کند پس اگر طرّاری دارد لابد در مقام استدلال میگوید که سلاطین جهان مردمانی هستند معقول و دانا و جمیع امور را مطابق است با عدالت و رعیت پروری و موافقت با قوانین حکمیّه و اداب و ...

رسوم عقلائیہ چگونہ میشود کہ بغلبہ عسگر و لشکر و توپ و توپخانه کہ بنیان اینگونه امور بر ظلم بر عباد خداست سلطنت نمایند آیا نمی بینی کہ در اوصاف خود و اساس حکمرانی و محاکمہ بین عباد عنوان عدالت را اخذ می نمایند و مجالس عدلیہ منعقد میسازد و دیوانخانہ عدلیہ در ہر بلد بلکہ در ہر کورہ دہ و قصبہ بنا می نمایند اشخاصیکہ در میانہ عباد باین قسم قانون عدل را مرعی میدارند محالست کہ در دستگاہ سلطنتی خود چیزی از الات قتالہ کہ موجب خوف طفلی از اطفال رعیت گردد اظہار نمایند چہ جای اینکہ تفنگی بدست کسی دهند یا انکہ العیاذباللہ عسگر و لشکر و توپخانہ مہیا سازند و بالجملہ مطلب را از وجہہ اصلیتہ خودش بطراری میگرداند و از سیاست مدن و نظم مملکت و رفع دشمن کہ بدون عسگر و لشکر والات حرب صورت پذیر نخواہد بود صرف بجائی و مقامی مینماید کہ بالمرہ ربط بمقام ندارد حال رؤسای این طائفہ کہ فریب عوام را میخواستند نسبت بمعجزات انبیاء و کرامات اولیا طابق النعل بالنعل مطاتف با این مثل مذکور است و عجب اینست کہ اینگونه ترہات را در کتب استدلالیہ خود مینویسند و نام آنرا استدلال بہ معجزات میگذارند و در حقیقت بہ انکار معجزات انبیا اثبات مہدویت میرزا علی محمد باب و مرتبہ الوہیت و ربوبیت میرزا حسینعلی میخواستند نمایند صاحب فرائد در صفحہ ۷۸ از آن کتاب مذکور نوشته است کہ اہل بہارا عقیدت اینست کہ انبیا و مرسلین مظاهر قدرت الہیہ اند، بل مطالع جمیع صفات و اسماء جمیع صفات و اسماء حضرت احدیت و بر ہر چیز باذن اللہ قادرند و بر عوامل تکوین بہ ارادہ اللہ توانا و مقتدر و جمیع افعال و اطوارشان فوق طاقت بشریہ است و تمام حرکات و سکانات شان مظهر قدرت و حکمت الہیہ و لکن چون دلالت معجزات و خوارق عادات از قبیل ادلہ ثانویہ و مؤید آن است کہ بالذات دلالتی بر صدق مدعا ندارد بخلاف کتاب کہ دلالت آن بر صدق ادعا دلالت اصلیتہ اولیہ مرتبطہ است لہذا حق جلالہ آیات کتاب را حجۃ بالغہ مقرر داشت و ہدایت عباد را در آن ودیعه نهاد و بہ آن برہان محکم، حجۃ خود را بر اہل عالم بالغ و کامل فرمود و برای مزید توضیح معروض میدارم کہ نزد اہل علم ثابت است کہ در صحّت استنتاج قضایا شرطست کہ دلیل با مدعا مرتبط باشد تا موجب اثبات مطلوب گردد و اگر ارتباطی فیما بین مدعا و دلیل نباشد ابدأً آن دلیل مثبت مطلوب نشود ہرچند دلیل محیر و معجب بوده باشد مثلاً اگر نفسی گوید من طیبیم و دلیل من اینست کہ بہ هواطیران می کنم و یا سنگ را بہ نطق می آورم ابدأً نزد عالم بر

فرض وقوع دلالت بر صدق نکند زیرا که معالجه امراض و ابراء مریض دلیل بر صدق ادعای طبیب است نه نطق حجر و طیران بسماء چه فیما بین دلیل و مدعا ارتباطی نیست پس می‌کشاند کلام را باینجا که می‌نویسد پس چون بر این مقدمه استحضار حاصل شد معروض میدارد که انسان بصیر به اندک تأمل تواند دریافت که ابداً ارتباطی و ملازمه فیما بین ادعای رسالت و قدرت رسول بر امور خارق عادت نیست زیرا که رسول می‌فرماید من از جانب خداوند برای شما پیغامی آورده‌ام آیا این ادعا چگونه ملتزمست که مدعی قادر بر احیاء اموات و تقلیب بحر و انطاق احجار و امثالها باشد انتهى

بیان کلمات دیگر ابوالفضل در عدم مناسبت بین دعوی نبوت و خارق عادت

نگارنده این کلمات گوید ملاحظه فرمائید که کسی که بطراری و بافندگی می‌خواهد اثبات امر باطلی نماید چاره بجز مناقضه گوئی ندارد در صدر عبارتش نوشته است که دلالت معجزات و خوارق عادات از قبیل ادله ثانویه و مؤید است که بالذات دلالتی بر صدق مدعا ندارد بخلاف کتاب که دلالت آن بر صدق ادعا دلالت اصلیه اولیه مرتبط است پس چند سطری از آن گذشته است که می‌نویسد که انسان بصیر باندک تأمل تواند دریافت که ابداً ارتباطی و ملازمه فیما بین ادعای رسالت و قدرت رسول بر امور خارق عادت نیست و التفات باین پیدا نموده است که بین این دو کلام تناقض ظاهر است و حال آنکه بر هر کس که ادنی شعوری داشته باشد ظاهر است که هر دو سخن باطل است زیرا که از مدعی رسالت و نبوت دعوی اینکه کتاب من از جانب خداست عین مدعاست نه دلیل بران بلی اگر کتاب بر سبیل اعجاز نازل شده باشد چنانکه نزول قرآن حمید مجید از این قبیل است بر سبیل اعجاز بودنش دلیل است نه نفس کتاب و از این جهت است که تورات و انجیل که بر سبیل اعجاز نازل نشده است بنفس ادعای اینکه از جانب خداست دلالت بر صدق دعوی حضرت موسی و عیسی ندارند بلکه حضرت موسی و عیسی هر یک به آیات بیّنات و معجزات ظاهرات باهرات غیر از تورا و انجیل اثبات نبوت و رسالت خود نمودند و اما قدرت رسول بر معجزه و خارق عادت پس در نزد اولی الافئده از بدیهیاتست که لازم مساویست با مرتبه ولایت و دلیلیت آن بر صدق رسول بر هر ذی شعور واضح و مبرهن است و بیان ملازمه از عن قریب در ضمن جواب بطریق حل انشاءالله بیان خواهد گردید و خود صاحب فرائد در صدر عبارتش طریق اشارتی بیان نمود است و لیکن چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند ملاحظه فرما که صاحب فرائد

افسانه را بچه قباحه پیموده است که پس از آن عبارت سابق نوشته است و برآستی طلب خارق عادت از مدعی رسالت بدان ماند که از رسول سلطان کسی اموری که خاصه نفس سلطانت طلب نماید فی المثل اگر نفسی بگوید که من رسول سلطانت و پیغامی از سلطان برای شما آورده‌ام چه مقدار بیمعنی و غیر مرتبط است که در جواب او گویند اگر تو رسول سلطانی کارهائیکه سلطان بران مقتدر است اظهار نما تا تو را نمائیم و پیغام تو را گردن نهیم سپاه میکش و مملکتی را فتح نما و نفوسی را بقتل رسان و حال آنکه بالبداهر ظاهر است که این ادعا ملتزم قدرت بر اظهار امور مذکوره نیست انتهی این کلمات گوید که خوبست بصاحب فرائد گفته شود که شما در همین فرائد در بسیاری از مواضع اظهار فضل خود مینمائی که در فلان مطلب در فلان مجلس چنین و چنان گفت و شنود نمودم شما را چه شده است که اینقدر ملتفت نشده که خود چه مینوسی در ورق سابق نوشتی که اهل بهارا عقیدت آنست که انبیا و مرسلین مظاهر قدرت الهیه‌اند بل مطالع جمیع صفات و اسماء حضرت احدیت و بر هر چیز باذن الله قادرند و بر عوالم تکوین بارادة الله توانا و مقتدر و جمیع افعال و اطوارشان فوق طاقت بشریه چگونه شد که ندانستی که معنی معجزه همین است که اتیان نمائید و بجا آورند کاری را که فوق طاقت بشریه باشد آن اعتراف کجا این انگارچه که در این عبارت نوشته و برآستی طلب خارق عادت از مدعی رسالت بدان ماند که از رسول سلطان کسی اموری که خاصه نفس سلطانت طلب نماید اگر خارق عادت خاصه خداوند است پس چگونه انبیا و مرسلین بر عوالم تکوین و ارادة الله توانا و مقتدر خواهند بود آیا نمیدانیکه اشخصاصیکه جمیع افعال و اطوارشان فوق طاقت بشریه است و مبعوث شده‌اند برای هدایت و ارشاد عبادا گردد میانه عبادالله کسی بگوید یکی ازین افعال و اطواریکه فوق طاقت بشر باشد بمن بنمائید تا من یقین بر صدق دعوی شما نمایم و بر سبیل حقیقت بدانم که حساب شما مظاهر امر و نهی خدا میباشی این از قبیل طلب اموری که خاصه ذات اقدس خداوندی چون وحدانیت و فردانیت و صمدانیت نمیباشد بلکه هرگاه رسول که مطلع بحال سؤال کننده است مصلحت داند که او را ارشاد نماید بهمان طریقیکه خواهش نموده است عقلا مانع و زادعی از آوردن آن معجزه و خارق عادتی که خواهش کرده است ندارد پس صاحب فرائد برای اینکه بی ربطی معجزات را با دعوی رسالت و نبوت در قلوب عوام ثابت و راسخ گرداند مثالی دیگر آورده نوشته است و یا فی المثل اگر نفسی از جانب امپراطور

اعظم والی تفلیس گردد اگر از او سؤال نمایند که دلیل بر صدق ادّعی تو چیست تا ولایت تو را گردن نهیم و او امر تو را اطاعت کنیم او بالضروره والبداهة بفرمان امپراطور که کتاب محکم دولت است تمسک جوید و استدلال نماید در این صورت اگر او را جواب گویند که ما بکتایبیکه هر کس تواند نوشت اکتفا نکنیم و دعوت تو را باور نداریم اگر تو نایب پادشاه و قائم مقام نفس اوئی اموریکه خاصه اوست اظهار کن و از قبیل جز عساکر و فتح ممالک و قتل نفوس و هدم حصون و بنای بلاد افعالی ظاهر نما تا دلالت بر صدق دعوی تو نماید و مثبت امارت و ولایت تو گردد ظاهر و وضاح است که او ابدأً اعتنا باین افترا حاف ننماید و هرگز بغیر فرمان سلطان و نفوذ امر او تمسک نجوید و هیچیک از امور مقترحه قومرا اظهار ندارد هر چند بر این امور هم قادر باشد انتهى عبارت فرائد اکنون از روی انصاف و بدیده بصیرت تأمل در کلمات و امثال و نظائر وی بفرمائید تا معلوم گردد که سخنان وی طابق النعل بالنعل مطابق است بامثال آن عاجزیکه دعوی سلطنت نماید و من باب عجز و بیچارگی خود انکار قدرت و شوکت و عسکر و لشکر سلاطین جهان کند پس من باب فریب مستمر کلام را از منافع و جودیّه عساکر از قبیل دفع دشمن و نظم مملکت صرف نموده بگوید که چون بنای سلاطین در سلوک بارعایا بعدالت و رفق و مدارات است لهذا ابدأً مرتکب تهیّه عسکر و لشکر نخواهند گردید زیرا که عدالت با این گونه اموری که مبنی بر ظلم است در نهایت بی ربط خواهد بود و از آنجائیکه وضع این مختصر برای انقاد عوام است از ورطه هلاکتی که بسبب شبهات اینطائفه در آن افتاده اند لهذا فی الجمله تفصیلی در مقام بروجّه نقض و حلّ که موجب اطلاع ایشان بر حقیقت حال بوده باشد خالی از مناسبت نخواهد بود

ذکر معجزات حضرت موسی و عیسی از قرآن مجید و تورات و انجیل

اولاً پس باید از اینطائفه سؤال نمود که آیا نه چنین است که شما مگرراً تصدیق بر حقیقت و صدق قرآن حمید مجید و توراة و انجیل در کتب خود نموده اید یا نه چنین است که در قرآن مجید پس از بیان اینکه حضرت موسی ابلاغ امر الهی را بفرعون نمود میفرماید فرعون از موسی طلب معجزه نمود و بموسی گفت:

« ان كنت جئت بایه فأت بها ان كنت من الصادقين فالقی عصاه فاذا هی ثعبان مسین و

نزع یده فاذا هی بیضاء للناظرین^(۱) یعنی اگر میباشی تو که معجزه آورده پس ایتان کن و بیاور آن معجزه خود را اگر میباشی از راست گویان پس انداخت موسی عصای خود را پس ناگاه آن عصا از دهائی شد ظاهر و آشکار و بیرون آورد دست خود را پس ناگاه روشن و درخشان بود برای نظر کنندگان آیا اینمطلب معجزه نبود که پس از تبلیغ حضرت موسی امر خدا را فرعون از حضرت موسی خواش آن نمود آیا این امر بی ربطی نسبت بدعوی رسالت حضرت موسی بود که حقتعالی از آن اخبار فرمود و در باب هفتم از سفر خروج تورات می نویسد پس خداوند موسی و هارون را خطاب کرده گفت چون فرعون شما را خطاب کرده گوید معجزه برای خود ظاهر کنید آنگاه به هارون بگو عصای خود را بگیر و آنرا پیش روی فرعون بینداز تا ازدها شود آنگاه موسی و هرون نزد فرعون رفتند و آنچه خداوند فرموده بود کردند و هرون عصای خود را پیش روی فرعون و پیش روی ملازمانش انداخت و ازدها شد انتهی آیا این امر غیر مربوطی است که خداوند عالم تعلیم بحضرت موسی و هرون فرمود و فرعون از ایشان طلب نمود اینکه خداوند عالم در سوره اعراف میفرماید: «فارسلنا علیهم الطوفان والجراد والقمل والضفادع و الدّم آیات مفضّلات»^(۲) و در سوره نمل بعد از ذکر عصا میفرماید: «ادخل یدک فی جیبک تخرج بیضاء من غیر سوء فی تسع آیات الی فرعون و قومه»^(۳) این نه قسم از آیات که در توراة نیز تفصیل هر یک از آنها داده شده است چیست در باب هفتم از سفر خروج از توراة قصه دم را تفصیل میدهد در آیه نوزدهم آن باب مینویسد و خداوند بموسی گفت بهارون بگو عصای خود را بگیر و دست خود را بر آبهای مصر دراز کن بر نهرهای ایشان و جویهای ایشان و دریاچههای ایشان و همه حوضهای آب ایشان تا خون شود و در تمامی زمین مصر در ظروف چوبی و ظروف سنگی خون خواهد بود و موسی و هارون چنانکه خداوند امر فرموده بود کردند و عصا را بلند کرده آب نهر را بحضور فرعون و بحضور ملازمانش زد و تمامی آب نهر بخون مبدل شد و ماهیانی که در نهر بودند مردند و نره بکندید و مصریان از آب نهر نتوانستند نوشید و در تمامی زمین مصر خون بود و قصه ضفادع را در باب هشتم از سفر خروج توراة از آیه اوژل تا شش آیه خبر میدهد مینویسد و

خداوند موسی را گفت نزد فرعون برو و بوی بگو خداوند چنین میگوید قوم مرا رها کن تا مرا عبادت نمایند و اگر تو از رها کردن ایشان ابا میکنی همانا من تمامی حدود تورا بوزغها مبتلا سازم و نهر و زغها را بکثرت پیدا نماید بحدّیکه بر آمده بخانهات و خوابگاهت و بسترت و خانهای بندگانت و بر قومت و بتنورهایت و تغارهای خمیرت در خواهند آمد و بر تو و قوم و همه بندگان تو و زغها بر خواند آمد و خداوند بموسی گفت بهارون بگو دست خود را با عصای خویش بر نهرها و جویها و دریاچها دراز کن و وزغها را بر زمین مصر برآور پس چون هارون دست خود را بر آبهای مصر دراز کرد و زغها بر آمده زمین مصر را پوشانیدند انتهی و از قصّه جرّاد در باب دهم سفر خروج تورا از آیه اوّل با چندایه تفصیل میدهد نوشته است و خداوند بموسی گفت نزد فرعون برو زیرا که من دل فرعون و دل بندگانش را سخت کرده‌ام تا این آیات خود را در میان ایشان ظاهر سازم و تا آنچه در مصر کردم و آیات خود را در میان ایشان ظاهر ساختم بگوش پسرت و پسر پسرت بازگوئی تا بداند که من یهوه هستم پس موسی و هرون نزد فرعون آمده بوی گفتند یهوه خدای عبرانیان چنین میگوید تا بکی از تواضع کردن بحضور من ابا خواهی نمود قوم مرا رها کن تا مرا عبادت کنند زیرا که اگر تو از رها کردن قوم من ابا کنی هر آینه من فردا ملخها در حدود تو فرود آورم که روی زمین را مستور خواهند ساخت بحدّی که زمین را نتوان دید و تتمه آنچه رسته است که برای شما از تگرگ باقی مانده خواهند خورد و هر درختی را که برای شما در صحراء روئیده است خواهند خورد و خانه تو و خانهای بندگانت و خانه های همه مصریان را پر خواهند ساخت به مرتبه که پدرانت و پدران پدرانت از روزیکه بر زمین بوده‌اند تا الیوم ندیده‌اند پس رو گردانیده از حضور فرعون بیرون رفت و در آیه ۱۲ همان باب مینویسد و خداوند بموسی گفت دست خود را برای ملخها بر زمین مصر دراز کن تا بر زمین مصر برآیند و همه نباتات زمین را که از تگرگ مانده است بخورند پس موسی عصای خود را بر زمین مصر دراز کرد و خداوند تمامی آنروز و تمامی آنشب را بادی شرقی بر زمین مصر و زانید و چون صبح شد باد شرقی ملخها را آورد و ملخها بر تمامی زمین مصر برآمدند و در همه حدود مصر نشستند بسیار سخت که قبل از آن چنین ملخها نبود و بعد از آن نخواهد بود و روی تمامی زمین را پوشانیدند که زمین تاریک شد و همه نباتات زمین و همه میوه درختانرا که از تگرگ باقی مانده بود خوردند بحدّیکه هیچ سبزی بر درخت و نبات صحرا در تمامی زمین مصر نماند

انتهی

و اما قضیه تقلیب بحر پس خداوند عالم در قرآن حمید مجید خود در سوره البقره در آیه ۴۶ اخبار از آن میفرماید بقوله تعالی: «و اذ نجینا کم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب یذبحون ابنائکم و یتحیون نسائکم و فی ذلکم بلاء من ربکم عظیم و اذ فرقنا بکم البحر فانجینا کم و اغرقنا آل فرعون و انتم تنظرون» یعنی یاد کنید ای بنی اسرائیل زمانی را که نجات دادیم و رهانیدیم شما را از آل فرعون یعنی اتباع او که بدی میکردند و ستم و رنج میرساندند بشما بسختترین عذاب باینکه میکشتمند پسرهای شما را و زنده میگذارند زنان شما را برای خدمتکاری خودشان و در این کشتن پسران و بخدمت و داشتن دختران بلاء و مختی بود که از جانب پروردگار شما امتحان به آن شده بودید بلاء عظیمی و یاد نمائید زمانی را که شکافتیم و فاصله کردیم بسبب عبور شما دریا را پس نجات دادیم شما را غرق کردیم آل فرعون را و حال آنکه شما نظر میکردید و می دیدید و در باب چهاردهم سفر خروج تورا از آیه هشتم تا چند آیه میفرماید خداوند دل فرعون پادشاه مصر را سخت ساخت تا بنی اسرائیل را تعاقب کرد و بنی اسرائیل بدست بلند بیرون رفتند (۹) و مصریان با تمامی اسبان و عزابها فرعون و سوارانش و لشکرش در عقب ایشان تاخته بدیشان در رسیدند و قتیکه بکارد و یا نزد قم الحیروت برابر بعل صفون فرود آمده بودند و چون فرعون نزدیک شد بنی اسرائیل چشمان خود را بالا کرده دیدند که اینک مصریان از عقب ایشان می آیند پس بنی اسرائیل سخت بترسیدند و نزد خداوند فریاد برآوردند و بموسی گفتند آیا در مصر قبرها نبود که ما را برداشته تا در صحرا بمیریم این چیست بما کردی که ما را از مصر بیرون آوردی آیا آن سخن نیست که بتو در مصر گفتیم که ما را بگذار تا مصریانرا خدمت کنیم زیرا که ما را خدمت مصریان بهتر است از مردن در صحرا و در آیه (۱۰) در همان باب میفرماید و خداوند بموسی گفت چرا نزد من فریاد میکنی بنی اسرائیل را بگو که کوچ کنند (۱۶) و اما تو عصای خود را برافراز و دست خود را بر دریا دراز کرده آنرا منشق کن تا بنی اسرائیل از میان دریا برخشکی راه سپر شوند و در آیه (۲۱) از همان باب میفرماید پس موسی دست خود را بر دریا دراز کرد و خداوند دریا را بیاد شرقی شدید تمامی آنشب برگردانیده دریا را خشک ساخت و آب منشق گردید (۲۳) و بنی اسرائیل در میان دریا برخشکی میرفتند و آبها برای ایشان بر راست و چپ دیوار بود (۲۴) و مصریان با تمامی اسبان و عزابها و سواران فرعون از عقب ایشان تاخته بمیان دریا در آمدند و در آیه

(۲۶) میفرماید و خداوند بموسی گفت دست خود را بر دریا دراز کن تا آبها بر مصریان بر گردد و بر عزابها و سواران ایشان (۲۷) پس موسی دست خود را بر دریا دراز کرد و بوقت طلوع صبح دریا بجریان خود برگشت و مصریان بمقابلش گریختند و خداوند مصریان را در میان دریا بزیر انداخت (۲۸) و آبها بر کشته عزابها و سواران ایشان (۲۷) پس موسی دست خود را بر دریا دراز کرد و به وقت طلوع صبح دریا بجریان خود برگشت و مصریان به مقابلش گریختند و خداوند مصریانرا در میان دریا بزیر انداخت (۲۸) و آبها بر کشته عزابها و سواران و تمام لشکر فرعون را که از عقب ایشان بدریا درآمده بود پوشانید که یکی از ایشان هم باقی نماند و در باب پانزدهم از سفر خروج توراته در آیه (۲۲) مینویسد پس موسی بنی اسرائیل را از بحر قلزم کوچانید و بصحرای شور آمدند و سه روز در صحرا میرفتند و آب نیافتند (۲۳) پس بماره رسیدند و از آب مازه نتوانستند نوشید زیرا که تلخ بود و از این سبب آنرا ماده نامیدند (۲۴) و قوم بر موسی شکایت کرده گفتند چه بنوشیم (۲۵) چون نزد خداوند استغاثه کرد خداوند درختی بدونشان داد پس آنرا باب انداخت و آب شیرین کردید انتهی عبارت تورات

و اما قضیه احیاء اموات که صاحب فرائد در عبارت سابق انکار نموده پس حقتعالی جل جلاله در قران حمید مجید در سوره ال عمران در آیه (۴۳) از معجزات حضرت عیسی اخبار میفرماید بقوله تعالی: «انی قد جتکم بایة من ربکم انی اخلق لکم من الطین کهیئته الطیر فانفخ فیه فیکون طیر ابذن الله و ابرء الاکمه و الابرص و احی الموتی باذن الله و انبتکم بما تا کلون و ما تدخرون فی بوتکم ان فی ذلک لایة لکم ان کنتم موقنین» یعنی بدرستی که من آمده‌ام و مبعوث شده‌ام با آیه و معجزه از جانب پروردگار شما و معجزه من آنست که بدرستی که من میسازم از برای شما از گل مانند مرغ را پس میدهم در او پس مرغی میشود باذن خداوند و بهبودی میدهم کور ما در زاد و او صاحب برص را و زنده میگردانم مردگانرا باذن خداوند و خبر میدهم شما را بانچه میخورید و آنچه ذخیره می نمائید در خانه های خودتان بدرستی که در اینکه ذکر شده معجزه وایت است برای شما بر صدق دعوی من اگر شما مؤمن بخدا میباشید و در انجیل لوقا در باب هشتم پس از اینکه بسیاری از معجزات اقتراحیه حضرت عیسی را ذکر مینماید در آیه (۴۱) میفرماید که ناگاه مردی یائرس نام که رئیس کنیسه بود به پاهای عیسی افتاده با و التماس نموده که بخانه او بیاید (۴۲) زیرا که او را دختر یگانه قریب به دوازده ساله بود که مشرف بر موت بود و چون میرفت

خلق بر او ازدحام مینمودند (۴۳) ناگاه زنی که مدت دوازده سال به استحاضه مبتلا بود و تمام مایملک خود را صرف اطباء نموده و هیچ کس نمی توانست او را شفا دهد (۴۴) از پشت سر وی آمده دامن و دای او را لمس نمود که در ساعت جریان خورش ایستاده و در آیه (۴۹) مینویسد و این سخن هنوز بر زبان او بود که یکی از خانه رئیس کنیسه آمده بوی گفت دخترت مرد دیگر استاد را زحمت مده (۵۰) چون عیسی اینرا شنید توجه نموده بوی گفت ترسان مباش ایمان آور و بس که شفا خواهد یافت (۵۱) و چون داخل خانه شد جز پطرس و یوحنا و یعقوب و پدر و مادر دختر هیچکس را نگذاشت که باندرون آید (۵۲) و چون همه برای او گریه و زاری می کردند او گفت گریان مباشید نه مرده بلکه خفته است (۵۳) پس باو استهزا کردند چونکه میدانستند که مرده است (۵۴) پس از همه را بیرون کرد و دست دختر را گرفته صدا زد و گفت ای دختر برخیز (۵۵) و روح برگشت و فوراً برخاست پس عیسی فرمود تابوی خوراک دهند و پدر و مادر او حیران شدند پس ایشانرا فرمود که هیچکسرا ازین ماجرا خبر ندهند انتهی عبارت انجیل و ایضاً در باب نهم انجیل لوقا پس از اینکه تفصیل کثیری از معجزات حضرت عیسی را میدهد از قبیل شفا دادن مرضاء و سیر کردن قریب به پنجهزار مرد به پنج کرده نان و دو ماهی و زیاد آمدن دوازده سبد پر از پارهای باقی مانده نان و ملاقات حضرت موسی و الیاس و سایه افکندن ابر بر سر ایشان در آیه ۳۸ میفرماید که ناگاه مردی از آن میان فریاد کنان گفت ای استاد بتو التماس میکنم که بر پسر من لطف فرمائی زیرا یگانه منست (۳۹) که ناگاه روحی او را میگیرد و دفعه صیحة میزند و کف کرده مصروع میشود و او را فشرده بد شواری رها میکند و در آیه (۴۲) مینویسد و چون او می آمد دیو او را دریده مصروع نمود اما عیسی انروح خبیث را نهیب داده طفل را شفا بخشید و به پدرش سپرد (۴۳) و همگی از بزرگی خدا متحیر شدند و در باب یازدهم انجیل یوحنا تفصیل بسیار میدهد از بیماری شخصی ایلعازر نام که خودش و دو خواهرش مریم و مرتاه نام، ایمان بحضرت عیسی آورده بودند از اهالی بیت عینا که دهی بوده است قریب به پانزده تیر پرتاب از بیت المقدس دور و ایلعازر مرتاه خواهر خود را به نزد حضرت عیسی که خارج از آن ده بود فرستاد و دو روز بود که عیسی از آن ده بیرون رفته بود که خبر دهد مرتاه عیسی را از بیماری ایلعازر و چون مرتاه بیرون آمد ایلعازر فوت شد و مریم خواهر دیگرش در خانه مشغول گریه و زاری بودند و بسیاری از یهود از بیت المقدس و خود بیت عینا در نزد مریم برای تسلی آمده بودند که حضرت عیسی در روز چهارم وفات

ایلغازر مراجعت به بیت عینا فرمود پس مریمرا خبر دادند که عیسی آمده است او و یهود یاینکه بجهة تسلی او آمده بودند بخانه وی گذارد و از خانه بیرون آمد یهودیان نیز از عقب او آمدند این قصه را در ضمن سی و هفت آیه از باب یازدهم تفصیل میدهد و در آیه (۳۸) مینویسد پس عیسی باز بشدت در خود مکدر شده نزد قبر آمد و آن غاره بود سنگی برش گذارده (۳۹) عیسی گفت سنگرا بردارید مرتاه خواهر میت بدو گفت ای آقا الان متعفن شده زیرا که چهار روز گذشته است (۴۰) عیسی بوی گفت آیا بتو نگفتم اگر ایمان بیاوری جلال خدا را خواهی دید (۴۱) پس سنگرا از جائیکه میت گذاشته شده بود برداشتند عیسی چشمان خود را بالا انداخته گفت ای پدر تو را شکر میکنم که سخن مرا شنیدی (۴۲) و من می دانستم که همیشه سخن مرا میشنوی و لکن بجهة خاطر این گروه که حاضرند گفتم تا ایمان بیاورند که تو مرا فرستادی (۴۳) چون اینرا گفت به آواز بلند ندا کرد ای ایلغازر! بیرون بیا (۴۴) انمرده دست و پای بکفن بسته بیرون آمد و روی او بدستمالی پیچیده بود (۴۵) عیسی بدیشان گفت او را باز کنید و بگذارید برود انگاه بسیاری از یهودیان که با مریم آمده بودند چون آنچه عیسی کرد دیدند بدو ایمان آوردند انتهی عبارت انجیل را قم اینحروف گوید اشهدکم بالله انصاف دهید آیا ممکنست که تمام آیات و اخباریکه در کتب دینیّه جمیع امم از توریّه و انجیل و فرقان مجید در باب معجزات انبیا (ع) وارد است جمیع اینها را حمل بر کذب یا افسانه و تکلم کردن بچیزی و اراده نمودن غیر آن نمود تا آنکه اشخاصیکه قدرت بر این نداشتند که بنحو خارق عادت فی المثل بندی از پای مرغی باز نمایند دعوی مهدویّت و مظهر الوهیّت و ربوبیّت حضرت ربّ العزّت نمایند آیا سزاوار است که بگوئیم خداوند امریکه غیر مرتبط بدعوی رسالت حضرت موسی عیسی و هرون بود تعلیم ایشان فرمود یا آنکه بنا را بر مزخرف گوئی بگذاریم بگوئیم که مراد خدایتعالی از این اخبارات حقیقت گوئی نبوده و از زمان بعثت حضرت موسی تا کنون حقتعالی چشم‌پندی با عباد خود فرموده عصا فرمود و مرادش عصائی که مردم میفهمند نبوده بلکه مراد از جمیع این آیات مزخرفاتی که هیچ عاقل تفوه نمی نماید بوده و هیچ پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل نفهمید که برای عباد خدا بیان کند و حضرت خاتم النبیین (ص) مصلحت ندانست که اظهار و مقصود از آن فرماید و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین که قصه موسی با فرعون را در اخبار و تفاسیر ذکر فرموده‌اند یا ندانستند یا اگر دانستند ایشان نیز بنحو معما عصا و اژدها فرمودند فقط کسیکه دانست و گفت پس از چهار هزار سال میرزا علی محمد باب و

میرزا حسینعلی بودند که حقیقت حال را گفتند تا آنکه کسی از ایشان طلب معجزه ننماید. پس ای عزیز! بیدار شو و چشم بصیرت بگشاییین که باید یک دنیا پر از هذیان و مزخرف نمود تا دو سطر هذیان میرزا حسینعلی صورت بافندگی پذیرد و این چنین عبارت مغلوطنی که میرزا حسینعلی در ابتداء ایقان از بیان میرزا علی محمد باب نقل نموده است که هیچ بچه طلبه نمیگوید لعلّ تصلن الی المقام معجزه شافیه کافیه باقیه گردد که تمام علما و فضلا و فصحای دنیا اظهار بندگی و اطاعت این غلط فاحش را نمایند و قلباً اعتقاد کنند که از جانب خدا نازل شده است و الحاصل آنکه تمام آن معجزاتی که از توریة و انجیل و قرآن مجید ذکر آنها سبقت یافت با هزار چندان آن که من باب خوف از تطویل در این مختصر مرقوم نگردید معجزاتی است که اقتراحاً بخواهش و طلب از حضرت موسی و عیسی ظاهر گردیده است و چه بسیار از معجزات و خارق عادات که بر حسب اخبار صحیحه از رسول خدا و امیر مؤمنان و آل امجاد ایشان - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - بر حسب خواهش و طلب این امت ظهور و بروز نمود جمیع اینها معجزات اقتراحیّه است که این طائفه انکار آنرا می نمایند

قضیه منشق شدن درخت به معجزه رسول خدا چنانچه امیر مؤمنان اخبار فرموده

قضیه طلب فرمودن رسول خدا (ص) درخت را و از جای خودش کنده شدن و منشق شدن آن و نصف آن سبقت گرفتن و در نزد آنجناب آمدن و پس از آن متصل بان نصف دیگر شدن امیر مؤمنان (ع) راوی آنست که در بالای منبر اخبار از آن قضیه میفرماید چنانکه در خطبه نهج البلاغه مذکور است آیا این معجزه اقتراحیّه نیست و حال آنکه امیر مؤمنان میفرماید که: «و لقد كنت معه (ص) لما اتاه الملائم قریش فقالوا له یا محمد انک قد ادعیت عظیماً لم یدعه ابؤوک و لا احدٌ من بیتک و نحن نسئلك امرا ان اجبتنا الیه و ارتیناه علمنا انک نبی و رسول و ان لم تفعل علمنا انک ساحر کذاب فقال (ص) لهم و ما تسئلون قالوا تدعو لنا هذه الشجرة حتى تنقلع بعروقها و تقف بین یدیک فقال (ص) ان الله علی کل شیء قدیر فان فعل الله لکم ذلك تو منون و تشهدون بالحق قالوا انعم قال فانی سأریکم ما تطلبون و انی لا علم انکم لا یقینتون الی خیر و ان فیکم من یطرح فی القلیب و من یحزب الاحزاب ثم قال (ص) یا ایتها الشجرة ان کنت تؤمنین بالله و الیوم الاخر و تعلمین انی رسول الله فانقلعی بعروتک حتى تقفی بین یدی باذن الله و الذی

بعثه بالحق لا نقلعت بعروقها و جانت ولها دوی شدید و قصف كقصف
الاجنحه الطیر حتی و قفت بین یدی رسول الله (ص) مرفرة و القت بغضتها الاعلی علی
رسول الله (ص) و بیعض اغصانها علی منکبی و كنت عن یمینه (ص) فلما نظر القوم الی
ذلك قالوا علوا و استکبارا فمرها فلیاتک نصفها و یبقی نصفها فامرها بذلك فاقبل الیه
نصفها کاعجب اقبال و اشد و یاو كانت تلتف برسول الله (ص) فقالو کفرا و عتوا فمر هذا
النصف فلیرجع الی نصفه کما کان فامرہ (ص) فرجع فقلت انا لا اله الا الله فانی اول مؤمن
بک یا رسول الله و اول من اقر بان الشجرة فعلت ما فعلت بامر الله تعالی تصدیقا لنبوتک و
اجلالاً لکلمتک فقال القوم کلهم بل ساحر کذاب عجیب السحر (۱)»

باید از این طائفه سؤال نمود که با این معجزه اقتراحیه چه می نمائید؟! نهج البلاغه را
شما خود معتبر می دانید و خطبه «واعلموا ان الارض لا تخلو امن حجة الله تا آخر» و
فرمایش دیگر ان حضرت که واعلموا انکم ان اطعمتم طالع المشرق تا آخر و فرمایش دیگر از
آن حضرت را که حتی نزل بهم الموعود الذي ترد عنه المعذرة در فراند و غیره از آن نقل می
نمائید و امثال این قبیل معجزات از رسول خدا (ص) بر حسب اخبار صحیحه بسیار ظاهر
گردیده و در مقصد اول سبقت یافت که معجزات آنجناب را زیاده از چهار هزار در کتب
احادیث ضبط نموده اند و اغلب و اکثر آنها بخواهش مردم از دوست و دشمن آورده بوده
است و بسیاری از آنها بسر حدتواتر یا استفاضه رسیده است و هم چنین معجزات اقتراحیه
از امیرالمؤمنین (ع) زیاده از حدّ تحریر و تعداد بظهور رسیده چنانکه قضیه دختری که
بدون شوهر در خانه پدر چنین مینمود که از کسی حامله است مشهور و معروف میباشد و
حاصل آن قضیه انست که خویشان او خواستند او را بقتل رسانند دختر از خویشان خود
خواهش نمود که حال که مرا میخواستید بکشید مرا بنزد امیرالمؤمنین (ع) برید اگر او
مشکل مراحل نمود انوقت هرچه خواهید بامن بنمائید پس کسان وی او را بکوفه آوردند
و در وقتیکه حلال مشکلات امیرالمؤمنین (ع) در مسجد تشریف فرما بود او را به نزد
آنحضرت آوردند آنحضرت امر فرمود که در کنار مسجد خیمه ای برپا نمودند و آن
حضرت دست مبارک را دراز فرمود و از سر دیوارهای مسجد گذرانید و پارچه برفی

آوردند و به امر آن حضرت در طشتی گذارده دختر را به روی آن نشانر پس گرمی بزرگ بیرون آمد فرمود این دختر در زمان طفولیت در میان آب نشسته گرمی کوچک به اندرون وی رفته خرده خرده آن گرم بزرگ شده شما کمال میگردید که از کسی حامله شده پس شیعیان چون این معجزه را از آنجناب مشاهده نمودند برای باقی ماندن ذکر این معجزه علامتی در آن موضع از مسجد قرار دادند که تا بحال به بیت الطشت مشهور و معروف میباشد آیا این معجزه اقرآحیه نیست که بخواهش آن دختر و خویشان وی از آنحضرت بظهور رسید اکنون انصادهید آیا صدور این معجزه از امیرالمؤمنین (ع) حلّ مشکلی است از مساکن که شان انبیا و اولیای خداست یا آنکه چنانکه در فرائد نوشته است امری است غیر مرتبط بدعوی مرتبه امامت و ولایت نظیر آنکه مدعی علی طب بهوا جستن نماید و طیران در هوا را دلیل بر علم طب قرار دهد

معجزه‌ای که در باره والد ماجد مصنف واقع شده و معجزه‌ای که خود مصنف به رای العین

مشاهده نموده

و بالجمله اگر نگارنده اینحروف بخواهد پاره از معجزات ائمه هدی علیهم السلام را متعرض گردد این مختصر گنجایش ذکر آن را ندارد از این جهت اقتصار مینماید بر ذکر دو معجزه که یکی از آن در باره والد ماجد را قم اینحروف ظاهر گردیده و دیگری را قم اینکلمات خود مشاهده نموده اما معجزه اول والد و الد ماجد این عاصی غفرالله ذنوبنا مکرر نقل میفرمود که در عنفوان جوانی اواسط دولت پادشاه غازی محمد شاه نورالله مرقده بوده است عبورم بقصبه از توابع مازندران افتاد و از آن قصبه باتفاق قافله عزم ناحیه از نواحی میداشتم شب هنگام با کاروان از آن قصبه بیرون آمدم مقدار یکفرسخ که تخمیناً سیر نمودیم برای قضاء حاجت از قافله جدا شدم و به کناری خود رادر عقب درختی کشیدم مدت زمانی نگذشت که برخاستم و قافله گذشته بود باین گمان که قافله نزدیک است و میرسم در عقب قافله بر سبیل استراحت میرفتم چیزی نگذشت که ملتفت شدم که در طریق نیستم در خاج راه سیر مینمایم و قافله را نمی بینم لکن صدای جرس کاروانرا در همین نزدیکی میشنوم پس وحشت بر من غلبه کردن بقسمی که باین طرف و آن طرف برای پیدا کردن باه میدویدم و راه را نمیافتم خرده خرده صدای جرس دور شد تا آنکه بالمره صدای آنرا نشنیدم و خود را در میان درختان بسیار یافتیم پس خوف بسیار از جانور و سباع نمودم و سمتی را در نظر گرفته بان سمت میدویدم در این

اثناء طرّه ابری ظاهر شد و باران باریدن گرفت و هوا بشدت تیره و تار گردید و طریق منتهی بزرشک زار شد خود را در میان درختهای زرشک گرفتار دیدم بهر طرف رومیکردم خار درخت زرشک بصورت و اعضا می‌نشست و زمین زرشک زار پر از خار و خاشاک بود پا را که بر زمین میگذاردم خار زرشک در پاهایم می‌خلید و بواسطه کل شدن زمین از باران به هر قدمی مبلغی گل بر پایم می‌چسبید.

الحاصل در آن شب تار و شدت باریدن باران به قسمی گرفتار بودم که به هر پا که بر زمین میگذاردم در گل فرو میرفت و از خلیدن خار زرشک ناله می‌نمودم و به هر طرف رو می‌نمودم شاخهای پر خار زرشک سرو صورت‌م را مجروح میساخت پس از حیات خویش نا امید شده بشدت گریه می‌نمودم و در عین مایوسی از زندگانی خود متوسل گردیده بنا بر استغاثه گذاردم در حال گریه و بکاء و استغاثه صدائی از سمتی شنیدم که گوینده در همان نزدیکی من بلسان فصیح گفت سید بیا سید بیا سید بیا و لکن شخص گوینده را ندیدم من بر اثر آن صدا رفتم که صاحب صدا را به بینم چند قدمی که برداشتم خود را در شاه راه دیدم و باران هم در آنجا نبود و از شدت اضطرابی که داشتم ملتفت اینکه باران در چه آن قطع شد نگردیدم پس چند قدم سرعت دویدم که بصاحب صدا برسم نظرم بروشنائی آتش افتاد که در آن نزدیکی افروخته نزدیک آن آتش رفتم کاروانسرائی یافتم که در آن جمعی برای مهمات خویش آتش افروخته‌اند ایشان چون مرابه آن حالت به گل آلوده و لباس خیسیده دیدند سؤال از حال نمودند کیفیت را برای ایشان نقل نمودم بسیار تعجب نمودند گفتند این همان منزلی است که باید قافله شما بان برسد و از آن زرشک زار تا این منزل سه فرسخ مسافت است و در این شب اصلاً و مطلقاً ابر و باران در این کاروانسرائی آمده و الحاصل آنکه پس از خشکانیدن لباس مدتی گذشت که فجر صادق طالع گردید و هوا روشن شد و آفتاب بر آمد پس از مدتی صدای جرس کاروان بلند شد و آن قافله که در او بودم وارد شدند و هر کس از اهالی قافله مرا میدید میگفت چه شد که تو در جلو قافله افتادی ما گمان کردیم که عقب افتادی و خوف سباع و جانوران بر تو میداشتیم و اما معجزه دوّم چنانست که مرحوم حاجی استاد رحمة الله علیه در کتاب نجم الثاقب در حکایت هشتاد و دوّم نقل فرموده‌اند آقا محمد مهدی تاجر شیرازی الاصل که مولدان و منشأش در بندر ملومین از ممالک ما چین شده بعد از ابتلای به مرض شدیدی در آنجا و عافیت از آن هم کنک شد و هم لال و قریب سه سال چنین بر او

گذشت پس بقصد استشفاء قصد زیارت ائمه عراق (ع) کرد و در جمادی الاولی سنه هزار دویست نود و نه وارد بکاظمین شد بر بعضی از تجار معروفین که از اقارب او بودند و مدت بیست روز در آنجا ماند پس موسم حرکت مرکب دخان شد به سوی سرمن را ارحامش او را آوردند در مرکب و به اهالی مرکب که از اهل بغداد و کربلا بودند او را سپردند بجهت گنکی و عجز از اظهار مقاصد و حوائج خویش و خطوطی در سفارش او بعضی از مجاورین سرمن رای نوشتند و بعد از رسیدن بانجا در روز جمعه دهم جمادی الثانی سنه مذکوره رفت بسرداب مقدس در محضر جمعی از موثقین و خادمی برای او زیارت میخواند تا آنکه رفت بصفه سرداب و در بالای چاه مدتی گریه و تضرع میکرد و با قلم در دیوار سرداب از حاضرین و ناظرین طلب دعا و شفاء خود را مینوشت و پس از ابتیال و انابه قفل زبانش باز شد و بیرون آمد از ناحیه مقدسه بازبانی فصیح و بیانی ملیح روز شنبه همراهانش او را حاضر کردند در محفل تدریس جناب سیدالفقهاء العظام الاستاد الاکرم حجة الاسلام میرزا محمد حسن شیرازی متعناالله ببقائه و پس از صحبت مناسب مقام تبرکاً سوره مبارکه حمد را با قرائت بسیار خوب که همه حضار بصحت و حسن آن تصدیق نمودند خواند و در شب یکشنبه و دوشنبه صحن مطهر چراغان گردید و شعرای عرب و عجم مضمون آنرا بنظم آوردند بعضی از آنها در رساله جنه الماوی ثبت شد و الحمدلله و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین انتهى

نگارنده این اوراق گوید که بخدائی که خالق آسمان و زمین است قسم که خود این فقیر شخص آقا محمد مهدی مذکور را ملاقات می نمودم در حالتی که گنگ و لال بود زیرا که محل سکونت من و او قریب بیکدیگر به فاصله چهار الی پنج خانه بود و بکرات و مرّات در حال گنگی وی مجاورت و ملاقات با او می نمودم و حالات او را از دیگران می شنیدم و خلاق عالم گواه منست که صدق و راست می نویسم که خود را قم این کلمات پس از شفا یافتن وی مکرّر ملاقات کردم او را با وصحبت داشتم در حالتی که در کمال خوبی تکلم مینمود و الحمدلله رب العالمین.

ای عزیز! دیده بصیرت بگشا و اندکی تأمل فرما و با عقل خویش مخاطبت نما و از او سؤال کن که آیا ممکنست که مخلوق بر خالق غالب آید و آنچه را که خالق مستحکم فرموده باطل سازد حاشا! پس از وی سؤال نما که حقیقت این مطلب چیست که طائفه بایته انکار معجزه انبیاء (ع) می نمایند و به انکار معجزات انبیاء (ع) اثبات حقیقت

دو امر واضح البطلان مانند مهدویت میرزا علی محمد باب و مظهر الوهیت و ربوبیت بودن میرزا حسینعلی می نمایند و کثیری از عباد خدا را از طریق مستقیمه الهیه و دین قویم حضرت خاتم النبیین (ص) خارج می نمایند تا از وی جواب شنوی که این امریست محال که بر حسب حقیقت باطل بر حتی غالب آید اینکه میبینی جمعی از عوام متابعت و پیروی اتباع میرزا علی محمد باب و میرزا حسینعلی نمودند بسبب آنست که ایشان خود فحوص و بحث از حقیقت حال نکردند و از روی بی ادراکی و بی شعوری دست از دین مبین متین خدائی برداشتند و بجهالت خود بباطل گردیدند و الا حقتعالی جل جلاله عباد خود را در وادی ضلالت و گمراهی نینداخته و نورانیت حق و تیرکی و ظلمت باطل را در هر مقام بوضوح تر و جبهی بعباد خود ارائه فرموده این معجزاتی که اینطایفه اورا اقتراحیه نامیده اند و انکار آنرا از انبیاء (ع) می نمایند حقتعالی جل جلاله بقلم خود ایشان صحت و وقوع و بروز و ظهور آنرا از انبیاء (ع) در کتب خود ایشان جاری فرموده پس کتب خود ایشان دلیل است بر بطلان خودشان احتیاج به اینکه کسی رجوع به سایر کتب نماید نیست آیا مشاهده نمی فرمائی که رئیس این طائفه میرزا حسینعلی در صفحه ۱۰۳ از ایقان درباره خون شریف حضرت سیدالشهداء ارواح العالمین له الفداء نوشته است که غلبه ترشح دم انحضرت را که بر تراب ترشح نموده و بشرافت الشهداء ارواح العالمین له الفداء نوشته است که غلبه ترشح دم انحضرت را که بر تراب ترشح نموده و بشرافت و غلبه آن دم تراب چگونه غلبه و تصرف در احشا و ارواح ناس فرموده چنانکه هر نفسی برای استشفای بذره از آن مرزوق شد شفا یافت انتهی پس بهوش بای و چشم بینا بگشا و بین که این همان معجزه و خارق عادت است که ایشان او را انکار می نمایند آیا نه چنین است که حقتعالی منکر حقرا بر این داشته که بقلم خودش جاری ساخته که چون صاحبان امراض طلب شفا از تربت مقدس آنجناب نمایند از شرافت و غلبه دم آنجناب آن تربت مطهرتر تصرف در احشا و ارواح ایشان نموده علاج مرض ایشان می گردد آیا ممکنست که گفته شود که از تربت ایشان بکرات و مرآت این قدرت بروز و ظهور نموده و می نماید و لکن از نفوس مقدسه ایشان اینقدرت بروز نمینماید فاعتبر و آیا اولی الابصار و از جمله مواردیکه خداوند تعالی بطلان مزخرفات ایشانرا به قلم خود ایشان ظاهر فرموده آنست که نیز میرزا حسینعلی در ایقان در صفحه ۱۰۸ نقل از انجیل می نماید که روزی حضرت عیسی بر یکی از یهود گذشت که بمرض فلج مبتلا

شده بود و بر سریرش افتاده چون آن حضرت را دید به قرائن شناخت و استغاثه نمود
 آن حضرت فرمود: «قم عن سریرک فانک مغفوره خطایا ک»
 چند یهود که آن مکان حضور داشتند اعتراض نمودند که:

هل یمکن لاحدان یغفرالخطایا الا الله فالتفت المسیح الیهم وقال ایما سهل ان اقول له قم
 فاحمل سریرک ام اقول له مغفوره خطایا ک؟ لتعلموا بان لاین الانسان سلطانا علی الارض لمغفرة
 الخطایا

ترجمه آن به فارسی اینست که: چون آن حضرت به آن عاجز مسکین فرمودند برخیز
 به درستی که معاصی تو آمرزیده شد جمعی از یهود اعتراض نمودند که آیا جز پروردگار
 غالب قادر کسی قادر بر غفران عباد هست آنحضرت ملتفت بایشان شده فرمودند آیا کدام
 سهل است نزد شما از اینکه بگویم باین عاجز فالج بر خیز و برو یا آنکه بگویم امرزیده
 شده است گناهان تو تا آنکه بدانید که از برای پسر انسان سلطانیست در ارض برای آمرزش
 ذنوب مذنبان انتهی عبارت ایقان نگارنده اینحروف گوید که مقصود حضرت عیسی از
 اینکه فرمود آیا کدام سهل است نزد شماها اینکه باین فالج بگویم برخیز و برو یا آنکه
 بگویم امرزیده شده است گناهان تو انست که گفتن گناهان تو امرزیده شده است امریست
 سهل و هر کاذبی که مدعی نبوت باشد بر حسب عادت این سخن را میگوید آنچه خارق
 عادت و مشککست و کاذب نمیتواند از عهده آن برآید شفا دادن فالج باین کلمه است که
 برخیز و سریر خود را بردار و برو و شما این معجزه را از من مشاهده نمودید و دلیل بر
 صدق و راست گوئی مرا دیدید و بسیار واضح است که چون فالج یهودی بدیدن این
 معجزه ایمان آورد نفس ایمان آوردن وی موجب غفران خطایای وی میگردد و همین
 است مقصود از فرمایش دیگر حضرت عیسی که از برای پسر انسان سلطانی است در
 ارض برای آمرزش ذنوب مذنبان یعنی سلطنت دارد پیغمبر که معجزه و خارق عادتیکه
 موجب ایمان آوردن عباد میباشد بنماید تا اینکه ایمان آوردن ایشان موجب غفران ذنوب
 شود اکنون چشم عبرت بگشا هوش کلام حق را از لسان قلم اهل باطل بشنو آیا این معجزه
 اقتراحیه نیست که فالجی استغاثه نماید و از حضرت عیسی طلب شفا نماید و حضرت
 عیسی بفرماید برخیز و سریر خودت را بردار و برو و فوراً آن فالج شفا بیابد پس از روی
 تدقیق تأمل نما و ببین که خداوند عالم برای اینکه اینطائفه نتواند بگویند که مراد از این شفا
 شفای فلج باطنی و کفر بوده است بقلم وی جاری فرموده است که یهود اعتراض بان جزء

از کلام حضرت عیسی نمودند که فرمود گناهان تو آمرزیده شد و حضرت عیسی در جواب فرمود کدام یک از این دو اسهل است نزد شما ظهور این معجزه که گفتم برخیز باین شخص عاجز مسکین؟ یا اینکه گفتم گناهان تو آمرزیده شده؟! چه اگر مراد از شفا یافتن شفای فلج کفر بود جای اعتراض یهود بر کلام حضرت عیسی نبود زیرا که هر کسی میدانند که ایمان آوردن به پیغمبر خدا موجب امرزش از معاصی در حال کفر است و مجالی برای این جواب که کدام آسان تر است بگویم برخیز و برو یا آنکه بگویم گناهان تو آمرزیده شد نخواهد بود زیرا که بر این تقدیر حضرت عیسی باید بفرماید بلی ایمان آوردن سبب امرزش ذنوبست پس اینکه یهود اعتراض نمودند و حضرت عیسی فرمود دو کار کردم کدام یک اسهل است علامت آنست که مراد همین فلج و مرض ظاهر است پس اندکی بیجا شو تا حق را مشاهده نمائی و صاحب فرائد در صفحه ۶۱۴ کتاب مذکور نوشته است که ندای حضرت خاتم النبیین از تفاع یافت یهود بحضور مبارکش مشرف شدند و معروض داشتند که عادت الهیه با ما چنین معهود بوده که به پیغمبری ایمان نیاوریم مگر آنکه قربانی فرماید و آتش فرود آید و آنرا بسوزاند و این اقتراح یهود نظر بحکایت قربانی هابیل و حادثه محاکمه الیاس نبی با انبیای و ثنی بود چنانکه در فصل ۱۸ از کتاب ملوک اوژل از کتب عهد قدیم مذکور است که الیاس (ع) در حضور احاب ملک با پیغمبران بعلم که از او ثان مدینه سامره بود بر این معاهده کردند که هر یک ذبیحه ذبح کنند و بر مذبح نهند و از خداوند تبارک و تعالی مسئلت نمایند تا آتشی از غیب فرو وراید و قربانی آنکه صادقست بسوزاند و بالاخره چنانکه در کتاب مذکور است قربانی الیاس نبی مقبول و قربانی انبیای بعل رد شد و کذبشان بظهور این معجزه ثابت گشت و بالجمله چون یهود این معجزه را از آنحضرت رسول (ص) طلبیدند در جواب ایشان فرمود هر آینه پیغمبران پیش از من با بیانات و همین معجزات آمدند چرا ایشانرا کشتید اگر راست میگوئید که بظهور این معجزه ایمان می آورید انتهی کلام فرائد نگارنده این اوراق گوید که الحمدالله که بالمشاهده و العیان دیدی که خداوند عالم عباد خود را حیران و سرگردان نگذارده آن کسی که خود منکر معجزات اقتراحیه میباشد و در عبارات سابقه نوشته است که معجزه آوردن ربطنی بدعوی رسالت و نبوت ندارد و گفت فی المثل بدان ماند که کسی مدعی علم طب باشد و بهواجت ین و طیران در هوا بخواهد اثبات علم طب نماید بقدرت کامله الهیه خودش در همان کتاب اعتراف بکذب سخن خود نمود و همین معجزه اقتراحیه را در حق هابیل در

مخاصمه با قابیل و در حق الیاس در دعوی نبوتش و معارضه اش بابت پرستان و اثبات نبوت الیاس ثابت نمود دیگر از پی چه میگردی و بچه اندازه طراری و بیهوده گوئی این طائفه را میخواهی بدانی آیا نمیدانی که معنی انقضاح و رسوائی اهل باطل همین است که بقلم خودشان حقتعالی ظاهر سازد که میخواهند بکلام باطلی اثبات مدعای خویش نمایندوب رای العین مشاهده نمودی که همه های و هوی را در اول کتاب نمودند که ما بدلیلیت آیات و معجزات اثبات این ظهور راه عظم را مینمائیم و چون در مقام استدلال بمعجزات رسیدند بیان مدعای خویش را چنین نمودند که هیچ پیغمبری معجزه افتراحیه نداشته است تا کسی طلب معجزه از میرزا حسینعلی نماید گفتند زیرا که ملازمه فیما بین دعوی رسالت و قدرت رسول بر امور خارقه عادت نیست زیرا که رسول می فرماید من از جانب خداوند برای شما پیغامی آورده ام آیا این ادعا چگونه ملتزمست که مدعی قادر بر احیاء اموات و تقلیب بحر و انطاق حجر و امثالها باشد تا آخر آنچه در سابق ذکر شد پس هر چند عامی هستی کند فهم مباش زیرا که ممکنست که شخص عامی چنانکه در امر دنیای خود ریزک می باشد نیز در امر دین زیرک باشد و بفریب هر کس بدام بلای وی نیفتد و صید دست و پا بسته او نگردد دیدیکه خداوند ایشانرا چگونه رسوا نمود و در کتب خود معجزات و خارق عادات انبیا را پی در پی نوشتند و از این غافل گردیدند که ما در ابتدای کتاب اینگونه معجزاترا انکار نمودیم اکنون چگونه تصریح نمائیم که بمعجزه اقتراحیه اثبات حقیقت حضرت الیاس و بظهور این معجزه و ردّ قربانی انبیای بعل کذب ایشان ثابت گردید و از جمله معجزات اقتراحیه انبیاء علیهم السلام یکی ناقه حضرت صالح است که قوم آنحضرت گفتند اگر تو راست میگوئی و از جانب خداوند دعوت مینمائی از خداوند خود طلب نما که ناقه باین وصف و آن وصف که حامله باشد از میانه سنگ کوه بجهت ما بیرون آید پس حضرت دعا کرد و خداوند بدعای آنجناب در حضور ایشان بهمان اوصافی که خواهش نمودند ناقه از میانه سنگ بیرون آورد و چون باعجاز حضرت صالح بود در کتب سماویّه از او به ناقه الله تعبیر شد پس لطف و مرحمت حضرت اقدس احدیت را در باره عباد مشاهده فرماید که با اینکه این طائفه معجزات اقتراحیه را انکار می نمایند میرزا حسینعلی در آن اراجیفی که بایات قرانیّه و کلمات علماضم نموده و آنرا تفسیر سوره و الشمس مسمی نموده چنانکه در مقصد سوم ذکر اراجیف ان انشاء الله تعالی خواهد آمد در ضمن آن کلمات تصریح باین ناقه و عقر قوم صالح آنرا نموده و صاحب فرائد در صفحه

۸۶ از آن کتاب نوشته منها فی سوره بنی اسرائیل و ما معنا آن نرسل بالایات الا ان کذب بها الاولون و اتینا ثمود الناقة مبصرة فظلموا بها و ما نرسل بالایات الا تخویفا یعنی باز نداشت ما را از فرستادن معجزات الا بسبب اینکه پیشینیان تکذیب کردند آنرا چنانکه ناقه را بشمود آشکار دادیم و به او ظلم کردند و ما نمی فرستیم معجزات او را مگر برای تخویف انتهی پس خدا را شکر کن که آنچه که موجب هدایت عباد و اظهار حق و ابطال باطل است بقلم ایشان جاری گردانیده این همان معجزه اقتراحیه است که ایشان منکر آن میباشند بلی ابوالفضل گلپایگانی در فرائد چون هنوز فراموش نکرده بوده است که این معجزاترا خود انکار نموده است برای فریب عوام نوشته است که هر جا معجزه اقتراحیه از پیغمبری ظاهر میگردد عاقبت امر منجر بهلاکت قوم میگردد پس اندکی تأمل نما بین از اینکه قومی جسارت نمایند و معجزه را که برای العین مشاهده نمودند تکذیب کنند و هلاک شوند آیا آن معجزه از معجزه بودن خارج میشود یا آنکه طلب نمودن آن معجزه از آن پیغمبر بی ربط و بی مناسبت میگردد و الحاصل آنکه چون می بینند که هر کسرا بخواهند فریب دهند لابد سؤال مینمایند که معجزه میرزا علی محمد باب و میرزا حسینعلی چه بوده است چاره بجز این ندارند که بگویند معجزه ایشان همان کتاب ایشانست و من باب اینکه عوام لابد میگویند که فهم ما به معجزه بودن کتاب نمیرسد لابد هستند که در هر جایی مناسبت مقام جوابی بگویند یکمرتبه میگویند معجزات اقتراحیه دلالت اولیه بر صدق ادعای نبوت ندارند و آنها از ادله ثانویه میباشند و از مؤیدات هستند در مقام دیگر همین اکه گفته اند انکار مینمایند و میگویند که ابد ارتباطی با دعوی نبوت و رسالت ندارند و در مقام دیگر مینویسند خرافات و مجعول است چنانکه در صفحه ۱۰۳ از فرائد نوشته است و در جای دیگر میگویند منجزیه هلاکت قوم میشود و در مقام دیگر مینویسند که کتاب معجزه باقیه است و معجزات دیگر باقی نمانند و حال آنکه در باب پنجم از همین مقصد خواهد رسد که کتاب میرزا علی محمد باب مملو است از خرافات و هذیانات که با آیات قرآنییه انهار اضم نموده است و هر مسخره بنخواهد کلامیرا بمسخرگی بنویسد بهتر از او خواهد نوشت و در بعضی موارد اعتراف بصحت و وقوع معجزات اقتراحیه مینمایند و لکن میگویند چون کسی مطالبه معجزه از ایشان ننموده است لهذا اینمطلب در پردهمکون باقی مانده است چنانکه صاحب فرائد در صفحه ۱۰۶ از آن کتاب بنا را بر این گذارده است که طلب معجزه نمودن مطلبی است عقلائی و آنچه را سابق بر آن

نوشته فراموش نموده نوشته است حکمت الهیه اقتضا فرمود که اگر امتی تصدیق رسول مبعوث را موقوف به آیتی آسمانی نمایند و ایمان خود را مشروط بظهور آن آیت گردانند و رؤسای آن امت مجمع شوند و یک آیت از آیات عظیمه را اختیار نمایند و روزی را میعاد نهند و امت را اخبار نمایند آن وقت آن رسول آیت مطلوبه را در حضور جمیع اظهار می فرمود و حجة بر جمیع خلق بالغ می شد چنانکه قصص عاد و ثمود و فرعون در کتب دینیّه مذکور است و کیفیت اظهار این آیات در جمیع اسفار مسطور و نظر بوضوح این مسئله مکرر اکابر امت بهائیه از رؤسا و بزرگان ملک و ملت در مجالس مناظرت رجا نمودند که مجلسی منعقد نمایند و بنصف و عدل در مطالب این ظهور نظر فرمایند و اگر اخیر امتهی بطلب معجزات شد متفق گردند و بر وفق امم ماضیه اعلان نمایند تا حق از باطل معلوم شود و ثابت از زائل ممتاز گردد و اختلاف و تفرقه از مابیت امت زوال یابد پس از آن تفصیلی بلاطائل میدهد که حاصلش اینست که مرحمت پناه شیخ عبدالحسین طهرانی مجلسی منعقد نمود و جمعی را مجتمع در آن مجلس ساخت و مرحوم مغفور فردوس و ساده شیخ مرتضای انصاری را نیز در آن مجلس بعنوان ضیافت طلبید پس چون در مجلس بردهاز مقصود برداشت مرحمت پناه شیخ مرتضی از جایی برخواست و مطلب انجام نگرفت پس باقی مانده از اهالی مجلس مصلحت دیدند و شیخ حسن نام را به نزد میرزا حسینعلی فرستادند و او پیغام ایشان را رسانید و میرزا حسینعلی بیانی که محیر عقولست و هرگز امثال این عبد ضعیف و صف آنرا نتواند نمود امر میرزا علی محمد را نزد شیخ حسن اثبات نمود و به مقالات علیه و براهین عقلیه و نقلیه حقیقت این ظهور مقدّس را ثابت نمود را قم اینحروف گوید که اگر این براهین عقلیه و نقلیه را خود صاحب فرائد از میرزا حسینعلی شنیده است چگونه میشود که کسی از سؤال و پیغمبری بیانی بشنود و پس از آن خود نتواند تقریران براهین را بنماید آیا نمیدانی که اگر پیغمبری بیان مدّعی برای کسی نماید لابد چنان روحانیتی از کلام پیغمبر تصرف در وجود شنونده و مینمایند که پس از آن هر وقت بخواهد آن کلام را تقریر نماید بخوشتتر بیانی آنرا نقل مینماید چنانکه بسیاری از دعوات و اذکار و زیارات ماثوره از رسل خدا وائمه هدی (ع) چنین بوده است و اگر از خود میرزا حسینعلی شنیده است بلکه دیگران برای وی نقل نموده اند چگونه شد که دیگری آن ادله و براهین عقلیه و نقلیه را حفظ نمود و بیان کرد و لکن صاحب فرائد نتوانست آنرا حفظ نماید ولو اینکه مکرر و از ناقل آن سؤال نماید پس باید کسی از ایشان

سؤال نماید که شما را چه شده است که در وقت ادّعیای مطلب نیکو دعوی خود را بیان می نمائید و لکن چون پای استدلال می رسد اعتراف می نمائید که از عهده بیان مدّعی بر نمی آئیم؟! الحقّ و الانصاف همین مطلب کاشف از آنست که اصلاً و مطلقاً مطلبی که بتوانید اظهار نمائید و سخنی که حقیقتی داشته باشد در دست ندارید و بالجمله صاحب فرائد پس از آن تفضیل بسطی در مقام می دهد و شرحی از سنه هزار و سیصد می نویسد و آخر آن را منتهی به این می سازد که در مجالس متعدّد طلب معجزه از بابیه نمودند آنها در جواب گفتند که بصحابت پسته و تلگراف از میرزا حسینعلی معجزه طلب نمائید و امیرکبیر هم از من سؤال نمود من هم تقریر همین مطلب نمودم و لکن رسوخ حسد و معاندت رؤسای دینیه مانع از طلب نمودن ایشان گردید و کسی معجزه طلب ننمود اینست حاصل آن فصلی که صاحب فرائد برای اثبات حقیقت عقیده اینطائفه در استدلال به معجزات نموده است پس بدقت ملاحظه اینفصل را از ابتداء تا انتهاء آن بفرمائید و ملاحظه آن عناوینی که در ابتداء مقاله اولی و در فصل سابق نموده و بهای و هوی بسیار اظهار و داشته که نقطه اولی در مدّت هفت سال و جمال ابهی در ظرف چهل سال دعوت نمودند بنمائید به بینید که در ظرف این چهل هفت سال که زمان دعوی این دو نفر بوده یک خارق عادتى جزئیّه که بتواند اظهار آنرا در این فصل که در اثبات مدّعی خویش بمعجزات نوشته اند بنمایند از ایشان سراغ نداشته اند تمام آنچه نوشته اند یا مزخرف و انکار معجزات انبیاء (ع) بوده است و یا آنکه بافندگی در حال انبیاء (ع) که ایشان چنین و چنان فرمودند بوده و بخوش عبارتی و شیرینی بیان سرعوام بیچاره را پیچانیده اسم آنرا استدلال به معجزات گذارده است و اما جواب اینطایفه بطریق حلّ پس تحقیق مدّعا در ضمن سه مطلب بیان میگردد مطلب اول بدانکه اصل اول از اصول معارف حقّه الهیه در مسئله توحید آنست که حقّ تعالی جلّ جلاله مستجمع جمیع صفات کمالیه است و صفات کمالیه حقّ تعالی از قبیل علم و قدرت و حیوة و اراده و ادراک عین ذات اقدس اوست و این قبیل صفات را صفات حقیقه و صفات ذاتیه و صفات ثبوتیه نامیده اند و در مقام خودش تحقیق این مدّعا شده است که جمیع صفات حقیقه ذاتیه راجع به دو صفت علم و قدرت میباشد باینمعنی که سایر صفات مندرج در این دو صفت می باشد پس حاق حقیقه وجود و مبدء کل موجود و منتهی الیه جمع ماکان و ما یکون این دو صفت است و اینمطلب در وضوح محتاج بیان نیست که اولیای خدا جمیعاً خواه اولوالعزم من الرّسل و خواه غیر ایشان از اشخاصیکه دارای مرتبه

ولایت میباشند مظاهر اسماء و صفات حقند زیرا که باصطلاح عرفا فانی در صفات اویند پس ایشان سر تا پای مظهر علم و قدرت حق میباشند باینمعنی که همچنانکه حدیده محمات عین نار نیست و لکن بسبب کثرت مجاورت و قرب بنا و منشأ جمیع اثار و صفات نار است و هر اثری که نار دارد از اضائه و اعراق و غیر ذلک از آن ظهور و بروز مینماید به قسمی که جاهل بحقیقه حال بسا باشد که توهم نماید که عین نار است هم چنین مقربین در گاه حضرت اقدس اله و فائین فی السمائه و صفاته منشا بروز و ظهور علم و قدرت حقتعالی میباشند بنابراین مرتبه ولایت بجمیع مدارج آن از کلیته و جزیت ملازم با علم و قدرتست از قبیل لازم مساوی نستب بملزوم خود پس دانسته شد که انفکاک مرتبه ولایت از علم و قدرت محال است بنابراین در مقام اثبات دعوی ولایت مطلقه خواه بعنوان نبوت و رسالت و خواه بعنوان امامت و وصایت و خواه بعنوان دیگر از عناوین از قبیل خلافت و غیر ذلک بغیر از اظهار علم و قدرت امری دیگر نشاید و اما کتاب آسمانی پس اگر نزول مانند قرآن حمید مجید بر وجه اعجاز بوده باشد آنهاهم مز باب الاعجاز ثبت مدعاست و اگر مانند کتب سایر انبیا ملاحظه جهة اعجاز در آن نشده باشد پس در اثبات صدق و راستی آورنده آن احتیاج باعجاز دارد پس معلوم گردید که بمجرد کتاب بدون معجزه نبوت و رسالت هیچ پیغمبری ثابت نگردد و از آن جهة است که حضرت موسی کلیم الله پس از تبلیغ رسالت در مقام محاجه با فرعون فرمود او لو جئتک بشی مبین و فرعون نیز من باب الامتحان گشت فأت به آن کنت من الصادقین و حضرت عیسی بناب رانچه در باب انجیل مرقوم است در مقام ملامت یهود بانجناب که چرا گفتی گناهان تو امرزیده شده است جواب ایشانرا باظهار معجزه خود فرمود و گفت کدام سهل تر است مفلوج را گفتن گناهان تو امرزیده شده یا گفتن برخیز و بستر خود را برداشته بجز امر، آیا میشود گفت که مانند حضرت موسی و حضرت عیسی در مقام اثبات نبوت خود تمسک جستند به امریکه غیر مرتبط با مدعای ایشان بود؟ پس اینکه صاحب فرائد در صفحه ۱۰۲ از کتاب مذکور نوشته است اهل بها منکر معجزات حضرت خاتم الانبیا نیستند چنانکه در اول فصل تصریح بان نمودیم بل کلام مادر اینست که معجزات دلالت مستقله بر اثبات صدق ادعای نبوت ندارد و در صفحه ۸۱ نوشته است که انسان بصیر باندرک تأمل میتواند دریافت که ابدار تباطی و ملازمه فیما بین ادعای رسالت و قدرت رسول بر امور خارقه عادت نیست ناشی از آنست که دیدند و دانستند که از میرزا علی محمد باب و میرزا حسینعلی سواى دعوی کذب و جزاف

چیز دیگر بظهور نرسیده پس لابد شدند که باین قبیل مزخرفات عوام را فریب دهند
مطلب دوم آنکه اظهار معجزات و خارق عادات از انبیا و رسل (ع) بر وفق مصالح و
مقتضیات احوال اشخاص موجودین در زمان ایشان خواهد بود با ملاحظه از مننه و امکانه
مثلاً فرعون که سلطانی بود مقتدر و قسی القلب و دستگاه سلطنتش بمقداری وسیع بود که
باندرک زمانیکه اشارت نمود ششصد هزار نفر لشکر بهمراه او حرکت کردند و علاحد
حکما در مجلس وی حاضر بودند آنچه میگفت تصدیقش مینمودند و آن کافر دعوی انا
ربکم الاعلی مینمود پس در قبال چنین سنگین دلی مقتدر که بایمان آوردن صد نفر و هزار
اعتنائی نداشت بلکه هفتاد هزار نفر مؤمن را بیکمرتبه و در یکروز بر جذوع نخل مصلوب
نمود بجز اینکه دارای مرتبه و لایت مطلقه عصائی اندازد که منقلب به ازدهائی گردد که لب
زیرین خود را بر پایین قصر و لب بالا بر کنگره ان گذارد و ید و بیضائی فرماید که جمیع
حکماء موجودین در مجلس وی غرق بحر حیرت گردند و هم چنین سایر معجزات نه کانه
که عمومی داشته باشد که خود و لشگریانشرا فراگیرد و جمیعاً حیران و ترسان و لرزان
گردند امر دیگر مناسب نمیباشد پس اگر حضرت موسی معالجه مرضی میفرمود یا آنکه
احیاء موتی مینمود اصال و مطلقاً اثری بدل سنگین او نمینمود و پیغمبری چون عیسی
مسیح الله که مامور بسیف نبود و کارش گردش در صحراها و جبال و عبور بشهرها و قراء
میبود انهم بیزار و راحله و خدم و حشم در مقابل یهود عنودی که بالمره غیرت و حمیت در
دین خود نداشتند و باکی از این نمی داشتند که انبیائی که در دین خودشان در شریعت
حضرت موسی با ایشان موافقت میداشتند با شکنجه ولات و حکام جور گرفتار باشند و
مانند حضرت یحیای پیغمبر را هیرود پس بنابر آنچه در انجیل است برای رقص کردن
دختر هیرود یا زنی زانیه علانیه بقتل رسانید و یهود با آنکه اعتقاد بانکه ان مظلوم پیغمبری
بود زاهد میداشتند و این ظلم را دیدند و شنیدند مع ذلک در کمال استحرات و آسودگی و
سکون نفس در مساکن و متاجر خود مشغول بتجارت و کسب میبودند و با اینکه
هیرودیس نهی از تشیع جنازه یحیای پیغمبر ننمود برایتشیع جنازه اش ازدحام و جمعیت
نکردند این قبیل مردم که اعتنائی بامردین خود نداشتند و بجز طلب دنیا امر دیگر در نظر
ایشان جلوه نمی نمود مناسب با حال ایشان همین بود که حضرت عیسی اظهار معجزاتی
فرماید که نفع دنیوی بجهة ایشان داشته باشد در مقابل اطباء یونان که امراض مزمنه را علاج
می نمودند کور مادرزاد و ابرص را شفا دهد که تمام اطبا حیران گردند و مردم زمانه نفع

خویش را در اجتماع بدور او به ببینند و احیاء موتی فرماید که تمام خلق واله و حیران گردند و جمیعی کثیر و جمیعی غفیر را به طعامی اندک و یسیر اطعام فرماید و در زمان حضرت اتم الانبیاء (ص) که مشرکین مکه اهل طائفه آنجناب بودند و من باب مجاورت با حرم کعبه در نزد اهل زمانشان محترم و دعوی فطانت و زکاء و انسانیت مینمودند و در مجالس و محافل سخن از فصاحت و بلاغت و خطب و اشعار که در عرف عقلا او را میزان معرفت و کمال میدانند در میان میاوردند و اگر از کسی سخنی در بین میامد بیان فصاحت و بلاغت او تعیین مقدار بزرگواری و انسانیت او را می نمودند و برای اینکه کمال و انسانیت خود را اشتهارد دهند کلمات خویش را بر حرم کعبه می او یختند معلوم است که در مقابل چنین اشخاص که توقع مجادله و خونریزی در حرم نداشتند باید اظهار علم و قدرت به قسمی باشد که توجه نفوس آن طائفه بر آن بوده باشد پس اعظم معجزات آنجناب باید فصاحت و بلاغت و اسلوب قران بوده باشد که بشنیدن هر آیه از آیات آن از آن چه بان افتخار مینمودند از کلمات فصیح و بلیغ خودشان خجل و شرمسار کردند و آورنده این معجزه در میانه چنین فصحاء اعلان به قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یا تو ابمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا بفرماید و احدی را طاقت معارضه با ایه از آیات آن نبوده بادش چنانکه تا بحال که هزار و سیصد و سی سال تقریباً از زمان نزول آن میگذرد آنچه معاندین با اسلام سعی و دقت کرده اند و بذل جهد نموده اند نتوانسته اند که با مشورت و اتفاق او آء یک سوره که مشتمل بر پنج آیه بوده باشد بمثل و مانند آن بیاورند و بالجمله در جمیع موارد صاحب مرتبه ولایت بمقتضیات مصالح و مناسبت اشخاص را زمان و اماکن اظهار معجزه و علم و قدرت مینماید و لابد بمومن موحد حکمت و معرفت می آموزد و چون مأمور بسیف است با مشرک قسی القلب چون ابی جهل جهاد میفرماید انهم پس از اینکه حجة را بروی تمام نموده باشد و از هر علمیکه از وی سؤال نمایند فوراً جواب گوید در مقامی ترغیب و در جایی ترهیب مینمایند تمام آنچه فرماید بر وفق مناسبت و مصلحت میباشد پس چون اینمطلب دانسته شد معلوم گردید فساد سخن دیگر صاحب فرائد که بر سبیل مثل در صفحه ۷۹ کتاب مذکور در مقام بی ربطی معجزات با دعوی نبوت و رسالت نوشت که اگر نفسی گوید من طیبیم و دلیل من اینست که بهواطیران میکنم و یا سنگ را بنطق می آورم ابدأ نزد عالم بر فرض وقوع دلالت بر صدق مدعی ندارد تا آخر آنچه مزخرف بافی نموده است مطلب سوّم آنست که بعد از

انکه دانستی که اظهار معجزات از انبیا و اولیاء(ع) بر وفق مقتضیات و مصالح است بدانکه در بسیاری از اوقات واقع میشود که اشخاصی به نزد پیغمبر می آیند که اصلا و مطلقا غرض دینی ندارند بلکه من باب سیر و سیاحت طلب معجزه از رسول مینمایند و یا آنکه در نظر دارند که در ضمن سخریه و استهزاء بر رسول نمایند چنانکه حال جهال از دهریین بوده است و بسا میشود که اراده قتل رسولرا دارند و من باب اینکه مقدمات قتال با او فراهم آورند طلب معجزه از وی مینمایند معلوم است که در چنین اوقات مصلحت اعجاز نیست و خواهش ایشان مقرون باجابت نخواهد گردید و لابد جوابی که پیغمبر بایشان میدهد مناسب با حال خود این اشخاص خواهد بود پس اگر من باب سیر و سیاحت طلب معجزه نموده است جواب میفرماید که من بنده از بندگان خدا هستم بدون اذن پروردگار خود کاری نمی نمایم چنانکه میفرماید قل لا اقول لكم عندی خزائن الله و لا اعلم الغیب و لا اقول عندی ملک ان اتبع الا ما یوحی الی و اگر از روی عناد و لجاج بدست اویزی طلب معجزه میخواهد تکذیب پیغمبر نماید جواب مناسب با حال خودش از این قبیل میشوند که مگر انبیای سابق معجزات نیاوردند و تکذیب آنها را نمودید و ایمان به آنها نیاوردید چنانکه در سوره انعام میفرماید:

« و اقساموا بالله جهد ایمانهم لئن جائتهم ایه لیؤمنن بها قل انما الایات عندالله و ما یشعرکم انها اذا جائت لا یؤمنون و نقلب افئدتهم و ابصارهم کما لم یؤمنوا اول مرّة و نذرهم فی طغیانهم یعمهون و لو اننا نزلنا الیهم الملائکه و کلمهم الموتی و حشرنا علیهم کل شیء قبلما کانوا لیؤمنوا الا ان یشاء الله و لکن اکثرهم یجهلون»^(۱) و اگر از روی عداوت و اراده قتل نبی طلب معجزه مینماید جواب مناسبت با حال خود از این قبیل میشوند که پیغمبران پیش از پیش از من معجزه آوردند از ایشان قبول نگردید و ایشان را کشتید هم چنانیکه در سوره آل عمران است: «ان الذین قالوا ان الله عهد الینا ان لا نؤمن لرسول حتی یاتینا بقربان تا کله النار قل قد جالته کم رسل من قبلی بالبینات و بالذی قلت فلم قتلتموهم ان کنتم صادقین»^(۲) اینکه می بینی میفرماید پس چرا کشتید ایشانرا از باب اینست که حال خود این طلب کننده معجزات چنین است که طالب قتل پیغمبران میباشند و راضی بانچه مشرکین سابق نموده اند هستند نگارنده اینحروف گوید که پس از اینکه از روی بصیرت و تدقیق تامرل

در اینمطالب معروضه بفرمائی آنوقت ملتفت می شوی که آنچه صاحب فرائد در ضمن این نص نوشته است از انکار معجزات و اقرار بانها و جمع بین الاقرار و الانکار تماما من باب طراری و فریب عوام است و در تمام آنچه نوشته است یک مطلب صحیح که چون بمیزان عقل و نقل سنجیده شود تمام عیار بیرون آید از وی متمشی نشده است پس در آخر این فصل در صفحه ۱۱۴ فرائد نوشته است و اتم و اکمل از آنچه عرض شد کتاب مستطاب سلطانست که در این کتاب منیر حق جلّ جلاله حجّة را بر امت اسلام بالغ فرمود و مقصودش از این اتمام حجّة انست که در این عریضه که بدر بار معدلت شعار خاقان سعید شهید - نورالله مرقده - عرض کرده است رجاء خواهش نموده است که اراده همایونی تعلق گیرد و امر شهریاری صدور یابد بر اینکه علمای اعلام حاضر گردند و در حضور شاهنشاه یا میرزا حسینعلی مناظره نمایند و آنچه مکنون خاطر ایشانست اظهار دارند و بطلبند تا طریق الهی واضح شود را قم اینحروف گوید که بر جناب شما مخفی نخواهد بود که این سؤال و خواهش از میرزا حسینعلی در نهایت حمق و جهالت بوده است زیرا که در سابق بر این تفصیل این مدّعی ذکر شد که امر اینطائفه بر حضرت شهریاری مخفی و پوشیده نبوده است تا اینکه از دربار ایشان چنین مسئلت شود که او را با علماء اعلام در مجلس مناظره حاضر فرمایند زیرا که نقطه اولی و رئیس اول این طائفه میرزا علی محمد باب است و صحت دعوی میرزا حسینعلی مترتب و متوقف بر صدق و راستی دعوی اوست و خاقان شهید سعید نورالله مضجعه میرزا علی باب را در مجلس تبریز با علماء اعلام احضار فرموده و عجز و جهالت و بی بهره بودن وی از هر کمالی و هر قدرتی در محضر شهریاری ظاهر و آشکار شده بود چنانکه سیاح بابی در کتاب خود در مقام عذر از آنچه از میرزا علی محمد عجز و نادانی ظاهر گردید نوشته است که سطوت تشریح چنان بود که کوه البرز مقاومت نمینمود چه جای جوانی تا آخر آنچه سبقت یافت و شما میدانند که با وصف وضوح و بدهت این مدّعی هیچ عاقلی چنین خواهش و مسئلت بیجان خواهد نمود و اگر بدیده بصیرت بنگری نفس این سؤال خود علامت عجز است زیرا که بعد مکان ولی خدا را مانع ازین نیست که اظهار قدرت در نزد مؤالف یا مخالف بنماید و اگر نبی راست گو و رسول صادق در مقام این برآید که اظهار قدرت الهی بر عباد خدا بنماید اصلا و مطلقا احتیاج بخواش و التماس ندارد آیا این حماقت نیست که کسی دعوی نماید که من مظهر الوهیت و ربوبیت حضرت ربّ الاعلی میباشم مرا از حبس نظر که اصلا و مطلقا قید و

بندی بر دست و پایم نیست نجات بدهید و در محضر خود حاضر سازید تا اظهار قدرت و معجزه نمایم آیا نمیدانی که حال اولیای الهی چنانست که اگر بخواهند حقیقت خود را از مکان بعید بر کسی ظاهر سازند در کمال سهولت و آسانی می توانند که بعضی از خفایای امور وی را که بجز خداوند احدی بر آن آگاه نیست بر او اظهار نمایند تا آن کس خواه از مخالف و خواه از مؤلف بواسطه ظهور علم ان ولی کامل طالب دیدار و شایق ملاقات او گردد و خواهش و التماس از طرف آن کس شود که محفل او را مزین فرمایند آیا نشنیدی قضیه جبهه هارون الرشید را که بعلی بن یقطین به رسم خلعت عطا نمود و علی بن یقطین آن جبهه را به عنوان هدیه به محضر حضرت امام همام ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام ارسال به مدینه نمود^(۱) و آنحضرت آن لباس را به سوی علی بن یقطین رجوع دادند و پیغام فرمودند که این ثوب از مال ما بعنوان امانت در نزد تو باشد تا وقتی که فرستاده ما بیاید و از تو مطالبه نماید آنگاه بفرست پس دشمنان علی بن یقطین که شنیده بودند که وی جبهه را بخدمت آنحضرت فرستاده است در نزد هارون الرشید از وی سعایت نمودند و خبر دادند که آن جبهه اعطاء خلیفه را بعنوان پیشکش و هدیه به نزد جعفر بن محمد علیه السلام فرستاده است هارون الرشید (ص) از این خبر متأثر شد و در خاطر خود گرفت که باین واسطه او را بقتل رساند و منتظر وقت بود تا آنکه روزی از علی بن یقطین سؤال کرد که چه کردی ان جبهه را که ما بتو عطا کردیم جواب داد که او را در مصلائی خود گذارده در وقت صلوة او را وسیله تقرب بدرگاه حضرت اقدس الهی قرار داده میپوشم پس در حضور هارون الرشید خادم خود را طلب نمود و مفتاح درب مصلی و صندوق خود را بوی داد و گفت برود رب مصلائی مرا بگشا و در آن صندوقیکه در مصلی است باز نما جبهه به این وصف و آن وصف در بوقچه که در صندوقچه گذارده بیاور! پس خادم رفت و جبهه را معطر بمشک و عنبر حاضر ساخت آنگاه هارون الرشید قسم یاد نمود که پس از این سعایت کسی را در حق علی

۱- تسمای مورخین و محدثین علی بن یقطین را از اصحاب موسی بن جعفر علیه السلام دانسته اند و قضیه جبهه را مرحوم مجلسی در بحار الانوار جلد ۴۸ - صفحه ۱۳۷ و ۱۳۸ در باب معجزات حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده اند و معلوم است که ولادت علی بن یقطین سال ۱۲۴ و شهادت امام صادق علیه السلام سال ۱۴۸ بوده، پس علی بن یقطین قریب ۱۴ سال داشته است، لذا هیچ یک از محدثین او را از اصحاب امام صادق ذکر نکرده اند ظاهر امر حوم مؤلف بدون مراجعه به ماخذ قضیه را نقل کرده اند و نسبت به امام صادق علیه السلام داده اند.

بن یقظین قبول ننماید پس چون علی بن یقظین از مجلس هارون الرشید بخانه مراجعت نمود فرستاده حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در رسیده و گفت حضرت میفرمایند اکنون جبّه ما را برای ما بفرست علی بن یقظین در ساعت جبّه را فرستاد و بالجمله بعد زمان و مکان مانع نمی شود ولی مطلق خدا را از اینکه اظهار علم و قدرت خود را بنماید این حماقت و جهالت است که کسی بگوید ولی مطلب خداوند خواهش نمود که میعادی برای اظهار علم و قدرت وی قرار دهند کسی اجابتش ننمود پس اندکی تدبّر نما تا حقیقت حال بر تو مکشوف گردد!

و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین

باب چهارم

از مقصد ثانی

در بیان مطلبی است که آنرا طائفه بابیه مسمی به دلیل تقریر
و نفوذ نموده‌اند و کثیراً ما تمسک به آن می‌جویند
و در غالب نوشته‌هایشان تحدی به آن می‌نمایند.

مخفی نماند که چون میرزا علی محمد باب من باب پیشرفت کار خودش هر کس را طالب ریاست می یافت به او وعده می داد که چون من مالک شرق و غرب عالم گردم سلطنت فلان مملکت و فلان مملکت را به تو تفویض مینمایم از این جهت بعضی از طالبین دنیا بنوید وی فریب خوردند و بگمان اینکه دستگاه وی رونقی پیدا خواهد کرد و ایشان در آن دستگاه ریاست کلیه بر عامه عباد خواهند یافت بنا را بر فتنه و فساد گذاردند و چند نفر چون سید یحیی و ملا علی بسطامی و ملاحسین بشروئی و ملا محمد علی زنجانی به خیالات باطله خود به طمع افتادند سید یحیی مذکور پسر سید جعفر کشفی و مادرش از اهالی دارا بجرد من توابع فارس بود و مشارالیه داعیه بسیار بلند داشت مردی بود آقا زاده بی سواد در نزد اهالی فارس بملاحظه پدرش و قری تمام داشت و او بهوهای بلند خود رخت بدار الخلافه طهران کشید و چند صباحی نزد امناء دولت تردد و آمد و شد کرد و لکن نائل به مقصود نگردید مراجعت به فارس نمود در زمانی وارد بشیر از شد که میرزا علی محمد باب پس از قضیه بر منبر رفتن در مسجد وکیل شیراز و تبریزی جشن از مقالات خویش خانه نشین بود پس سید یحیی در خفا چند مجلس میرزا علی محمد را ملاقات نمود و چون میرزا علی محمد ویرا طالب ریاست یافت مشارالیه را بطمع خام انداخت پس عهده و میثاق با یکدیگر محکم نمودند سید یحیی از شیراز مراجعت بتوابع و بلوک نمود و ابتداء رحل اقامت در فسا انداخت و از آنجائیکه اهالی فسا مردمانی باشعور و ادراک بودند و از خود اهل علم داشتند و از خارج نیز علماء و طلاب آمد و شد به آن صوب می نمودند مدت زمانیکه در آن ناحیه بود از عهده فریب کسی بر نیامد پس متوجه قصبه نیریز گردید و سکنه آن مکان مجاورت با اهل علم کمتر نموده بودند مردمانی بودند دهقانی از علما سخنی نمی شنیدند بلکه غالب اشخاصیکه مکنتی در آنجا داشتند بله و لعب میگذرانیدند لهذا در آن قصبه معدودی از مردم به همان توهم که سیدست عالم و عالم زاده اطراف ویرا گرفتند و هم چنین ملا علی بسطامی و ملا محمد علی زنجانی که نزد سید کاظم رشتی با میرزا علی محمد باب تلمذ نموده بودند و به تهیج وی بهیجان آمده بودند هر یک از این دو نفر در ناحیه بنام میرزا علی محمد بنای فتنه و آشوب گذاردند و قره العین دختر حاجی ملا صالح قزوینی که او نیز بواسطه تردد بی پای منبر سید کاظم در کربلا بشور افتاده بود در قزوین بغوغادر آمده کشف حجاب و رفع نقاب نمود و الحاصل آنکه بدیهی است که نوع طالبین فتنه و آشوب در هر زمان و در هر عصر محفوظ است چنانکه در قرب

زمان تحریر این مختصر رندی اسدالله نام از چادر نشینهای فارس پیدا شد و در صحرای چند منزلی شیراز بقعه کوچکی که در آن قبری بود منتسب بسید عبدالله نام پیدا کرد و چند صباحی به بهانه خدمت مجاورت آن بقعه نمود پس در هنگام عبور ایلات بان حوالی بنا بر شیادی نهاد و چنانکه در آن زمان از حالات وی مذکور میشد می افتاد و مقدار ساعتی غشوه عارضش میگردید و کفی بر دهان می آورد پس از آن بر میخواست و از شاهزاده عبدالله یعنی صاحب آن قبر حکایات نقل مینمود و مردم را امر بتوبه میکرد و اهالی ایلات را از راه زنی منع مینمود و امر بردن اموالیکه تحصیل آن براه زنی شده بود میگرد و مردم همج رعاع از اهالی ایلات و قراء کم کم سخن او را بسمع قبول اصفا نمودند و اطراف او جمع شدند باندک زمانی جمعی کثیر و ازدحامی عظیم در آن صحرا بهم رسید و اموال بسیار از اطراف از فروش نفیسه و حیوانات که بعنوان نذرانه گذرانیده بودند جمع گردید بالاخره در ظرف دو سه ماه کار بجائی انجامید که سکنه دهاقین از قراء و قصبه جات بعیده فارس بعزم زیارت شاهزاده عبدالله شدرحال مینمودند و نذرانه بهمراه میبردند و اسدالله نام مردی شد نائب خاص شاهزاده عبدالله کم کم بنا را بر منصب دادن و امر و نهی نمودن گذارد بتر دستی و طراری چنان فتنه و آشوبی در آن حدود بر پا نمود که نزدیک بر این شد که خروج نماید پس ناچار از جانب ایالت فارس بقوت و غلبه توب و افواج عساکر آن فتنه عظیم خاموش گردید ملاحظه فرمائید جائیکه بحیله بازی یکنفر بدست او یزی یک قبری مجهول النسب چنین شورش و غوغائی بر پا شود چگونه خواهد بود اگر کسی صدا را بظهور حضرت مهدی موعود (ع) که سالهای سالست که خواص و عوام امت منتظر ظهور موفور السرور انجناب میباشند بلند نماید و بالجمله معدودی از دنیا پرستان بعنوان اینکه حضرت مهدی (ع) ظهور نموده عوام را فری بدادند و هر یک باظهار اینکه چنین و چنان آیات بیّنات از او مشاهده شده و هر کس در راه آنجناب شهید شود پس از چهل روز زنده خواهد گردید جان و مال و عرض و ناموس مردم را بهدر دادند پس چون فتنه و آشوب میرزا علی محمد خاموش گردید و نوبت فتنه انگیزی و عوام فریبی بمیرزا یحیی و میرزا حسینعلی رسید نام اشخاصی را که در این راه باطل گشته شده بودند شهدا گذاردند و عمامه سرهائیکه این فتنه و فسادها را در اطراف بر پا نمودند بودند باسم علماء و مجتهدین و رؤساء دین مبین و مروّجین شرع مطهر حضرت خاتم النبیین (ص) خواندند پس اتفاق ایشانرا بر ترویج امر میرزا علی باب مسمی بدلیل تقریر و نفوذ نمودند و این مطلب را عهده ادله خود قرار دادند

که اگر این دین جدید بر حق نمی بود چگونه می شد که جمعی کثیر از مجتهدین که در علم و فضل چنین و چنان بودند دست از جان و مال و خانه و اهل و عیال برداشته در مقام جان بازی بر می آمدند؟! اینست حاصل آنچه این طائفه او را بدلیل و تقریر و نفوذ اصطلاح نموده‌اند و مخفی نماند که حضرات در این دلیل تقریر و نفوذ بد و عنوان تمسک می جویند اما عنوان اول ایشان چنان است که میرزا حسینعلی در آن عریضه‌اش که از او و نه بحضور مبارک شاه شهید سعید - نورالله مرقده - ارسال نموده است بان تمسک بسته نوشته است و این بسی واضحست که صواب یا خطاء علی رغم القوم امری که بان معروفند آنرا حق دانسته‌اند و اخذ کرده‌اند لذا از ما عندهم ابتغاء لما عندالله گذشته‌اند و همین گذشتن از جان در سبیل محبت رحمن گواهیست صادق و شاهدیست ناطق علی ما هم یدعون آیا مشاهده شده که عاقل من غیر دلیل و برهان از جان بگذرد و اگر گفته شود این قوم مجنونند این بسی بعید است چه که منحصر بیک نفس و در نفس نبوده بلکه جمعی کثیر از هر قبیل از کوثر معارف الهی سرمست شده بمشاهده فدا در راه دوست یجان و دل شتافته‌اند اگر این نفوس که لله از ما سوا گذشته‌اند و جان و مال در سبیلش ایثار نموده‌اند تکذیب شوند به کدام حجّة و برهان صدق قول دیگران علی ما هم علیه در محضر سلطان ثابت می شود؟ انتهى.

راقم این حروف گوید که شخص عامی هیچ مدان چون خواهد استدلال بر صحت امری نماید این قسم استدلال مینماید که مشاهده می فرمائی در صدر عبارتش نوشته است که این بسی واضح است که صواب یا خطاء علی رغم القوم امریکه بان معروفند حق دانسته‌اند و در ذیل عبارت نوشته است که اگر این نفوس که لله از ما سوا گذشته‌اند و جان و مال در سبیلش ایثار نموده‌اند تکذیب شوند بکدام حجّة و برهان صدق قول دیگران علی ما هم علیه ثابت میشود میخواید به از جان گذشتن طائفه از مردم خواه بوجه صواب بوجه خطاء بوده باشد استدلال نماید بر اینکه مذهب و ائین ایشان بر حق و لازم التصدیق بوده است اینقدر نفهمیده است که امری که محتملست که صواب یا خطا بوده باشد موجب تصدیق دیگران نمیشود و بسیار واضحست که از ابتداء خلقت تا کنون آنچه در امر دین قتال و نزاع شده است لابد یکطرف از مقاتلین بر خطاء بوده‌اند پس عقلاً صحیح نیست که به از جان گذشتن طائفه استدلال بسته شود بر صدق و صواب عقاید شان کسی که این مقدار ادراک و شعورند ندارد دعوی مینماید که مظهر ربّ اعلی

میباشم و برای ارشاد و راه نمائی عباد مبعوث شده‌ام و در صفحه ۱۸۴ از ایقان نوشته است جمعی از علماء را شدین کاملین و فقهای بالغین از کاس قرب وصال مزروق شدند و بعنایت عظمی فائز گشتند و از کون و مکان در سبیل جانان گذشتند بعضی از اسامی آنها ذکر می‌شود که شاید سبب استقامت انفس مضطر به و نفوس غیر مسمئنه شود از آنجمله جناب ملا حسین است که محل اشراق شمس ظهور شدند لولاه ما ستوی الله علی عرض رحمانیته و ما استقر علی کرسی صمدانیته و جناب آقا سید یحیی که وحید عصر و فرید زمان خود بودند و ملا محمد علی زنجانی و ملا علی بسطامی و ملا سعید بار فروش و ملا نعمة الله مازندرانی و ملا یوسف اردبیلی و ملامهدی خوئی و آقا سید حسین ترشیزی و ملامهدی کندی و برادر او ملا باقر و ملا عبدالخالق یزدی و ملا علی برقانی امثال آنها که قریب بچهار صد نفر بودند که اسامی آنها جمیع در لوح محفوظ الهی ثبت شده جمیع اینها مهیدی و مقرو مدعن گشتند برای انشمس ظهور بقسمیکه اکثری از مال و عیال گذشته و برضای ذی الجلال پیوستند و از سر جان برای جانان برخواستند و اتفاق نمودند بجمیع آنچه مرزوق گشته بودند بقسمیکه سینهاشان محل تیرهای مخالفین گشت و سرهاشان زینت سنان مشرکین چنانکه ارضی نماند مگر آنکه از دم این ارواح مجرّده آشامید و سیفی نماند مگر بگردنهاشان ممسوح گشت و دلیل بر صدق قولشان فعلشان پس آیا شهادت این نفوس قدسیه که باین طریق جان در راه دوست دادند که همه عالم از ایثار دل و جانشان متحیر گشتند کفایت نمیکند از برای این عبادیکه هستند و اما عنوان دوم ایشان آنست که تمادی از منہ و نفوذ امر میرزا علی محمد و میرزا حسینعلی در این مدت متمادی که جمعی کثیر در هر زمان متدین بان گشته‌اند و خداوند ریشه فساد ایشانرا از بیخ نکنده است دلیل بر حقیقت ایشانست میرزا حسینعلی در صفحه ۱۹۸ از ایقان نوشته است یا نبود از قبل امر سید الشهداء را اعظم امور و اکبر ردلیل بر حقیقت انمظلوم می‌شمرده‌اند و میگفتند در عالم چنین اتفاقی نیفتاده و حقی باین استقامت و ظهور ظاهر نشده با اینکه امر آنحضرت از صبح تا ظهر بیشتر امتداد نیافت و لیکن این انوار مقدسه هیچده سنه میگذرد که بلایا از جمیع جهات مثل باران بر اینها بارید و بچه عشق و حبّ و محبت و ذوق که جان رایگان در سبیل سبحان انفاق نمودند چنانکه بر همه واضح و مبرهن است با وجود این چگونه این امر را سهل شمرند آیا در هیچ عصر چنین امر خطیری ظاهر شده و یا اگر این اصحاب مجاهد فی سبیل الله نباشند دیگر نه

مجاهد خواهد بود و آیا اینها طالب عزت و مکنت و ثروت بودند و آیا مقصودی جز رضای حق داشتند و اگر این همه اصحاب با این آثار عجیبه و افعال غریبه بر باطل باشند دیگر که سزاوار است که دعوی حق نماید قسم بخدا که همین فعلشان برای جمیع من علی الارض حجة کافی و دلیل وافی است انتهى عبارت ایقان

و مخفی نیست که فرق بین این دو عنوان به آنست که در عنوان اول به مجرد کثرت عدد اصحاب که قبول قول مدعی را نموده اند و اکثر ایشانرا علما و مجتهدین نامیده اند استشهاد نموده و در عنوان ثانی تمادی از مننه را نیز بان ضم نموده است و صاحب فرائد که فی الجملة شعورش از میرزا حسینعلی زیادتر بوده است ملتفت شده است که این مطلبی است باطل که کسی اختیار کند دینی را برای اینکه دیگران اگر چه صدر هزار نفر باشند آن دین را حق دانسته اند زیرا که کثیری از ارباب مذاهب باطله در عالم هستند که عدد نفوس ایشان از گروه متجاوز است و اگر کسی بچشم حقارت نظری بر رؤسای مذهب ایشان نماید هر آینه جانها و مالها در راه رضا جوئی بت خود را بهلاکت می اندازند تا رفع چنین هتکی از بت خانه نمایند غایة الامر آنست که پافشاری شخص در امر دین خود اگر غرض دنیوی نداشته باشد دلیل است بر اینکه اعتقاد خود آن شخص بر حقیقت آن دین میباشد و این بسی واضحست که اعتقاد کسی حجة و دلیل برای دیگری نخواهد بود خصوصاً هرگاه معلوم باشد که منشأ اعتقاد آن شخص چند نفری عمومه سر نکره دنیاپرست بوده باشد که عوام همج رعاع را به تدلیس و تلبیس و حیل دور خود جمع نموده باشند و دیگری که بعد از ایشان در مقام ترویج از آن طائفه بر آمده اند ایشانرا بعلماء و فضلا و مجتهدین نام برده باشند و از آنجائی که مرحمت الهی همیشه شامل حال عباد بوده و می باشد و اهل باطل را خدایتعالی مجال نمیدهد که بان طریقیکه دلخواه ایشانست باطل را جلوه دهند بلکه بطلان مقالات ایشانرا از کلمات خودشان ظاهر میگردداند میرزا حسینعلی در حین نوشتن ایقان خود شاعر بر این گردیده که این قسم تمجید بی معنی که از تابعین میرزا علی محمد کرده است موجب اعتراض طائفه بایه بر خودش خواهد گردید و لسان عوام خودشان بر خودش دراز خواهد شد بر اینکه این چنین علماء را شدین و فضیلائی کاملین و فقهای بالغین را که شما نام برده اید که پیروی میرزا علی محمد بابر نمودند چگونه شده است که در زمان خود شما در تابعین شما یافت نمیشود فقط چند نفری از عوام هیچ مدان پیروی شما را می نمایند لهذا برای دفع این اعتراض از

آنچه در سابق نوشته است رجوع نموده در صفحه ۱۹۰ ایقان نوشته است که مقصود ازین ذکر آن بود که مبادا اه لبیان در زمان مستغاث فی القيمة الاخری اعتراض نمایند که در ظهور نقطه بیان جمعی از علما موقن گشته‌اند و چرا در این ظهور نشد و نعوذ بالله متمسک به اینگونه مزخرفات شوند و از جمال الهی محروم گردند بلی این علما که مذکور شد اکثری معروف نبودند و بفضل الله از ریاست ظاهره و زخارف فاینه جمیع مقدّس و منزّه بودند انتهی راقم اینحروف گوید که بحمدالله تعالی حقتعالی من باب لطفه علی عباده حقیقت مطلب را در کتب خود این طائفه به قلم خودشان جاری ساخته است که این اشخاص را که ایشان علماء فاضلین بالغین و مجتهدین کاملین نامیده‌اند اخوند هائی بوده‌اند نکره و غیر معروف به علم و شمامی دانید که آخوند دنیاپرست که به توهم ریاست بلکه به توهم لقمه نانی از هیچ مطلبی مضایقه ندارند در دنیا بسیار است و مرادش از زمان مستغاث زمان ظهور میرزا یحیی است که ابتداء میرزا حسینعلی و جمیع اینطائفه که بعد از کشته شدن میرزا علی محمد باب باقی مانده بودند ترویج از وی مینمودند و او را بصبح ازل و وحید و مستغاث نموده بودند و جمال ازلی او بر اطلاق مینمودند پس چون قدری کار ایشان نضج گرفت و از خوف قتل استراحت یافتند صورت مدّعی را میرزا حسینعلی تغییر داد و برای خود دعوت نمود و او را دجال خواند در ایقان هر جا صبح ازلی نوشته بودند تحریف کردند و جمال الهی و صرف ازلی بجای او گذاردند چنانکه بیان آن در مقصد ثالث انشاءالله تعالی خواهد آمد و الحاصل آنکه صاحب فرائد چون ملتفت شد که آنچه پیر و مرشدش نوشته است ظاهر البطلانست زیرا که هر سفیهی میدانند که اعتقاد کسی برای دیگری دلیل بر حقیقت نخواهد گردید و مرشدش اینمطلب را نفهمیده است لهذا عنوان دلیل تقریر و نفوذ را تغییر داد و در فرائد در صفحه ۶۱ باین تقریر نکاشت که اگر نفیسی مدعی مقام شاریت شود و شریعتی تشریح نماید و آنرا بخداوند تبارک و تعالی نسبت دهد و آن شریعت نافذ گردد و در عالم باقی ماند این نفوذ و بقاء برهان حقیقت آن باشد چنانکه بالعکس زهوق و عدم نفوذ دلالت بر بطلان دعوت زائله غیر باقیه نماید خاصه اگر نفوذ و بقای کلمه حق چنانکه عاده الله در ارسال رسل و تشریح شرایع بان جاری شده است بعلوم و معارف کسبیه یا بعصیّت و معاونت قومیه و یا بمکنّت و ثروت ظاهریّه و یا بتسلط و غرت دنیویّه متعلق و مربوط نباشد در این صورت حتّی بر فلاسفه که تتبع علل نمایند نیز حجّه بالغ گردد و نفوذ و بقای آن بصرف اراده غیبیه الهیه اثبات یابد چه وجود معلول بدون

علّة متصوّر و معقول نباشد و خلاصه القول حقّ جلّ جلاله در جمیع کتب مقدّسه سماویّه باین برهاین عظیم احتجاج فرموده و بقای حق و زهوق و زوال باطل را ایت کبری و دلیل اعظم شمرده است خصوصاً در قران مجید که تصریحاً و تمثیلاً در مواضع متعدّده این مسئله نازل گشته است پس در مقام استدلال بایات مینویسد در سوره مبارکه شوری میفرماید وَالَّذِينَ يَحْتَجُونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ترجمه آیه شریفه اینست که کسانی که محاجه و مجادله مینمایند در امر خداوند بعد از اینکه اجابت کرده شده است یعنی یخلق قبول نمودند و اجابت کردند حجّة ایشان باطل و زائل است نزد پروردگار ایشان و غضب الهی بر ایشان احاطه نماید و عذاب شدید نازل گردد و نوشت که سوره شوری مکّیه است و وقتی نازل شد که اصحاب حضرت رسول جمعی قلیل بودند مع ذلک میفرماید که پس از آنکه این جمع قبول کردند و اجابت نمودند خدا را من بعد حجّة مجادل باطل باشد انتهى نگارنده اینحروف گوید که اگر چنین باشد که بمجرّدیکه معدودی قلیل اجابت دعوت مدّعی نبوت را نمودند برای دیگران جائز نباشد که طلب بیّنه و برهان نمایند هر آینه باید حقیّت دعوی مسیله کذاب و طلیحه اسدی و سجاج و امثال اینها ثابت باشد زیرا که هر یک از ایشان را خلق کثیری اطاعت نمودند باضعاف اصحاب حضرت رسالت پناه (ص) که در مکّه ایمان آورده بودند حتی آنکه مسلیمه کذاب لشکرها فراهم آورده بود و خلق کثیری به توهم حقیّت او جان و مال بدل می نمودند و اگر به سبب بذل جان و مال اشخاصی که توهم حقیّت مسلیمه نموده بودند نمی بود چگونه برای مسلیمه لشکرها فراهم می آمد پس اصل این سخن که گفته شود چون جمعی قلیل ایمان بمدّعی نبوت آوردند دیگری نباید طلب بیّنه و برهان نماید باطل است و معنی آیه شریفه این نیست که صاحب فرائد نموده است بلکه ترجمه آیه شریفه آنست که آنچنان اشخاصیکه مخاصمه و مجادله با پیغمبری نمایند در دین خدا بعد از اینکه استجابت دعای پیغمبر در طلب معجزات از جانب خداوند عالم شده است یعنی آنچه از خداوند از معجزات خواهش نموده است که بر دست آنجناب ظاهر فرماید خداوند برای او اجابت فرموده است و بسبب ظهور معجزات حجّة خداوند بر عباد بالغ شده است حجّة این اشخاص که حق را دیدند و شناختند در نزد پروردگار رد خودشان باطل است و بر ایشانست عصمت الهی و از برای ایشانست عذاب شدید زیرا که حق را دیدند و شناختند و انکار نمودند اینست معنی آیه شریفه که مطابق با حکم و عقل است و اتفاق

جميع عقلا بر صحت آنست و این بعد از اینست که معجزات با هرات از مدعی نبوت ظاهر شده باشد و ربطی بامثال میرزا علی محمد و میرزا حسینعلی که دعوی ایشان بلائینه و برهان میباشد ندارد و بالجمله پس از آن صاحب فرائد در صفحه ۶۳ نوشته است که در همین سوره مبارکه نیز میفرماید:

«ام لهم شركاء شرعوا لهم من الدين ما لم يأذن به الله و لولا كلمة الفصل لقضى بينهم و ان الظالمين لهم عذاب اليم» می فرماید و یا برای ایشان شرکائی است که برایشان شریعتی تشریح نموده باشند بدون اذن خداوند و اگر کلمه فصل نبود هر آینه حکم شده بود میانه ایشان و هر آینه برای ستمکاران عذابی است دردناک یعنی تاکنون آیا شده است که احدی شریعتی بدون اذن خداوند تبارک و تعالی تشریح نموده باشد که این ظالمان امر اسلام را بان قیاس کنند و شریعت مجعوله شمرند انتهی

نگارنده این حروف گوید که ترجمه آیه شریفه چنین نیست که نموده است با آنکه بسیار واضح است که این معنی هیچ مناسبتی با آیه قبل ندارد و حال آنکه بملاحظه کلمه ام باید کمال مناسبت داشته باشد و ایضاً صدر و ذیل آیه شریفه بر حسب اینمعنی که نموده است متنافیست زیرا که در آیه قبل میفرماید و من کان یرید حرث الدنیا نوته منها و ماله فی الاخرة من نصیب و این اخبار از کیفیت حال کفار و عبده او ثان است که طالب دنیای فقط میباشد و آن خیرات آخرت حظی و نصیبی ندارند و مناسبت با این مضمون آنست که بفرماید چنانکه ظاهر آیه شریفه همین است که بلکه از برای ایشان شرکائی است یعنی از شیاطین که برای ایشان تشریح دین نموده اند بچیزی که خداوند اذن بان نداده است و اگر نمیبود کلمه فصل و حکم محکم الهی که باید عذاب ایشان تا خیر باخرت افتد هر آینه حکم بعدایی میشد که واقع شود در میانه ایشان در دنیا و بدرستی که ستمکاران برای ایشان است عذاب دردناک یعنی در آخرت گرفتار عذاب ابدی میباشد و اگر مراد این باشد که ایشان شرکائی ندارند که تشریح دینی بغیر اذن خداوند نماید دیگر جهتی برای اینکه استحقاق عذاب در دنیا داشته باشند و آن عذاب بواسطه کلمه فصل و حکم الهی باخرت افتاده باشد نمیبود و صدر و ذیل آیه بالمره مناسبت با یکدیگر نمی داشتند و علاوه بر آنها شما میدانید که مشرکین مکه که این آیه شریفه در مقام توبیخ و ملامت ایشان نازل شده مشغول میبودند بعبادت بتها و پرستش او ثان و این آئین و کیش باطل را شیاطین برای ایشان تشریح و وضع نموده اند و شیاطین

شرکاء با کفار میباشند دو کفری سیر و سلوک با ایشان در این اعمالیکه خداوند اذن بانها نداده است و اگر حکم حتمی الهی نبود که عذاب ایشان باختر افتد هر آینه ایشان مستحق بر این بودند که عذابی شدید در دنیا بر ایشان نازل گردد و ایشانرا هلاک نماید و بالجمله ابوالفضل کلمه ام را که در آیه شریفه بمناسبت مقام بمعنی بل استعمال شده بمعنی تردید و انکار گرفته است و باین سبب معنی آیه شریفه را چنین مغشوش و غیر مرتبط ساخته برای اینکه بگوید این ائین و شریعت جدیده که میرزا علی محمد و میرزا حسینعلی قرار داده اند حق است زیرا که خداوند در این آیه شریفه فرموده است کسی برای کفار و مشرکین مکه که در زمان رسول خدا (ص) بوده اند دین و شریعتی باطل قرار نداده «اشهدکم بالله!!» ملاحظه به فرمائید که علاوه بر اینکه معنی آیه شریفه را تغییر داده است چه قدر بی ربط است که کسی بگوید برای کفار مکه در زمان رسول خدا دینی و شریعتی بغیر اذن خداوند قرار نداده است پس ائین و دین میرزا علی محمد و میرزا حسینعلی که هزار دویست و شصت سال و چیزی از زمان پیغمبر گذشته است بر حق میباشد پس از آن در فرائد نوشته است بلی یا سیدی الجلیل این خلق العیاذالله خدائی عاجز و غافل تصور نموده اند و یا بالاسم و التقلید لا بلحقیقه و التّحقیق بخداوند اعتراف کرده اند و الا چگونه تصور توان نمود که مصداق کلمه مبارکه و هو القاهر فوق عباده کاذبی را مهلت دهد که شریعتی بدون اذن او تشریح نماید و این شرع کاذب باطل در عالم ثابت و باقی ماند ولعمر الله اگر نبود در قران مجید جز آیه مبارکه و انّ جندنا لهم الغالبون و آیه کریمه انّ الباطل کان زهوا قاهر اینه حجّة بر اهل اسلام تمام بود که بدانند هرگز حق مغلوب نگردد و هرگز باطل باقی نماند انتهی. نگارنده این حروف گوید که ابوالفضل خود که از عالم اسماء و صفات الهیه خبری ندارد و ندانسته است که از صفات و نعوت جمالیه الهیه حلم است و گوئیا از کسی نشنیده است که انّ الله علیم حلیم پس اگر در مفاد آیه شریفه مذکوره تأمل نموده بود که حقتعالی میفرماید و لولا کلمة الفصل القضی بینهم و انّ الظالمین لهم عذاب الهیم هر آینه میدانست که هیچ منافات ندارد که عباد الهی معصیت نمایند و تشریح دین و شریعت باطله که بغیر اذن الهی است بنمایند چنانکه مفاد آیه شریفه است و خداوند هم قاهر و غالب فوق عبادش باشد و مع ذلک بحکمت حلم فرموده و ایشان را در دنیا مهلت داده عذاب ایشانرا باختر اندازد پس از آن مقداری بافندگی می نماید تا آنکه در صفحه ۶۵ مینویسد: «قال علیه الصلوة و السلام

فوالذی بعثنی بالحق نبیاً لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی ینخرج
 فیہ ولدی المهدی ثم ینزل روح الله و یصلی خلفه و ینبغ سلطانه المشرق و المغرب»
 یعنی قسم بدانکه مرا برآستی به پیغمبری مبعوث فرمود اگر نماند از عالم مگر یکروز
 هر آینه خداوند آنروز را طولانی فرماید تا آنکه در آنروز فرزند من مهدی خروج نماید
 پس روح الله نازل شود و بان حضرت اقتدار فرماید و سلطنت او بمشرق و مغرب بالغ گردد
 انتهی سبحان الله العظیم چه بسیار عطف و رعونت پروردگار عالمیان جل جلاله که در
 مقام دفع حیرت عباد به قسمی بطلان مبطلین و ذب کاذبین را ظاهر و آشکار ساخته که
 عقول عقلا و اله و حیران میگردد ملاحظه فرمائید که قدرت کامله حقتعالی چگونه قاهر و
 غالب بر عباد است که ابوالفضل در این فصل تقریر و نفوذ که میخواهد بنویسد که اگر
 نفسی بغیر اذن الله تعالی دینی و شریعتی در میان عباد الهی قرار دهد خداوند کذب او را
 ظاهر میسازد و بمفاد قل هو القاهر فوق عباده نمیگذارد ان شرع کاذب در نظر عبادالله
 بصورت حق جلوه نماید و حاصل سخن اینست که اگر دین طائفه بابیه بر باطل بود هر آینه
 خداوند بطلان او را ظاهر ساخته بود حقتعالی بقدرت کامله او را برای این داشته است که
 خود بقلم خود کذب دین و ائین خود را در همین فصل از فرمایش رسول خدا (ص)
 بواضح تربیانی ظاهر سازد این حدیث شریفی که در این مقام ذکر نموده است متفق علیه
 جمیع اهل اسلام است و مضمون آن از جهاتی بطلان این دین جدید و ائین اختراعی طائفه
 بابیه را بیان مینماید جهة اولی آنکه صریح است براینکه حضرت عیسی در زمان حضرت
 مهدی (ع) نزول مینماید و چون این طائفه عباد خدا را چنین فریب میدهند چه میرزا علی
 محمد باب مهدی موعود و میرزا حسینعلی مقام عیسویت داشت و خود ایشان در کتب
 خودشان تصریح دارند که میرزا علی محمد در سنه هزار دویست و شصت دعوت نمود و
 قبل از ظهر بیست و هشتم ماه شعبان سنه هزار و دویست و شصت و شش کشته شد و میرزا
 حسینعلی سنه هزار دویست و شصت و نه که او را سنه بعد حین گویند بنای دعوی گذارد
 چنانکه جمع این مطالب را سیاح بابی در کتاب تاریخ خود نوشته است و میرزا حسینعلی
 در عریضة که به در پادشاه شهید سعید - نورالله مرقدہ - عرض نموده است نوشته است کنت
 کاحد من العباد راقدا علی المهاد مرت علی نسمات الرحمن فامرنی بالنداء بین السماء و
 الارض یعنی مرا مقام و مرتبه نبود مانند یکی از عباد خدا بودم و در بستر خود خوابیده
 بودم که نسمات فیض رحن بر من مرور نمود و مرا امر بندا کردن بین آسمان و زمین کرد

پس بر حسب نوشتجات خودشان دعوی میرزا حسنیعلی که می گویند مراد از نزول روح الله همین است باطل بود زیرا که آن عیسی روح الله که نزول می نماید بر حسب مضمون اخبار در زمان مهدی نزول می نماید و آنچه میرزا حسنیعلی دعوی آنرا نمود که مأمور به نداء بین سما و ارض شدم در سنه بعد حین که سه سال و زیاده بعد از کشته شدن میرزا علی محمد باب می باشد واقع شده و این با قطع نظر از این است که ابتداء دعوت برای صبح ازل میرزا یحیی بود نه برای میرزا حسنیعلی و جهة ثانیه آنکه حدیث شریف صریح است بر اینکه عیسی در عقب حضرت مهدی (ع) بسنت پیغمبر (ع) نماز میگذارد و بر حسب آنچه میرزا حیدر علی در صفحه ۲۴۷ دلائل العرفان از کتاب اسماء بیان نقل مینماید میرزا علی محمد باب نماز جماعت را حرام نموده است نوشته است فی الباب التاسع من الواحد التاسع فی حرمة الصلوة الجماعة الاصلوة المیتة و حضرات بابیه خود اعتراف دارند بر این که از ابتداء دعوی میرزا علی محمد باب تا زمانیکه میرزا حسنیعلی از دنیا رفت هیچیک نماز جماعت ننمودند جهة ثالثه آنکه حدیث شریف مفادش منطبق است با مفاد اخبار کثیره که در فصل اول و ثانی از همین مقصد سبقت یافت که هنگامیکه حضرت مهدی (ع) در دمشق شام با اصحاب خویش مهیای نماز جماعت میباشد حضرت عیسی از آسمان نزول مینماید در حالیکه عرق مانند مروارید از صوت نازنینش میریزد پس حضرت مهدی (ع) بهمان قسمیکه در جلو اصحاب خویش برای نماز ایستاده قهقری یعنی عقب عقب می آید برای اینکه حضرت عیسی مقدم شود در نماز پس حضرت عیسی از عقب سر حضرت مهدی (ع) دست خویش را بر شانه حضرت مهدی (ع) گذارد و بفرماید که امیر شما باید از خود شما باشد پس در عقب حضرت مهدی (ع) نماز گزارد و خود اینطائفه اعتراف دارند که میرزا علی محمد و میرزا حسنیعلی هیچیک دمشق شام را بچشم ندیدند و اینطائفه بطراری در معینی یصلی خلیفه مینویسد یعنی اقتداء مینماید و اقتدا نمودن حضرت عیسی را چنین معینی مینمایند که حضرت عیسی دینی را که میرزا علی محمد تشریح نموده است ترویج مینماید و مشا میدانید که یصلی خلفه که متن خبر است صریح در این میباشد که نماز جماعت در عقب سر حضرت مهدی (ع) مینماید

راقم این حروف گوید که چه بسیار تعجب است که این طائفه در هر کتاب که نوشته اند از آیات و اخبار آنچه نوشته اند بنحو صراحت رد برایشانست به قسمی که هر کس ادنی شعوری داشته باشد کالشمس فی رابعه النهار دلالت آنرا بر بطلان خود ایشان می

داند و می فهمد و مع ذلک کله پیوسته میگویند اگر این دین و ائین ما بر باطل بود خداوند کذب او را ظاهر مینمود و اینکه نافذ گردیده و چنین در قلوب حقیقتش رسوخ نموده دلیل بر حقیقت و صحت است پس بعد از آن صاحب فرائد در صفحه ۶۶ نوشته است و از جمله آیات قران شریف که ممیزین الحق و الباطل و مثبت بقاء و ثبات کلمه الهیه و فنا و زوال کلمه مجعوله بشریه است این آیه مبارکه است

«الم ترکیف ضرب الله مثلاً کلمةً طيبةً اصلها ثابت و فرعها فی السماء توتی اکلها کلّ حین باذن ربّها و یضرب الله الامثال للناس لعلّهم تتذکرون و مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجثت من فوق الارض مالها من قرار»^(۱) و خلاصه مقصود از آیه مبارکه اینست که کلمه طیبه مانند درخت خوبی است که اصل او در زمین ثابت و استوار باشد و شاخه آن بجانب آسمان سرکشد و در وقت خود بار آورد و در هر حین فواکه و اثمار بخشد و کلمه خبیثه مانند درخت خبیثی است که از روی زمین بر کنده باشد و او را قرار و ثبات نباشد و این آیه صریح است بر اینکه هرگز کلمه خبیثه ثبات و قرار نیابد و در ارض باقی و ثابت نماند و چون در زمان حضرت خاتم الانبیاء و بدو انتشار دین اسلام بعضی از نفوس مغروریکه تشریح شرایع را امری سهل می پنداشتند مانند مسیلمه کذاب و طلیحه اسدی و غیر همانیز بادعای رسالت قیام نمودند و گروهی را فریفتند و ایامی قلیل مردمیرا بر گرد خود مجتمع ساختند و باین جهة باب انتقاد و ایراد مکابرین باز شد و وسائل بحث و ایراد مفتوح گشت و پیوسته بر اهل ایمان خرده می گرفتند و مجادله میکردند که اینکه فلان و فلان نیز داعیه نبوت دارند و خود را نبی مرسل می پندارند لهذا این آیات کریمه در قرآن نزول یافت تا ارباب قلوب صافیه فارق بین الحق و الباطل را دریابند و فیما بین کلمه طیبه و کلمه خبیثه تمیز دهند و بر بقاء و ثبات دعوت صادق و فنا و زوال دعوت کاذبه مطمئن و امیدوار گردند انتهى عبارت فرائد را قم اینحروف گوید که بدیهی است که فارق ما بین حق و باطل و ممیز بین صادق و کاذب است که شخص صادق سخنی که میگوید مراعات مطابق بودن آنرا با واقع مینماید و بسیار اهتمام دارد که مبادا چیزی بر خلاف واقع از لسان یا قلم وی جاری شود و باین سبب مستوجب سخط الهی و عذاب الیم گردد و اما شخص کاذب و مفتری سخنها بر وفق مصلحت خویش و

اقتضای مقام میگوید و مینویسد و نظری بر اینکه مطابق با واقع باشد یا نباشد و آنچه میگوید و مینویسد افتراء بخدا و رسول باشد و یا نباشد ندارد ای عزیز فی الجمله تأمل فرما و باین امر ظاهر بدیهی که معیار و میزان ما بین حق و باطل است کلمات صاحب فرائد را بنسج تا واقع مطلب بر تو منکشف گردد پس چون چشم نازنینست بینا و دلت بر حقیقت حال آگاه گردید و بصیرتی در تمیز ما بین صادق و کاذب حاصل گردید لابد اشعه الهیه مرات قلب تو را منور فرماید ملاحظه فرما که صاحب فرائد چنانکه مذکور گردید ملتفت بر این شد که آنچه میرزا حسنیعلی در دلیل تقریر و نفوذ نوشت ظاهر البطلان بود زیرا که چه بسیار دیده و شنیده شده است که گروه گروه از نفوس که بمراتب چند زیاده از این معدود قلیل بوده اند بواسطه تدلیس و تلبیس چند نفری امر دین بر ایشان بقسمی مشتبه گردیده است که بگمان خودشان در راه خدا دست از جان و مال شسته اند و سینهای خود را هدف تیر بلا نموده اند و حال آنکه بر باطل بوده اند و بوساوس شیطانیه کشته گشتند و در سقر مفر گزیدند من جمله ایشان سی هزار نفر در جنگ جمل حمایت عایشه نمودند و با خلیفه رسول خدا امیرالمؤمنین و سید الوصیین علی بن ابیطالب (ع) جنگ نمودند تا آنکه سیزده هزار نفر از ایشان کشته شدند و ثبات قدم لشکر عایشه در آنجنگ باندازه بود که طائفه بنی ضبّه و قبیله بنی ناجیه که در اطراف شتر عایشه بودند جان خود را بقسمی ایثار مینمودند که با آنکه لشکر ظفر اثر امیرالمؤمنین (ع) دوش بر دوش و عنان بر عنان یورش می آوردند مع ذلک ایندو قبیله مانند حصار آهنین بر شتر عایشه احاطه نموده بودند و هر کس زمان شتر را میگرفت لشکر امیرالمؤمنین دست او را فوراً می انداختند تا آنکه در آنروز نود و هشت دست در اخذ مهار شتر مقطوع گشت چنانچه صاحب ناسخ التواریخ متعرض شده است که هر کس مهار شتر را میگرفت دست بر نمیداشت تا آنکه کشته میشد و مع ذلک هر کس دستش مقطوع میشد هنوز زمام شتر از دستش رها نشده بود که دیگری زمام شتر را گرفته بود تا آنکه بالاخره لشکر امیرالمؤمنین (ع) بعقر نمودن شتر و افتادن آن جمعیت را متفرق نمودند آیا این جان نثاری بچنین ثبات قدم دلیل بر حقیقت مدعای عایشه میشود و عایشه را میرسد که بامیرالمؤمنین (ع) و لشکریان آنجناب بگوید آیا مشاهده نمیفرمائیکه سی هزار جمعیت چگونه جان خود را در مشهد فدای دوست ایثار مینمایند بدون اینکه طالب مال و ثروت یا ریاست دنیوی بوده باشند پس اگر شهادت ایشان بر حقیقت مدعای من قبول نباشد و

این جماعت که به این قسم جان در راه دوست دارند تکذیب شوند به کدام حجّة و برهان صدق قول دیگران ثابت گردد و بالجمله این سخن در غایت سخافت و نهایت سفاهت است که کسی اثبات حقیّت دین و ائینی را مبتنی بر جان نثاری معدودی در راه آن دین نماید پس ابوالفضل از جهة قباحت این صورت استدلال عنوان دلیل تقریر را تغییر داد و در صفحه ۶۸ فرآید نوشت که موضوع دلیل تقریر ادّعی مقام نبوّت و رسالت و شارعیّت شرع جدید است و این معلوم است که رؤسای مذاهب موجوده اسلامیّه هیچیک مدّعی وحی آسمانی نشدند و هیچیک خود را شارع شریعت جدیده ندانستند بل کلّ مثبت شرع اسلامند و مدّعی تبعیّت حضرت خاتم الانبیاء و این اختلافات نظر باختلاف افهامست در مسائل اجتهادیّه و ابدا معارض نیست با اصل شریعت اسلامیّه انتهى و حاصل سخن وی آنست که دوام و ثبات در وقتی دلیل بر حقیّت مدّعاست که شخص مدّعی دعوی نبوّت و رسالت نماید و اما اگر دعوی نبوّت نداشته باشد بلکه به تبعیّت دین دیگر سخن باطلی را نسبت بخدا و رسول دهد دوام و ثبات آن دلیل بر صدق مدّعی وی نباشد نگارنده این اوراق گوید که بر احدی پوشیده نیست که فنا و زوال کلمه خبیثه انحصار بدعوی شارعیّت و نوبت ندارد بلکه ملاک و مناط و حقیقت اینمدّعا آنست که هر کس بهر گونه افتراء بر خدا و رسول بندد بر خداوند لازم است که کذب سخن او را برای عباد بقسمی ظاهر فرماید که هر کس بنحو صحیح فحص و تفتیش نماید مطلع بر حقیقت حال گردد چنانکه مفاد قول خداوند عالم است که میفرماید: «وَالَّذِينَ جَاهِدُوا فِيْنَا لِنَهْدِيَنَّهُمْ سَبِلَنَا»^(۱) و اینکه صاحب فرآید در شان نزول آیه شریفه: «الم ترکیف ضرب الله مثلاً کلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء الی قوله تعالی و مثل کلمه خبیثة كشجرة خبیثة فحشّت من فوق الارض مالها من قرار» نوشت که درباره مسیلمه کذاب و طلیحه اسدی و امثال آن که دعوی شارعیّت و داعیه نبوت داشتند نازل شده است افتراء بر خدا و رسولست که بر حسب اقتضاء مصلحت خویش این افتراء جعل نمود و خداوند کذب او را بقلم خودش در همین کتاب ظاهر فرموده است که در صفحه ۴۳۵ نوشته است در کتب سماویّه کلمه طیبّه و شجره مبارکه استعارة بر مظاهر امرالله اطلاق شده کذلک در کتب مذکوره کلمه خبیثه و شجره ملعونه بر اعداءالله و معارضین و معترضین بر مظاهر امرالله استعاره اطلاق شده است چنانکه در

سوره بنی اسرائیل فرموده است: «وما جعلنا الرؤیا التي اريناك الا فتنة للناس والشجرة الملعونة في القرآن ونخوزهم فما يزيدهم الا طغيانا كبيرا»^(۱) و سبب نزول این آیه مبارکه این بود که حضرت خاتم الانبیاء در رؤیا مشاهده فرمود که اشخاصی مانند قرود بر منبر مبارک میروند و چون آن وجود مبارک بیدار شد خاطرش از این رؤیا مشوش گشت چه کسانی که از تعبیر رؤیا و احادیث باخبرند میدانند که رؤیت قرور در رؤیامند در بخطر شدید است خاصه رؤیای انبیاء (ع) که در حکم وحی سماوی است و در اینحال که خاطر آنحضرت را مشوش و مکدر داشت این آیه مبارکه نازل شد و از حق جل جلاله اعلام رفت که فتنه شدیده امت اسلامیّه را احاطه خواهد نمود و خلافت نبویه که اول وسائط تربیت و تصلیح حال امت است باصل شجره خبیثه یعنی بنی امیه انتقال خواهد یافت و اوراق این شجره ملعونه که اتباع این فرقه خبیثه اند بر منابر اسلامیّه جالس خواهند شد انتهى

اکنون مقداری بهوش بیا و بان میزانی که در سابق ذکر شد کلمات این شخص را بسنج و ملاحظه فرما که در مقامیکه محلّ بر این طائفه بود که مجرد اجتماع جماعتی که امر دین برایشان مشتبه شده باشد و در مقام فتنه و فساد برآیند پس بالاخره کارشان بجائی انجامد که دست از جان بشویند دلیل بر حقیّت ایشان نمیگردد زیرا که چه بسیار گروه کثیره که مجتمع بر امر باطلی بودند و جان و مال خود را در آن راه ایثار نمودند در انمقام بر حسب مقتضی خصوص مقام از خو جعل نمود و افتراء بخدا و رسول بست و نوشت که آیه شریفه کلمه خبیثه کشجره دربارہ مسیلمه کذاب و سجاج و امثال اینها نازل شده و مراد اشخاصی نشند که دعوی شارعیّت نمودند و مدّعی نبوت و رسالت بودند و در مقامیکه میخواهد بیان استعارات قرآنیّه را بنماید موافق با اخبار و احادیث صحیحه معتبره کشف مدّعی نمود و نوشت که مراد از کلمه خبیثه بنی امیه میباشد اینست آن معنی طراری و بی اعتنائی شخص بانکه سخنی که میگوید و مینویسد بوجه حقیقت و راستی نباشد بلکه چیزی مینویسد که بمناسبت مقتضی مقام باشد خواه مطابق با واقع باشد یا نباشد! اکنون که بر حسب اعتراف صاحب فرائد ظاهر گردید که مراد از کلمه خبیثه بنی امیه اند که پیغمبر (ص) در خواب دید که قرود بر بالای منبر انجناب بالا میروند و حق تعالی در قرآن حمید مجید من باب تسلی نبی رؤف رحیم میفرماید که این

کلمه خبیثه مانند شجره خبیثه که از زمین کنده شده باشد ثبات و قراری ندارند و بزودی زائل میشوند ملاحظه فرمایین که خداوند حلیم بچه مقدار این شجره خبیثه را مهلت داد و بچه اندازه اینطائفه عباد خدا را گمراه و اضلال نمودند زیاده از نصف کره ارض در حیظه تصرف ایشان بود و بحدی نفوذ امر داشتند که کمتر چیزی که از عدد لشکر معویه نوشته اند یکصد و سی هزار مرد جنگی بوده است و این ابتداء امر او بود که معارضه با امیرالمؤمنین (ع) نمود و هنوز استقلالی برای وی نبود و پس از شهادت آنحضرت باضعاف مضاعف آن لشکرها از عراق و حجاز و مصر و ممالک ایران و ترکستان فراهم نمود و چون بر حسب تحقیق بنگری مقدار لشکر معاویه بده برابر زاده از عدد تمام تابعین میرزا علی محمد و میرزا حسینعلی طباطبائی و سقا ضرور داشتند و از اول لشکرکشی معاویه بجانب امیرالمؤمنین (ع) که سنه سی و شش از هجرت بود تا زمان انقراض دولت بنی امیه که سنه یکصد و سی و دو هجری بود و شش سال طول کشید و در این مدت غالب ممالک معموره دنیا بنی امیه را لازم الاتباع میدانستند و مانند عبیدالله بن خلیفه ثانی شخصی در صفین در رکاب معویه جان فشانی مینمود و جنگ کرد تا کشته گردید صاحب ناسخ التواریخ مینویسد که عبیدالله شمشیر خود را که از عمر بن الخطاب بمیراث همی داشت زیر و زبر مینمود و مبارز میخواست و کثیری از معارف اصحاب رسول خدا در جنگ صفین بهمراه معاویه بجنگ امیرالمؤمنین (ع) آمده بود که ارباب سیر و تواریخ عدد ایشانرا چهار صدر و زیاده ثبت و درج نموده اند تسخیر مدائن قلوب ازین طائفه بنی امیه و شجره خبیثه ملعونه بحدی بود که در ظرف این نود و شش سال اهالی غالب ممالک معموره بر بالای منبر از دل و جان نام ایشانرا با درود و رحمت خدا و صلوات ذکر مینمودند و سب و لعن بر دشمنان ایشان میکردند اکنون ملاحظه صدق قول خدا و رسول را بنما که تاکنون زیاده از هزار و دویست و بیست سال میگذرد که کرور کرور خلق از شیعه و سنی بخلافت امیرالمؤمنین (ع) و ال امجادان بزرگوار عمر خود را میگذرانند و نام نامی و اسم گرامی انجنابرا بر بالای منبر و در خطب و اشعار با عزاز و اکرام و درود و صلوات میبرند و پیروی فرمایشات ایشانرا مینمایند و از بنی امیه بجز افتضاح و رسوائی سخنی در بین نمیباشد اینست معنی فرمایش الهی که فرموده است کلمه خبیثه مانند شجره خبیثه ایست که از زمین کنده شده باشد قرار و ثباتی ندارد حال که اینمطالب را دانستی قیاس فرما مقدار نفوذ امر اینطائفه قلیله بابیه را با آنچه شنیدی از

نفوذ امران شجره خبیثه و به بین که در مقام نسبت این طائفه اندکی از بسیار و بر سبیل حقیقت یک از هزار اتباع بنی امیه نخواهند بود این کلمات مهمله مخدوشه ایشان کجا آن خطب و اشعار فصیحه بلیغه بنی امیه کجا این تابعین که بغیر همج رعاع کسی در میانه ایشان یافت نشده کجا آن بزرگان قریش و اصحاب رسول خدا و زهاد و عبادیکه با معویه متفق بر کلمه باطله بودند کجا با این وصف در این قلیل مدّت که از ابتداء دعوی میرزا علی محمد الی حال تحریر شصت و چهار سال میگذرد چگونه توانند اینطائفه از نفوذ امر دم زنند و دلیل بر حقیقت خود را تقریر و نفوذ قرار دهند یا خجالت نمیکشند که از زمانیکه میرزا حسینعلی در اردنه در سنه یکهزار و دویست و هشتاد و پنج عریضه بدربارشاه شهید سعید نورالله مرقدہ عرض کرده و خواهش و استدعا نموده است که یهود و نصاری و سایر ملل در ممالک محروسه ایران در ظلّ عطوفت شاهنشاهی استراحت دارند چه شود که اینطائفه هم مانند یکی از ملل خارجه از اسلام در ظلّ عنایت و مرحمت آن شاهنشاه مستتریح باشند تا بحال که چهل سال میگذرد بحمالله تعالی مسئلت ایشان که قبول نیفتاده نیفتاده علاوه بر این باینمقدار که هرگاه یکی از ایشان از دنیا برود باطمینان خاطر در یکزرع زمین که از ارض الله الواسعه میباشد او را دفن نمایند برای ایشان میسر نگردیده مع ذلک دم از نفوذ و تقریر میزنند و در ایقان و نوشتجات دیگرشان های و هوی از تسخیر مدائن قلوب بسیف بیان مینمایند و اگر کسی سؤال نماید که آن نفوسیکه مدائن قلوب ایشان مسخر شما گردیده کیانند باید بگویند سه نفس از آش پزها و طبّاخ فلان ملک و دو حلیمی از فلان مملکت و ده نفر از کسبه و تجار و خوانین فلان شهر در فلان قصبه کدخدا با پسر و برادرش و در قصبه فلان کاوران آن بادخترش پس اگر یک اخوند نکره در اینطائفه پیدا شود هر آینه او را بعلم و فضل و تقوی بلکه باجتهاد ستایش و تمجید نمایند و اگر بالفرض در بلدی صد نفر از ایشان جمع شوند بقسمی بنا را بر شرارت و جلالت و تنافس با مسلمین گذارند و اظهار غلبه و قدرت و قوت نمایند و دعوی کثرت و جمعیت باندازه کنند که مردم بی خبر چنین خیال نمایند که ده هزار نفر از ایشان در این بلد موجود میباشد چنانکه با این وهنی که در نظر هر وضع و شریف دارند صاحب فرائد در صفحه ۲۵۳ نوشته است که جاهل بهانزد کافه ملک بصداقت موصوفند و در جمیع بلاد بنزاهت معروف و در اثبات این دعوی همین نکته کافی است که در دوائر حکومت و مجالس قضاوت شهادت اینقم را خلافا لیسایرالاقوام

بدون قسم مقبول میدارند پس اگر کسی برایشان تشنیع نماید که شما با این وهن در انظار و قلت انصار و اتهام در فساد عقائد که در نزد عباد خدا در سلک مشرکین معدود میباشید هر گاه از بزرگان و رؤسای شما صاحب نفسی و کرامتی میبود لابد مردم را بخود رایگان مینمود جواب گویند که آیا نه چنین است که ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین مدتها خانه نشین بودند و از دست و از دست فراعنه و طواغیت زمان خویش اذیت و ازارها متحمل میگردیدند در اینمقام مصلحت حالشان اقتضا نمینماید که بدانند و بفهمند که ائمه آنان علیهم صلوات الله الملك المنان با آنکه در هر مملکتی از ممالک شیعیان خالص بسیار داشتند و بمقداری مردم اظهار محبت و جان نثاری مینمودند که مکرر اصحاب ایشان بر سبیل استعجاب سؤال و حسارت مینمودند که چرا در خانه نشسته‌اید و حال آنکه صد هزار شمشیر در فلان مملکت فقط مثل خراسان برای یاری شما آماده میباشد مع ذلک کله کسی از ایشان یا اصحاب ایشان دلیل تقریر و نفوذ نوشت و احدی از تابعین ایشان استدلال بدلیل تقریر نکرد و هرگز کسی از ایشان بکسی نفرمود که باید بسیف بیان مدائن قلوب را مسخر نمود و الحاصل آنکه این همه‌های و هو از این طائفه من باب اینست که در اخبار متکثره متضافره وارد است که حضرت حجة الله مهدی موعود چون ظهور فرماید تمام عالم را بشمشیر مسخر خواهد فرمود لهذا ایشان چاره بجز این ندیدند که از این قبیل مزخرفات در جواب این اخبار بگویند پس سزاوار اینست که بایشان گفته شود که شما خبر شریف را که ابی حمزه ثمالی روایت آنرا نموده است مشتمل بر اینکه برای آنحضرت شمشیر قطاعیست که خداوند برای او فتح مینماید روم و چین و ترک و دیلم و هند و سند و کابل و خزر را در کنار خود نوشتید پس در ترجمه آن چنانکه در صفحه ۲۹۳ فرائد است نوشتید گمان نرود که مراد سیف معهود نزد خلقست زیرا که یک شمشیر هر قدر قطاع و برنده باشد ممکن و معقول نیست که این همه ممالک و اسعه را بان تواند مفتوح نماید بل مقصود سیف کلام الهی و حجة الهیه و وحی سماویه است که لازال باین سیف قطاع حق جل جلاله مدائن قلوب را مفتوح فرموده و کلمة الله را بر شرق و غرب عالم غالب و نافذ داشته است انتهى. آیا ندانستید که این اعتراض بر شما خواهد شد که با اینکه خبر شریف را از معنی صحیح خودش بیرون بردید و سیف حضرت حجة الله را به سیف بیان و کلمه الهیه تاویل نمودید از فتح مدائن قلوب اهل چین و کابل و خزر گذشتیم چه شد شما را که در ظرف این مدت مدید که در عربستان دعوت نمودید یکی از مشایخ عرب که

صاحب قبیله و طائفه بوده باشد نتوانستید مسخر خود نمائید تا آنکه لااقل یک قبیله از اعراب پس از شصت و چهار سال که از ابتداء دعوت شما میگذرد بدین و ائین و حقیقت شما اعتراف داشته باشند و اما آنچه صاحب فرائد در صفحه ۴۳ در ذیل آیه شریفه و الشجرة الملعونه فی القران بر سبیل اشاره جسارت بدولت علیّه عالیّه نموده نوشته است و بحکم تاویل همین آیه کریمه در احادیثی که از حضرت رسول (ص) ماثور است و در کتب اهل تسنن و اهل تشیع مذکور وارد شد که در یوم ظهور قائم موعود که یوم رجعت ال محمد است نیز ریاست ملکیه و دینیّه به سلسله سفیانیّه خواهد رسید و اصول و فروع این شجره خبیثه که رؤسا و تابعین اهل شرارت و مکابرت باشند در جمیع بلاد بمعاندت و معارضت با اصحاب و اتباع انحضرت قیام خواهند نمود انتهى اولاً آنکه این جسارت بسیار بی معنی است و کذب محض و قول بلا دلیل است در کدام کتاب و چه تاریخ انتساب این طائفه جلیله بابی سفیان داده شده است که این انتساب دلیل بر قائمیت میرزا علی محمد گردد و ثانیاً آنچه در کتب فریقین مذکور است غیر سلطنت بالاستقلال است که هر خلیفگی از سلف خود بمیراث برند بلکه صریح اخبار آنست که مقارب زمان ظهور حضرت قائم (ع) سفیانی از وادی یابس از ارض فلسطین خروج نماید و دو لشکر فراهم آورد دیگر بجانب بغداد روانه کند و یکی بجانب مدینه طیبه و آن که بجانب مدینه رود بعد از قتل و غارت مدینه برای قتل و غارت مکه از مدینه بیرون رود و در زمین بیدازمیر ایشان را فرو برد سوای دو نفر از ایشانرا چنانکه تفصیل آن در سابق گذشت و حضرت قائم (ع) لشکر فرستد و سفیانرا بقتل رسانند و این تفصیل بالمره ربطی بریاست و سلطنت مستقله که اباً عن جد بمیراث برده باشند ندارد پس بحمدالله در کمال وضوح ظاهر و محقق گردید که آنچه را که این طائفه در دلیل تقریر و نفوذ نوشته اند امر ایشان باندازه منعکس میباشد که پس از شصت و چهار سال که دعوت نمودند باید مبلغی خطیر صرف نمایند و بر شوت بکدخدای محله دهند تا اذن دهد که موتای ایشانرا در کمال خفا و پنهانی با تغییر اسم و رسم در مکانی دور از آبادی دفن نمایند چنانکه آنچه را در باب استدلال بمعجزات نوشتند معجزه ایشان همین بود که انکار معجزات جمیع انبیا را نمودند چه معجزه ازین بالاتر که کسی در مقام اثبات اینکه معجزات دلالتی بر صدق دعوی مدعی نبوت و رسالت ندارد مانند صاحب فرائد بتواند بیست ورق کتاب نویسد پس ایعزیز از روی بصیرت و دقت کلمات ایشانرا که در باب استدلال بر حقیقت خود نوشته اند ملاحظه فرما تا بدانیکه یک

کلمه که قابل آن باشد که شخص عاقل اعتماد بر آن نماید در جمیع آنها یافت نمیگردد پس ملتفت باش که دین خود را به هیچ نفروشی و ایمان خود را به مفت به شیطان ندهی!

و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین

تقریر ابوالفضل دلیل تقریر و نفوذ او و رد بر آن

تنبیه بدانکه در بسیاری از مواضع که این طائفه قول خویش را بلا دلیل یافتند و عاجز از اثبات مدعای خود گردیدند در جواب بمسلمین گویند که اگر یهود و نصاری از شما بهمین قسم طلب دلیل بر حقیقت حضرت خاتم النبیین نمایند شما نیز دلیل بر نبوت آنجناب ندارید و اثبات نبوت خاصه را بدلیل نتوانید صاحب فرائد در صفحه ۲۳۸ نوشته است که کتب شرعیّه انگلیسی و جرمنی و غیرها را ترجمه نموده اند و شرایع و احکام ادبیّه را بغایت تمجید کرده اند و خلاصه القول به وجهی از وجوه ایشان را جواب نتوانید داد و حقیقت خود و بطلان آنها را ثابت نتوانید داشت پس میکشاند کلام را به اینجا که می نویسد بلی یکدلیل داشتند علماء اعلام که حقیقت اسلام را بان بر سایر ملل اثبات میفرمودند و بر خصم غالب می شدند و آن دلیل تقریر و نفوذ غلبه و بقای اسلام بود و لکن چون منکر این ظهور اعظم شدند و غلبه و نفوذ را دلیل ندانستند اینست که محالست بعد از این بتوانند حقیقت دین خود را بر سایر ملل اثبات کنند یا بتوانند نفسی را بجحّه و برهان مدعن بحقیقت اسلام نمائید انتهی

نگارنده این حروف گوید که اولاً ظاهر و هوید است که هیچ سفیهی در قبال نصاری و جرمن متمسک بدلیل تقریر و نفوذ نگردد چه که نفوذ و بقاء کلمه عیسویّه کمتر از نفوذ شرع اسلام نبوده است که نفسی از مسلمین متمسک بچنین سخنی که او هن از بیت عنکبوتست گردد و ثانیاً آنکه رجوع بابواب خمسه مقصد اول از همین مختصر بنمائید تا بدانید که اصلاً و مطلقاً مسلمین محتاج بدلیل تقریر و نفوذ نبوده و نیستند و اثبات حقیقت اسلام را بخوشتتر و جهی بحمدالله تعالی نموده و مینمایند و بر نبوت خاصه حضرت خاتم الانبیاء ادله و براهین قطعیه قائمست که پس از التفات به آن عقول سلیمه مستقیمه بالبداهه حکم بحقیقت آن مین می نماید آیانمی بینی که در هر سال کثیری از نفوس از هر ملت بشرف اسلام مشرف میگردند با آنکه از دلیل تقریر و نفوذ بالمره اطلاعی ندارند! و ثالثاً آنکه صاحب فرائد باین مقدار شاعر نگردیده که اگر طریق اثبات دین الهی منحصر به دلیل تقریر و نفوذ باشد مدعی نبوت حقه الهیه هرگز اثبات نبوت خود را نتواند نمود زیرا که بر این تقدیر در ابتداء امر دعوت که هنوز امرش نافذ نشده طریقی برای اثبات نبوت خویش ندارد پس باید اولاً بدون دلیل دعوت نماید و من دون بینه و برهان خلق اطاعت او را نمایند پس چون ثبات و دوام پیدا نمود آن وقت دلیل بر حقیقت وی ظاهر گردد و این امریست بسیار

عجیب که نفسی از انبیاء الهی بدون بینه و برهان امتی را مانند یهود و نصاری و بودیه و زردشتیه که دلیل تقریر و نفوذ بقول صاحب فرائد دارند بدین جدیدی دعوت نماید و هیچ دلیلی بر حقیقت خویش نداشته باشد این چنین پیغمبری باید بگوید بیائید و تصدیق من بنمائید پس چون امرم نافذ گردید و دینم استقرار یافت آنوقت بدلیل تقریر و نفوذ اثبات نبوت خود را مینمایم و این نحوه از استدلال بسیار شباهت بادله طائفه بابیه دارد چنانکه از کلمات ایشان طرق استدلال حقیقت رؤسای ایشان را مشاهده فرمودی و الحاصل آنکه مدعی نبوت حقه الهیه هر جا صادق باشد لابد شاهد بر صدق و دلیل مدعای خویش از ابتداء امر قبل از استقرار و نفوذ از جانب حضرت اقدس الهی با خود دارد و تا انتها امر همان دلیل کفایت مینماید برای خود او و تابعین تابعین او و ایشان را اصلا و مطلقا احتیاج بدلیل تقریر و نفوذ نباشد بردار کتب انبیاء سلف را مطالعه فرما و معارضات ایشان را بازمعارضین ایشان مشاهده نما و کتب استدلالیه مسلمین را بر نبوت خاصه حضرت خاتم النبیین (ص) بخوان تا بدانی که از بدو ظهور نبوت هیچکس در مقام اثبات نبوت هیچیک از انبیاء (ع) به اینچنین ترهات و اباطیل تمسک ننموده بلکه چنانچه مفصلا گذشت به معجزات و آیات بیّنات تمسک نموده اند کما قال الله تعالی و لقد جائکم موسی بالبیّنات و اتیناعیسی بن مریم البیّنات و لقد انزلنا لیک آیات بیّنات پس در آیات بیّنات هر یک از ایشان نظر بنما تا دیده ات روشن گردد. و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین

باب پنجم

از مقصد دوّم

در بیان بعض از اغلاط کثیره که از روی جهالت و نادانی از قلم
میرزا علی محمد باب جاری شده است.

و در بیان اینکه وجود آن اغلاط و خرافات دلالت تامه بر کذب دعوی وی
می نماید و تحقیق مدّعی در خصوص مقام در ضمن
سه مقدمه به انجام می رسد

تمهید مقدمات ثلاث برای بطلان دعاوی میرزا علی محمد باب به سبب صدور اغلاط

مقدمه اولی بدانکه انسان از باب آنکه مرکب است از نفس و بدن دو جنبه دارد جنبه حیوانیت که بان میخورد و می آشامد و نشو و نما و حرکت با الاراده می نماید و جنبه ملکوتیه که ادراک کلیات و امور معقوله می نماید و بسیار واضحست که کمالات بدن بجهت مرتبط بخود اوست از خوشی هیئت و توافق اجزاء از سر و صورت و چشم و گوش و کردن و سینه و دست و پا و سائر اجزاء آن و هم چنین بملاحظت و نرمی جلد و حدت قوای ظاهره و قوت اعضا و جوارح بسبب استحکام عظام و اعصاب و سایر اموری که منشأ آنها اعتدال مزاج اوست و کمالات نفس مقصور است بر علم و اخلاق حسنه و صفات ملکوتیه و نعوت جمالیه و جلالیه که منشأ جمیع آنها قوت نفس می باشد و بسیار واضح است که جمیع صفات نفسانیه مبتنی بر علم است زیرا که به منزله اصل و ریشه است بالنسبه بسائر صفات و در حقیقت عین نفس ناطقه و قوه عاقله است پس صحیح است که گفته شود انسانیت انسان به واسطه علم است و اگر علم در بین نباشد انسان در بین نباشد بلکه مرکب از اعضا و جوارح مخصوص زنده است بزندگانی حیوانیت و هر مقدار احاطه علمیه انسان زیادتر باشد انسان در انسانیتش اقوی و اتم و اکمل بوده باشد بنابراین باید انسان کامل که خلیفه الله تعالی فی الارض و صاحب ولایه مطلقه و دارای ریاست کلیه الهیه است در جمیع علوم اعلم ناس بوده باشد پس اگر کسی دعوی ولایت مطلقه نماید و در موردی از موارد اثار جهالت و نادانی از وی بروز و ظهور نماید به قسمی که بر حسب مرتبه از مردمان عصر خویش انقص بوده باشد مجرد ظهور و بروز آن جهالت علامت کذب دعوی آن مدعی است و در ثبوت کذب آن احتیاج به شاهد و برهان دیگر نمی باشد

مقدمه ثانیه آنکه اغلاط و خرافات در کلمات میرزا علی محمد نه بحدی است که قابل انکار بوده باشد بلکه از حد احصاء خارج است و از جهت کثرت آن طائفه بایه انکار او را نمیتوانند نمایند بلکه در مقام مناظره بعض اوقات تصدیق بوجودان در کلمات وی مینمایند سیاح بابی در کتاب تاریخ خود چون از قضیه مجلس امتحان باب در تبریز

در محضر شاه شهید سعید نورالله مرقدہ اخبار مینماید تصریح میکند بر اینکه غلط نحوی گرفتند و صاحب فرائد در صفحه ۴۹۶ در جواب جناب شیخ عبدالسلام شیخ الاسلام نیز تصدیق بر اغلاط موجوده در کلمات میرزا علی محمد نموده است و لکن نوشته است اگر جناب شیخ واضع الفاظ را خداوند تبارک و تعالی میدانند البتہ موجود قانون استعمال الفاظ هم او جلّ جلاله خواهد بود و چنانکه خداوند قادر است که بتوسط مظاهر امر خود وضع الفاظ البتہ هم قادر است که بتوسط این وجودات قدسیہ قوانین خشنه سابقه را محو فرماید و قانونی اسلس و ازق از برای لسان ایجاد نماید و اگر جناب شیخ واضع الفاظ را بشر میدانند پس موجود قانون لسان همین واضعین الفاظ خواهند بود و فرقی فیما بین این واضعین الفاظ و سایر علماء لغت در جواز تبدیل قواعد تصوّر نتوان نمود و در صفحه ۵۰۳ از فرائد ایضاً نوشته است آنچه را ارباب و هم گمان کرده اند که قوانین ابدیه است و جائز التّغییر نیست گمان صرف و غلط محض است و در صورتیکه علمای ملت و ادبای امت قادر و مأذونند که قواعد قدیمه را تغیر دهند و قوانین انشاء و ترسیل را بر نهجی ملائم و موافق دقت و سلامت بنا نهند چرا اینقدر تر از انبیا و مرسلین ممنوع میدارند و چرا این اختیار را از مظاهر امرالله مسلوب می‌شمرند انتھی نگارنده اینحروف گوید که همین مقدار که تصدیق دارند بر مخالفت کلمات میرزا علی محمد با قواعد عربیت کفایت و دلالت بر کذب دعوی وی می نماید و آنچه که صاحب فرائد در این مقام مغالطه نموده است فساد آن به خوشتر و جہی در مقدمه ثالثه واضح خواهد گردید مقدمه ثالثه آنکه در مجاورات عرفیہ شخص متکلم باید یکی از دو طریق تکلم نماید یک طریق آنست که خود اصطلاح خاصی برای تکلم خود جعل نماید و از اصطلاح را منضبط ساخته و عندالتکلم تخطی از آن ننماید طریق دیگر آنست که یکی از مصطلحات عرفیہ که متعارف بین عموم ناس است تکلم نماید و اگر کسی بغیر ایند و طریق تکلم و محاوره نماید محاوره وی صحیح نبوده باشد و بسا باشد که سخن وی از عقلائیت خارج و ملحق بهذیانات بوده باشد پس اگر بخواهد بطریق اول تکلم و محاوره نماید لابد باید الفاظ مخصوصه بر حسب ماده و هم بر حسب هیئت برای معانی

مخصوصه وضع نماید و اشخاصی را که میخواهد با ایشان در آن محاوره تکلم نماید یا بر حسب تنصیص یا بر حسب اشاره اعلام بوضع جدید خود بنماید تا آنکه عندالتکلم تفهیم و تفهّم که غرض از القاء کلام است حاصل گردد و جواز وضع جدید و اصطلاح خاص اختصاص بشخصی دون شخصی ندارد بلکه هر کس برای محاوره و تکلم خویش اصطلاحی جدید میتواند جعل نماید که بان اصطلاح بشخصی دون شخصی ندارد بلکه هر کس برای محاوره و تکلم اصطلاحی جدید میتواند جعل نماید که بان اصطلاح تکلم و کند و اینمعنی واضحست که میرزا علی محمد باب قوانین جدیدۀ برای تکلم خویش وضع ننموده نه از خود وی معروف شده که در بابی از ابواب بیان یا غیر بیان بیان اصطلاح جدید نموده باشد و نه احدی از طائفه بایّیه دعوی آنکه اصطلاحی خاص از میرزا علی محمد در میان است نموده اند بلی بعض از الفاظ مخصوصه از قبیل نقطه اولی و نقطه بیان و جمال ابهی و سنه بعد حین و امثال آنها از مصطلحات اینطائفه میباشد و در این مصطلحات کسی بر ایشان اعتراض ندارد کلام در اینست که میرزا علی محمد باب آنچه بعربی تکلم نموده بمحاورات اهل لسان عرب که طریق ثانی از تکلم است محاوره نموده و آنچه بفارسی تکلم نموده بطریق ثانی ایضاً بمحاورات متعارفه در میان عرف عام عجم تکلم کرده نه در محاوره عربیّه اش وضع لفظی برای معنی مخصوص تعیین کرده و نه در فارسیّه و این معنی واضحست که چون کسی بخواهد بمحاوره عرف عام عرب یا عجم تکلم نماید باید مراعات اوضاع الفاظ هر یک از دو اصطلاح که متکلم بانست بر حسب ماده و هیئۀ کلمه بنماید و اگر مراعات اوضاع الفاظ ایشانرا ننمود محاوره وی غلط خواهد بود و از اینجا معلوم گردید که آنچه صاحب فرائد در کلمات سابقه اش نوشت که چنانچه خداوند قادر است بتوسط مظاهر امر خود وضع الفاظ نماید البتّه هم قادر است که بتوسط این وجودات قدسیّه قوانین سابقه خشنه را محو فرماید و قانونی اسلس و آرق از برای ایشان ایجاد نماید و هم چنین نوشت که در صورتیکه که علمای ملت و ادبای امت قادر و ماذونند که قواعد قدیمه را تغییر دهند چرا اینقدرت را از انبیاء و مرسلین ممنوع میدارند تمام مغالطه است و معنای محصلی ندارد زیرا که کسی منع

نموده است دیگری را از وضع جدید نه میرزا علی محمد و نه غیر آنرا کلام در اینست که میرزا علی محمد در محاورات خود اصطلاحی خاص وضع ننموده است و اگر اصطلاحی خاص وضع نموده بود باید عبارات بیانرا بان اصطلاح بنویسد و در این هنگام کسی بر وی اعتراض نمی نمود بلکه چون عبارات عربی بیان را بطریق محاوره عرف عام عرب نوشته است و فارسی آنرا به طریقی که عجم زبانان با یکدیگر تکلم می نمایند نوشته پس در این محاوره که متابعت عرف عام عرب است باید مراعات قواعد عربیه را بنماید و چون مطلع بر قواعد عربیه نبوده است در هر سطری دو کلمه و سه کلمه از اغلاط و مزخرفات درج نموده است به قسمی که کلمات وی در نزد اشخاصی که عالم به قواعد عربیت می باشند مضحکه می باشد آیا نمی دانی که اگر کسی در لسان فارسی بخواهد بگوید من میدانم بعوض میدانم بگوید من توانم بر حسب ماده کلمه غلط گفته است و اگر بعوض من میدانم بگوید من می دانی بر حسب هیئت کلمه غلط گفته است و اگر کسی به محضر سلطان بخواهد بگوید من عرض می نمایم بگوید من بخاکپای مبارک شاهنشاهی فرمایش میکنم بر حسب ترکیب کلمات غلط گفته و نفس کلام موجب سخریه و استهزاء است و هم چنین اگر کسی در مجلسی بر سبیل تعارف رسمانه طعامی یا شربت ابی در نزد دیگری تقدیم نماید پس در مقام اکرام و اغراز آن شخص بگوید بسم الله شما بخورم هر کس در مجلس حاضر است از بزرگ و کوچک بر کلام او بخندد مقصود آنست که اگر کسی ادعا کند که من از جانب خداوند تبارک و تعالی مبعوث یا رئیس بر جمیع انام از اهالی شرق و غرب عالم میباشم و کلام من از لسان وحی الهی و قلم اعلای سبحانی نازل شده است و حجّه بر اهل عالم میباشد پس در این کلامی که نسبت به خالق میدهد یکی از این قبیل یا غیر این قبیل از مستحبات الفاظ و اغلاط یافت شود نفس همان غلط دلالت بر کذب او می نماید دیگر در ظهور کذب وی محتاج به امر دیگر نباشد زیرا که غلط در لسان اقبح قبائح است چه بنفسه مقتضی خندیدن بر متکلم باشد و علامت عجز اوست از سخن گفتن به طریق صحیح و چنین امریکه ذاتاً موجب سخریه و استهزاء و خندیدن بر متکلم است از لسان وحی الهی جاری نمیشود پس چون بر مقدمات ثلاث مطلع شدی بدان بدرستی و بتحقیق که از

آنجائیکه مشیت حضرت اقدس اله جلّ جلاله و عمّ نواله بر این قرار گرفته است که هر کس دعوی باطل نماید و بخواهد عباد خدا را بان دعوی باطل از دین الهی خارج کند و بیته ضلالت و گمراهی اندازد حقتعالی بمفاد آیه شریفه ثمّ لقطعنا منه الوتین قطع و تین او را فرماید و کذب او را ظاهر نماید به قسمی که هر کس طالب هدایت باشد چون بطریق صحیح فحص و بحث و تفتیش نماید مطلع بر کذب او میگردد لهذا حقتعالی قطع و تین میرزا علی محمد باب را از جهاتی فرموده من جمله آن جهات آنست که کمتر سطری است از سطور عبارت عربی وی که خالی از یک غلط و دو غلط فاحش باشد و بسیار از اغلاط آن موجب سخریه و استهزاء و خندیدن بر متکلم میباشد و کثیری از کلمات وی دالّ بر جنون وی میباشد زیرا که مشتمل بر مزخرفات و هذیانات و الفاظ رکیکه و غیر موضوعه بقسمی است که نظائر آن در لسان عقلائیکه عرب زبانند یافت نمیشود و جناب شما بر حسب آنچه در مقدمه ثالثه سبقت یافت دانستید که کسیکه بطریق محاوره قومی تکلم نماید باید مراعات قوانین متعارفه در بین آن قوم را بنماید و از اینکه کسی بگوید مظاهر امرالله قادر بر این هستند که قوانین قدیمه را تغییر دهند دفع این قباحت را از کلمات میرزا علی محمد نمی نماید زیرا که او این عبارات را بطریق محاورات عربیه نوشته است و قانونی تازه و جدید برای تکلم نمودن خویش بلسان عربی وضع ننموده است و از باب وضوح این افتضاح رؤسای بایئه بیان میرزا علی محمد را بطبع نرسانیده اند زیرا که خرافات وی بحدی است که بسا باشد که عوام فارسی زبان نیز چون کلمات ویرا به بینند مطلع بر سخافت و رکاکت کلام وی می گردند فضلا از اعراب و فضلاء کاملین از اهل اصطلاح و بالجمله چون بیان بطبع نرسیده هر کس از مسلمین که پاره از کلمات سخیفه او را نقل نماید و قباحت و رکاکت سخنان او را بدیگران اعلام نماید مغرضین از طائفه بایئه او را متهم سازند و در نزد اشخاصیکه بحقیقت حال مطلع نیستند انکار نمایند و گویند که این کلمات از میرزا علی محمد باب نمیباشد و این با وصف آنست که تا بحال مکررا عبارات بیان و ایقان را تصحیح نموده اند و تعبیر داده اند لهذا نگارنده این سطور بر خود لازم دانستکه قلم را از آنچه این طائفه تمکن از افکاران دارند نگاه دارد و متعرض نشود مگر عباراتی از بیان راکه

خود طائفه بابیه در کتب خودشان به همین عنوان که از کتاب بیانست متعرض شده و به طبع رسانیده و در اطراف و اقطار متفرق ساخته باشند و از آنجائی که مقصود از نگارش این حروف آنست که بیچارگان از عوامی که به دام فتنه و اضلال این طائفه افتاده‌اند و خود قوه تمیز بین کلمات فصیح و بلیغ از کلمات سخیفه قبیحه ندارند ایشان از این دام بفضل الله تعالی و حول و قوه بجهدند و از شکوک و شبهات این طائفه رهائی یابند لهذا ناچارند کلمات را به قسمی عامیانه رقم نمود تا مقصود حاصل گردد. آنکه کثیری از الفاظ میباشد که در لغت عرب مترادف می‌باشند یعنی دو لفظ یا سه لفظ یا زیاده برای یک معنی وضع شده است مانند اسد و غضنفر مثلاً که به معنی شیر است و شاید بیست لفظ دیگر هم از قبیل لیث و حارث و الفاظ دیگر باشد که به معنی همین حیوان مخصوص است و مانند سیف و سمسام و صارم که به معنی شمشیر است و الفاظ کثیره دیگر نیز برای او وضع شده است و لکن از نکات علم معانی و بیانست که در نزد عرب استعمال هر یک از این الفاظ مترادفه مختص بمورد و حالتی است که استعمال لفظ دیگر که باوی مترادفست در آن مورد نمیشود و کسی که مطلع بموارد استعمال آنها نباشد چون استعمال یکی را بجای دیگری نماید در نزد اهل لسان غلط گفته است و علامت جهل و نادانی وی است و از جمله الفاظ مترادفه دو لفظ قعود و جلوس است که هر دو به معنی نشستن است و لکن برای هر یک از آیند و لفظ موردی از استعمال است که استعمال دیگری در آن مورد غلط است مثلاً چون بخواهند بگویند سلطان بر تخت نشست لفظ جلوس استعمال مینمایند و چون بخواهند بگویند در خانه نشست و کاری نکرد قعود استعمال مینمایند و هم چنین است سایر موارد استعمال این دو لفظ و میرزا علی محمد چن ملتفت بر این نکات نبوده از روی نادانی و جهالت هر یک را در مورد دیگری استعمال نموده و از این قبیل اغلاط در کلمات وی بسیار است چنانکه میرزا حیدر علی بابی صاحب دلائل العرفان در صفحه ۲۳۴ از کتاب مذکور که حضرات بابی آن کتاب را به طبع رسانیده‌اند از باب هفتم از واحد هفتم از کتاب اسماء بیان نقل می‌نماید که:

ینبغی لمن یدرک من یظهره الله یسئل من فضله اذا شاء یمن علیه فیشرفن مقعدہ بتراب نعلیه»

پس از آن نوشته است در این مقام و در مقام آخر نازل آن:

«یمن علیکم باستوانه علی سرائرکم فان ذلک عز ممتنع منیع آن یشرین کاس ماء عندکم

اعظم من ان یشرین کل نفس ماء وجوده بل کل شیء ان یا عبادى فادرکون»

راقم این حروف گوید قسم بخالق آسمان و زمین که اگر برای ظهور کذب و بطلان دعوی میرزا علی محمد باب هیچ دلیل نمی بود بجز همین دو فقره از عبارت هر آینه این مقدار از خرافت و سخافت کفایت می نموده ملاحظه فرما که غرضش از فقره اولی اینست که بنویسد سزاوار اینست که کسی که ادراک نماید من یظهره الله را خواهش نماید از فضل او که هر وقت بخواهد مجلس او را بخاک پای خود مشرف سازد کسی که نمیتواند این مقدار از مطلب را به عربی بنویسد دعوی میکند که من مهدی موعود میباشم و شما فی الجملة تأمل فرما و به بین که در این چند کلمه از عبارت چه بسیار از قباحت و رکاکت مرتکب شده است یکی آنکه اینقدر دانسته است که مقعد به فتح میم به معنی مجلس و هر دو اسم محل نشستن میباشد دیگر نفهمیده است که موارد استعمال هر یک مختلف است در موارد تشریف استعمال مقعد غلط و موجب استهزاء و سخریه بر متکلم است بلکه مناسب آن مجلس یا محفل و امثال آنها باشد چنانکه در موارد توهین مقعد انطباق است پس صحیح است که گفته شود مجلس ما را منور و مشرف فرما و لکن صحیح نیست که بگویند مقعد ما را منور فرما یا مشرف فرما آیا کسی که این مقدار ادراک و شعور نداشته باشد که بفهمد اینمطلب را که در کمال رکاکت و نهایت حزازتست که منشی سلطانی بیکی از اعیان دولت وی بنویسد که اراده اعلی حضرت شاهنشاهی بران قرار گرفته است که امروز مقعد شما را به خاکپای خود منور فرماید در هیچ عبارت عربی یا فارسی کسی نتوشته است که فلان پیغمبر یا فلان سلطان مقعد فلان شخص را به خاکپای خود منور فرمود چنین کسی صاحب ولایة مطلقه میباشد و کلام با این قباحت و سوء تعبیر کلامی است که از لسان وحی الهی و قلم اعلای سبحانی نازل شده باشد حاشا ثم حاشا آیا خداوند یا روح القدس که از جانب حضرت اقدس او کلام القای بر قلب صاحب ریاست کلیه الهیه مینمایند عاجز از این بودند که در جای مقعد محفل یا مسکن یا مجلس یا غیر از این الفاظ که مناسب مقتضای

مقام باشد نازل سازند پس نفس این عبارت شاهدهی است صادق و گواهیست عادل بر اینکه صاحب این کلام در دعوی خود کاذب و مفتری است و حال آنکه اغلاط و سوء تعبیر این قلیل از عبارت منحصر در همین کلمه نمی باشد بلکه جهات مقبحه دیگر نیز در آن موجود میباشد از آنجمله کسی که خواهش و التماس از شخصی جلیل القدر عظیم المقدار می نماید که منت بر او گذارد و بیت او را مشرف سازد قبیح است که سخن خود را موکد سازد و در حقیقت تاکید در این مقام سوء ادب و جسارت است زیرا که در معنی اینست که این امر و اترک نکنید و این بسی قبیح است که کسی بزرگوار الزام بر امر می نماید آیا نمی بینی که چه مقدار رکیک است که کسی بمحضر سلطانی یا عالمی عرض کند که منت بر من گذارید و منزل مرا البتّه البتّه مشرف سازید پس اگر کسی چنین جسارتی نماید سزاوار آنست که مسئلت وی اجابت نشود بلکه او را جواب گویند که البتّه البتّه منزل تو را مشرف نخواهیم ساخت و اگر جناب شما درست و ادراک مطلب فرمودی بیکی از علماء اعلام بگوئید که امروز منزل مرا البتّه البتّه مشرف سازید تا آنکه خود شما ملتفت بر استهجان کلام خود بشوید یا آنکه بکد خدای محله خود بگوئید که هر اینه البتّه البتّه بمنزل من تشریف بیاورید تا آنکه جواب خود را بشنوید که شاید نخواهم بیایم این چه الزامی است که بمن مینمائی پس کلمه «فلیشرفن» در این مقام بسیار رکیک و قبیح استعمال شده است و دیگر آنکه تعلیق فعل بر مشیّت با تاکید در جمله جزائیّه نهایت زشتی و قباحت دارد و ایضا ایراد آن یسئل با کلمه از اشاء هیچ مناسبتی ندارد تعجب اینست که صاحب فرائد در صفحه ۶۵۶ از کتاب مذکور نوشته است اگر حضرت خاتم الانبیاء علیه و اله اطیب التّحیّة و الثّناء در مقام تعجیز فاتوا بسورة من مثله فرمود نقطه اولی عزّ اسمہ الاعلی در مقام اعجاز فاتو ابایة من مثله فرمود و جمیع اهل عالم را بتحدی بیک آیه عاجز و مقهور داشته انتهى را قم اینحروف گوید که زیاده بر این نمی گویم و نمی نویسم که حیا و شرم از صفات حسنه و ملکات جمیله و اخلاق حمیده انسانست و اما نقره ثانیه از عبارت مسطوره خداوند عالم بید قدرت در این فقره آنچه باید از حال میرزا علی محمد ظاهر فرماید از تنافر کلمات و رکاکت تراکیب عبارت وی ظاهر فرموده و مخصوصاً در فقره به استوائه علی سرائر کم

حجّه خود را بر جمیع عباد تمام نموده و میانه من است و خداوند دیگر راه عذری برای هیچکس حتی عوام از طائفه بایّه پس از این عبارت باقی نمانده زیرا که این فقره از عبارتی است که هر کس بر متکلم به آن می خندد و عربی زبان بمجرد شنیدن این عبارت قسم میخورد که هر کس ابتداء متکلم به آن شده یا نوشته است چون حیوانات باید از وی بار کشید چه جای آنکه قابل باشد که دست او را بوسید و اگر کسی از نگارنده این کلمات قبول نماید باینکه خدای نخواسته او را از باب غرض داند هر کسی که اهل عربیت بوده باشد و اطمینان بصلاح و تقوی وی داشته باشد و ذهن او را خالی از جمیع شوائب داند سؤال نماید تا حقیقت مطلب بروی مکشوف گردید میرزا علی محمد در این عبارت فرق ما بین ماده سرّ و سریر نگذارده و سرائر را بجای سرّ استعمال نموده و حال آنکه سرائر جمیع اسرار جمع سرّ است و سرّ بمعنی امری است که شخص او را در خاطر خود پنهان نموده باشد و ازین جهت است که در فقره دعا میخوانی یا عالم السرائر و الخفیّات و آنکه جمع سریر بمعنی تخت است که مقصود میرزا علی محمد ازین عبارت بوده سرر است نه سرائر چه کنم باید کلام را با امثال و نظائر بقسمی عامیانه نویسم که عوام هیچ مدان بر حقیقت حال آگاه کردند نظیر این عبارت در فارسی رخت و ریخت میباشد که بر حس بر تلفظ و نوشتن در ماده آیند و کلمه بحرف واحدی که یا بوده باشد فرق بیش نمی باشد هم چنانیکه فرق ما بین ماده سرّ و سریر نیز همین حرف یاء می باشد آیا چه خواهی گفت درباره کسی که به لسان فارسی تکلم کند و رخت بفتح راء را که بمعنی لباس است بجای ریخت استعمال نماید مثل آنکه بگوید آب را از کاسه رخت یا آنکه ریخت را به جای رخت استعمال کند و بگوید ریخت خود را بده بدوزند آیا از وی نمی خندی و اگر بگوید این کلام من که بفارسی گفته ام از قلم اعلاّی الهی نازل شده است یقین بکذب وی نمی نمائی نمیدانم این چه بی انصافی است و چه مقدار سعی در اضلال و مشتبه کاری است که صاحب دلائل العرفان در این کتابیکه دانستی بطبع رسانیده و در میانه عباد خدا متفرّق ساخته پس از ذکر این عبارتی که دانستی که از هیچ جاهل نادانی غیر از میرزا علی محمد باب مانند آن ظهور و بروز ننموده نوشته است ای گوش عالم بشنو و ای قلب عالم ادراک کن و ای فؤاد عالم بحدوب

شوای اهل علم و فضل و حکمت و عرفان در این بیانات مبارکه الهیه نظر نمائید و تفکر کنید و عظمت و بزرگی ظهور را بدانید و همّت نمائید که او چنین ظهور مبارک اعظمی که یک شربت آب آشامیدن با آن سلطان سلاطین ممالک غیب و شهود عندالله اعظم است از وصول و بلوغ به مرتبه بلند ارجمند نبوّات و رسالات که از ماء وجود خود آشامیدند محروم نمانم انتهی

راقم این حروف گوید و حال آنکه سزاوار است که گوش عالم بشنود و قلب عالم ادراک کند و عوام بیچاره ای که به کمند مشته کاری این طائفه گرفتار شده‌اند در این کلمات سخیفه جاهلانه نظر نمایند و از تدلیس و تلبیس مردم دنیاپرست عبرت گیرند که اشخاصیکه اینقدر فهم و شعور ندارند که سرّ را از سریر امتیاز دهند دعوی مهدویّت مینمایند و این گونه هذیانات و مزخرفات را با یکدیگر ضم و تالیف می نمایند و جرأت بر خداوند قهار جبار السّموات و الارض نموده در نظر عوام کالانعام بوحی الهی و الهام ربّانی این مجعولات سخیفه را جلوه میدهند پس اشخاصی پیدا میشوند که این کلمات احمقانه را به آن بلندیکه شنیدی تمجید نموده ترویج میدهند و هیچ مقصودی در نظر ندارند بجز اینکه برای چند پاره‌ای از زخارف دنیویّه دین و ایمان مردمان عوام را نهب و غارت نمایند پس در حقیقت جای این دارد که گفته شود که‌ای ارباب هنر و فضل و حکمت تعصّب از هیچ طرف ننمائید و لجاج و عناد را که از خبائث خواطر شیطانیه است بر کنار گذارید و محض رضای الهی در این میان به انصاف حکم نمائید اگر این قبیل اغلاط مضحکه و بی‌فهمی و سوء تعبیر را نسبت به ادنی طلبه از باحثین در علم معانی و بیان و لغت جائز میدانید حکم نمائید بر اینکه علماء بالغین و فضلاء کاملین و حکماء راشیدن خاک خندق تبریز را توتیای چشم خویش نموده و اذغان بر اینکه این کلمات به وحی الهی و الهام ربّانی نازل شده است بنمایند و اگر این کلماتی را که خود طائفه بابیه نقل نموده‌اند و افتخار بر این می نمایند که عین عبارت کتاب اسماء بیانست از عبارات جاهلانه قبیحه رکیکه ایست که صاحب آن به اصطلاح عوام حرّ را از پرومقعدرا از محفل و سز را از سریر تمیز نمی داده این بندگان خدا را که از طریق هدایت منحرف شده‌اند و به اضلال

بعضی به تیه ضلالت و گمراهی افتاده تنبّه و آگاه سازید شاید به فضل الله و حسن توفیقه به جاده مستقیمه و شاهراه دین قویم در آمده در صراط الله العزیز الحمید منسلک کردند

اغلاطی که در دلائل العرفان در ضمن کلمات کتاب اسماء نقل نموده

و از جمله غلط های فاحش آنست که ایضاً در دلائل العرفان در صفحه ۲۴۰ آن از کتاب اسماء بیان نقل می نماید که میرزا علی محمد در باب سادس از واحد ثامن نوشته است که: « طوبی لمن یدرک لقاء الله یوم ظهوره و کان علی طهاره عن ما یحبّه الله انتهى »

یعنی خوشا حال کسیکه ادراک نماید لقاء خدا را در روز ظهور خداوند عالم یعنی روز ظهور میرزا حسینعلی و بوده باشد بر حال طهارت زانچه دوست میدارد او را خداوند نگارنده این حروف گوید که انسان هر مقدار کند فهم باشد اینمقدار که شخص باید پاکیزه باشد از آنچه خداوند او را مبعوض میدارد نه آنکه پاکیزه باشد از آنچه خداوند او را دوست میدارد آیا جناب شما وقتیکه به فرزند یا خادم خود امر به نظافت می فرمائی میگوئی برو خود را از کثافت پاکیزه کن یا آنکه میگوئی از آنچه دوست میدارم خود را پاکیزه نما پس اشخاصیکه اینمقدار ادراک و شعور ندارند به این جرأت و صراحت تصدیق خدائی یکدیگر را نمودند « فاعتبرو یا اولی الابصار »

و از جمله غلط های فاحش که مکرراً آنرا نوشته اند و خوانده اند و عجب اینست که در یک کتاب مانند دلائل العرفان که قلیلی از عبارات بیان را نقل می نماید قریب به هفتاد موضع این قبیل از اغلاط را نقل می نماید تاچه رسد بخود بیان و کتب دیگر که بسیاری از عبارات آنرا نقل نموده اند و مع ذلک کله چون اهل فهم و ادراکی در بین ایشان نبوده و مشیت الهیه بران قرار گرفته که ایشان مفتضح باشند و کذب ایشان با هر کلمه از کلماتشان ظاهر و آشکار باشد لهذا در این مدت متمادی هیچیک از ایشان ادراک غلط بودن آنرا ننموده اند آنست که از ابواب کتاب اسماء نقل مینماید که نوشته است الباب الحادی و العاشر الباب الثانی و العاشر الباب الثالث و العاشر الباب الرابع و العاشر الباب الخامس و العاشر و هكذا مینویسد تا برسد به التاسع و العاشر در هر یک از این عبارات لفظ عاشر را عطف نموده است به اوصاف اعداد تسعه و اراده کرده است معنی ترکیب خمسة عشر و

اخوان آنرا نه خود میرزا علی محمد ادراک مطلب را نموده و نه اشخاصیکه این عبارات را از کتاب او نقل نموده‌اند شاعر بر این مدّعی شده‌اند که چون عاشر را که وصف است به یکی از اوصاف مراتب اعداد تسعه عطف نمایند عدد مرکب نمی‌شود یعنی اینکه گفته است الحادی و العاشر الثانی و العاشر الثالث و العاشر و معنای یازدهم و دوازدهم و سیزدهم را اراده کرده است غلط است چه هر طفل ممیّز هیچ نخوانده این مطلب را می‌فهمد که فرقت میان اینکه بگوئی سیزدهم یا آنکه بگوئی سیّم و دهم زیرا که سیزده یک عدد مرکبی است که وضع شده است از برای مرتبه مخصوصه از اعداد پس باب سیزدهم یکبابست و لکن سیّم و دهم دو عدد است یکی سیّم و یکی دهم پس اگر کسی بگوید الباب الثالث و العاشر و اراده نماید باب سیزدهم را غلط گفته است بلکه باید الثالث عشر و الثالثه عشر و ثلاث و ثلاثه عشر باختلاف مقامات از تذکیر و تانیث و وصفیّت و اسمیّت بگوید و هم چنین است حال بالنسبه به الحادی و العاشر تا برسد به التاسع و العاشر!

ایضاً اغلاطی که در کتاب مذکور به طبع رسیده است

سبحان الله العظیم!! کسی که کتابی را بر نماید از غلط‌های فاحش به قسمی که یکصد و هفتاد و یکمرتبه از یک قبیل غلط در آن نوشته باشد زیرا که کتاب اسماء نوزده واحد است و هر واحدی نوزده باب و مع ذلک اصلاً و مطلقاً شاعر بر یکی از آن غلطها نشده باشد درباره چنین کسی می‌نویسند چنانیکه در فرائد است که آن منصب امامتی که مبنی بر نیابت از پیغمبر باشد حضرتش بان راضی نخواهد شد بلکه از آسمان بلا توسط احدی ریاست خواهد داشت ای عزیز! اگر کسی از در تدلیس با شما در آید و بگوید این اصطلاحی است خاص از میرزا علی محمد مختص بخودش که الباب الثالث و العاشر میگوید و سیزدهم را اراده مینماید و او در این اصطلاح مراعات استعمال و قواعد عربیه را ننموده است جوابش آنست که اولاً باید چنین شخصی که عاشر را از معنی و صفیّت با اصطلاح خویش انداخته است اصطلاح خاصی نیز داشته باشد برای وقتیکه اراده در باب از هر یک از الحادی و العاشر و الثانی و العاشر تا التاسع و العاشر نماید یعنی در جائیکه مرادش معنی و صفت باشد و بخواهد بگوید اولی و دهمی و ثانوی و دهمی و ثالثی و دهمی و هم چنین تا برسد بنهمی و دهمی باید الفاظی برای این موارد جعل نموده باشد تا فرق میان این دو مورد بوده باشد و حال آنکه چنین ننموده است بلکه همین

الفاظ مخصوصه را در احاد تسع به معنی و صفت استعمال نموده است چنانکه نوشته است الباب اول من الواحد الثاني الباب الثاني من الواحد الثاني الثالث من الواحد الثالث و هم چنین تا برسد بعاشر حتی آنکه صفحه ۲۴۷ دلائل العرفان از کتاب اسماء بیان نقل نموده نوشته است فی الباب العاشر من الواحد التاسع پس دعوی اصطلاح جدید در این الفاظ مخصوصه کذب محض است و با وصف ظهور کذبیت ان استعمالات اول مبنی بر غلط میباشد و ثانیاً آنکه میرزا علی محمد در بین همین استعمالات مغلوطنه که نموده در بسیاری از مواضع استعمال مرکبات به طریق صحیح مطابق با قواعد من حیث لا یشعر از قلمش جاری شده و این مطابقه با قواعد در موارد عدیده دلیل اخر است بر اینکه در ان مقامات که مخالف با قواعد استعمال نموده مبنی بر غلط است چنانکه در صفحه ۲۴۳ دلائل العرفان از بیان نقل نموده است که:

فی الباب السادس و العاشر من الواحد الثامن کتب علی کل نفس من کل ما یتملک من مائة مثقال ذهب تسعة عشر مثقال پس استعمال تسعة عشر در این مورد مطابق با قواعد عربیت دلیل است بر اینکه استعمال السّادس و العاشر در همین عبارت مذکوره و سایر مواردیکه ذکر شد مبنی بر غلط میباشد و عجب آنست که در این مورد که کلمه تسعه عشر صحیحاً از قلمش جاری شده کلمه مثقال را که متصل به آنست بر حسب اعراب غلط نوشته است زیرا که باید مثقالاً بنصب مثقال بنویسد خداوند عالم این قسم کاذباً رسوا نموده که در چنین مورد که یک کلمه را صحیحه نوشته است پهلوی آن سه کلمه غلط نوشته است در این عبارت با این اختصار السّادس و العاشر غلط است و یتملک غلط است باید ما یملک بنویسد و مثقال چنانیکه دانستی غلط است پس بعوض یک غلط سه غلط در این یک سطر عبارت نوشته است و ایضاً در همان کتاب در صفحه ۸۴ آن از کتاب بیان نقل مینماید و لابد یقرئن ذلك الباب تسعة عشر يوماً مرّة واحدة و نیز در صفحه ۱۱۴ از آن کتاب از وی نقل مینماید که الی آن انتهت الی احد عشر بالبعث لعلّ الناس فی احدی عشر سنة کلّ خیر قدر کون و بالجمله مرکب به ترکیب خمسة عشر چون موافق با قواعد در کلماتش بسیار است از این معلوم میشود که در ان یکصد و هفتاد و یک موضع از روی جهالت غلط از قلمش جاری شده است و سبب آنکه چنین نادانی و جهالت در مرکبات به ترکیب خمسة عشر و اخوات ان از وی بروز نموده است آن شده که چون میرزا علی محمد مردی بود امی و از علم عربیت عاری چنانکه شرح حالش در اوائل باب

دوم همین مقصد گذشت دید که علما از عدد بیست و یک تا برسد به نود و نه الحادی و العشرون و الثانی و العشرون و الثالث و العشرون تا برسد به التاسع و التسعون مینویسند با خود گمان کرد که ضرری ندارد که من در الحادی عشر و الثانی عشر تا برسد به التاسع عشر چنین نمایم یعنی مانند الحادی و العشرون که ایشان می نویسند الحادی و العاشر و الثانی و العاشر تا برسد به التاسع و العاشر بنویسم دیگر از آنجائی که معرفتی نداشت ندانست که عشرون و ثلثون و اربعون و خمسون تا برسد به تسعون اینها اسامی هستند از برای مراتب معهوده از اعداد پس عطف بوا و در مقام ترکیب ضرر ندارد و روئیت نمی رساند چنانکه در فارسی می گوئی بیست و چهار و بیست و پنج و سی و پنج و چهل و پنج هم چنین است چهارم و بیست که یک عدد است در لغت عرب که بیست و چهار باشد و پنجم و سی یک عدد است که سی و پنج بوده باشد و این بخلاف عاشر است که وصف است و چون وصفیت دارد موجب تعدد می شود نظیر وقتی که بگوئی چهارم و بیستم و بگوئی پنجم و بیستم که هر یک از آنها دو عدد است یکی چهارم و یکی بیستم و یکی پنجم و یکی بیستم و اراده بیست و چهار و بیست و پنج از آنها غلط است و هر چند که تطویل در کلام خارج از حد اعتدال گردید لکن چون مقام اقتضا مینمود که بقسمی مرقوم گردد که عوام نیز ملتفت گردند لهذا من باب الضروره از مقدار متعارف تجاوز نمود و از ناظرین امید عفو است و در صفحه ۱۳۱ از همان کتاب از باب اول از واحد سابع از کتاب بیان نقل مینماید از انقضی علیه اثنی و مأتین حولا، سه کلمه عقب یکدیگر هر سه غلطست زیرا که باید بنویسد «اثنان و مأتا حول» و از جمله اغلاط در صفحه ۱۵۸ از کتاب مذکور از بیان نقل مینماید «و لقد اخذ الله عهده قبل عهده عن كل شيء ان ياكل شيء بعهد الله ليوفون» مزخرف و مغلوط بودن فقره اخیر از عبارات بر هر ادنی طلبه

و از جمله اغلاط در صفحه ۲۳۲ از همان کتاب از کتاب اسماء نقل می نماید:

«لن يحل لاحد ان يدین بدین الذی قد دان به قبل الظهور و اذا سمع فليحضر حتى يامر به بما يشاء و ان قبل ان يحضر فليعمل بما عمل من قبل و حين ظهوره فليقطع عنه فلتسر عن حين الظهور لا قبله و لا بعده ان انتم تحبون ان تفلحون» خداوند عالم است که این مقدار که هذیان و غلط در این دو سطر از قلم میرزا علی محمد جاری شده برای هر کس که فی الجملة شعوری داشته باشد در حکم به جنون و کذب و کفایت می نماید زیرا که کلمه بدین بدون الف و لام غلط است و از کلمه و ان قبل از يحضر تا برسد به کلمه من قبل تمام غلطست و ناقص و

فلتسر عنّ حين ظهوره لا قبله و لا بعده هذيانست زیرا که سرعت نمودن در حين ظهور نه قبل از آن و نه بعد از آن ممکن نیست زیرا که حين ظهور آنی است که هنوز هیچکس مطلع بر آن نشده پس چگونه در ان حين کسی سرعت نماید و چه ضرر دارد که بعد از ظهور و بعد از اطلاع بر آن سرعت نمایند چنانچه باید چنین باشد.

ای عزیز! آیا ممکنست که این هذیان به این واضحی را کسی نسبت به عاقلی دهد هر چند ان عاقل مرد عالمی نبوده باشد؟! و ایضاً کلمه تفلحون که بانون نوشته شده است در حال نصب است و غلطست این در صوتی است که این کلمات از خود میرزا علی محمد باب بوده باشد و لکن حق انست که این عبارات مغلوطنه از خود میرزا حسینعلی است که بعد از کشته شدن میرزا علی محمد برای جلب ریاست به جهت خود و برادرش نوشت چنانکه در باب ثالث اول از مقصد خواهد آمد و در صفحه بعد از آن از بیان نیز نقل مینماید ان یا عبادالله کلکم اجمعون غلط و بیمعنی است و در صفحه ۲۳۷ از همان کتاب اسماء نقل مینماید من يحزن نفسا عامدا فله ان ياتي ۱۹ مثقالا من الذهب ان استطاع و الامن الفضة و الا فليستغفروه سرا اغلاط این عبارت واضحست به قسمی که هر کس میفهمد زیرا که کلمه یاتی لازم است باید متعدی بیان شود و کلمه من بعد از الا باید مقرون بفا گردد و کلمه فليستغفروه را باید فليستغفر مفرداً بگویند و در صفحه ۳۴۲ از همان کتاب اسماء نقل می نماید خمس مثقال هر دو کلمه غلطست خمسته مثاقیل باید بگویند و در صفحه ۲۴۴ از همان کتاب از کتاب اسماء نقل می نماید و لتوخذ را الله ربکم الرحمن خالصاً ثم الله بالحق تعلمون هذيان بودن فقره اخيره ان واضحست و در صفحه ۲۵۰ از همان کتاب از کتاب اسماء نقل مینماید ان لم تكونوا الله لا تكونوا على الله ان لم تنصروا من يظهره الله لا تحزنوه ظاهر است که در على الله وضع اسم ظاهر موضع ضمير شده و کلمه لا تكونوا و هم چنین لا تحزنوه باید مقرون بفا بوده باشد و در همان صفحه ايضاً نقل مینماید لم يكن غير الله ذات خلق لا من قبل و لا من بعد خداوند خود عالمست که علاوه بر غلط بودن ذات خلق جنون متکلم از این عبارت ظاهر و واضحست و اما استعمال ادات شرط بانون تاکید که منافیست زیرا که تردید با تاکید جمع نشود مثل ان تومئن و استعمال ادات شرط بدون عمل جرم در جملتين مقدم و تالی مثل ان تعلمون فلا تصبرون و استعمال ان ناصبه بانون عوض رفع مثل ان تفلحون از این قبیل مطالب در کلمات میرزا علی محمدبه شماره نمی آید و اگر راقم این حروف بخواهد در این مختصر غالب اغلاط آنرا بنگارد، فی

المثل مثنوی هفتاد من کاغذ شود! و لهذا به مقداری که کفایت نماید از قلیلی از کتاب اسماء که خود ایشان آنرا نسبت به میرزا علی محمد داده اند و در جمیع بلاد مطبوعه آن کتاب را متفرق ساخته اند مرقوم گردید و مخفی نماند که با آنکه صاحب دلائل العرفان در کتاب خود زیاده از چند ورقی را از کتاب اسماء بیان نقل ننموده است زیرا که در هر صفحه یک سطر و دو سطر زیاده نقل نکرده و بسیار از صفحات است که اصلا و مطلقا از عبارات بیان در آن نقل نشده و لابد همین را که نقل نموده است از عبارات بیان انتخاب نموده و اهتمام کرده که خالی از اغلاط آنرا نقل نماید و در این قلیل عبارت چنانکه دانستید مقداری معتدبه از اغلاط و مزخرفات که بعضی آنرا راقم اینحروف متعرض گردید موجود میباشد پس ظاهر است که خداوند عالم من باب اتمام حجة خود بر عباد که نگویند ندیدیم و ندانستیم و مطلب بر ما پوشیده و مخفی بود آنرا بر این داشته که این قلیل عبارت ترا که فی الحقیقه اندکی است از بسیار و فی المثل مثنوی است از خروار خرفات و اغلاط میرزا علی محمد باب ذکر نماید زیرا که کتاب بیان بنابر آنچه نقل نموده اند زیاده از صد هزار بیت است و صاحب دلائل العرفان زیاده از پانصد بیت عربی از آنرا نقل نموده است و حاصل الکلام آنکه از آنچه سبقت یافت دو مقصود حاصل گردید، یکی کذب دعوی میرزا علی محمد باب زیرا که در نزد علما بلکه مطلقا محقق و معلوم است که از قلم اعلائی الهی یکی از این اغلاط جاری نخواهد گردید چه جای هزار چندان زیاده بر آنچه تحریر یافت چه بدیهی است که غلط و اشتباه از روح القدس محالست بلکه مطلق خلاف قواعدیکه موجب ایراد و ریشخند عامه ناس بمتکلم شود از روح القدس محالست هر چند که روح القدس قادر است که در موارد دیگر که مقتضی داشته باشد جعل قوانین دیگر نماید و مقصود دیگر ظهور عصبیت و لجاج و کذب و بی پروائی اینطایفه جدیده است زیرا که اینطایفه مکرر انکار وجود اغلاط و خرافات از کلمات میرزا علی محمد مینمایند و بطراری و تردستی میگویند کجاست آن خرافات و غلطی که میرزا علی محمد باب نوشته است علما اگر راست میگویند چرا آنها را ننوشته اند صاحب دلائل العرفان در همین کتاب مذکور در جواب بعضی که گفته اند که آنچه میرزا علی محمد نوشته است مزخرف و نامربوط و غلط میباشد در صفحه ۱۷۳ نوشته است که اگر این فرمایش صدق و صحیح است چرا عین عبارت ایشانرا نقل نفرمودند که اعظم برهان و خرافات باشد و اکبر دلیل برین معنی بودن و مستغنی از رد کردن و تکلفات وارده نمودنست ملاحظه فرما که با اینکه خودش در همین جزئی عباراتی

که نقل نموده است زیاده از مقدار کفایت اغلاط و خرافات آنرا متعرض گردیده به چه جرات و دلیری انکار مدعیان خصم را نموده است و در کمال قوت نفس نوشته است که اگر از اغلاط چیزی در کلمات میرزا علی محمد باشد اعظم برهان بر بطلان او است دیگر محتاج به دلیل دیگر نمی باشید

بعض از مقالات ابوالفضل در صلاح صدور اغلاط ورد بر آن

و اما ابوالفضل چون میدانست که ممکن نیست که سطری از کلمات میرزا علی محمد نوشته شود که خالی از اغلاط باشد از این جهت در کتاب فرائد خود از هر کتابی چیزی نوشت و لکن از کتاب بیان سطری نوشت بلکه همچنان که در مقدمه ثانیه سبقت یافت تصدیق بر اینکه مخالف با قواعد عربیت در کلمات وی بسیار میباشد نمود و لکن من باب مغالطه چنانکه سبقت یافت عذر خواسته است که در صورتیکه علمای ملت و ادبای امت قادر و ماذونند که قواعد قدیمه را تغییر دهند چرا اینقدر ترا از انبیا و مرسلین ممنوع میدارند و در صفحه ۴۸۸ نوشته است و اما اینکه جناب شیخ نوشته اند که در قانون لسان عرب فاعل را مرفوع و مفعول را منصوب و مضاف الیه را مجرور خواندن و نوشتن شرطست و جایز ندانسته اند که مظاهر امرالله بر خلاف قوانین که سیبویه و اخفش مدوّن داشته اند تکلم نمایند اولاً جناب شیخ بایستی بنویسند و معلوم دارند که در چه موضع از ایقان فاعل غیر مرفوع و مفعول غیر منصوب و مضاف الیه غیر مجرور وارد شده است و چون نوشته اند اهل ادراک بدان اعتنا نخواهند و انتقاد بلاشاهد را از قبیل رؤیت اعمش و بصارت اخفش مغلوط و مشوش خواهند دانست انتهى

نگارنده این حروف گوید که الحمدلله رب العالمین که دلائل العرفان و ایقان بطبع رسید تا اگر کسی مخالفت با قواعد عربیت را از کلمات میرزا علی محمد و میرزا حسینعلی اظهار دارد ایشان نتوانند بگویند این عبارت از ایشان نیست و الحمدلله که بعوض یکشاهد و دو شاهد شواهدی که هر یک بالخصوص موجب اعتناء ارباب ادراک و شعور و علامت کذب دعوی میرزا علی محمد بود مذکور گردید و اما در کلمات میرزا حسینعلی پس در مقصد سوم همین مختصر - انشاءالله تعالی - آنچه باید و شاید و کفایت در مدعی نماید از شواهد جلیه و ادله قطعیه به عرض شریف خواهد رسید و نیز مخفی نماید که این طائفه در هر مورد که دیدند کذب مدعیان ظاهر گردید و عاجز از جواب اهل اسلام گردیدند متمسک بکلمات یهود و مجوس و نصاری می گردند و می

گویند اگر نصاری و یهود بر شما این اعتراض را نمایند شما نیز جوابی نداری ابوالفضل در فرائد تفصیلی از هاشم نام شامی ذکر نموده که در تذیلات خود بر کتاب جرجیس صال انگلیسی نوشته و در تذیلات خود اعتراضاتی بر عبارات قرآن حمید مجید نموده است و در صفحه ۵۳۰ فرائد از طرف خویش اعتراض بر جناب شیخ عبدالسلام شیخ الاسلام نموده است که شما خود چرا غلط نوشته‌اید و لفظ اغررتم در کلمات خویش استعمال نموده‌اید و حال آنکه ثلاثی «غرّ» به باب افعال از ابواب مزید فیه تعدی نیافته لذا بایستی و غررتم گوید و سیمابعث الانبیاء در خطبه اول کتاب نوشته‌اید و حال آنکه سیما و اجبست مصدر بر اسمی از اسماء باشد و لفظ توقین استعمال نموده‌اید و حال آنکه از ماده یقین ابدأ به باب تفعیل بنا نیافته است این سه اعتراض را بر جناب شیخ علاوه بر آن اعتراضاتی که از هاشم نام نصاری نقل نموده است یا بسیاری از طراری و رجز خوانی در ضمن بیست و دو ورق فرائد در مقام جواب از شیخ می نویسد

نگارنده این حروف گوید اگر این محروم از جمیع علوم ملتزم نبود بر اینکه آنچه در مقام ابطال دعاوی این طائفه می نگارد جمیعاً از کتب مطبوعه ایشان نقل نماید که متمکن از انکار آن نباشند هر آینه زیاده از یکصد مورد از کلمات میرزا علی باب می نمود که عین این اغلاط ثلاثه را در کلمات خویش استعمال نموده است و علاوه بر این جناب شیخ عبدالسلام دعوی این مطلب را ننموده که آنچه گوید و بنویسد از قلم وحی الهی و مطابق با ما فی اللوح المحفوظ بوده باشد تا آنکه چون غلطی در کلمات وی ظاهر گردد علامت بطلان باقی مطالب وی گردد نهایت آنست که بروز و ظهور غلط از لسان و قلم مرد علام قبیح است و بسا باشد که در قباحه به مرتبه‌ای برسد که مردم بر کلام وی بخندند و بدهی است که این ایرادات ثلاث بر جناب شیخ عبدالسلام بان مشابه از قباحه نمیرسد کلام در اینست که شخصی که دعوی می نماید که کلمات من از لسان قلم الهی جاری شد و روح القدس بر قلبم نازل گردانیده برای اینکه به عباد خدا برسانم و حجّة خدا را بر خلق ظاهر گردانم در هم چنین کلامی که این قسم دعاوی را نموده فرق ما بین سرّ و سریر نگذارده و سرایر را به جای «سرر» استعمال نموده و حال آنکه این قسم از غلط و اقسام دیگران که سبقت یافت در قباحه به مرتبه‌ایست که هر کس را بر متکلم به آن قهراً خنده‌اید و این علامت کذب مدّعی است که خداوند عالم من باب اقتضاح آن از قلم خودش جاری ساخته و اما اعتراضات شخص نصاری بر قرآن حمید مجید پس بدیهی است که هزار و سیصد و

چیزی سال میگذرد که نصاری در صدد آن میباشند که ناقضی برای قرآن مجید بیاورند و از آنجائیکه این کتاب مجید به لسان فصیح و ندای عالی میفرماید: «وان کتتم فی ریب ممّا نزلناه فاتوا بسورة من مثله» و بدیهی است که حضرات نصاری سالهای بسیار است که در هر سال کرورها صرف دعوت مسیحیه می نمایند و دعوات عیسویّه به اطراف و اقطار عالم متفرق می سازند با اینهمه مشقّات و تحمّل تکلّفات هنوز نتوانسته اند که یک سوره مشتمل بر پنج سطر بمثل آن بیاورند و اگر توانسته بودند هر آینه در مخابرات و روزنامه جات اعلان می دادند و همین عجز ایشان که تا بحال نتوانسته اند دلیل است بر اینکه تا انقراض دنیا نیز نتوانند و این دلیل است بر اینکه این کتاب مبین به تعلیم الهی و قدرت ربّانی از لوح محفوظ بر قلب مبارک حضرت خاتم الانبیاء (ص) نازل گردیده است پس اگر شخصی از نصاری کتب تفاسیر این کتاب مجید را مطالعه نماید و نکات دقیقه که بواسطه لطافت کلام کمتر کسی از خواص و عوام ملتفت جهات آن از کتب تفاسیر اخذ نماید و من باب اظهار شجاعت بر سبیل اعتراض آن را نسبت به خود دهد که این چرا چنین است و آن چرا چنان؟ به هیچ وجه من الوجوه ضرری به معجزه بودن قرآن نرسد پس اگر کسی متعزّض حال کلمات این چنین شخصی گردد به واضح تر بیانی مطالب او را جواب گوید بلکه به وی می نماید که این مطلبی را که تو بر سبیل اعتراض نوشته ای از فلان تفسیر اخذ نموده ای که صاحب آن تفسیر این مطلب را نکته لطیفه از قرآن مجید یافته و بر سبیل ذکر دقایق و نکات و مشکلات علوم قرآن نوشته است و تو توهم کرده ای که به این مطالب می توان بیان اعتراض نمود و غفلت کرده ای که فیما بین لطائف کلام و قبائح آن بونی است به غایت بعید و هیچیک از این دو را بجای دیگری نتوان خرج نمود و شما فی الجملة تأمل و تدبّر در ابواب سابق که در مقصد اوّل سبقت یافته بفرمائید تا از حقیقت حال آگاه گردیده فیاللّعجب کلّ العجب! که با اینکه کلمات سخیفه میرزا علی محمد باب در خرافات و رکاکت و زیادتی اغلاط سطری خالی از مضکحه نیست! طائفه بایه من باب مقابلگی با اهل اسلام چنانکه سبقت یافت نوشته اند که اگر حضرت خاتم الانبیا در مقام تعجیز «فاتوا بسورة من مثله» فرمود میرزا علی محمد باب «فاتوا بایه من مثله» گفت اگر این سخن از خود میرزا علی محمد است این کلام نیز مانند سایر کلمات او علامت جنون وی خواهد بود و اگر از طائفه بایه باشد مقداری مجعولات و خوش مزکیهای جناب حاجی حسینقلی را که در قبال کلمات بیان نوشته است مطالعه نمائید تا بدانید که به مراتب عالیه از کلمات میرزا علی محمد باب بهتر

و اعلی است و ایشان هم قدری خطبه دلائل سبعة میرزا علی محمد را که غالب از طائفه بابیه که بخط خود نوشته اند بخوانند و از بسم الله آن را تا برسد بقوله: «قل اللهم انک انت فردان السموات و الارض انک انت افرد الافردین» را مطالعه نمایند تا آنکه شاید از آنچه نوشته اند خجالت کشند و اگر این فقیر بنا بر این می داشت که مقداری از کلمات غیر مطبوعه بیانرا در این مختصر بنگارد هر آینه افتضاح و رسوائی کلمات وی و خبل و جنون نویسنده آن اظهر از آن میگردید که جناب مستطاب حاجی حسینقلی در دو کتاب خود ذکر فرموده اند ولیکن من باب اینکه مبادا احدی از این طائفه در موردی انکار کند و بگوید فلان عبارت در بیان نیست بهمین مقدار که خود ایشان بطبع رسانیده اند اکتفا نمود و بعید نیست که - انشاء الله تعالی - چنانچه خداوند توفیق عطا فرماید بعد از این نیز از آنچه به طبع رسانیده اند مطالب دیگر مذکور گردد.

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین.



فهرست

مطالب مندرجه درمجلد ثانی از کتاب اسرار العقائد در اثبات امامت دوازده
امام و ردّ بر طائفه بابیه، مخفی نماند که این مجلد مشتمل است بر مقصد ثانی
و ثالث و هر مقصد مشتمل است بر پنج باب

مقدمه کتاب	۱
اسامی بعض کتب مصنفه در باب غیبت امام زمان علیه السلام	۴
باب اول از مقصد ثانی	۷

فصل اول

احادیث وارده از طرق اهل سنت و جماعت	۸
نمایانیدن حق تعالی به حضرت خلیل انوار چهارده معصوم را از طرق اهل سنت و جماعت	۱۰
احادیث ليله معراج و نص بر مهدویت حضرت حجة بن الحسن از طرق اهل سنت	۱۲
احادیث متواتره در امامت دوازده امام و نص بر مهدویت حضرت حجة بن الحسن و این که آن جناب هم نام بارسول خداست از طرق اهل سنت	۲۰
استدلال نمودن محمد بن یوسف	۳۰
گنجی شافعی بر افضلیت حضرت حجة از حضرت عیسی به سبب نماز گزاردن عیسی در عقب سر آن جناب در زمان ظهور	۳۱
اشاره به بطلان آئین بابیه	۳۵
تنبیه در جواب از اسم ابیه اسم ابی	۳۸
اخبار صحیحه وارده از طرق شیعه در این که حضرت مهدی پسر بلافاصله حضرت امام حسن عسگری است	۳۹
نصوص وارده از رسول خدا بر امامت دوازده امام و این که حضرت حجة پسر بلافاصله حضرت امام حسن عسگری است	۵۹
حدیث شریف لوح صدیقه	۶۱
امامت دوازده امام و نص بر مهدویت حضرت م ح م د ابن الحسن و بیان طراری رؤسای بابیه	۶۳

بعض از فسقرات خطبه لؤلؤه امیر المؤمنین و نص بر امامت دوازده امام و مهدویت حضرت
حجة بن الحسن ۶۵

نصوص وارده از معصومین هر یک بعد از دیگری بر این که حضرت مهدی پسر بلا فاصله امام حسن
عسگری است ۶۷

فصل دوم

در اینکه غیبت حضرت مهدی قائم از امور حتمیه الهیه است ۷۰

احادیث نبویه در غیبت آن جناب و رد بر بایه ۷۳

اخبار مأثوره از امیر المؤمنین ۷۷

فرمایش حضرت امام حسن مجتبی بعد از مصالحه با معاویه و اخبار از طول عمر حضرت قائم و ظهور آن

جناب به صورت جوانی کمتر از چهل سال ۸۵

اخبار از سایر معصومین در غیبت حضرت قائم ۹۳

خبر ام هانی ثقفیه و طراری ابو الفضل بابی بهایی ۹۳

نصوص کثیره متواتره از معصومین هر یک بعد از دیگری در باب غیبت حضرت مهدی ۹۸

فرمایش حضرت رضا بر اینکه آن جناب چون خروج فرماید پیر است بر حسب سن مبارکش و جوان بر

حسب منظر ۱۰۵

از حضرت امام محمد تقی و امام حسن عسگری در باب غیبت حضرت قائم ۱۰۷

اخبار درباره کسانی که عمر طولانی نموده اند ۱۱۱

تنبیه در اخباری که زمین آنی از حجت خالی نمی ماند و رد بر بایه ۱۱۵

فصل سوم

از باب اول در بیان اخباری که صریح است و اینکه چون حضرت قائم مهدی ظهور فرماید به همین سیف

ظاهری قتال خواهد فرمود ۱۱۸

حدیث نبوی در اینکه حضرت قائم با زره رسول خدا و شمشیر ذوالفقار خروج فرماید و انتقام خون

امیر المؤمنین از اولاد آن جناب را خواهد کشید ۱۲۵

حدیث بر اینکه حضرت قائم انتقام خون حضرت سید الشهداء را خواهد کشید ۱۲۵

اخبار از امیر المؤمنین بر مأموریت حضرت قائم به سیف یعنی شمشیر ۱۳۵

خبر لیله عاشورا و اخبار حضرت سید الشهداء از انتقام کشیدن حضرت قائم ۱۴۲

اخبار در مأموریت آن جناب و انتقام خون حضرت سید الشهداء و خبر از حضرت امام محمد باقر در اینکه

آن جناب جوان است بعد از کبر سن ۱۴۷

اخبار از سایر معصومین در خروج آن جناب به سیف و مطالب دیگر ۱۴۸

تأویل نمودن بایه سیف را به بیان و رد ایشان ۱۴۹

فصل چهارم

در اخبار متعلقه به ولادت حضرت مهدی ۱۵۱

تاریخ ولادت حضرت قائم ۱۵۱

حالات نرجس خاتون فرزندزاده پادشاه روم و والده حضرت قائم و خریداری حضرت امام علی نقی او را .. ۱۵۲

اخبار کثیره در تولد آن جناب و عقیقه کردن حضرت امام حسن عسکری برای آن حضرت ۱۵۷

فصل پنجم

از باب اول در اخبار اشخاصی که حضرت امام حسن عسکری نمودند به ایشان حضرت قائم را و پاره ای

مطالب دیگر ۱۶۴

نمایانیدن حضرت امام حسن عسکری آن جناب را و تکلم کردن آن حضرت در همان طفولیت با احمد بن

اسحاق و مطالب دیگر ۱۶۶

خبر کامل بن ابراهیم و مکالمه با حضرت قائم و جواب مسائلیش ۱۶۹

خبر سعید بن عبدالله قمی و مسائل مشکله اش و قضیه احمد بن اسحاق و همیان امانت های اهل قم ... ۱۷۲

خبر ابو الادیان و وفات حضرت امام حسن عسکری و نماز کردن حضرت قائم بر پدر بزرگوار خود و

مطالبه نمودن جواب نامه ها ۱۷۵

وقایع بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری

رسیدن بعضی اشخاص خدمت حضرت قائم پس از رحلت حضرت امام حسن عسکری ۱۷۹

باب دوم از مقصد ثانی ۱۸۳

در پاره ای از حالات میرزا علی محمد باب و سبب اینکه به راه باطل افتاد ۱۸۴

برخی از حالات میرزا علی محمد باب و سید کاظم رشتی و بافندگی های آن ۱۸۵

تهییج نمودن سید کاظم شاگردهای خود را و به هیجان آمدن حاج محمد کریم خان شیخی و میرزا علی

محمد باب ۱۸۷

قضیه نظام الدوله و میرزا علی محمد در شیراز و منبر رفتن باب در مسجد وکیل شیراز ۱۹۲

تنبیه در بطلان دعاوی میرزا علی محمد ۱۸۹

قضیه تشریف بردن حضرت سید سجاد بر منبر در مسجد شام ۱۹۴

تحقیق در بطلان دعاوی میرزا علی محمد و بیان کلمات سیاح بابی

تتمیم در بطلان دعاوی میرزا علی محمد و کلمات وی و کلمات سیاح بابی در تاریخ خودش در این مقام ۲۰۱

قضیه امتحان شدن حضرت امام محمد تقی در مجلس مأموم ۲۰۶

نکته اولی در تحقیق بطلان دعاوی میرزا علی محمد باب و خواهش بیجای میرزا حسین علی از دربار سلطانیه	۲۱۱
نکته ثانیه در بیان کلمات سیاح بابی در تاریخی که به تبع رسانیده	۲۱۲
جواب از بعضی کلمات بابیه	۲۱۳
استدلال مصنف به کلمات سیاح بر بطلان دعاوی میرزا علی محمد	۲۱۵
قضیه کشته شدن باب در تبریز	۲۱۶
قضیه قره العین	۲۲۱
باب سوم از مقصد ثانی	۲۲۸
در بیان ادله طائفه بابیه بر صحت آیین خودشان و ردّ هر یک از آن ادله	۲۲۸
فصل اول	
در بیان کلمات ابو الفضل بابی بهایی در کتاب فرائدش قبل از مقاله اولای از آن کتاب	۲۲۹
بیان محل کلام و گفتگوی طائفه بابیه بامسلمین	۲۳۲
عنوان استدلال ابو الفضل مذکور به چهار دلیل در مقاله اولای از فرائد	۲۳۴
استدلال ابو الفضل به دلالت آیات	۲۴۱
جواب از استدلال به دلالت آیات و بیان بعضی از کلمات و خطب میرزا علی محمد باب در ضمن آن	۲۴۵
فصل دوم	
از باب سوم در بیان خبر ابی لبید مخزومی و فرمایشات مرحوم مجلسی و کلمات و استدلال ابو الفضل در فرائد به آن خبر و جواب از آن	۲۴۸
تمسک ابو الفضل در فرائد به خبر مفضل بن عمرو به بیان طرّاری وی و طرّاری و دزدی میرزا حسینعلی از آن خبر از حدیث لوح	۲۵۹
استدلال مصنف به فقرات شرح الزیارة، بر این که شیخ احمد از شیعیان اثنی عشریه بوده و آنچه بایان نسبت به او داده اند کذب محض و افترا بوده	۲۵۹
تصریح شیخ احمد در رساله حیوة النفس به وجود حیوة در غیبت امام زمان	۲۶۱
کلمات ابو الفضل در فرائد در حق شیخ احمد و سید کاظم به اینکه این دو نفر جنتان مدهامتان می باشند که مبشر به آمدن میرزا علی محمد بودند و ردّ بر آن	۲۷۲
استدلال مصنف به فقرات کتب و کلمات سید کاظم رشتی بر اینکه وی شیعه اثنی عشریه و قائل بوجود امام عصر عجل الله فرجه الشریف بوده است	۲۷۵
بیان بافتندگی سید کاظم مذکور در تمجید از شیخ احمد و استدلال ابو الفضل در فرائد به آن کلمات منسوجه بر اینکه اخبار از تحدید دین داشته است	۲۸۰

- جواب برای ابوالفضل در بشارتی دیگر که ابوالفضل از سید کاظم نقل نموده و جواب از آن
 ۲۸۲ خطبه میرزا علی محمد باب در اول دلائل سبعه اش
 ۲۸۳ اثبات کفر میرزا علی محمد باب به بعض فقرات خطبه مذکوره

فصل سوم

- از باب سوم مقالات طائفه بابیه در حدیث شریف لا تبی بعدی و سخنان ابوالفضل گلپایگانی
 ۲۸۵ کلمات ابوالفضل در بیان مقصود از خبر و جواب آن

فصل چهارم

- از باب سوم استدلال ابوالفضل به کلمات سید عبد الوهاب شعرانی و تقی الدین و حدیث ان صلحت امتی
 ۲۸۹ فلها یوم و تفضیل کلمات ابوالفضل در مدعای خودش
 ۲۹۲ جواب ابوالفضل نسبت به کلمات سید عبد الوهاب
 بیان بطلان آیین بابیه بر حسب حسابی که ابوالفضل نموده
 ۲۹۳ بیان بطلان آیین مخترعه بابیه به کلمه یوم الرب
 ۲۹۴ جواب از استدلال ابوالفضل به حدیث ان صلحت امتی
 آیه شریفه یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة و استدلال ابوالفضل
 و جواب آن
 ۲۹۶ آیه شریفه ویستعجلونک بالعذاب ولن یخلف الله وعده وان یوما عند ربک کالف سنة و تمسک ابوالفضل به
 آن و جواب آن
 ۳۰۲ تمسک ابوالفضل به اخباری که دلالت بر جوانی و حوادث سن حضرت قائم دارد و جواب آن
 ۳۰۴ بیان تردستی های ابوالفضل و طراری آن در تغییر معانی اخبار
 ۳۰۸ تمسک ابوالفضل به فقره مولود فی آخر الزمان از خبر ام هانی ثقفیه و جواب آن
 ۳۱۲ تمسک ابوالفضل به فقره از خطبه امیر مؤمنان که حضرت مهدی از بلاد شرقی است و جواب آن
 ۳۱۳ نقل نمودن مصنف من باب المقدمة کلمات شیخ محیی الدین عربی را در باب ظهور مهدی از فتوحات
 مکیه
 ۳۱۴ تمسک ابی الفضل بفقره مادبه الله به مرج عکا از فتوحات مکیه
 ۳۱۷ ردابی الفضل به فقره فقره ای از مطالبی که در فتوحات مکیه نقل نموده است
 ۳۱۸ تمسک ابی الفضل به تمجید امیر مؤمنان از بیت المقدس و جواب از آن
 ۳۱۹ تمسک ابی الفضل به فقرات خطبه امام حسن مجتبی و جواب آن
 ۳۲۳ ردبیر ابی الفضل در استدلال وی به خبر بیعت نمودن جبرئیل

فصل پنجم

- از باب سوم در استدلال طائفه بایه به معجزات ۳۲۵
- بعض کلمات ابی الفضل در عدم ارتباط بین دعوی نبوت با معجزات ۳۳۰
- اثبات ملازمه وردبر ابی الفضل به طریق نقض
 بیان کلمات دیگر ابی الفضل در عدم مناسبت بین دعوی نبوت و خارق عادت ۳۲۷
- ذکر معجزات حضرت موسی و عیسی از قرآن مجید و تورات و انجیل ۳۲۹
- قضیه منشق شدن درخت به معجزه رسول خدا چنانچه امیر مؤمنان اخبار فرموده ۳۳۶
- معجزه امیر مؤمنان ۳۳۷
- معجزه‌ای که در باره والد ماجد مصنف واقع شده و معجزه‌ای که خود مصنف به‌رای العین مشاهده
 نموده ۳۳۸
- نقل معجزه تربت حسینی و معجزه حضرت عیسی به قلم میرزا حسینعلی در ایقان ۳۴۰
- نقل معجزات دیگر به قلم بابیان وردبر خود ایشان
 اثبات ملازمه بین دعوی نبوت و اظهار معجزات به طریق حل به سه مطلب ۳۴۳
- باب چهارم از مقصد ثانی** ۳۵۵
- در بیان امری که ایشان او را به دلیل تقریر و نفوذ مسمی نموده‌اند ۳۵۷
- بیان تقریر و نفوذ به دو عنوان ۳۵۹
- تمسک ابوالفضل به آیه شریفه «الم تر کیف ضرب الله مثلاً برای تقریر و نفوذ و جواب آن ۳۶۹
- نقریر ابوالفضل دلیل تقریر و نفوذ وردبر آن ۳۷۵
- ایضاً ردبر کلمات این طائفه
باب پنجم از مقصد ثانی ۳۷۷
- در اغلاطی که از قلم میرزا علی محمد باب جاری شده بنا بر آنچه حضرات بابی در کتب مطبوعه خودشان
 آنها را درج نموده‌اند ۳۷۸
- تمهید مقدمات ثلاث برای بطلان دعاوی نیززا علی محمد باب به سبب صدور اغلاط از آن ۳۷۸
- تصدیق بابیان وجود اغلاط را در کلمات میرزا علی محمد ۳۸۰
- اغلاطی که صاحب دلائل العرفان بهائی از کتاب اسماء بیان میرزا علی محمد نقل نموده ۳۸۸
- ایضاً اغلاطی که در کتاب مذکور به طبع رسیده است ۳۸۹
- بعض از مقالات ابی الفضل در صلاح صدور اغلاط وردبر آن ۳۹۴